موسسه فرهنگی مطالعات
وتحقیقات بین المللی ابرار معاصر تهران

کتاب اروپا



ویژه مسائل انگلستان

- برآورد سیاسی – امنیتی انگلستان
- بررسی رابطه انگلستان و اتحادیه اروپا
- نگاهی به نفوذ صهیونیسم در انگلیس
- نگاهی به حضور نومحافظه‌کاران در انگلیس
- بررسی وضعیت مسلمانان در انگلستان
- برآورد سرزمینی انگلستان

کتاب اروپا (۸)

(ویژه مسائل انگلستان)

مؤسسهٔ فرهنگی مطالعات و تحقیقات
بین‌المللی ابرار معاصر تهران

۱۳۸۶

عنوان و پدیدآور	: کتاب اروپا (۸) (ویژه مسائل انگلستان)/ نظارت و اجرا مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران ـ معاونت پژوهشی؛ گردآوری و تدوین عباس کاردان.
مشخصات نشر	: تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۶.
مشخصات ظاهری	: ۳۷۳ص.
فروست	: انتشارات مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران؛ ۲۶۵.
شابک	: ۳۸۰۰۰ ریال؛ 978-964-526-074-1
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیپا.
یادداشت	: کتابنامه.
موضوع	: اتحادیه اروپا.
موضوع	: European Union.
شناسه افزوده	: کاردان، عباس، ۱۳۵۶-
شناسه افزوده	: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
رده‌بندی کنگره	: JN ۳۰ /ک۲۸ ۱۳۸۶
رده‌بندی دیویی	: ۳۴۱/۲۴۲۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۱۱۷۵۵۲۶



انتشارات مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران

تهران: صندوق پستی ۳۸۴۹ ـ ۱۵۸۷۵، تلفن: ۸۸۵۰۰۲۵۰، نمابر: ۸۸۷۵۶۲۰۷

نشانی اینترنت:www.tisri.org پست الکترونیک: info@tisri.org

کتاب اروپا (۸): ویژه مسائل انگلستان

نظارت و اجرا: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران ـ معاونت پژوهشی

گردآوری و تدوین: عباس کاردان

صفحه‌آرا: منصوره سعادت

حروفچین: لیلا افشارنجفی، زهره اسماعیل‌زاده

طراح جلد: مریم جعفری نائینی

چاپ نخست: بهمن ماه ۱۳۸۶

چاپ و صحافی: باقری

شابک: ۱ ـ ۰۷۴ ـ ۵۲۶ ـ ۹۶۴ ـ ۹۷۸

کدبازیابی در کتابخانه دیجیتالی دید: BB0002008000231216

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

قیمت: ۳۸۰۰ تومان

فهرست

پیش‌گفتار

شناخت دولت‌ها و کشورها و آشنایی مستمر با اهداف، سیاست‌ها و نیز برنامه‌های آنان به همراه توانمندی‌ها و آسیب‌پذیریهایشان، از ابزار ضروری تصمیم‌گیری و تبیین برنامه‌های آتی هر کشور نسبت به کشورها یا مناطق مختلف جهان می‌باشد. این امر باید در دستور کار پژوهشگران حوزه روابط بین‌الملل در ایران نیز قرار گیرد تا شناخت درست و مناسبی را از کشورهای مهم جهان ارائه دهند تا تصمیم‌گیران و دولتمردان ایران بتوانند با آگاهی و بینش عمیقی به سیاست‌گذاری بپردازند.

در همین رابطه، از آنجایی‌که انگلستان یکی از قدرت‌های مهم تأثیرگذار در مسائل داخلی و نیز روابط خارجی کشورهای منطقه بوده است و هنوز نیز پس از گذشت بیش از ربع قرن از خروج این کشور از منطقه شاهد پیامدهای اقدامات آن در گذشته از جمله ایجاد رژیم صهیونیستی هستیم، ضروری جلوه می‌کند که در ابعاد مختلف به بررسی این کشور و نقش جایگاه آن در تحولات مختلف پرداخته شود.

گفتنی است که این کشور هم‌اکنون نیز از نقش مهمی در بسیاری مناطق از جمله خاورمیانه برخوردار است و یکی از متحدین ایالات متحده در جنگ ضد

تروریسم محسوب می‌شود که جایگاه خاصی را در تحولات جهانی به آن بخشیده است.

کتاب حاضر با توجه به ضرورت ذکر شده در فوق و با نگاهی به اهداف ذیل تدوین شده است:

- ایجادی شناختی کلی از کشور انگلستان برای صاحب‌نظران و علاقه‌مندان به این حوزه؛
- ارائه تحلیلی به دور از هرگونه جهت‌گیری در رابطه با مسائلی نظیر «صهیونیسم در انگلیس» و «جایگاه مسلمانان» در این کشور؛
- بررسی رابطه انگلیس با اتحادیه اروپا که در سال‌های اخیر با فرازونشیب‌هایی همراه بوده است؛
- بررسی روابط انگلستان و ایالات متحده از منظر تفکرات نومحافظه‌کاری؛ و
- معرفی موضوعات جدیدی از جمله صهیونیسم و مسلمانان در انگلیس برای مطالعات گسترده‌تر.

در راستای این اهداف، کتاب حاضر در هفت فصل به بررسی نقش و جایگاه کشور انگلیس در ابعاد مختلف، اما با تأکید بر تحولات کنونی می‌پردازد:

فصل نخست با عنوان «**برآورد سرزمینی انگلستان**» به بررسی موقعیت سرزمینی، وضعیت توپوگرافی و طبیعی، مسائل جمعیتی و مشکلات سرزمینی این کشور می‌پردازد.

فصل دوم نیز با عنوان «**برآورد سیاسی- امنیتی انگلستان**» به همین صورت تلاش دارد دیدی کلی از جایگاه، تشکیلات و مسائل سیاسی در این کشور را ارائه دهد. از جمله موضوعات مورد توجه در این فصل می‌توان به بررسی ساختار و ماهیت نظام سیاسی، سازمان‌های اطلاعاتی و امنیتی، برآوردی از احزاب و

گروههای سیاسی، گروههای ذی‌نفوذ و مشکلات سیاسی این کشور اشاره نمود.

در فصل سوم تحت عنوان **«نگاهی به احزاب عمده و مؤثر در انگلستان»** با در نظر گرفتن اهمیت و سابقه حضور و فعالیت احزاب در انگلستان، به معرفی احزاب مهم محافظه‌کار، کارگر و لیبرال دموکرات به عنوان سه گروه اصلی در این کشور و برنامه‌های مورد نظر آنها در زمینه سیاست خارجی (با توجه به اهمیتی که این برنامه‌ها در رفتار بین‌المللی این کشور داشته) و انتخابات عمومی سال‌های ۲۰۰۱ و ۲۰۰۵ پرداخته شده است.

فصل چهارم با عنوان **«بررسی رابطه انگلستان و اتحادیه اروپا»** تلاش دارد با بررسی نقش و جایگاه بریتانیا در اتحادیه اروپا، نقاط اشتراک و اختلاف احزاب و گروههای سیاسی این کشور در این مورد را بیان کرده و درک روشنی را از تحولات آتی مرتبط با آن ارایه نماید.

از زمان پیدایش جنبش صهیونیسم و تشکیل دولتی یهودی در سرزمین‌های فلسطینی، جهان اسلام و بخصوص منطقه خاورمیانه به مدت بیش از یک قرن همواره با مشکلات بزرگی مواجه بوده، به گونه‌ای که بسیاری از کشورهای منطقه مجبور بوده‌اند بخش بزرگی از سرمایه کشورشان را جهت مقابله با طرح‌های صهیونیستی رژیم اسرائیل هزینه کنند. در این میان هرچند نقش قدرت‌های بزرگ در پیدایش جنبش صهیونیسم و به تبع آن تشکیل رژیم یهودی مورد توجه پژوهشگران بوده و نوشته‌های زیادی در این رابطه وجود دارد، ولی اکثراً به نقش دولت ایالات متحده پرداخته و توجه چندانی به قدرتهای دیگر از جمله بریتانیا و پیوند تاریخی آن با صهیونیسم ندارند. به همین صورت شاهدیم که اکثر نوشته‌ها نیز به لابی صهیونیستی در ایالات متحده اشاره داشته و توجهی به نقش سازمانهای بزرگ و تأثیرگذار صهیونیستی در بریتانیا نمی‌شود. نظر به این مسأله، فصل پنجم

تحت عنوان **«نگاهی به نفوذ صهیونیسم در انگلیس»** سعی دارد با نگاهی به پیوند تاریخی صهیونیسم با هیأت حاکمه بریتانیا، به معرفی و بررسی سازمانهای صهیونیستی این کشور بپردازد.

فصل ششم که ترجمه مقاله‌ای با عنوان **«حضور نومحافظه‌کاران در بریتانیا»** از اسکات تامسون و میشل استاینبرگ می‌باشد، نیز با نگاهی انتقادی، به حضور نومحافظه‌کاران در بریتانیا و شکل‌گیری پروژه قرن جدید انگلیسی- آمریکایی پرداخته و شکل‌گیری «انجمن هنری جکسون» به عنوان تشکیلاتی نومحافظه‌کار در این کشور را مورد بحث قرار می‌دهد.

در فصل هفتم نیز با عنوان **«بررسی وضعیت مسلمانان در انگلیس»** نویسنده در پی آن است که با توجه به حساسیت و اهمیت موضوع مسلمان در کشور انگلیس، به بررسی گوناگونی و تنوع مسلمانان و زندگی آنها در بریتانیا به همراه ریشه‌ها، هویت‌ها و گروه‌بندی‌های متفاوت آنان پرداخته و با معرفی جریان‌های مهم اسلامی در این کشور، نمایی کلی از دیدگاه‌ها و جهت‌گیری‌های آنان را ارائه نماید. در عین حال، بخشی هم به تصویر ارایه شده از مسلمانان در رسانه‌های بریتانیا و ایجاد مسأله اسلام‌هراسی در این کشور می‌پردازد.

به امید آنکه کتاب حاضر، مورد توجه و بهره‌برداری کارشناسان و محققان عرصه سیاست خارجی، خصوصاً مطالعات منطقه‌ای قرار گیرد.

مؤسسهٔ فرهنگی مطالعات و تحقیقات
بین‌المللی ابرار معاصر تهران
معاونت پژوهشی

بخش اول

برآورد سرزمینی انگلستان

دکتر علی فلاحی[1]

فصل اول) موقعیت سرزمینی

معرفی کشور

نام رسمی: پادشاهی متحده بریتانیای کبیر و ایرلند شمالی(۱)

نام محلی: یونایتد کینگدام (گریت بریتین)[2]

نام‌های دیگر: انگلیس، بریتانیا، بریتانیای کبیر(۲)

پادشاهی متحده،[3] نام کشوری مجمع‌الجزایری در منتهی‌الیه شمال غربی اروپا با مساحت ۲۴۴,۱۰۰ کیلومتر مربع است که به صورت مشروطه سلطنتی اداره می‌شود. این کشور از چهار واحد جغرافیایی سیاسی مجزا با عناوین مختلف تشکیل گردیده که تحت حاکمیت نظام سیاسی واحدی قرار دارند.

---

۱. دارای مدرک دکترای روابط بین‌الملل و از کارشناسان همکار مؤسسه تهران

2. United Kingdom (Great Britain)

3. United Kingdom

همین امر موجب گردیده، تا مردم همواره در بکارگیری عناوین بخش‌های مختلف سیاسی این کشور دچار اشتباه و سردرگمی شوند.(۳)

اصطلاح بریتانیای کبیر، معمولاً هنگامی به کار می‌رود که منظور از آن، ساختار سیاسی جزیره اصلی بریتانیا یا مردم ساکن در آن است. این جزیره متشکل از سه بخش مجزای انگلند در جنوب، اسکاتلند در شمال و ولز[1] در غرب است.

انگلند که بخش اصلی و مهم جزیره بریتانیا و محل سکونت انگلیسی‌هاست، پرجمعیت‌ترین و ثروتمندترین ناحیه آن محسوب می‌شود. این بخش با مساحت ۱۳۰,۱۴۰ کیلومتر، تنها ۵۳/۴ درصد مساحت کل کشور را شامل می‌شود و لندن به عنوان مرکز سیاسی و مهم‌ترین شهر کشور در بخش جنوبی آن قرار دارد.

اسکاتلند بخش کوهستانی شمال جزیره بریتانیاست که با مساحتی حدود ۷۸,۸۹۰ کیلومترمربع (حدود ۳۲/۳ درصد مساحت کل کشور) موطن قوم اسکات[2] به شمار می‌رود. ولز ناحیه کوهستانی و کم‌وسعتی در غرب جزیره با مساحت ۲۰,۷۶۰ کیلومتر مربع است که تنها ۸/۵ درصد مساحت پادشاهی متحده را تشکیل می‌دهد و قوم والش[3] در آن ساکنند.

علاوه بر بخش‌های سه‌گانه واقع در جزیره اصلی، بخش شمالی جزیره ایرلند نیز که به سرزمین بلفاست مشهور است، جزء کشور پادشاهی متحده و چهارمین ناحیه جغرافیایی ـ سیاسی آن محسوب می‌شود که ایرلندی‌ها در آن

1. Wales
2. Scot
3. Welsh

به سر می‌برند.

همچنین این کشور دارای تعداد زیادی جزیره است که در مجاورت سرزمین اصلی قرار گرفته و تحت حاکمیت مستقیم آن هستند. این جزایر عبارتند از: جزیره «وایت»[1] در سواحل جنوبی انگلستان، «آنگلزی»[2] در شمال غربی ولز که موطن اقوام سلت است. مجمع‌الجزایر کوچک «سیلی»[3] در غرب اسکاتلند، شامل هیبرید داخلی و هیبرید خارجی، جزایر «اورکنی»[4] در شمال شرق اسکاتلند و نیز جزایر «شتلند»[5] که کمی دورتر از دریای شمال اسکاتلند واقعند.(۴) به‌علاوه، تعدادی قلمرو وابسته و غیرمستقل[6] نیز تحت حاکمیت غیرمستقیم این کشور هستند که برخی از آنها شامل جزایری می‌باشند که در مجاورت سرزمین اصلی واقعند و برخی دیگر، در فواصل بسیار دور از آن قرار دارند. از جمله این قلمروها می‌توان به جزیره من[7] اشاره داشت که در غرب بریتانیا و دریای ایرلند می‌باشد.

این جزیره نسبتاً بزرگ در قرون وسطی توسط نروژی‌ها اداره می‌شد؛ اما در قرن چهاردهم تحت کنترل انگلیس درآمد. همچنین جزایر «کانال»[8] در کانال انگلیس و در فاصله کمی از ساحل فرانسه قرار دارند. این جزایر زمانی جزئی از دوک‌نشین نرماندی بودند که امروزه، هنوز به فرهنگ فرانسوی خود پایبندند. این دو قلمرو وابسته، اساساً به صورت خودمختار اداره می‌شوند و هر یک مجلس قانون‌گذاری و سیستم قضایی خاص خود را دارند و بریتانیا تنها

---

1. Wight
2. Angelesey
3. Scilly
4. Orkney Island
5. Shetland Island
6. Defendant Territory
7. Isle of Man
8. Channel Islands

مسئولیت روابط خارجی و دفاعی آنها را برعهده دارد. برخی دیگر از این قلمروهای وابسته، بازمانده امپراتوری سابق هستند که معمولاً به صورت جزایری کوچک، دورافتاده و فاقد اهمیت اقتصادی و به صورت خودمختار اداره می‌شوند؛ نظیر جزیره «فالکلند یا مالویناس»[1] در اقیانوس اطلس جنوبی، یا «بندر جبل‌الطارق»[2] یا بندر هنگ‌کنگ که اخیراً از این کشور جدا گردیده و به کشور چین مسترد شد. این قلمروها که حفظ و نگهداری آنها برای این کشور دربر دارنده مشکلات و همچنین منافعی است، توسط نایب‌السلطنه منصوب از سوی ملکه، اداره شده و امور جاری آنها بر عهده وزیر امور مستعمرات در کابینه است.[(۵)]

از نظر وجه تسمیه اسامی و نام‌های این کشور، باید گفت که جزیره بریتانیا در روزگار باستان مسکن قومی بوده که به دلیل شباهت آنها با ساکنان شبه‌جزیره ایبری و اقوام مدیترانه‌ای به آنان ایبری‌ها گفته‌اند. همچنین در روزگار باستان به این سرزمین و مردم ساکن آن، آلبیون (Albion در لاتین و Albien در انگلیسی) نیز اطلاق شده است. هم‌اکنون البین نام ادبی این کشور است.

پادشاهی انگلستان در طول بخش عمده‌ای از تاریخ خود، تنها شامل قسمت جنوب غربی بریتانیا با پایتختی لندن بوده است و قسمت‌هایی چون ولز و اسکاتلند مستقل و مجزا از آن بوده‌اند.

پس از فراز و نشیب‌های فراوان و تحولات گوناگون، سراسر جزیره بریتانیا (بخش‌های جغرافیایی آن شامل انگلستان، ولز و اسکاتلند) در سال ۱۷۰۷

1. Isle of Malvinas

2. Gibraltar

متحد شده و به بریتانیای کبیر موسوم گردید.

از سال ۱۸۰۱ میلادی نیز که ایرلند به تابعیت بریتانیای کبیر درآمد، این عنوان به صورت سرزمین متحد بریتانیای کبیر و ایرلند تبدیل گردید. از آنجا که در قرون جدید و معاصر، بریتانیا به متصرفات ماوراء بحار و مستعمرات فراوانی دست یافت، از این‌رو، بدان عنوان امپراتوری بریتانیا به ملل مشترک‌المنافع بریتانیا و در سال ۱۹۴۹ به «ملل مشترک‌المنافع»[1] تغییر یافت.

کلمات انگلیس و انگلیسی نیز که ترجمه English و Englishman می‌باشند، به مفهوم بریتانیایی به کار برده می‌شوند.(۶)

طی قرن‌های متمادی، پرچم انگلستان پرچم سفیدرنگی بود که در روی آن یک صلیب قرمز رنگ نقش بسته بود. این پرچم ویژه انگلند بوده و به نام پرچم «سن جورج»[2] معروف بود. با انضمام اسکاتلند به انگلستان، پرچم این ناحیه نیز به پرچم انگلند افزوده شد. پرچم اسکاتلند، زمینه‌ای آبی داشت که صلیب سفیدرنگ «سن آندریو»[3] بر آن نقش بسته بود. ترکیب دو پرچم مذکور، نخستین پرچم وحدت[4] را به وجود آورد. بعد از الحاق ایرلند به انگلند و اسکاتلند، صلیب «سن پاتریک»[5] به صلیب‌های موجود در پرچم انگلستان افزوده شد و پرچم امروزی انگلستان از سال ۱۸۰۱ با تلفیق صلیب‌های مقدس انگلند، اسکاتلند و ایرلند بر روی آن، به وجود آمد. سن جورج، سن پاتریک و سن آندریو از مبلغان مسیحیت بوده‌اند. پرچم دریانوردی انگلستان، پرچم

---

1. Commonwealth of Nations
2. St. George
3. St. Andrew
4. First Union Flag
5. St. Patrick

انگلند (پرچم سن جورج) است. در سمت چپ بالای این پرچم، پرچم انگلستان نقش بسته است. این پرچم از سال ۱۸۶۴ به عنوان پرچم نیروی دریایی انگلستان پذیرفته شده است.(۷)

موقعیت هندسی

کشور انگلستان در شمال اروپا بین ۵۰ درجه تا ۵۹ درجه و ۴۰ دقیقه عرض شمالی و ۸ درجه و ۳۰ دقیقه طول غربی تا ۲ درجه طول شرقی واقع شده است.(۸) همچنین نصف‌النهار گرینویچ[1] که به عنوان نصف‌النهار مبدأ و واحد اندازه‌گیری طول جغرافیایی به کار می‌رود، از رصدخانه گرینویچ در ۸ کیلومتری لندن و در ساحل جنوبی رود تایمز که از وسط لندن می‌گذرد، عبور می‌کند.(۹) در اواخر قرن نوزدهم در یک کنفرانس بین‌المللی در لندن، تصمیم گرفته شد که نصف‌النهار صفر درجه، نصف‌النهار گرینویچ (دهکده‌ای در حومه لندن که رصدخانه معروفی دارد) باشد. این نصف‌النهار زمین را به دو نیم‌کره شرقی و غربی تقسیم می‌کند.

موقعیت طبیعی

از نظر موقعیت طبیعی، کشور پادشاهی متحده، شامل جزیره بریتانیا و ایرلند شمالی بوده و به صورت مجمع‌الجزایری در شمال غربی قاره اروپا و خشکی بزرگ «ارواسیا»[2] قرار گرفته است. شمال آن به «دریای نروژ»[3] و از آن طریق به

---

1. Greenwich Meridian
2. Euro Asia
3. Norwegian Sea

اقیانوس منجمد شمالی[1] منتهی می‌شود. خاور آن را دریای شمال[2] و سواحل جنوبی آن را «تنگه دوور»[3] و کانال انگلیس (مانش) فرا گرفته است. این کانال، انگلستان را از قاره اروپا جدا کرده و نزدیک‌ترین فاصله بین انگلستان و قاره اروپا همین تنگه دوور می‌باشد که در باریک‌ترین نقطه آن، میان انگلستان و فرانسه در قاره اروپا، ۳۲ کیلومتر فاصله وجود دارد.(۱۰) تنگه دوور که در کانال انگلیس قرار دارد، دریای شمال را به اقیانوس اطلس شمالی متصل کرده است. قرار گرفتن این تنگه، میان بندر دوور در جنوب انگلستان و «بندر کاله»[4] در شمال فرانسه، موجب جدایی مجمع‌الجزایر انگلستان از قاره اروپا، گردیده که از نظر تاریخی از زمان تسخیر این کشور در سال ۱۰۶۶ میلادی توسط نورمن‌ها مانع بزرگی در مقابله هجوم دشمنان خارجی بوده است.

غرب جزیره بریتانیا به «دریای ایرلند»[5] و کانال شمال[6] و کانال سن جورج و سپس به اقیانوس اطلس شمالی می‌پیوندد. این کشور تنها با جمهوری ایرلند در خشکی مرز دارد. سواحل این کشور به وسیله کانال انگلیس در جنوب و دریای شمال از شرق، سبب جدایی آن از اروپای غربی شده است. بخش‌های شمالی و غربی توسط اقیانوس اطلس احاطه شده‌اند. ایرلند نیز در قسمت غربی دریای ایرشیی واقع شده است.(۱۱)

اساساً موقعیت طبیعی یا نحوه قرارگیری یک کشور نسبت به مجموعه عوامل جغرافیایی و سیاسی پیرامون، اثرات قابل توجهی بر ساختار روابط

---

1. Arctic Ocean
2. North Sea
3. Strait of Dover
4. Calais
5. Irish Sea
6. North Channel

خارجی و دفاعی آن داشته است و تا حدودی بینش و رفتار سیاستمداران آن کشور را تحت تأثیر قرار می‌دهد و به عبارتی دیگر، بسترساز تحولات تاریخی آن سرزمین محسوب می‌شود، به همین دلیل موقعیت جزیره‌ای کشور پادشاهی متحده در مجاورت غربی‌ترین نواحی قاره اروپا و خشکی اوراسیا از یک‌سو و نیز دسترسی مستقیم آن بر دریاهای آزاد، کانال‌ها و تنگه‌های منتهی به اروپای غربی از سوی دیگر، موقعیت برجسته و ممتاز ژئوپلیتیکی به این کشور بخشیده است. در واقع پیشرفت فنون دریانوردی، توسعه صنایع دریایی و در نتیجه، گسترش قلمرو جغرافیایی امپراتوری بریتانیا از قرن شانزدهم میلادی بدین سو، بیش از همه محصول این موقعیت ممتاز دریایی در مدخل اقیانوس اطلس به قاره اروپا بوده و همین ویژگی سبب توسعه نیروی دریایی طی قرون متمادی گردیده است؛ به طوری که در قرون هفدهم و هجدهم در جهت گسترش مستعمرات و یا پیروی از نظرات مرکانتیلست‌ها به تقویت نیروی دریایی خویش پرداخت.

فصل دوم) وضعیت توپوگرافی و طبیعی کشور

ناهمواری‌ها

کشور بریتانیا از لحاظ طبیعی به سه ناحیه زیر تقسیم می‌شود:

ناحیه اسکاتلند در شمال که عمدتاً کوهستانی، سرسبز و پوشیده از چمنزار می‌باشد. ناحیه اولستر (ایرلند شمالی) که ناحیه‌ای کم‌ارتفاع بوده و نقاط نسبتاً مرتفع آن پوشیده از جنگل می‌باشد و ناحیه انگلند و ولز در جنوب که بخش وسیعی از این دو ایالت را جلگه‌ها و مراتع پست پوشانیده و نواحی مرتفع آن

به طور عمده در شمال و غرب واقع شده‌اند.(۱۲)

جزیره بریتانیا از نظر ناهمواری، به دو بخش اصلی منطقه مرتفع و کوهستانی[1] و منطقه پست[2] تقسیم می‌شود.

منطقه مرتفع، ناحیه‌ای است با تپه‌ها و کوه‌های نیمه‌بلند که عمدتاً در نواحی غربی و شمالی جزیره قرار گرفته و ناحیه پست، جلگه همواری است که در جنوب و شرق آن واقع شده است. این دو ناحیه توسط یک خط فرضی که از میان انگلستان عبور کرده، از رودخانه اکسی[3] در سواحل جنوب غرب تا دهانه رودخانه تیس[4] روی سواحل شمال شرقی از هم تفکیک می‌گردد.(۱۳) منطقه کم‌ارتفاع، دارای آب و هوای ملایم و خاک کشاورزی بهتری است و در طول تاریخ، بیشتر جمعیت بریتانیا همواره در این ناحیه ساکن بوده‌اند.(۱۴)

شکل کشور

شکل این سرزمین مجمع‌الجزایری است؛ اما عمده‌ترین بخش آن، همان جزیره یکپارچه بریتانیاست. کشیدگی این جزیره به صورت طولی در مسیر نصف‌النهار مبدأ از شمال به جنوب می‌باشد. طول آن بدون در نظر گرفتن جزایر اطراف، از شمال‌ترین نقطه (دانکنزبی)[5] تا منتهی‌الیه جنوب غربی جزیره (لندز اند)[6] حدود ۹۷۰ کیلومتر و با محاسبه جزایر شمالی و جنوبی اطراف، بالغ بر حدود ۱۳۰۰ کیلومتر می‌گردد و عرض آن نیز در بیشترین فاصله یعنی

---

1. High land Zone
2. Low land Zone
3. Exe
4. Tees
5. Duncansby
6. Land's end

ساحل نوریچ[1] در دریای شمال تا آخرین نقطه ساحلی جنوب غربی معادل ۵۹۰ کیلومتر تخمین زده می‌شود که بیانگر شکلی طولی است؛ اما در صورتی که کشور پادشاهی متحده شامل جزیره بریتانیا و ایرلند شمالی در نظر گرفته شود، با احتساب دریای ایرلند با مساحت حدود ۶۷۰ کیلومتر، شکل کشور تقریباً متقارن و شبیه دایره خواهد بود. همچنین باریک‌ترین عرض کشور در اسکاتلند و بین انتهای خلیج فورت[2] تا خلیج گلاسکو،[3] حدود ۴۲ کیلومتر است.[(۱۵)]

شکل جزیره‌ای این کشور سبب شده تا مردم آن به ناچار کشتیرانی را با کشاورزی و فعالیت‌های صنعتی بیامیزند. از دیدگاه راتزل، ملت‌های دریانورد دارای ماهیت و طبیعتی دوگانه می‌باشند؛ از یک‌سو به منافع ملی و شخصی خویش توجه افراطی داشته و از سوی دیگر به دلیل آمیختگی با سایر ملل جهان، دارای آزادی‌خواهی و رهایی از تعصبات میهنی می‌باشند که این خصوصیات، متأثر از شرایط جزیره‌نشینی و زندگی دریایی و درآمیختن با دیگران حاصل شده است.[(۱۶)]

شرایط فوق، مشکلاتی را برای دولت مرکزی در جهت ارتباط برقرار کردن میان بخش‌های پراکنده و نداشتن خطوط ارتباطی پیوسته در خشکی ایجاد می‌کند؛ چراکه بزرگ‌ترین مشکل در پدافند و دفاع کشور محسوب می‌شود و برخورداری از تنوع انسانی به دلیل ایجاد اشکال بر سر نظارت مؤثر دولت بر این بخش‌ها سبب تقویت حس جدایی‌طلبی شده و وحدت داخلی را دچار مشکل می‌سازد. ضمن اینکه به دلیل تنوع جغرافیایی و افزایش طول مرزها،

---

1. Norwich
2. Firth of Forth
3. Firth of Glasgow

مشکلات دفاعی و افزایش هزینه‌های نظامی را در پی دارد. بر همین اساس، محیط جزیره بریتانیا یا طول خط ساحلی آن با احتساب جزایر اطراف، به دلیل بالا بودن میزان نیروهای ماهر و متخصص و برخورداری از قدرت دفاعی بالا، شکل خاصی را از لحاظ دفاعی و امنیتی برای آن ایجاد نکرده است و در شرایطی دیگر، می‌توانست موجب بروز مشکلاتی از جمله صرف هزینه‌های بسیار بالا جهت دفاع ساحلی در مقابل حملات احتمالی نیروهای خارجی گردد. در عین حال این کشور با مشکلات جغرافیایی دیگری همچون تمایلات واگرایانه از سوی برخی نواحی قومی ـ ملی خود مواجه است که تا حدودی ناشی از شکل کشور و پراکندگی جغرافیایی آنهاست. فشار مداوم جدایی‌طلبان کاتولیک مذهب ایرلند شمالی که ریشه در مبارزات طولانی استقلال‌طلبانه مردم این سرزمین دارد، همواره تشدید می‌شود. همچنین تمایلاتی نیز از سوی گروه‌های استقلال‌طلب در نواحی ولز و اسکاتلند مشاهده می‌شود که بیشتر ریشه در جغرافیای تاریخی این سرزمین‌ها دارد.

آب و هوا

آب و هوای انگلستان در طبقه‌بندی کوپن در رده cfb قرار دارد که به آب و هوای اقیانوسی مشهور می‌باشد.[۱۷] آب و هوای مدیترانه‌ای به طرف قطب به آب و هوای اقیانوسی منتهی می‌شود که از مدار ۴۰ درجه تا اطراف مدار ۶۰ درجه گسترش دارد. قلمرو این آب و هوا در تمام طول سال از تودهٔ هوای نسبتاً ناپایدار اقیانوسی قاره‌ای برخوردار است. در زمستان به علت گسترده شدن بادهای غربی، مسیر سیکلون‌های عمده تا نواحی شمالی‌تر، در بعضی

موارد تا قلمرو هوای سرد قطبی گسترش می‌یابد. ولی به علت مجاورت نواحی مورد بحث با دریا، هوای منطقه دچار کاهش شدید می‌شود.[۱۸]

در این مناطق به علت وجود سیکلون‌های غربی، باران زمستانی بسیار، بیشتر از دیگر فصول است و در تابستان نیز به علت بالا بودن عرض جغرافیایی، بادهای غرب غلبه دارند که البته این بادها یا سیکلون‌ها به شدت زمستان نیستند. در فصل تابستان، مکانیسم همرفت نیز در ایجاد بارش مؤثر است.[۱۹]

وجود اقیانوس اطلس، تأثیر بسیار زیادی بر اقلیم جزیره بریتانیا دارد؛ به طوری که برای نمونه، به‌رغم اینکه بریتانیا در همان عرض جغرافیایی شبه‌جزیره لابرادور در کانادا قرار گرفته و باید از آب و هوای سرد مجاور قطبی برخوردار باشد، اما در طول سال دارای اقلیمی ملایم و معتدل است.[۲۰] این وضعیت عمدتاً ناشی از تأثیر جریان اقیانوسی آب گرم گلف استریم[1] است که از دریای کارائیب آغاز شده و به سمت بریتانیا جریان می‌یابد.[۲۱] تأثیر جریان آب و هوای معتدل در طول سال، موجب شده تا بریتانیا همواره دارای زمستان‌های گرم‌تر و تابستان‌های خنک‌تری نسبت به سایر نواحی هم‌عرض خود در مناطق دیگر جهان باشد. سواحل غربی بریتانیا به طور کلی گرم‌تر از سواحل شرقی و نواحی جنوبی گرم‌تر از نواحی شمالی آن می‌باشد؛ به طوری که برای نمونه، در حالی که درجه حرارت متوسط سالانه در نواحی دوردست اسکاتلند، معادل ۶ درجه سانتی‌گراد است، این میزان در نواحی گرم‌تر جنوب غربی انگلستان حدود ۱۱ سانتی‌گراد است. به طور کلی، میانگین درجه

---

1. Golf Stream

حرارت سالانه در بریتانیا به طور معمول حدود ۱۵ درجه در تابستان و حدود ۵ درجه در زمستان در نوسان می‌باشد. درجه حرارت در جزیره به‌ندرت از ۳۲ سانتی‌گراد تجاوز کرده و یا از ۱۰ درجه سانتی‌گراد پایین‌تر می‌رود. از این‌رو، نواحی یخبندان در آنجا نسبتاً کم است.[۲۲] جریان‌های اقیانوسی، عمده‌ترین جریان‌های سطح کره زمین هستند که موجب ایجاد بادها می‌گردند. این جریان‌ها ممکن است نظیر توده یا جریان باد غربی،[۱] سرد بوده و یا برعکس، ممکن است نظیر گلف استریم، منشأ گرم داشته باشند. این جریان‌ها در مسیرهایی موسوم به «حلقه» در گردشند که در نیم‌کره شمالی در مسیر عقربه‌های ساعت و در نیم‌کره جنوبی برخلاف جهت عقربه‌های ساعت حرکت می‌کنند.[۲۳]

منابع و شبکه آب‌ها

مجموع آب‌های داخلی انگلستان، ۱۹۶۱/۸۵ کیلومترمربع است.[۲۴] با توجه به اینکه انگلستان دارای آب و هوای مرطوب و بارش‌های فراوان می‌باشد؛ بنابراین از رودخانه‌ها و دریاچه‌های زیادی برخوردار است. این رودها در مرکز و شرق انگلستان قرار گرفته‌اند و در تمام طول سال به وسیله بارش‌های مکرر و بسیار تغذیه می‌شوند. تعدادی از این رودها قابل کشتیرانی بوده و از گذشته‌های دور، مردم این کشور برای تجارت و یا جنگ‌ها و تجاوزات از این رودخانه‌ها استفاده کرده‌اند. اساساً کوهستان‌ها شبکه‌های آبی را از هم مجزا

1. West Wind Drift

کرده‌اند؛ به طوری که رودهای جاری در سمت غرب به دریای ایرلند و در شرق به دریای مانش ریخته می‌شوند. ویژگی رودهای جاری در غرب انگلستان سرعت و تلاطم زیاد می‌باشد و رودهای جاری در شرق، طولانی، ملایم و دارای حرکت آهسته می‌باشند.(۲۵)

رودهای انگلستان از آنجایی که اغلب دارای مسیر هموار و مسطحی هستند، قابل کشتیرانی‌اند. در انگلستان، رودخانه‌ها از طریق ترعه‌ها و کانال‌های بی‌شماری به یکدیگر متصل شده‌اند و شهرهایی را که در مسیرشان قرار گرفته‌اند، به دریای آزاد مرتبط می‌سازند.

رودهای تایمز و سورن با طول تقریباً نزدیک به هم، جزء طولانی‌ترین رودهای انگلستان به شمار می‌روند. رود سورن با طول ۲۹۰ کیلومتر، از قسمت خارجی کوه‌های مرکزی ولز به طرف کانال بریستول در بریستول جریان می‌یابد. تایمز ۳۳۸ کیلومتر طول دارد و از تپه‌های کوتس‌ولد[1] به طرف شرق جریان یافته و از وسط متروپولیس[2] (کلان شهر) لندن عبور می‌کند و به خلیج تایمز در دریای شمال می‌ریزد. این رودخانه آب آشامیدنی شهر لندن را تأمین نموده و کشتی‌ها جهت حمل‌ونقل تجاری در آن در تردد هستند.

پوشش گیاهی

اقلیم معتدل، بارش‌های فراوان و فصل رشد طولانی از تنوع بسیار پوشش گیاهی در بریتانیا حمایت کرده و زمینه رشد گیاهان را به طور استثنایی فراهم

---

1. Cotswold
2. Metropolis

نموده است؛ به طوری که جنگل‌ها و مراتع سرسبز؛ سراسر خاک این سرزمین را پوشانده‌اند. قسمت عمده جنگل‌ها در سطح ناحیه اسکاتلند متمرکز گردیده و از جنگل‌های سوزنی برگ در نواحی شمال و پهن برگ در قسمت‌های جنوبی تشکیل شده‌اند.[۲۶]

در گذشته، اکثر نقاط بریتانیا به صورت انبوهی توسط جنگل‌های برگ ریز و درختان بلوط پوشیده شده بود که بر اثر سکونت جمعیت متراکم انسان‌ها طی سالیان دراز و تخریب پوشش گیاهی، امروزه ما شاهد باقیمانده ناچیزی از این درختان جنگلی می‌باشیم، هرچند اگرچه هنوز ۱۰/۷ درصد از خاک بریتانیا پوشیده از جنگل است که بیشتر آنها را درختان تجارتی و جنگل‌های کاج خودرو در ولز و شمال شرقی اسکاتلند تشکیل می‌دهد.[۲۷]

منابع معدنی و انرژی

در طول تاریخ، منابع معدنی بریتانیا در توسعه و پیشرفت این کشور نقش ویژه‌ای داشته است. امروزه، بر اثر استفاده و استخراج وسیع آنها، این منابع تحلیل رفته و میزان کمی از آنها باقی مانده است. بنابراین، اتکای این کشور بیشتر بر واردات منابع مهم معدنی متمرکز شده است. منابع معدنی بریتانیا شامل نفت و گاز طبیعی، زغال‌سنگ، سرب و روی، آهن، مس، بوکسیت و سیلیس می‌باشد.[۲۸]

معادن

با وقوع انقلاب صنعتی طی قرن‌های هجدهم و نوزدهم، انگلستان به عنوان پیشگام این حرکت، با استخراج و بهره‌برداری زیاد از معادن، زمینه را برای

ایجاد بحران کمبود فعلی منابع معدنی فراهم نمود؛ به طوری که هم‌اکنون این کشور از نظر منابع معادن زیرزمینی فقیر بوده و به‌جز سنگ آهن، کلیه سنگ‌های فلزی مورد نیاز را وارد می‌کند. استخراج عمده سنگ آهن از معادن شرق و غرب این کشور صورت می‌گیرد که نقش آن در ساخت و راه‌اندازی راه‌آهن و صنایع ماشین‌سازی و پیشرفت صنعتی این کشور انکارناپذیر است.

معادن قلع نیز که میزان قابل توجهی از آن در این کشور وجود داشته، قبل و بعد از اشغال این سرزمین توسط رومیان برای تولید برنز با مس مخلوط مورد استفاده قرار می‌گرفت که از آن برای ساخت جنگ‌افزار و همچنین فلزات گرانبها در صنعت جواهرفروشی استفاده می‌شده است. اما امروزه، این فلز به همراه روی و مس به میزان اندکی در این کشور موجود می‌باشد.

منابع معدنی جهت ساختمان‌سازی به‌ویژه مصالح دانه‌ای نظیر معادن سنگ آهن، ماسه، شن، قلوه‌سنگ، سنگ ماسه، خاک رس، گچ، نمک، ماسه سیلیکا، سنگ گچ، پتاس، فلوریت در این کشور به میزان زیاد یافت می‌شود.[۲۹]

انرژی

ذخایر عظیم زغال‌سنگ و سنگ‌آهن به عنوان مهم‌ترین منابع زیرزمینی بریتانیا، زیربنای صنعت پیشرفته آن را تشکیل می‌دهند؛ به طوری که اوج توسعه و پیشرفت این کشور را می‌توان از انقلاب صنعتی به بعد، ناشی از بکارگیری و استفاده گسترده از این منابع دانست. معادن و منابع زغال‌سنگ طی تاریخ، منبع اصلی تأمین انرژی در بریتانیا بوده که علاوه بر آن، به عنوان یک محصول صادراتی نیز محسوب می‌شده است. بیشترین میزان تولید آن در سال ۱۹۱۳ بوده که میزان استخراج آن به بیش از ۳۰۰ میلیون تن بالغ گردید.

امروزه، تولید زغال‌سنگ به کمتر از $\frac{1}{6}$ میزان قبل رسیده و نسبت به گذشته، اهمیت خود را در اقتصاد بریتانیا از دست داده است. علت اصلی آن را می‌توان ناشی از جایگزینی منابع تولید انرژی به‌خصوص نفت به جای زغال‌سنگ دانست که البته اتمام منابع سهل‌الوصول رگه‌های زغال‌سنگ، در جایگزینی نفت و سایر منابع انرژی به جای زغال‌سنگ، در این زمینه بی‌تأثیر نبوده است.(۳۰)

کشف نفت در دریای شمال بریتانیا، تغییرات عمده‌ای را از اوایل دهه ۵۰ در ساختار انرژی این کشور به وجود آورد. تولید مقادیر زیادی از منابع انرژی در بریتانیا به‌خصوص نفت و گاز، موجب تقویت موضع این کشور در داخل اتحادیه اروپایی[1] گردیده است که این امر از اهمیت زیادی در اقتصاد بریتانیا برخوردار می‌باشد.

قسمت عمده انرژی این کشور را نفت دریای شمال تأمین می‌کند. تا دهه ۷۰، مقدار ناچیزی نفت از حوزه‌های دریای شمال استخراج می‌شد که نسبت به نیازهای بریتانیا اندک بود. از سال ۱۹۶۹ با کشف منابع عظیم نفت و گاز طبیعی در دریای شمال و در سواحل شرقی بریتانیا ویژه سواحل اسکاتلند، نفت و گاز تولیدشده، امکان برنامه‌ریزی و اجرای برنامه‌های بلندپروازانه را به این کشور داده است. امروزه، بریتانیا هشتمین تولیدکننده نفت و گاز طبیعی جهان به شمار می‌رود. تولیدات نفت و گاز یکی از مهم‌ترین اقلام صادراتی این کشور است که عمدتاً به کشورهای اروپایی صادر می‌شود.(۳۱)

1. European Union (EU)

زمین‌شناسان میزان ذخایر تأییدشده نفت دریای شمال را معادل ۱,۱۲۵,۰۰۰,۰۰۰ تن و کل منابع نفتی را ۴,۰۷۵,۰۰۰,۰۰۰ تن تخمین زده‌اند. از دهه هفتاد به بعد، بریتانیا منطقه‌ای به وسعت صدهزار مایل مربع در دریای شمال را که تحت حاکمیت این کشور می‌باشد، مورد کاوش و استخراج نفت قرار داده و به صورت گسترده، نسبت به افزایش وسعت این منطقه جهت اکتشاف و استخراج نفت اقدام می‌نماید. هم‌اکنون، تعداد حوضه‌های نفتی بریتانیا به بیش از ۶۰ حوضه رسیده که با قرار دادن این کشور در ردیف یکی از تولیدکنندگان و صادرکنندگان مواد نفتی جهان، موجب رونق اقتصادی و پیشرفت صنعتی آن گردیده است. مصرف گاز طبیعی نیز که ارتباط مستقیم با تولید نفت در این کشور دارد، رو به افزایش است. با افزایش میزان مصرف گاز طبیعی در طول دهه‌های ۶۰ و ۷۰، از میزان مصرف زغال‌سنگ کاسته شد.[1]

بریتانیا همچنین دارای امکانات انرژی هسته‌ای می‌باشد و ۲۸ درصد از نیازهای انرژی خود را از طریق نیروی هسته‌ای به دست می‌آورده و بسیاری از تحقیقات و پژوهش‌های خویش را در این بخش متمرکز نموده است.[۳۲] سایر منابع انرژی نظیر گاز، نیروگاه‌های آبی، انرژی خورشیدی، نیروی باد و آب نیز سهم کوچکی در تأمین انرژی این کشور دارند. از آنجایی که ارزش حقیقی و واقعی هر کشوری به فراوانی و کیفیت منابعش بستگی دارد و از آن مهم‌تر، به نحوه استفاده مطلوب از آنها و همچنین دارا بودن تکنولوژی و توانایی تغییر

---

۱. منابع نفت و گاز بریتانیا از مناطقی به نام‌های وست سول West Sole، لمان بانک Leman Bank، ایند فاتیگبل Inde Fatigable، هوت Hewett، وایکینگ Viking، فریگ Frigg و راف Rough استخراج می‌شود.

شکل دادن این منابع و استفاده‌های گوناگون از اشکال متنوع آن مربوط است و از سوی دیگر، برخورداری از نیروهای ماهر و متخصص سبب شده تا این کشور با دارا بودن منابع انرژی و معدنی نسبتاً مناسب، از جایگاه خوبی در اقتصاد جهانی برخوردار بوده و با توانایی تأمین نیازهای داخلی در بازارهای جهانی نیز تأثیرگذار باشد. در نهایت، دارا بودن چنین منابعی، یکی از ویژگی‌های کسب قدرت جهانی محسوب می‌شود. ضمن اینکه منابع معدنی به‌ویژه سوختنی و فلزات مهم و استراتژیکی از اهمیت اقتصادی و سیاسی ویژه‌ای برخوردارند که اساس فعالیت‌های اقتصادی عمده‌اند و حیات اقتصادی قدرت‌های بزرگ و صنعتی نظیر انگلستان به داشتن آنها وابسته است. طرفداری این کشور از آزادی تجارت دریایی و در اختیار داشتن نقاط حساس و ژئوپلیتیک در همین راستا تفسیر می‌گردد.

فصل سوم) بررسی فضاسازی کشور

نخستین ساکنان شناخته‌شده انگلستان، شکارچیان دوران پارینه‌سنگی بودند. پس از آخرین عصر یخبندان، اقوام کشاورز در این جزیره ساکن شدند و جامعه ویژه‌ای را پی‌ریزی کردند. در آخرین هزاره پیش از میلاد، اقوام سلت در آن سرزمین سکونت گزیدند. در سال ۴۴ میلادی، رومیان به نواحی جنوبی بریتانیا حمله نموده و در سال ۹۰ میلادی، استان رومی بریتانیا را تأسیس کردند. سپس طی سال‌های ۷۰ تا ۱۰۰ میلادی، شهر لندن را بنا نهادند. در آغاز سده پنجم میلادی، رومیان جزیره بریتانیا را ترک کرده و آنجا را به قبایل آلمانی انگل و ساکسون و ژوت واگذاردند. آنان سلت‌ها را به سوی غرب

راندند و کشور سلطنتی انگلوساکسون را در نواحی جنوبی جزیره بریتانیا تأسیس نمودند. در سده پنجم میلادی، ساکنان ایرلند و ولز دین مسیح را پذیرفتند و در سده هفتم، تحت نظارت و کنترل کلیسای رم قرار گرفتند. در سده یازدهم نورمن‌ها تحت فرماندهی ویلیام فاتح به انگلستان تاختند و حکومت سلطنتی آن کشور را به دست گرفتند. در زمان ادوارد اول، ولز به تصرف انگلستان درآمد و در اوایل سده شانزدهم، زمان سلطنت هنری هشتم، ایرلند نیز ضمیمه انگلستان گردید. طی سال‌های ۱۳۳۷ تا ۱۴۵۳، جنگ‌های معروف به صد ساله، میان انگلستان و فرانسه در خاک فرانسه روی داد. در همین دوره طی سال‌های ۱۳۴۸ و ۱۳۴۹ میلادی، بیماری طاعون در انگلستان شیوع یافته و هزاران نفر را به هلاکت رساند.[۳۳] در سال ۱۳۹۹، ریچارد دوم از سلطنت خلع شد و هنری چهارم از خاندان لنکستر به سلطنت رسید. طی سال‌های ۱۴۵۵ تا ۱۴۸۴، انگلستان میان دو خاندان سلطنتی لنکستر و یورک که بر سر تصاحب کامل سلطنت با هم می‌جنگیدند، تقسیم گردید. در سال ۱۴۸۵ هنری تودور، ریچارد سوم را شکست داد و به نام هنری هفتم به سلطنت رسید. دوره سلطنت خاندان تودور که از ۱۴۸۵ تا ۱۶۰۳ طول کشید، یکی از درخشان‌ترین دوره‌های سلطنتی انگلستان است.

هنری هشتم (۱۵۰۹ تا ۱۵۴۷) موجب اصلاح دینی انگلستان شد. کلیسای انگلستان را از کلیسای رم جدا نمود، عنوان ریاست کلیسای انگلستان را برعهده گرفت و ایرلند را ضمیمه این کشور نمود.[۳۴]

در سال ۱۵۵۸، الیزابت به پادشاهی رسید و طی سلطنت ۴۵ ساله خود، انگلستان را به بزرگ‌ترین قدرت آن زمان تبدیل نمود و با غلبه بر نیروی

دریایی اسپانیا (آرمادا)، به بزرگ‌ترین و قوی‌ترین قدرت دریایی جهان تبدیل گردید. الیزابت در سال ۱۶۰۳ درگذشت و چون وارثی برای تصرف تاج و تخت انگلستان نداشت، پس از او دوره خاندان تودور به پایان رسید و جیمز اول از خاندان استوارت اسکاتلند به پادشاهی دست یافت و پس از وی پسرش چارلز اول به سلطنت رسید و چون فردی خودکامه و مستبد بود میان او و پارلمان جنگ درگرفت و اولیور کرامول، رهبر مخالفان شاه، چارلز اول را شکست داد و با اعلام شاه، حکومت سلطنتی به جمهوری تبدیل گردید و کرامول به ریاست‌جمهوری رسید و با قدرت تمام، حکومت نمود. کرامول در ۱۶۵۹ درگذشت و پسرش ریچارد به جای او نشست. وی پس از هشت ماه از حکومت کناره گرفت و با به سلطنت رسیدن چارلز دوم، خاندان استوارت پس از بیست سال دوباره به سلطنت رسیدند. چارلز دوم، مدت ۲۵ سال با ستمگری و خشونت تمام حکومت نمود و پس از او، جیمز دوم به سلطنت رسید. در زمان وی انقلاب معروف به انقلاب باشکوه به وقوع پیوست (۱۶۸۹) و در پی آن، جیمز دوم از سلطنت برکنار گردید. پس از وی مری دخترش و ویلیام سوم دامادش با هم به سلطنت رسیدند و حکومت مشروطه سلطنتی انگلستان را پایه‌ریزی کردند. در نیمه دوم سده هفدهم، انگلستان به یکی از بزرگ‌ترین قدرت‌های استعماری جهان تبدیل شد و صدها هزار کیلومتر مربع از نقاط مختلف جهان را تصرف نمود. در سال ۱۷۰۷، پارلمان‌های انگلستان و اسکاتلند در هم ادغام شدند و دولت پادشاهی بریتانیای کبیر به وجود آمد. در سال ۱۷۱۳، انگلستان جزیره مینورکا، جبل‌الطارق و نووا اسکوتیا را به موجب پیمان اوترشت تصاحب نمود. در سال ۱۷۱۴ سلطنت به جورج اول، امیر ناحیه

هانوور آلمان که از نوادگان جیمز استوارت اول بود، رسید. در زمان وی که سرسلسله خاندان هانوور به شمار می‌آید، اختیارات سلطنت بسیار محدود گردید و عمده اختیارات به دست پارلمان افتاد. مالیات‌های سنگین که انگلستان در سال ۱۷۶۵ بر مستعمرات خود در آمریکا تحمیل نمود، به قیام و شورش آمریکاییان و اعلام استقلال آنان در سال ۱۷۷۶ منجر گردید. اندک زمانی بعد، برتیانیا سرزمین‌های وسیعی را در اقیانوسیه تصرف نمود.[۳۵]

طی سال‌های ۱۷۵۰ تا ۱۸۵۰، انگلستان از یک کشور کشاورزی به یک کشور صنعتی درجه اول جهان تبدیل گردید و در اواخر سده هجدهم، در آسیای جنوب شرقی به اعمال نفوذ پرداخته و جنگ معروف به تریاک را علیه چین آغاز نمود.

با سرکوبی ملی‌گرایان و نهضت‌های انقلابی ایرلند در سال ۱۷۹۸، ایرلند رسماً ضمیمه انگلستان شد و دولت پادشاهی بریتانیای کبیر و ایرلند در سال ۱۸۰۱ به وجود آمد. انگلستان طی جنگ‌های متوالی با فرانسه به‌ویژه پس از جنگ معروف واترلو، سرزمین‌های جدیدی را به دست آورد. در ۱۸۳۷، دوران سلطنت ۶۴ ساله ملکه ویکتوریا آغاز گردید که دوران اقتدار و شکوه و قدرت سیاسی انگلستان محسوب می‌شود. در این سال، حزب محافظه‌کار پی‌ریزی گردید و به دنبال جنگ معروف تریاک، در سال ۱۸۳۹ هنگ‌کنگ به انگلستان واگذار شد. ملکه ویکتوریا در سال ۱۹۰۱ درگذشت و پس از وی، فرزندش ادوارد هفتم، به سلطنت رسید. در زمان او تغییراتی در سیاست خارجی انگلستان به وقوع پیوست و اروپا از نظر سیاسی جبهه‌بندی شده و مسابقه تسلیحاتی بین کشورهای مختلف آن آغاز گردید که سرانجام، در سال ۱۹۱۴ به

جنگ جهانی اول انجامید. طی جنگ جهانی اول، انگلستان تفوق دریایی خود را حفظ کرد و متصرفات آلمان در آفریقا به‌تدریج به تصرف انگلستان درآمد. پس از جنگ اول جهانی، شورش‌هایی در ایرلند به وقوع پیوست که به استقلال قسمت اعظم این کشور و پایه‌گذاری دولت جمهوری ایرلند جنوبی منجر گردید.

در آغاز جنگ جهانی دوم، انگلستان در سوم سپتامبر ۱۹۳۹ علیه آلمان نازی اعلام جنگ نموده و عملاً وارد جنگ شد و طی آن، متحمل خسارات و صدمات زیادی گردید. با پایان جنگ و قدرت یافتن ایالات متحده آمریکا، قدرت انگلستان رو به افول گرایید. در ۱۹۴۷ کشورهای هند و پاکستان که از مستعمرات انگلستان بودند، به استقلال رسیدند و به عضویت جامعه کشورهای مشترک‌المنافع بریتانیا درآمدند، طی دهه‌های بعد، مستعمرات دیگر نیز به مرور استقلال یافتند.

در سال ۱۹۴۹ سازمان پیمان آتلانتیک شمالی با همکاری انگلستان و آمریکا در جهت مبارزه با رشد و گسترش کمونیسم پی‌ریزی شد. در سال ۱۹۵۶ کشورهای انگلستان و فرانسه، متفقاً در عملیات نظامی آبراهه سوئز شرکت کردند. ولی به دلیل عدم حمایت آمریکا، ناگزیر به عقب‌نشینی از منطقه سوئز گردیدند. در سال ۱۹۵۷ دولت انگلستان نخستین بمب هیدروژنی خود را در اقیانوس آرام آزمایش کرد. در دهه ۷۰ نیز رودزیای جنوبی (زیمبابوه) در دوران نخست‌وزیری هارولد ویلسون اعلام استقلال نمود. در آوریل ۱۹۸۲ دولت تاچر نیروی دریایی انگلستان را که شامل ناو هواپیمابر و زیردریایی اتمی بود به جزایر فالکلند یا مالویناس که در اختیار ارتش آرژانتین بود، اعزام

داشت. پس از ۴۵ روز مذاکرات سیاسی، سرانجام انگلستان پیروز شد و جزایر مزبور را از آرژانتین پس گرفت.[۳۶] در اکتبر ۱۹۸۳، دولت‌های انگلستان و چین پس از مذاکرات بسیار، موافقت کردند که هنگ‌کنگ در ژوئن ۱۹۹۷ به چین واگذار گردد. در فوریه ۱۹۹۰، روابط انگلستان و آرژانتین که در پی بحران جزایر فالکلند قطع شده بود، دوباره برقرار گردید و همکاری با آمریکا نیز به بالاترین حد خود رسید؛ به طوری که بریتانیا به عنوان یکی از اعضای ائتلاف برای آزادسازی کویت در جنگ خلیج‌فارس شرکت نمود.

در می ۱۹۹۷، تونی بلر، رهبر حزب کارگر، پس از پیروزی در انتخابات و نخست‌وزیری انگلستان، آمادگی خود را برای مذاکرات با مقامات ایرلند شمالی اعلام داشت و در ژوئن ۱۹۹۷ انگلستان هنگ‌کنگ را رسماً به چین تحویل داد.[۳۷]

انگلستان پس از حوادث یازدهم سپتامبر، همکاری گسترده‌ای را با آمریکا در مقابله با تروریسم به عمل آورد و نیروها و امکانات زیادی را به منطقه خاورمیانه و کشور افغانستان و عراق اعزام نمود.

نوع حکومت انگلستان، مشروطه سلطنتی بوده و بر اساس آخرین تقسیمات کشوری، از اتحاد انگلند (انگلیس)، اسکاتلند، ولز و ایرلند شمالی تشکیل یافته است. هر یک از چهار واحد ذکرشده، دارای استقلال در امور داخلی خود می‌باشند و به ترتیب زیر تقسیم‌بندی شده‌اند: ۱ـ انگلند از ۳۹ ولایت، ۶ ناحیه شهری عمده به اضافه لندن بزرگ، ۲ـ اسکاتلند از ۹ ناحیه و ۳ شورای جزایری ۳ـ ولز از ۸ ولایت ۴ـ ایرلند شمالی از ۶ ولایت.

جزیره من و جزایر کانال که در آب‌های خارج از سواحل انگلستان قرار

گرفته‌اند، سرزمین‌های مستقل از خاک اصلی انگلستان محسوب می‌شوند و تحت نظر مستقیم کشور پادشاهی متحده و با خودمختاری نسبتاً زیادی اداره گشته و به آنها مستملکات پادشاهی بریتانیا[1] اطلاق می‌شود.[۳۸]

حمل‌ونقل

بریتانیا از نظر تاریخی، در بسیاری از اشکال مختلف حمل‌ونقل از کشتیرانی گرفته تا سیستم‌های راه‌آهن و هواپیمایی، بنیان‌گذار و پیشرو جهانی بوده است. در اوایل قرن بیست‌ویکم، حمل‌ونقل خصوصی توسط اتومبیل، شیوه رایج و عمومی در این کشور بوده؛ در حالی که مسافرت و حمل‌ونقل به وسیله قطار که از قرن نوزدهم به بالاترین سطح خود رسیده بود، اکنون بسیار کاهش یافته است و بر همین اساس، دولت بریتانیا جهت یکپارچه‌سازی کامل سیستم حمل‌ونقل این کشور به‌خصوص در جاده‌ها، سیاست خاصی را در اواخر دهه ۹۰ در پیش گرفته است.[۳۹]

کشتیرانی

ناوگان کشتیرانی بریتانیا، به واسطه موقعیت جزیره‌ای این کشور برای قرن‌های متمادی، اهمیت زیادی یافته است. خطوط ساحلی نامرتب جزیره بریتانیا، بندرگاه‌های طبیعی زیادی را فراهم نموده و به‌علاوه، رودهای قابل کشتیرانی مهم، زمینه‌های رشد بریتانیا به عنوان یک قدرت دریایی را فراهم کرده است. بریتانیا با شکست ناوگان‌های دریایی اسپانیا (قرن شانزدهم)،

---

1. United Kigdom Defendencies

فرانسه (قرن‌های هفدهم و هجدهم) و آلمان، بزرگ‌ترین ناوگان تجاری و نظامی سلطنتی را در جهان دارا بود که از سراسر امپراتوری وسیع بریتانیای کبیر در شرق و غرب عالم حفاظت نمود. با وقوع جنگ دوم جهانی و غرق شدن تعداد زیادی از ناوگان انگلستان توسط زیردریایی‌های آلمانی و از سوی دیگر، تولیدات چشمگیر صنایع کشتی‌سازی در آمریکا، این کشور از چرخه ابرقدرتی به حاشیه رفته و ایالات متحده آمریکا جایگزین آن گردید.

راه‌های آبی

بر روی رودهای متصل به هم در بریتانیا، کانال‌های متعددی ساخته شده که بخشی از انقلاب ترابری در فاصله سال‌های ۱۷۵۰ تا ۱۸۴۰ به حساب می‌آید و نقش مهمی را در جابه‌جایی کالا و مسافر دارد. راه‌های آبی داخل بریتانیا، ۳۲۰۰ کیلومتر می‌باشد[۴۰] که از آنها در جهت حمل‌ونقل، تفریح و همچنین کشاورزی استفاده می‌شود. حدود ۶۲۰ کیلومتر از راه‌های آبی به حمل‌ونقل تجاری اختصاص دارد. کانال‌های آبی داخلی بریتانیا از نظر تاریخی، در قرن‌های هجدهم و نوزدهم ساخته شده و اکثراً از نوع قایق رود باریک بوده و به‌جز بخشی از آنها که محل ورود مواد زائد صنعتی می‌باشند، در بقیه موارد از مناظر زیبا و جذاب برخوردارند. با گسترش استفاده از قطار برای امور حمل‌ونقل، راه‌های آبی اهمیت پیشین خود را در زندگی اقتصادی این کشور، از دست دادند. در سال ۱۹۴۷، تقریباً تمام ۲۰۰۰ مایل راه‌های آبی داخلی قابل کشتیرانی در این کشور ملی شدند و اداره آنها به سازمانی به نام «راه‌های آبی بریتانیا» واگذار شد سپس پارلمان، قانون جدیدی را در راستای تعیین وظایف بسیاری از کانال‌های غیراقتصادی به تصویب رساند که بر اساس آن، راه‌های

آبی موظف گردیدند، مسافرت‌هایی دریایی برای فراغت و تفریح مردم برنامه‌ریزی کنند. در پی تصویب این قانون، باشگاه‌هایی در زمینه تفریحات دریایی برای مردم ایجاد گردید.(۴۱)

مهم‌ترین کانال‌های آبی در بریتانیا شامل کانال کشتیرانی منچستر به عنوان بزرگ‌ترین کانال کشتیرانی، تایمز و همچنین کانال کلدونین[1] در سراسر اسکاتلند می‌باشند که کانال اخیر، با فراهم کردن یک راه کشتیرانی، دریای شمال و اقیانوس اطلس را از نقاط خلیج نس[2] به خلیج لین[3] و مدخل موری[4] متصل نموده و موجب می‌شود تا قایق‌ها بدون اینکه لازم باشد کل اسکاتلند را دور بزنند، از شمال غربی به جنوب شرقی اسکاتلند بروند. کانال‌های فوق علاوه بر استفاده‌های حمل‌ونقل و تفریحی، بخشی از میراث تاریخی بریتانیا را تشکیل می‌دهند. همچنین یک تونل دریایی در حدفاصل کانال مانش، مسیر فالکتون در انگلند به طرف کاله[5] در فرانسه را در عمق زیر دریا به فاصله زمانی حدود ۳۵ دقیقه به هم پیوند می‌دهد. این تونل در عمق نسبتاً کم با طول ۵۰ کیلومتر و هزینه‌ای بالغ بر ۱۶ میلیارد دلار در سال ۱۹۹۴ به اتمام رسید.(۴۲)

هر چند برخی معتقدند که تونل فوق، دارای اهمیت اقتصادی کمی می‌باشد، اما با توجه به موقعیت این کشور، این کانال نقطه اتصال بین جزیره بریتانیا و خشکی اروپا می‌باشد که اهمیت نمادین بسیاری دارد.

---

1. Caledonian
2. Loch Ness
3. Loch Linnhe
4. Moray Frith
5. Calais

راه‌آهن

دوره سلطنت ویکتوریا به دوره راه‌آهن مشهور بود. این صنعت می‌تواند به عنوان مولود معادن زغال‌سنگ تلقی گردد؛ چراکه گاری‌ها برای حمل زغال‌سنگ، روی شیارها قرار گرفته و به حرکت ادامه می‌دادند. در حقیقت همین موضوع، اندیشه ایجاد راه‌آهن را برای اولین‌بار در جهان به وجود آورد و با اختراع ماشین بخار، تکنولوژی خط آهن مراحل تکامل و پیشرفت خود را طی نمود.[۴۳] عامل مهم دیگری که سبب توسعه راه‌آهن در بریتانیا شده، تطابق توزیع خطوط آهن با مراکز پراکنش جمعیتی است که اغلب در نقاط مسطح و جلگه‌ای می‌باشد. در حال حاضر، طول خطوط آهن بریتانیا، ۱۶٫۸۷۸ کیلومتر می‌باشد.[۴۴] دولت بریتانیا با اتخاذ سیاست حذف مسیرهای اضافی طولانی که غیر اقتصادی بودند، باعث سرمایه‌گذاری هر چه بیشتر جهت افزایش کیفیت در بخش راه‌آهن شد. بکارگیری قطارهای سریع‌السیر، برقی کردن و همچنین گسترش قطارهای مسافرتی پیشرفته، سبب شده تا راه‌آهن بریتانیا به‌ویژه در مورد پروژه‌هایی که بر روی افزایش سرعت قطارها تکیه می‌کند اعتباری جهانی کسب کند؛ به طوری که در حال حاضر، راه‌آهن بریتانیا در مسیرهایی که فاصله‌شان از یکدیگر بیش از ۳۵۰ مایل می‌باشد، قادر است با خطوط هوایی رقابت نماید.[۴۵]

همچنین طول راه‌آهن شهری (مترو) ۳۹۱ کیلومتر می‌باشد که حدود ۱۷۱ کیلومتر آن در زیرزمین واقع شده است. این سیستم قطار شهری زیرزمینی با دارا بودن ۲۶۷ ایستگاه در حداکثر زمان استفاده آن با بیش از ۴۷۰ قطار در حال حرکت، مشغول جابه‌جایی مسافران می‌باشند.[۴۶]

شبکه راه‌های شوسه

حدود ۶۰ درصد حمل‌ونقل در بریتانیا، از طریق جاده‌ها صورت می‌گیرد. بین اواخر دهه ۸۰ و اواسط ۹۰، تعداد اتومبیل‌های در حرکت در بریتانیا ۱۵ درصد افزایش پیدا کرد و امروز، تقریباً ۷۰ درصد خانوارهای انگلیسی دست‌کم دارای یک اتومبیل هستند. اثرات منفی افزایش ترافیک، صدمات زیاد ناشی از تصادفات و آلودگی هوا، نگرانی‌های عمومی گسترده‌ای را به وجود آورده است.

در حال حاضر، ۳۷۱,۶۰۳ کیلومتر راه شوسه (۳,۳۰۳ کیلومتر بزرگراه) در بریتانیا وجود دارد.[۴۷] بزرگراه‌ها در انگلستان از لندن شروع شده و این پایتخت را به اکثر شهرهای مهم کشور متصل می‌کنند. این کشور همچنین برای حمل‌ونقل از دریای شمال، مشغول جاده‌سازی در مناطق استراتژیک شمالی و شمال شرقی است.

فرودگاه‌ها

راه‌های هوایی بریتانیا جزء خطوط هوایی برجسته و مشهور جهان محسوب می‌شوند و با ایجاد شبکه عظیم جهانی و بین‌المللی این کشور، خدمات و مسافرت‌های هوایی را برای تقریباً ۹۰ کشور برنامه‌ریزی کرده است. بین سال‌های ۱۹۹۶ و ۱۹۹۷، فرودگاه‌های این کشور بیش از ۳۸ میلیون مسافر را با یک ناوگان ۳۰۹ فروندی که از بزرگ‌ترین ناوگان‌های اروپایی می‌باشد، جابه‌جا کرده است.[۴۸]

فرودگاه‌های اصلی لندن هیترو[1] و گتویک[2] می‌باشند که حدود ۵۰ درصد

---

1. Heathrow
2. Gatwick

مسافران بین‌المللی بریتانیا را جابه‌جا می‌کنند. فرودگاه‌های بین‌المللی دیگر کراس چنل،[1] منچستر و گلاسگو نیز در کنار فرودگاه‌های لندن به حمل‌ونقل مشغولند. به دلیل فاصله کم بین شهرها، ترافیک هوایی کم و مسافرت با هواپیما فقط موجب صرفه‌جویی به میزان کمی در وقت می‌گردد؛ با وجود این، تمام شهرهای مهم دارای فرودگاه می‌باشند؛ ۱۴۶ فرودگاه که به همراه راه‌های جاده‌ای، راه‌آهن و آبی، شبکه حمل‌ونقل پیشرفته و کاملی را در اختیار بریتانیا قرار می‌دهند.(۴۹)

وسعت کشور

کشور پادشاهی متحده با ۲۴۴٫۸۲۰ کیلومتر مربع،(۵۰) به عنوان یک کشور کوچک در اندازه طبیعی، از لحاظ وسعت در رده هفتاد و هشتمین(۵۱) کشور جهان قرار گرفته است. این کشور از نظر اندازه، تقریباً مشابه کلرادو[2] یا ارگن[3] یا دو برابر اندازه ایالت نیویورک در ایالات متحده آمریکا می‌باشد.(۵۲)

به‌رغم اینکه وسعت کشور بریتانیا می‌توانست مشکلات فراوانی را برای آن ایجاد کند، اما موقعیت جزیره‌ای آن سبب شده تا این کشور دارای حداقل کشور همسایه بوده و تنها با کشور ایرلند در خشکی همسایه باشد که این عامل سبب شده، به‌رغم دارا بودن خطوط ساحلی نسبتاً طولانی با محاسبه جزایر اطراف، با توجه به برخورداری از قدرت دفاعی بالا و نیروی دریایی پیشرفته و قوی، مشکلات خاصی برای این کشور به وجود نیاورید. در صورت

---

1. Cross - Channel
2. Clorado
3. Oregon

عدم برخورداری از شرایط فوق، تهاجمات و حملات نیروهای خارجی در طول تاریخ، کشور را دچار آسیب‌پذیری شدید می‌کرد؛ اما وجود چنین مزیتی سبب شده تا این کشور با غلبه بر مهاجمان و جلوگیری از تصرف، اقتدار خویش را حفظ کرده و طی دو دوره متفاوت، قدرت جهانی خویش را تثبیت نماید. از سوی دیگر، به‌رغم مساحت کم، تراکم نسبی جمعیت آن در سطح بالایی نسبت به تمام کشورهای آسیایی و اروپایی است و تنها برخی نقاط مرتفع کوهستانی شمال و غرب این کشور از تراکم کمی برخوردار می‌باشد. از آنجایی که جمعیت فوق، از مهارت و تخصص بالایی برخوردار می‌باشند، کشور برای دستیابی به پیشرفت اقتصادی و صنعتی، از توانمندی بالایی برخوردار شده است؛ به طوری که در حال حاضر، این کشور از لحاظ صنعتی کاملاً توسعه یافته و از نظر جایگاه در علوم، هنر و تکنولوژی، جزء کشورهای پیشرفته محسوب گردیده و از نظر رفاه و صلح‌طلبی در مرتبه بالایی قرار دارد.

کانون‌های سیاسی و پایتخت

کلان شهر لندن یکی از شهرهای قدیمی و پایتخت انگلستان است که در جنوب شرقی انگلند در امتداد رود تایمز واقع شده و از بزرگ‌ترین شهرهای جهان و اروپا محسوب می‌شود. شهر لندن اخیراً از شهرهای نیویورک، توکیو و مکزیکوسیتی مشهورتر گشته است. قسمت اعظم جنوب شرقی و محل استقرار پایتخت بریتانیا را سرزمین‌های جلگه‌ای تشکیل داده که کشاورزی انگلستان بیشتر در آنها انجام می‌شود. قرارگیری لندن در این مکان و تأثیر آن بر این قسمت از جزایر بریتانیا، سایر جنبه‌های جغرافیایی را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد.

رودخانه تایمز از این محل عبور نموده و لندن در ۶۰ کیلومتری دهانه آن قرار دارد. نصف‌النهار مبدأ یا مدار صفر درجه جغرافیایی جهان از شهر لندن عبور نموده و این شهر از نظر جغرافیایی به طور همزمان دو روز متوالی را طی می‌کند.

تنوع چشم‌اندازهای این شهر نشانگر تاریخ طولانی انگلستان است این شهر که اکنون نیز بزرگ‌ترین شهر کشور مزبور می‌باشد، در حدود هفت میلیون نفر جمعیت دارد و با ساکنان حومه خود در حدود ۱۳ میلیون نفر جمعیت را در خود جای داده است که تقریباً ۱۲ درصد جمعیت بریتانیا را شامل می‌شود.[۵۳] لندن از موقعیت مهمی برخوردار بوده و تا منتهی‌الیه انشعابات رود تایمز گسترش یافته و کشتی‌هایی که در محدوده آن تردد می‌نمایند، ارتباط آن را با دور افتاده‌ترین نقاط جهان ممکن می‌سازند. در سال‌های اخیر، این شهر به عنوان یک مرکز صنعتی رشد سریعی یافته است.[۵۴]

لندن از جمله پایتخت‌هایی است که نقش خود را در طول تاریخ سیاسی کشور تثبیت کرده و تداوم بخشیده است و با گذشت زمان، به شبکه وسیعی از نمادهای ملی دست یافته است که بیانگر استحکام هویت و همبستگی ملی میان اتباع مختلف ساکن در این کشور است و به این ترتیب، یک حق اختصاصی برای پایتخت بودن در اندیشه مردم پدید آورده‌اند.

فصل چهارم) جمعیت کشور

میزان جمعیت و تراکم آن

کشور پادشاهی متحده در سال ۲۰۰۱ میلادی، با جمعیتی بالغ بر ۵۹,۷۰۷,۵۷۴[۵۵] نفر و در ۲۰۰۲ میلادی، ۵۹,۷۷۸,۰۰۲[۵۶] نفر، از نظر

رتبه‌بندی در رده‌بندی جمعیتی در جایگاه بیستمین کشور جهان قرار گرفته بود. این میزان نسبت به سال ۱۹۸۱ میلادی (۵۶,۳۴۴,۳۸۸ نفر)، نشان‌دهنده یک افزایش ۶ درصدی است که به طور متوسط، سالانه ۲۸ درصد رشد داشته است. این میزان رشد جمعیت برای سال ۲۰۰۲ میلادی، در حدود ۲۱ درصد بوده است.

جدول شماره ۱: جمعیت بخش‌های تشکیل‌دهنده پادشاهی متحده در ۱۹۹۸ میلادی[۵۷]

ایالت	میزان جمعیت (میلیون نفر)	درصد
انگلند	۴۹۴۹۵۰۰۰	۸۳/۶
اسکاتلند	۱۶۸۹۰۰۰	۸/۶
ویلز	۵۱۲۰۰۰۰	۴/۹
ایرلند شمالی	۲۹۳۳۰۰۰	۲/۹

از کل جمعیت کشور پادشاهی متحده، ۸۹ درصد در نقاط شهری و ۱۱ درصد در نقاط روستایی ساکن هستند.

تراکم جغرافیایی جمعیت، رابطه جمعیت یک کشور یا منطقه با مساحت خاک آن را مشخص می‌کند. یکی از روش‌های محاسبه تراکم، تراکم حسابی است که از تقسیم تعداد کل جمعیت به مساحت منطقه یا کشور مورد نظر (به کیلومتر مربع) به دست می‌آید. از این‌رو میزان تراکم حسابی در کشور پادشاهی متحده، ۲۴۴ نفر در هر کیلومتر محاسبه می‌شود. به بیان دیگر، در سال ۲۰۰۱ میلادی جمعیت نسبی در بریتانیا، ۲۴۴ نفر در هر کیلومتر مربع بوده است.[۵۸]

تقسیمات قومی

به طور کلی جمعیت کشور پادشاهی متحده، متشکل از ۸۰ درصد انگلندی، ۱۰ درصد اسکاتلندی، ۴ درصد ایرلندی، ۲ درصد ولزی، ۱ درصد هندی و ۳ درصد بقیه، عمدتاً سیاه‌پوست، پاکستانی و غیره می‌باشند.[۵۹] نژاد مردم بریتانیا سفید و از تیره انگلوساکسیون است[۶۰] که حدود ۹۴ درصد جمعیت را تشکیل می‌دهند.[۶۱]

زبان

زبان رسمی در کشور بریتانیا انگلیسی است. زبان‌های ولزی (زبان سلتی)، بومی اسکاتلندی (گایلیک[1]) و ایرلندی نیز در بریتانیا رایج می‌باشند.

مذهب

از نظر مذهب، مردم بریتانیا پیرو کلیسای انگلستان بوده و دین رسمی آنها مسیحی است. از این‌رو، در بریتانیا ۴۷ درصد مسیحی وابسته به کلیسای انگلیس، ۱۶ درصد مسیحی کاتولیک رومی، ۲ درصد مسلمان و ۲ درصد سایر مسیحیان پروتستان و ۲ درصد نیز سیک، هندو و یهودی وجود دارند. افزون بر آن، بالغ بر ۳۱ درصد نیز دارای مذاهب دیگر و بدون مذهب گزارش شده‌اند.[۶۲]

---

1. Gaelic

توزیع جنسی و سنی جمعیت

۱. توزیع جنسی

در نیمه سال ۲۰۰۱ میلادی، از جمعیت ۵۹/۷ میلیون نفری بریتانیا، ۴۹/۳۰ درصد (۲۹,۴۳۳,۶۳۴ نفر) مرد و ۵۰/۷ درصد (۳۰,۲۷۳,۹۴۰ نفر) زن بوده‌اند و محاسبه موالید پسر نسبت به دختران، شاخص نسبت جنسی ۱۰۵/۴ پسر در مقابل هر ۱۰۰ دختر بوده است؛ در حالی که این شاخص، در گروه سنی ۶۰ سال و بالاتر از آن، ۷۷ نفر مرد در مقابل ۱۰۰ نفر زن محاسبه شده است.

شاخص نسبت جنسی با توجه به جمعیت بریتانیا در سال ۲۰۰۱ میلادی (از ۵۹/۷ میلیون نفر، ۲۹/۴ میلیون نفر مرد و ۳۰/۳ میلیون نفر زن)، ۹۷/۲ بوده است. به عبارت دیگر با توجه به کل جمعیت کشور بریتانیا، در سال ۲۰۰۱، در مقابل هر ۱۰۰ نفر زن، ۹۷/۲ نفر مرد وجود داشته است.[۶۳]

۲. توزیع سنی

به منظور بررسی ترکیب سنی جمعیت، معمولاً جمعیت را به سه گروه اصلی تقسیم می‌کنند: گروه‌های عمده سنی ۱۴ ـ ۰ سال (گروه جوانان)، ۶۴ ـ ۱۵ سال (گروه بزرگسالان) و ۶۵ سال و بیشتر (گروه سالخوردگان).

در نیمه سال ۲۰۰۱ میلادی، از کل جمعیت کشور بریتانیا، ۱۸/۹ درصد (۱۱/۳ میلیون) نفر کمتر از ۱۵ سال سن و ۱۵/۶ درصد (۹/۳ میلیون نفر) نیز بیش از ۶۵ سال سن داشته‌اند؛ در حالی که ۶۵/۵ درصد جمعیت کشور پادشاهی متحده (۳۹/۱ میلیون نفر) در گروه سنی ۶۴ ـ ۱۵ سال قرار داشته‌اند. این در حالی است که کمی بیش از ۱ درصد جمعیت در نیمه سال ۲۰۰۱ میلادی، کمتر از یک سال (۶۷۶,۱۱۳ نفر) سن داشته‌اند.[۶۴]

استنباط ژئوپلیتیکی از ساختار جمعیت کشور بریتانیا این است که چون گروه سنی ۶۴ ـ ۱۵ سال ۶۵/۵ درصد از جمعیت این کشور را به خود اختصاص داده است از این‌رو این کشور دارای نیروهای فعال و ماهر بسیاری می‌باشد که می‌توانند نقش مثبتی را در پیشرفت اقتصادی و صنعتی و رشد این کشور ایفا کنند.

شاخص‌های مهم جمعیتی

ولادت و باروری

ولادت، یکی از شاخص‌های مهم جمعیتی است. بر اساس آمارهای منتشرشده، تعداد موالید زنده در سال ۲۰۰۰ در کشور بریتانیا، ۶۷۸,۰۲۹ نفر بوده است که نسبت به سال ۱۹۹۵ (۷۳۲۰۴۹ تولد)، ۷/۲ درصد کاهش داشته است. این روند در سال‌های ۲۰۰۰ ـ ۱۹۹۵، همواره سیر نزولی داشته است و به طور متوسط، سالانه ۱/۲ درصد کاهش در تعداد موالید را نشان می‌دهد.

در نتیجه ملاحظه می‌شود، در کشور بریتانیا، کاهش اندکی، در میزان خام ولادت از ۱۱/۸ تولد زنده در هر ۱۰۰۰ نفر در سال ۱۹۹۹ نسبت به ۱۱/۴ تولد زنده در سال ۲۰۰۰ و در میزان باروری کل (T.F.R) به ۱/۶۵ بچه متولدشده برای هر زن داشته است. میزان باروری کل زنان در پایین‌ترین سطح ثبت شده است.[۶۵]

از طرف دیگر، میانگین سن در اولین زایمان در کشور بریتانیا، از سال ۱۹۷۱ به طور مستمر افزایش داشته و در سال ۲۰۰۰، به ۲۹/۱ سال (بالاترین حد) رسیده است. بنابراین، الگوی سنی بچه‌زایی در کشور پادشاهی متحده، در تمام مدت دورهٔ مزبور تغییر داشته است. در حالی که میزان‌های مربوط به زنان

کمتر از ۳۰ سال سن کاهش داشته است؛ میزان‌های مربوط به زنان گروه سنی ۲۹ ـ ۲۵ سال، هنوز با ۹۵/۷ تولد در هر ۱۰۰۰ نفر در سال ۲۰۰۰ میلادی، بالاترین میزان در گروه‌های سنی است. اما از سال ۱۹۹۲ در کشور بریتانیا، میزان باروری ویژه سنی در زنان گروه سنی ۳۴ ـ ۳۰ سال، بالاتر از میزان مشاهده‌شده در زنان گروه سنی ۲۴ ـ ۲۰ سال بوده است. در سال ۲۰۰۰ میلادی در کشور پادشاهی متحده، میزان مربوط، به طور نسبی ۸۸ تولد در هر ۱۰۰۰ نفر در گروه سنی ۳۴ ـ ۳۰ سال و ۶۸/۷ تولد در گروه سنی ۲۴ ـ ۲۰ سال گزارش شده است. بر اساس آمارهای منتشرشده، میزان تولدهای بدون ازدواج در کشور بریتانیا روبه افزایش بوده است؛ به طوری که میزان مزبور در سال ۲۰۰۰، ۳۹/۴ درصد بوده است. این در حالی است که میزان تولدهای بدون ازدواج در سال ۱۹۹۹، ۳۸/۸ درصد در سال ۱۹۸۱، ۱۲/۵ درصد و در سال ۱۹۷۱، ۸/۲ درصد بوده است.[۶۶]

ازدواج و طلاق

آمارهای حیاتی، در زمره آمارهای ثبتی در هر کشوری محسوب می‌شوند و همان‌طور که پیشتر نیز اظهار گردید، شامل آمارهای وقایع چهارگانه موالید، مرگ و میر، ازدواج و طلاق است. بر اساس آمارهای منتشرشده در سال ۲۰۰۰، تعداد ازدواج‌ها در کشور بریتانیا تا ۳۰۶ هزار افزایش یافت که نسبت به سال قبل حدود ۲ درصد افزایش را نشان می‌دهد. میزان خام ازدواج از ۸/۵ ازدواج در هر ۱۰۰۰ نفر جمعیت در سال ۱۹۷۰ میلادی به ۵/۱ ازدواج در سال ۲۰۰۰ کاهش یافته است. از طرف دیگر تعداد طلاق‌ها در بریتانیا، در سال ۲۰۰۰، تا ۱۵۵ هزار کاهش داشت. این رقم، چهار هزار طلاق کمتر از سال

۱۹۹۹ و ۲۵ هزار طلاق کمتر از سال ۱۹۹۳ ـ که بیشترین طلاق در آن صورت گرفته است ـ بوده است. این امر بیانگر کاهش در تعداد سالیانه ازدواج است؛ به طوری که میزان خام طلاق از ۳/۱ طلاق در ۱۰۰۰ نفر جمعیت در سال ۱۹۹۳ به ۲/۶ طلاق در سال ۲۰۰۰ کاهش یافته است.

به طور کلی، کاهش در تعداد ازدواج‌ها مربوط به تغییر نوع خانواده به‌ویژه افزایش در تعداد زوج‌هایی که (بدون ازدواج) با هم زندگی می‌کنند می‌شود. برای مثال، در سال ۱۹۸۵، میزان زنان ازدواج نکرده در سن ۱۸ تا ۴۹ سال در بریتانیای کبیر که با زوج زندگی می‌کردند، ۱۶ درصد بود. این میزان در سال ۱۹۹۶، ۲۶ درصد افزایش داشته است. به بیان دیگر، از هر ۴ زن ازدواج نکرده در سن ۴۹ ـ ۱۸ سال یک زن در حال زندگی با زوج مورد نظر (بدون ازدواج) بوده است.

مرگ و میر

در کشور بریتانیا در سال ۲۰۰۰، بر اساس آمارهای ثبتی، بالغ بر ۶۱۱ هزار مرگ به وقوع پیوسته است که در مقایسه با سال ۱۹۹۹، کاهش ۳/۳ درصدی را نشان می‌دهد. در نتیجه، میزان خام مرگ از ۱۰/۶ مرگ در هر ۱۰۰۰ نفر در سال ۱۹۹۹، به ۱۰/۳ مرگ در سال ۲۰۰۰ کاهش یافته است.

میزان مرگ و میر کودکان در حدود ۷۰ درصد از سال ۱۹۷۰ و ۵۴ درصد از سال ۱۹۸۰ کاهش داشته است به طوری که میزان مرگ و میر کودکان زیر یک سال، ۵/۶ مرگ در هر ۱۰۰۰ تولد زنده در مقایسه با ۵/۸ مرگ در سال ۱۹۹۹ و ۱۲/۱ مرگ در سال ۱۹۸۰ بوده است.[۶۷]

مهاجرت

جابه‌جایی جغرافیایی و مکان جمعیت که عبارت از جابه‌جا شدن

دسته‌جمعی و یا فردی انسان‌ها بدون قصد بازگشت است، مهاجرت نامیده می‌شود. از نظر جمعیت‌شناسی، مهاجرت از اهمیت زیادی برخوردار است. موازنه ورود و خروج را، مهاجرت خالص گویند. پیش‌بینی‌های صورت‌گرفته در سال ۱۹۹۹، بیانگر آن است که رقم خالص مهاجرت به بریتانیا، ۱۸۲ هزار نفر بوده است. این ارقام، بر اساس اقامت واقعی مهاجران ثبت شده است و شامل پناهندگان و افرادی می‌شود که به عنوان دیدارکنندگان کوتاه‌مدت به کشور وارد شده‌اند، اما پس یک سال یا بیشتر اقامت کرده‌اند و به جمهوری ایرلند وارد و یا از جمهوری ایرلند خارج شده‌اند.

برآورد متوسط جمعیت شهروندان خارجی در بریتانیا، در اول ژانویه ۱۹۹۹ میلادی، در مقایسه با اول ژانویه ۱۹۹۸، با افزایش ۶۰ هزار نفر به ۲/۳ میلیون نفر رسید. افزایش تعداد شهروندان کشورهای آسیایی، مهم‌ترین دلیل این تغییر در سال ۱۹۹۸ ذکر شده است.[۶۸]

امید به زندگی

منظور از امید به زندگی، عمر متوسطی است که با محاسبه میانگین تعداد سال‌های عمر در زمانی معین، به هر یک از افراد یک نسل از تولد تا پایان زندگی تعلق می‌گیرد. در بریتانیا میزان امید به زندگی به طور مداوم در حال افزایش است. بر اساس میزان‌های مرگ و میر در سال‌های ۱۹۹۸ ـ ۱۹۹۶، امید به زندگی در آغاز تولد برای مردان، ۷۴/۸ سال و برای زنان، ۷۹/۸ سال بوده است.

بر اساس همان میزان‌ها، مردان ۶۵ ساله می‌توانند امیدوار باشند که به طور متوسط، ۱۵/۲ سال دیگر زندگی نمایند؛ در حالی که زنان در همان سن، می‌توانند تا ۱۸/۵ سال دیگر، به زندگی امیدوار باشند. از سوی دیگر، میزان

امید به زندگی در آغاز تولد، در سال ۲۰۰۰ میلادی در کشور پادشاهی متحده به طور کلی، ۷۷/۵ سال بوده است؛ در حالی که شاخص مزبور برای زنان ۸۰/۳ سال و برای مردان ۷۴/۹ سال محاسبه شده است. به این ترتیب، ملاحظه می‌شود که در بریتانیا در سال ۲۰۰۰، زنان همچنان زندگی طولانی‌تری از مردان داشته باشند. به عبارت دیگر، پسران و دختران متولدشده در این سال، می‌توانند امید داشته باشند که به ترتیب ۷۵ و ۸۰ سال زندگی نمایند. تفاوت مزبور (امید به زندگی در هر دو جنس) با تغییر قرن بیشتر نمایان می‌شود؛ به طوری که پسران متولدشده در سال ۱۹۰۱ میلادی در بریتانیا، می‌توانستند تا ۴۵ سالگی امید به زندگی داشته باشند؛ در حالی که شاخص مزبور، برای دختران ۴۹ سالگی بوده است. در سال‌های اخیر، امید به زندگی در میان بزرگسالان به طور چشمگیری افزایش یافته است؛ به طوری که بین سال‌های ۱۹۷۰ و ۲۰۰۰ در انگلند و ولز، امید به زندگی برای مردان و زنان در سن ۶۵ سالگی، تا ۳ سال افزایش یافته است. از طرف دیگر در سال ۲۰۰۰، مردانی که ۶۵ سال سن داشته‌اند، می‌توانند تا سن ۸۱ سالگی امید به زندگی داشته باشند؛ در حالی که این میزان، برای زنان تا ۸۴ سالگی بود. بر اساس آمار و اطلاعات سال ۲۰۰۰، آخرین پیش‌بینی‌ها نشانگر آن است که تا سال ۲۰۲۱، انتظار امید به زندگی در مردان و زنان دو سال دیگر افزایش می‌یابد و به ترتیب، به ۸۳ و ۸۶ سال خواهد رسید.(۶۹)

مسن شدن جمعیت

بررسی‌های آماری نشان می‌دهد در نیمه سال ۲۰۰۱ میلادی در بریتانیا، ۱۱/۹ میلیون نفر از جمعیت، زیر ۱۶ سال سن داشته‌اند. (۶/۱ میلیون نفر پسر و

۵/۸ میلیون نفر دختر).

جمعیت مزبور در مقایسه با سال ۱۹۶۱ که ۲۳ درصد کل جمعیت بوده است، در سال ۲۰۰۱، ۲۰ درصد جمعیت کل بریتانیا را تشکیل می‌داده است. پیش‌بینی‌ها نشان می‌دهد که میزان جمعیت زیر ۱۶ سال، همچنان رو به کاهش خواهد بود و تا سال ۲۰۱۱، تنها حدود ۱۸ درصد کل جمعیت را شامل خواهد شد. این در حالی است که در نیمه سال ۲۰۰۱، بالغ بر ۹/۴ میلیون نفر از جمعیت، ۶۵ سال و بیشتر سن داشته‌اند. این رقم یک افزایش ۵۱ درصدی را از سال ۱۹۶۱ در مقایسه با سال ۲۰۰۱ نشان می‌دهد. از طرف دیگر در سال ۲۰۰۱، ۱/۱ میلیون نفر از جمعیت کشور، ۸۵ سال و بیشتر سن داشته‌اند.

به طور کلی از نظر جمعیت‌شناختی، پدیده پیر شدن جمعیت بریتانیا در دهه‌های اخیر به طور عمده نتیجه کاهش در باروری بوده است که از پایان قرن نوزدهم آغاز شده است. افزون بر آن در اوایل قرن بیستم، کمتر شدن میزان مرگ و میر به افزایش جمعیت مسن کمک کرده است. بنابراین، کاهش میزان‌های باروری و بهبود میزان‌های مرگ و میر در جمعیت دارای سن بالا، در پیر شدن جمعیت کشور تأثیر بسزایی داشته است.

در این راستا، پیش‌بینی‌های به عمل آمده نشان می‌دهد که در کشور بریتانیای کبیر تا سال ۲۰۱۴، تعداد جمعیت ۶۵ سال و بیشتر، از تعداد جمعیت زیر ۱۶ سال بیشتر خواهد شد و تا سال ۲۰۲۵ میلادی، جمعیت بالای ۶۵ سال، ۱/۶ میلیون نفر بیشتر از جمعیت زیر ۱۶ سال خواهد بود.

این پدیده، در سال‌های مذکور افزایش تقاضا در بهداشت، خدمات اجتماعی و امنیت اجتماعی را در کشور پادشاهی متحده به دنبال خواهد داشت.

پیش‌بینی‌های جمعیت‌شناختی

پیش‌بینی می‌شود که جمعیت بریتانیا از ۵۹/۲ میلیون نفر در نیمه سال ۱۹۹۸ میلادی به ۶۱/۸ میلیون نفر در سال ۲۰۱۱ و ۲۰۳۶ میلادی افزایش یابد. انتظار می‌رود که در سال ۲۰۴۰ میلادی، بریتانیا در مقایسه با سال ۱۹۹۸ با ۷۱ درصد جمعیت بالای ۶۵ سال سن مواجه شود. همچنین انتظار می‌رود، میانگین سنی جمعیت کشور از ۳۸/۶ سال در ۱۹۹۸، نزدیک به ۴۲ سال تا سال ۲۰۲۱ میلادی و بالای ۴۴ سال تا ۲۰۵۰ میلادی افزایش یابد. پیش‌بینی می‌شود تعداد جمعیت زیر ۱۶ سال سن در بریتانیا تا سال ۲۰۲۱ تا ۰/۸ میلیون نفر یا ۷ درصد کاهش پیدا کند. لازم به ذکر است که پیش‌بینی‌های صورت‌گرفته، بر اساس برآوردهای جمعیت نیمه سال ۱۹۹۸ میلادی بوده است.

از این‌رو، جمعیت‌شناسان معتقدند که متوسط اندازه کل خانواده ۱/۸ بچه به ازای هر زن در سال‌های دوران باروری، مهاجرت خالص، ۹۵ هزار نفر در سال از سال ۲۰۰۲ ـ ۲۰۰۱ میلادی به بعد، افزایش امید به زندگی در آغاز تولد و رسیدن آن به ۷۸/۶ سال برای مردان و ۲۸/۸ سال برای زنان در سال ۲۰۲۱ ـ ۲۰۲۰ میلادی قابل پیش‌بینی است.[۷۰]

فصل پنجم) جغرافیای سیاسی

مرزهای بین‌المللی

کشور بریتانیا به دلیل موقعیت جزیره‌ای، دارای ۱۲,۴۲۹ کیلومتر خطوط ساحلی می‌باشد و در زمینه مرزهای زمینی تنها با کشور جمهوری ایرلند با مرز ۳۶۰ کیلومتر همسایه می‌باشد.[۷۱] در دهه گذشته نیز با ساخت تونل زیردریایی

کانال مانش، بریتانیا از طریق بستر دریا به فرانسه متصل شده است. از این‌رو کشور مزبور در خشکی اختلافات مرزی نداشته و این امر یکی از محاسن داشتن همسایگان کم و فقدان آن می‌باشد. بریتانیا یک منطقه ۱۲ مایلی جهت دریای سرزمینی و همچنین منطقه ۲۰۰ مایلی برای منطقه انحصاری ماهیگیری خود در نظر گرفته است.(۷۲) اختلافات مرزی بریتانیا بیشتر در زمینه سرزمین‌های تابعه[1] می‌باشد که میراث دوران استعماری و سلطه این کشور بر اقصی نقاط جهانی است. این نواحی عبارتند از:

۱ـ جبل‌الطارق

بریتانیا و اسپانیا بر سر حاکمیت جبل‌الطارق با همدیگر مناقشه دارند. شهر و شبه‌جزیرهٔ جبل‌الطارق، در صخره جبل‌الطارق در جنوبی‌ترین کرانه اسپانیا و ۲۳ کیلومتری ساحل مغرب واقع است. طول صخره جبل‌الطارق حدود ۴۵۰۰ متر، پهنای آن حداکثر ۱۲۰۰ متر و مساحت آن حدود ۵ کیلومتر مربع است. موقعیت جبل‌الطارق از آن جهت دارای اهمیت است(۷۳) که ارتباط میان دریای مدیترانه و اقیانوس اطلس را برقرار می‌کند و رفت و آمد میان آنها را کنترل می‌نماید. جبل‌الطارق از نام طارق بن زیاد که در ۷۱۱ میلادی با سربازان خود در آنجا پیاده شده، اقتباس گردیده است. اعراب مسلمان در سال ۱۱۶۰ میلادی، شهری در آنجا بنا نهادند و آن را مدینه الفتح نامیدند. جبل‌الطارق در سال ۱۳۰۹ میلادی به تصرف فردیناند چهارم، پادشاه کاستل درآمد و در سال ۱۵۴۰ به دست خیرالدین بارباروسا، دریازن (دریانورد) معروف ترک، تاراج

1. British Defendant Territories

گردیده و در نهایت طی جنگ جانشینی در اسپانیا، در سال ۱۷۰۴ به تصرف بریتانیا درآمد و هنوز در تصرف آن دولت باقی مانده است. در سال ۱۷۲۶ اسپانیا جبل‌الطارق را محاصره کرد، ولی بدون نتیجه آنجا را رها نمود. جبل‌الطارق در جنگ جهانی اول، پایگاه دریایی مهمی بوده و در جنگ دوم جهانی نیز از اهمیت بسزایی برخوردار بود. تلاش اسپانیا در سال ۱۹۶۴ نیز برای برقراری کنترل بر جبل‌الطارق بی‌نتیجه ماند و همه‌پرسی سال ۱۹۶۷ از ساکنان شهر جبل‌الطارق، تمایل به ادامه وابستگی به انگلستان را نشان داد و سازمان ملل در سال ۱۹۶۸ اسپانیا را به صبر و شکیبایی و خویشتن‌داری توصیه کرد. این شهر یک پایگاه نظامی است که بیشتر ساکنان آن انگلیسی و انگلیسی‌تبارها هستند و اسپانیایی‌ها اغلب به صورت کارگران روزانه به آنجا رفت و آمد می‌کنند.[۷۴] جمعیت این شهر، سی هزار نفر می‌باشد. بریتانیا دیرزمانی است که این سرزمین را برای کنترل تنگه حساس جبل‌الطارق و در نهایت، تضمین آزادی راه‌های آبی بین‌المللی به کنترل خود در آورده است.[۷۵]

اسپانیا هر چندگاه، خواهان بازگرداندن این سرزمین به خاک خود می‌شود. این اختلافات از هنگامی آغاز شده و اوج گرفت که ژنرال فرانکو، دیکتاتور پیشین اسپانیا، مرزهای کشورش را بر روی جبل‌الطارق بست و به حضور بریتانیا در آنجا که وی آن را جزء «خاک اسپانیا» می‌دانست، اعتراض نمود.

کشور بریتانیا با آرژانتین در چندین منطقه بر سر حاکمیت آنها اختلاف دارند که به شرح زیر می‌باشد:

الف) جزایر جورجیای جنوبی و ساندویچ[1]

جزیره جورجیای جنوبی با ۳,۵۹۲ کیلومتر وسعت، در جنوب اقیانوس اطلس و در حدود ۱۳۰۰ کیلومتری جنوب شرقی جزایر فالکلند واقع شده است. جزایر ساندویچ که وسعت آن به ۳۱۱ کیلومتر می‌رسد، در حدود ۷۵۰ کیلومتری جزیره شرقی جزیره جورجیای جنوبی قرار دارد. این جزایر در سال ۱۷۷۵، به مالکیت انگلستان درآمد و در سال ۱۹۰۸ به همراه بخشی از سرزمین جنوبگان و جزایر واقع در آن نواحی، ضمیمه جزایر فالکلند گردید. دولت آرژانتین در سال ۱۹۲۷ مدعی مالکیت جزیره جورجیای جنوبی و در ۱۹۴۸ مدعی مالکیت جزایر ساندویچ جنوبی شده است. جورجیای جنوبی تا سال ۱۹۸۲ که توسط نیروهای آرژانتین تصرف شد، دارای یک ایستگاه تحقیقاتی بود که پس از بازپس‌گیری آن توسط ارتش انگلستان، ایستگاه مزبور تعطیل گردید. از سال ۱۹۸۵ اداره این سرزمین‌ها به فرماندار جزایر فالکلند واگذار شده است.[۷۶]

ب) مجمع الجزایر فالکلند (مالویناس)

این مجمع‌الجزایر با مساحتی حدود ۱۱,۴۰۰ کیلومتر مربع در آب‌های جنوبی اقیانوس اطلس و ۴,۸۰۰ کیلومتری شرق کرانه‌های آرژانتین واقع شده و مشتمل بر حدود یک‌صد جزیره می‌باشد.[۷۷] این مجمع‌الجزایر که جزایر جورجیای جنوبی و ساندویچ و شتلند را نیز شامل می‌گردد، از دو جزیره نسبتاً بزرگ فالکلند شرقی یا سولداد و فالکلند غربی یا گران مالویناس تشکیل شده

1. South Georgia and the Sandwich Islands

و تنگه سان کارلوس یا تنگه فالکلند آنها را از هم جدا می‌کند. کرانه‌های جزایر مزبور، مضرّس و ناهموار و کوهستانی است و بیش از نیمی از سکنه آن در شهر پورت استنلی مرکز جزایر که در جزیره فالکلند شرقی (سولداد) واقع است، سکونت دارند. گاز و نفت از منابع عمده زیر زمینی آن محسوب می‌گردد. نزدیکی جزایر مزبور به قاره جنوبگان، موقعیت استراتژیکی خاصی به جزایر فالکلند بخشیده و کشف منابع نفت بر اهمیت آن افزوده است. این جزایر با جمعیت حدود ۲۰۰۰ نفر، تحت نظارت دولت انگلستان قرار دارند و فرماندار آن از سوی بریتانیا تعیین می‌گردد.

اسپانیایی‌ها در سال ۱۵۲۰ میلادی وارد جزیره خالی از سکنه فالکلند شدند. در سده هجدهم میلادی ماهیگیران و صیادان فرانسوی نهنگ، اقامت‌گاهی در آنجا تأسیس کردند و در سال ۱۷۶۴ لویی آنتوان دوبوگنویل، پورت لویی‌دا را در جزیره فالکلند شرقی بنا نهاد که مورد اعتراض اسپانیایی‌هایی که نسبت به آن ادعای مالکیت داشتند، قرار گرفت. انگلیسی‌ها که جزایر مزبور را از سال ۱۶۹۰ فالکلند نامیده بودند، شهرک فورت اکمونت را در مقابل ۲۴۰۰۰ پوند انگلیسی به اسپانیایی‌ها واگذار کردند و اسپانیایی‌ها نام آن را به پوئر توسدلداد تغییر دادند. با اعلام استقلال آرژانتین در سال ۱۸۲۰، فرمانداری از سوی آرژانتین برای جزایر مزبور تعیین گردید و فرماندار دیگری در سال ۱۸۳۱ دو فروند کشتی آمریکایی را که در آب‌های اطراف جزیره به ماهیگیری غیرقانونی مشغول بودند، توقیف و جریمه نمود که عکس‌العمل شدید ناوگان آمریکایی مستقر در منطقه، آرژانتینی‌ها را مجبور به عقب‌نشینی نمود.

در ژانویه ۱۸۳۳ یک کشتی انگلیسی، گروهی مرکب از چند خانوار مهاجر و

یک دسته کوچک نظامی را برای تملک و حفاظت از جزیره مزبور به آنجا منتقل نمود.

پس از جنگ جهانی دوم، سازمان ملل با رد پیشنهاد خودگردانی ساکنان فالکلند که غالباً انگلیسی بودند، مالکیت بر جزایر مزبور را قانونی خواند. در دوم آوریل ۱۹۸۲، نیروی دریایی آرژانتین جزایر مالویناس را تصرف نموده با واکنش‌های متفاوت محافل بین‌المللی روبه‌رو ساخت. این عمل به تیرگی روابط آرژانتین و بریتانیا منتهی شد و در پی آن، نیروی دریایی انگلستان پس از درگیری چند روزه، جزایر مزبور را به تصرف درآورد. با روی کار آمدن کارلوس منم، روابط سیاسی آرژانتین و انگلستان دوباره برقرار شد، اما موضوع مالکیت جزایر فالکلند در حالت تعلیق باقی ماند. اما داگلاس هرد، وزیر امور خارجه وقت بریتانیا، هنگام دیدار از جزایر مزبور، بر مالکیت انگلستان تأکید نمود. در پی آن، در نوامبر ۱۹۹۱ فرماندار انگلیسی فالکلند، کشف و استخراج نفت و گاز جزایر مزبور و آب‌های اطراف آن را به یک کمپانی نفتی واگذار کرد. در سال ۱۹۹۵ با رسمیت یافتن قرارداد منعقدشده میان رئیس‌جمهور آرژانتین (کارلوس منم) و جان میجر، نخست‌وزیر بریتانیا، توافق گردید که کشف و استخراج منابع زیردریایی آب‌های غربی جزایر فالکلند که در نوار مرزی میان آرژانتین و فالکلند واقع است، به طور مشترک انجام شود.[۷۸] اما اختلاف دو کشور بر سر حاکمیت بر این جزایر باقی مانده است.

ج) سرزمین جنوبگان انگلستان

سرزمین جنوبگان انگلستان در محدوده نواحی متعلق به پیمان جنوبگان یعنی

نواحی جنوب عرض جغرافیایی ۶۰ درجه شامل تمام جزایر واقع در این محدوده متشکل از جزایر اورکنی جنوبی، جزایر شتلند جنوبی به شبه‌جزیره جنوبگان و نواحی جنوب و شرق دریا، مورد ادعای آرژانتین و به‌خصوص شیلی می‌باشد.[۷۹]

۲ـ سرزمین‌های انگلستان در اقیانوس هند

این سرزمین‌ها در سال ۱۹۶۵ از ادغام جزایر الدبرا (آلدابرا)، دروشه و فارکوئر با مجمع‌الجزایر چاگوس به وجود آمد. در سال ۱۹۷۶، هنگام استقلال مجمع‌الجزایر شیسل، دروشه و فارکوئر به آن کشور واگذار گردید. بدین ترتیب، تنها مجمع‌الجزایر چاگوس و از جمله جزیره دیگ و گارسیا در محدوده این سرزمین باقی ماند. هدف از تأسیس این سرزمین تأمین نیازهای امنیتی و دفاعی کشورهای انگلستان و آمریکا در اقیانوس هند می‌باشد که از طریق پایگاه‌های نظامی مستقر در این جزایر صورت می‌گیرد. در سال ۱۹۶۶، قراردادی میان انگلستان و آمریکا به امضا رسید که به موجب آن، دو کشور موافقت کردند به مدت ۵۰ سال به طور مشترک از این جزایر استفاده کنند. از ژانویه ۱۹۸۸، مجدداً دولت موریس، با تکرار ادعای خود در مورد مالکیت بر جزایر چاگوس، خواهان ایجاد منطقه صلح و عاری از سلاح در اقیانوس هند گردید، در حال حاضر این مجمع‌الجزایر فاقد جمعیت بومی است و تنها نیروهای نظامی ارتش آمریکا و انگلیس در آن تردد می‌کنند.[۸۰]

۳ـ روکال[1]

مشاجره بر سر فلات قاره روکال، بریتانیا را با دو کشور دانمارک و ایسلند

---

1. Rockall

درگیر کرده است.[۸۱]

۴ـ جزایر فارو[1]

همچنین بریتانیا با دانمارک و ایسلند بر سر مرز فلات قاره جزایر فارو مناقشه دارند.[۸۲] بریتانیا اختلافات سرزمینی مشابهی با فرانسه بر سر جزایر واقع در کانال مانش (انگلیس) دارد.[۸۳]

نگاهی گذرا به اختلافات سرزمینی انگلستان نشان می‌دهد که کلیه این نقاط در خارج از سرزمین اصلی کشور و در ماوراء بحار قرار داشته و میراث دوران استعماری این کشور می‌باشند. نقاط فوق با قرار گرفتن در مناطق استراتژیک، نقش برجسته‌ای را در کنترل رفت و آمد دریایی و جریان آزاد تجارت دریایی اعمال می‌کنند که هدف اصلی و نهایی قدرت‌های دریایی به شمار می‌رود. هرچند که منابع نفتی نیز در برخی از این مناطق به دست آمده، اما وجه مشترک و مهم در کلیه مناطق فوق به لحاظ موقعیت جغرافیایی و استراتژیک آنها می‌باشد که انگلستان به واسطه اهمیت آنها در قدرت سیاسی و اقتصادی این کشور و همچنین امن نگه داشتن راه‌های دریایی، به سختی و با تمام قدرت بر اعمال حاکمیت بر آنها پافشاری نموده و در راستای تحقق آن، از قدرت نظامی و ناوگان دریایی خویش استفاده می‌کند که جنگ انگلستان و آرژانتین بر سر جزایر فالکلند (مالونیاس) مؤید آن می‌باشد.

تشریح جغرافیای وحدت ملی

آنچه اکنون بریتانیا خوانده می‌شود، متشکل از چهار بخش سیاسی اسکاتلند در

1. Faroe Islands

شمال، انگلستان در جنوب، ویلز در جنوب غربی و ایرلند شمالی است که در شمال سرزمین ایرلند قرار دارد. موقعیت جزیره‌ای این کشور و احاطه شدن آن توسط دریاها و اقیانوس‌ها به ساکنان انگلستان این امکان را داد تا سراسر جهان را درنوردیده و با تأسیس مراکز تجاری، ایجاد سرزمین‌های استعماری و احداث امپراتوری‌ها، سرزمین کوچک و نه چندان بارور خود را به صورت هسته مرکزی داد و ستد ارتباطات جهانی درآورده و زبان خود را بر سراسر جهان گسترش دهند. با آنکه امروزه اغلب مستعمراتی که بریتانیا در سرزمین‌های مختلف جهان به وجود آورده، مستقل گشته‌اند، اما پس از آن نیز بر اساس سیاست این کشور در حلقه کشورهای مشترک‌المنافع قرار گرفته و از هر جهت، تأمین‌کننده منافع انگلیس هستند. آنچه از گذشته‌های دور و زمان حال در مورد بریتانیا تغییر نیافته، موقعیت دریایی این کشور است که در نتیجه آن بریتانیا دارای عظیم‌ترین ناوگان تجاری جهان شده و ظرفیت کشتی‌های آن به ده‌ها میلیون تن می‌رسد.

از آنجا که در قرن اول قبل از میلاد، رومیان بر جنوب جزیرهٔ بریتانیا تسلط یافتند، بریتانیا که مشتق از نام قوم بریتون است به تمام جزیره کنونی بریتانیا اطلاق شده است. اما با انحطاط امپراتوری روم و سقوط تدریجی آن، قسمت جنوبی بریتانیا که بی‌دفاع بود، از قرن پنجم میلادی مورد هجوم اقوام انگل و ساکسون قرار گرفت. این دو قوم که نژاد ژرمنی داشتند و از خاک اروپا به جنوب بریتانیا وارد شده بودند، با ایجاد وحشت در سلت‌های بریتون موجب فرار آنها به فرانسه شده (ایالات آرموریکا که بعدها بریتانی نامیده شد) و پادشاهی آنگلوساکسون را به وجود آوردند.

در قرن یازدهم میلادی، نورمن‌ها از شمال فرانسه به جنوب بریتانیا وارد شدند و پس از غلبه بر پادشاهی انگلوساکسون، عنوان پادشاهی آنگلونرمن در منابع شناخته شدند.

به‌تدریج عنوان پادشاهی انگلند به معنای سرزمین انگل‌ها رایج شده است که به انگلستان نیز ترجمه گردیده است.

در سال ۱۷۰۷ سراسر جزیره بریتانیا با هم متحد شده و به بریتانیای کبیر موسوم گردید که شامل انگلستان ولز و اسکاتلند می‌باشد. با پیوستن ایرلند به تابعیت دولت بریتانیای کبیر، عنوان این کشور به صورت مملکت متحد بریتانیای کبیر و ایرلند تبدیل شد و با توجه به قدرت دریایی این کشور در چند قرن اخیر و معاصر، این دولت استعماری در اقصی نقاط جهان به‌عنوان امپراتوری بریتانیا شناخته شد.

یکی از مهم‌ترین عوامل مرکزگریز در کشور انگلستان بحث ایرلند شمالی و بحران‌های آن می‌باشد.

با آنکه در سال ۱۹۳۲ ایرلند به استقلال رسید، اما جنگ مذهبی بین ساکنان پروتستان و کاتولیک آن سبب حضور نظامی بریتانیا در این سرزمین شده و نوعی سرخوردگی برای اقلیت کاتولیک آن به وجود آورده است.

این سرزمین که از نظر توپوگرافی ناهموار می‌باشد، مانند اغلب سرزمین‌های مستعمره از سال ۱۶۴۲ میلادی که به دستور کرامول[1] اشغال گردید، پیشرفت چندانی نکرده است.(۸۴) بحران ایرلند شمالی که از اوایل سال

---

1. Cromwell

۱۹۶۰ اوج گرفته بود، معضل سیاسی بزرگی را برای دولت‌های انگلستان فراهم نمود. در سال ۱۹۶۹، آشوب‌ها و نارضایتی‌های کاتولیک‌های ایرلند شمالی که به صورت آتش زیر خاکستر بود، نمایان گردیده و در درگیری‌های میان کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها عده‌ای کشته و گروه زیادی نیز زخمی شدند. انگیزه شورش‌ها این بود که کاتولیک‌ها خواهان حقوق مساوی و امکانات دسترسی به یک زندگی بهتر در زمینه‌های آموزش و پرورش و امنیت اجتماعی بودند. پروتستان‌ها که بیشتر امور سیاسی و امنیتی ایرلند شمالی را در دست داشتند، در برابر خواسته‌ها و تظاهرات آنان از نیروی پلیس محلی استفاده کردند و نفاق و دشمنی را تشدید نمودند. دولت انگلستان برای جلوگیری از درگیری میان دو طرف، گروه‌های نظامی به ایرلند شمالی اعزام داشت تا قدرت پلیس محلی را از دست دولت بلفاست خارج کند. در ۳۰ ژانویه ۱۹۷۲، واقعه تأسف‌بار یکشنبه خونین روی داد که طی آن، سربازان انگلیسی به روی تظاهرکنندگان که آرام و به دور از خشونت در خیابان‌های لندندری راهپیمایی می‌کردند، آتش گشودند. در این حادثه، ۱۳ کاتولیک کشته شدند و صدها زخمی برجای ماند و پلیس ایرلند شمالی (IRA) نیز عده‌ای از کاتولیک‌ها را به قتل رساند. در مارس ۱۹۷۳، مردم ایرلند شمالی در یک همه‌پرسی شرکت کردند و طی آن، ۴۱/۴ درصد پروتستان‌ها به ابقای ایرلند شمالی در داخل کشور انگلستان رأی دادند. در ۱۹۸۱ گروهی از زندانیان پلیس محلی ایرلند شمالی، درخواست کردند که به عنوان زندانیان سیاسی شناخته شوند. این پیشنهاد از سوی انگلستان رد شد و در نتیجه اعتصاب‌های غذایی متعددی که در پی آن روی داد، ۱۲ تن از زندانیان کشته شدند. در سال ۱۹۹۷ تونی‌بلر،

نخست‌وزیر انگلستان، آمادگی دولت را برای آتش‌بس اعلام نموده و مذاکرات مزبور با قرارداد صلح به پایان رسید و بر اساس آن توافق شد که ایرلند شمالی از خودمختاری زیادتری برخوردار شود و کاتولیک‌ها نیز از حقوق بیشتری بهره‌مند گردند. در همه‌پرسی سال ۱۹۹۸ در جمهوری ایرلند، مردم با ۹۵ درصد آرا به هرگونه ادعای این کشور به ایرلند شمالی پایان دادند و به موازات آن، دولت انگلستان پذیرفت که ایرلند شمالی نیز مانند ولز و اسکاتلند از یک مجلس قانون‌گذاری مستقل برخوردار شود.(۸۵)

همچنین در اسکاتلند نیز بر اساس بررسی‌های صورت‌گرفته در فوریه سال ۱۹۹۲، اسکاتلندی‌ها به طور فزاینده‌ای از اتحاد سیصد ساله خود با انگلستان ناراضی بوده و درصدد جدایی از همسایگان جنوبی و متحدان خود می‌باشند.

اسکاتلندی‌ها به این نتیجه رسیده‌اند که منافع ایشان توسط دولت مرکزی در زمینه توزیع پست‌های سیاسی و همچنین حقوق سیاسی و دسترسی به رفاه بیشتر تأمین نشده و این مسائل باعث شده که حزب ملی اسکاتلند برای استقلال این بخش در چارچوب جامعه اروپا به تلاش‌هایی دست زند.(۸۶)

نژادپرستی

یکی دیگر از عوامل مرکزگریز در انگلستان، مهاجران و نیروی کار از سایر کشورها می‌باشد. به دلیل پایین بودن رشد جمعیت در این کشور، یکی از مراکز مهم کار برای کارگران مهاجر مانند سایر کشورهای اروپای غربی، ایالات متحده آمریکا می‌باشد که دارابودن موقعیت برتر مالی و توسعه‌یافتگی به این انگیزه‌ها دامن می‌زند. بالاترین میزان مهاجران در اروپای غربی به انگلستان،

فرانسه، آلمان غربی، بلژیک اختصاص دارد.(۸۷)

کارگران مهاجر منبع درآمد ارزی برای کشورهای خود و نیروی کار ارزان برای کشورهایی هستند که در آن اشتغال دارند. ادامه کار این کارگران در روند بحران‌های اقتصادی، مسائل سیاسی ویژه‌ای را در کشورهایی که اقامت دارند به وجود می‌آورد؛ به‌ویژه اینکه این امر سبب گسترش و نفوذ افکار ناسیونالیستی، خشونت‌های نژادی و ضد مهاجران خارجی شده و گاه و بی‌گاه بحران‌های مقطعی را برای این کشور پدید می‌آورد. ضمن اینکه بیکاری و مراجعت آنها به وطن خودشان نیز عدم تعادل ارزی را در این کشورها موجب می‌گردد، البته می‌توان این خشونت‌های نژادی را نسبت به اقلیت‌های مذهبی به‌خصوص مسلمانان تعمیم داد.

چارچوب جغرافیایی همبستگی‌ها و همکاری‌های منطقه‌ای و بین‌المللی

دولت انگلستان در اصول و مبانی سیاست خارجی خویش بر اساس واقعیت‌های ژئوپلیتیکی از نظریه موازنه قدرت پیروی کرده است. سر ایرکرو،[۱] دیپلمات انگلیسی، در سال ۱۹۰۶ نظریه موازنه قدرت را برای کشورش این‌طور شرح داده است: «تاریخ نشان داده است خطری که استقلال ملت‌ها را تهدید می‌کند، عموماً از تفوق موقتی دولت همسایه از نظر قدرت نظامی و کفایت اقتصادی و جاه‌طلبی وی در توسعه مرزها یا بسط نفوذ خود برخاسته است و این خطر با درجه قدرت و میزان شایستگی و چگونگی جاه‌طلبی او که اختیاری یا اجباری باشد، تناسب مستقیمی دارد».(۸۸)

1. Sir Eyrecrowe

این قاعده اساس و پایه سیاست دیرینه انگلستان را تشکیل می‌دهد؛ بدین معنی که انگلستان موازنه قدرت را با انداختن نیروی خود به سمت قدرت‌های زمانه (برحسب شرایط و مقتضیات زمانه) همچنان پایدار نگه می‌دارد؛ ولی این کفه قدرت همیشه در طرف مخالفت با سیاست دیکتاتوری دولتی واحد یا گروهی از دولت‌ها در زمانه‌ای معین قرار داشته است. اگر این نظریه سیاست انگلیس صحیح باشد، مخالفتی که به ناچار می‌کند متوجه هر کشوری خواهد بود که هوس دیکتاتوری در سر می‌پروراند و این امر اغلب صورت قانون طبیعی به خود می‌گیرد.(۸۹)

قرون شانزدهم، هفدهم و هجدهم دوران طلایی سیاست خارجی انگلستان و اتخاذ سیاست موازنه قوا در اروپا می‌باشد که به هنگام رقابت عمده میان امپراتوری هاپسبورگ[1] (اتریش و اسپانیا) و فرانسه در قرن شانزدهم، انگلستان نقش تعدیل‌کننده قوا میان دو قدرت را بر عهده داشت و به تناسب شرایط و جهت عدم شکست هر کدام به آن‌سو متمایل می‌گشت. در سال ۱۷۴۰، انگلستان و اتریش متحداً در برابر فرانسه و پروس ایستادگی کردند، در صورتی که پس از مدت کوتاهی یعنی شانزده سال بعد، انگلستان و پروس در برابر فرانسه و اتریش با یکدیگر متحد گشتند. ظهور ناپلئون این تشکیلات را متوقف نمود، ولی پس از خاتمه جنگ‌های ناپلئون، پروس و اتریش متحداً در کفه مقابل روسیه قرار گرفتند و هر سه آنها با کمک انگلستان، وزنه مقابل فرانسه را که دوباره سربلند کرده بود، تشکیل دادند. در اواخر قرن نوزدهم، بر

---

1. Hapsbourg

اثر ترقی سریع آلمان، اتریش، مجارستان و ایتالیا بـا اتحـاد فرانسـه و روس بـه حالت موازنه درآمد و باز انگلستان وظیفه دولت موازنه‌دهنده را برعهده گرفت. انگلستان در قرن بیستم هم به وظیفه دولت موازنه‌دهنده ادامه داد به این معنـی که زمانی که آلمان قدرتی بزرگ تشکیل داده بود، بـا فرانسـه در مقابـل آلمـان متحد گشت، ولی وقتی هر دو دولت فرانسه و آلمان شکست خوردنـد دوبـاره به تقویت آلمان پرداخت.[۹۰]

سیاست خارجی انگلستان بعد از جنگ جهانی دوم و انتقال قدرت جهانی بـه کشور ایالات متحده آمریکا به واسطه مسائل ناشی از سقوط امپراتـوری، اسـتقلال مستعمرات پیشین بریتانیا جهت رسیدن به نقشی متعارف در جهـان و همراهـی و پیروی از قدرت جهانی مطرح (ایالات متحده آمریکا) بوده و کلیـه سیاسـت‌هـای دفاعی و خارجی کشور در همین راستا بـرای بازسـازی نقـش از دسـت رفتـه و همچنین استفاده از مزیت‌های آن طراحی شده است. البته چنین ایفای نقشی آسان نبوده و طراحان این استراتژی همواره با مشکل تطبیق وضعیت گذشته قدرتمند بـا واقعیت‌های سخت و نامطلوب حال روبه‌رو بوده‌اند. طی دهـه‌هـای اخیـر چنـین وضعیتی محیط روانی خاصی که ناشـی از تنـزل توانـایی‌هـای سیاسـی، نظـامی و اقتصادی این کشور بوده به ارمغـان آورده اسـت کـه در ایـن میـان، ضـعف‌هـای اقتصادی ناشی از به اتمام رسیدن ذخائر معدنی و همچنـین از دسـت دادن اقمـار مستعمراتی، مهم‌ترین عامل بوده و سبب شده تا بریتانیا با رهاسازی مسئولیت‌هـای جهانی و تنزل از رده ابرقدرتی، به پیروی تام از واشنگتن دست زند.

در حال حاضر، بزرگ‌ترین عنـاوین مطـرح در سیاسـت خـارجی بریتانیـا، بحث اتحاد سیاسی اروپا (پیمان ماستریخت) و همچنین روابط ویژه با ایـالات

متحده آمریکا می‌باشد.

پیمان ماستریخت با درصد ضعیفی در پارلمان این کشور به تصویب رسیده که نشانگر سیاست دیرینه آن در تفکر جدایی از اروپا و موافقت با همکاری با اتحادیه اروپایی است که به هیچ‌وجه ادغام در اروپا را نمی‌پذیرد.

بریتانیا یکی از متحدان اصلی ایالات متحده بوده و سیاست خارجی آن هماهنگی و همراهی با ایالات متحده را به‌شدت تأیید می‌کند. تجلی این همکاری‌ها در اعلام مواضع و اهداف عمومی آنها به وضوح نمایان است. روابط دو کشور به واسطه اتحاد طی دو جنگ جهانی، نقش شاخص در ناتو، منازعه کره، جنگ اول و دوم خلیج‌فارس، جنگ علیه تروریسم در افغانستان و تهاجم اخیر به عراق به بهانه نابودی تسلیحات کشتار جمعی و علیه تروریسم، به بالاترین حد خود رسیده و همکاری‌های خود را در زمینه موضوعات سیاست خارجی، مشکلات جهانی و سیاست‌های امنیتی گسترش داده‌اند.

بریتانیا عضو دائمی شورای امنیت سازمان ملل، عضو سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (NATO) و شورای اروپایی (هم‌اکنون اتحادیه اروپایی نامیده می‌شود) ۱۹۷۳ می‌باشد. بریتانیا به عنوان یکی از قدرت‌های عمده دریایی ناتو در سال ۱۹۹۶، در کل کشورهای ناتو بر اساس میزان هزینه‌های نظامی، رده سوم را کسب کرده است.[۹۱]

انگلستان که در ۱۹۴۵ به عضویت سازمان ملل در آمده و عضو ارکان مهم این سازمان از جمله مجمع عمومی، شورای امنیت، شورای اقتصادی و اجتماعی، شورای قیمومیت و دیوان بین‌المللی دادگستری می‌باشد. انگلستان در کلیه سازمان‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی این سازمان عضویت داشته

و همچنین در کلیه سازمان‌های اروپایی بـه اسـتثنای «جامعـهٔ دفـاع اروپـایی»[1] عضویت دارد. اسامی برخی از این سازمان‌ها عبارتند از:

انکتاد، یونیسف، فائو، یااآ، ایبرد، ایکائو، ایدا، ایفک، ایلو، ایف، ایمـو، ایتـو، یونسکو، یونیدو، یوپو، وهو، ویپو، ومو، سازمان تجارت جهانی اتحادیه اروپـا، سپک، آدب، آی ـ آدب، شورای اروپـا، گـروه ۸، نـاتو، او ای‌سـی دی، اوسـه، جامعه اقیانوس آرام، ملل مشترک‌المنافع.(۹۲)

فصل ششم) بررسی آسیب‌پذیری‌ها و مشکلات سرزمینی

سرزمین‌های تابعه و مستملکات پادشاهی بریتانیا و اختلافات سرزمینی

موقعیت دریایی بریتانیا که به شکل یـک جزیـره اسـت، شـرایط لازم را بـرای توسعه‌طلبی و سیادت این کـشور بـر اقـصی نقـاط جهـان فـراهم نمـوده و از دیدگاه‌های ژئوپلیتیکی، به عنوان کامل‌ترین شکل موقعیـت دریـایی محـسوب می‌شود. دارا بودن نقش ژئواستراتژیک و درک آن توسط سـاکنان ایـن جزیـره، علاوه بر کسب استقلال، نسبت به دخالت در سایر نقاط جهان جهـت حفـظ و گسترش قدرت این کشور شرایط و ویژگـی‌هـای ژئـوپلیتیکی را فـراهم کـرده اسـت. ردپـای اسـتعماری ایـن کـشور را مـی‌تـوان در اقـصی نقـاط جهـان و به‌خصوص کشورهای غنی از منابع معدنی و اقتصادی و همچنین موقعیت‌هـای جغرافیایی خاص مشـاهده نمود. پـس از سال‌های متمادی، برخی از این منـاطق به عنوان سرزمین‌های تابعه و مستملکات پادشاهی انگلستان همچنان در اختیار

---

1. European Defense Community (EDC)

این کشور بوده و خصوصیت مشترک آنها دارا بودن موقعیت ژئوپلیتیکی خاص می‌باشد که اجازه کنترل و نظارت بر راه‌های آبی جهانی را برای این کشور فراهم می‌کند تا حدی که جهت حفظ این سیادت، به قوه قهریه نیز متوسل شده است. پافشاری بر سر نگهداری این مناطق سبب شده تا این کشور با کشورهای مجاور نقاط فوق، تنش پیدا کرده و سبب بروز بحران گردد که از مهم‌ترین آنها می‌توان به جبل‌الطارق و جزایر فالکلند (مالویناس) اشاره نمود. بریتانیا جبل‌الطارق را برای کنترل دریای مدیترانه و تنگه جبل‌الطارق در اختیار و کنترل خود در آورده است. اسپانیا و بریتانیا بر سر حاکمیت جبل‌الطارق مناقشه دارند. اهمیت این منطقه در برقراری ارتباط میان دریای مدیترانه و اقیانوس اطلس و محل تناسب جهت احداث پایگاه دریایی و استقرار زیردریایی‌ها می‌باشد. تلاش‌های گوناگون اسپانیا جهت در دست گرفتن این منطقه ناموفق بوده و سازمان ملل جهت جلوگیری از هرگونه درگیری و تنش، اسپانیا را به خویشتن‌داری توصیه کرده است.

بریتانیا و آرژانتین نیز بر سر چندین منطقه به‌ویژه جزایر فالکلند (مالویناس) مناقشه دارند. نزدیکی جزایر مزبور به قاره جنوبگان، موقعیت خاصی به جزایر فالکلند بخشیده و کشف منابع نفت براهمیت آن افزوده است. در پی اقدامات مسکو، آرژانتین در سال ۱۹۸۲ به تصرف درآمده و محافل بین‌المللی را با واکنش‌های متفاوتی روبه‌رو نموده و به تیرگی روابط دو کشور انجامید. سرانجام با بروز جنگ چند روزه، جزایر فوق به تصرف بریتانیا برآمد. هرچند در سال ۱۹۹۵، دو کشور بر سر کشف و استخراج منابع زیردریایی آب‌های غربی جزایر فالکلند به صورت مشترک که در نوار مرزی میان آرژانتین و

فالکلند واقع است توافق نمودند، اما اختلاف دو کشور بر سر حاکمیت بر این جزایر باقی مانده است.

این کشور همچنین بر سر جزایر جورجیای جنوبی و ساندویچ جنوبی با آرژانتین، سرزمین جنوبگان انگلستان با آراژانتین و شیلی، سرزمین‌های انگلستان در اقیانوس هند با موریس، فلات قاره روکال با دو کشور دانمارک و ایسلند، جزایر فارو با ایسلند، دانمارک و ایرلند و همچنین با فرانسه بر سر جزایر واقع در کانال مانش اختلافات سرزمینی مشابهی دارد.

بحران‌های قومی، مذهبی و سیاسی

بحران ایرلند شمالی که از سال ۱۹۶۰ اوج گرفته بود، معضل سیاسی بزرگی را برای دولت‌های انگلستان فراهم کرد. در سال ۱۹۶۹ آشوب‌ها و نارضایتی‌های کاتولیک‌های ایرلند شمالی که به صورت آتش زیر خاکستر بود، نمایان گردیده و در درگیری میان کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها عده‌ای کشته و گروه زیادی نیز زخمی شدند. انگیزه شورش‌ها این بود که کاتولیک‌ها خواهان حقوق مساوی و امکانات دسترسی به یک زندگی بهتر در زمینه‌های آموزش و پرورش و امنیت اجتماعی را بودند. پروتستان‌ها که بیشتر امور سیاسی و امنیتی ایرلند شمالی را در دست داشتند، در برابر خواسته‌ها و تظاهرات آنان از نیروی پلیس محلی استفاده کردند و نفاق و دشمنی را تشدید کردند که دولت انگلستان برای جلوگیری از درگیری میان دو طرف، نیروی نظامی به ایرلند شمالی اعزام کرد. اما بحران و درگیری ادامه یافت. سرانجام با اعلام آتش‌بس در سال ۱۹۹۷ و انجام مذاکرات، در نهایت با قرارداد صلح در ۱۹۹۸ پایان پذیرفت و بر اساس

آن توافق شد که ایرلند شمالی از خودمختاری بیشتر برخوردار شود و کاتولیک‌ها نیز از حقوق بیشتری بهره‌مند گردند.

ایالت اسکاتلند نیز از اتحاد خود با انگلستان به دلیل عدم تأمین منافعشان توسط دولت مرکزی در زمینه حقوق سیاسی و دسترسی به رفاه بیشتر در کلیه زمینه‌های اجتماعی ناراضی می‌باشند که امکان دارد در صورت عدم توجه دولت مرکزی به معضل فوق، مشکلات امنیتی را برای این کشور فراهم آورد.

مهاجرت و گسترش افکار نژادپرستی

بریتانیا با برخورداری از توسعه، پیشرفت صنعتی و اقتصادی و همچنین فراهم بودن امکانات زندگی در سطح بالا با رشد وسیع مهاجرت به این کشور روبه‌روست. ادامه حضور کار این مهاجران در بریتانیا سبب شده که در صحنه داخلی این کشور شاهد بحران‌های اقتصادی و مسائل سیاسی ویژه‌ای باشیم، به‌ویژه اینکه این امر سبب ظهور گسترش افکار ناسیونالیستی، خشونت‌های نژادی علیه مهاجران و کارگران خارجی شده و در مقاطع زمانی مختلف، بحران‌هایی را در این کشور به وجود آورد. البته دامنه این افکار نژادپرستی و خشونت‌های نژادی، اقلیت‌های مذهبی و به‌خصوص مسلمانان را نیز دربر می‌گیرد و شاهد آزار و اذیت اقلیت‌های مذهبی توسط گروه‌های افراطی درون بریتانیا می‌باشیم.

سیاست خارجی

سیاست انگلستان بعد از جنگ دوم جهانی و واگذاری قدرت جهان به ایالات متحده در پی مشکلات و افول اقتصادیش، متابعت و پیروی از ایالات متحده

در تمام جهت‌گیری‌ها بوده است که نمودار آن را در دوران جنگ سرد، بحران کره، جنگ اول و دوم خلیج‌فارس، جنگ ضد تروریسم در افغانستان و در نهایت اشغال عراق مشاهده می‌کنیم. چنین همراهی با سیاست‌های آمریکا ممکن است مزایای اقتصادی را در پی داشته باشد. اما این امر سبب انزوای این کشور در بین کشورهای منطقه و به‌خصوص در قاره اروپا می‌شود که امروزه سعی می‌نمایند با استقلال بیشتر در انجام فعالیت‌ها از دخالت ایالات متحده در قاره اروپا کاسته و با تشکیل یک قدرت مطرح جهانی در حوادث و تحولات جهانی تأثیرگذار باشند و حرکت سیاست خارجی بریتانیا در همراهی ایالات متحده درست بر عکس نظرات جامعه اروپایی می‌باشد.

مسن شدن جمعیت

با توجه به اینکه در سال ۲۰۰۱، بالغ بر ۹/۴ میلیون نفر از جمعیت، ۶۵ سال و بیشتر سن داشته‌اند. این رقم یک افزایش ۵۱ درصدی را از سال ۱۹۶۱ در مقایسه با ۲۰۰۱ نشان می‌دهد. پدیده پیرشدن جمعیت در دهه‌های اخیر، به طور عمده نتیجه کاهش در باروری بوده است که از پایان قرن نوزدهم این روند آغاز شده است. افزون بر آن در اوایل قرن بیستم، کمتر شدن میزان مرگ و میر به افزایش جمعیت در سن پیری کمک کرده است، بنابراین، کاهش میزان‌های باروری و بهبود میزان‌های مرگ و میر در جمعیت دارای سن بالا، در پیر شدن جمعیت کشور تأثیر بسزایی داشته است؛ به طوری که در آینده کاهش نیروی فعال در این کشور، فعالیت‌های اقتصادی آن با مشکل روبه‌رو نموده و به دلیل نیاز به مهاجران خارجی با مهارت‌های مختلف، شاهد عوارض سیاسی و امنیتی آن خواهیم بود.

هسته سیاسی

به‌رغم درک عمومی از لندن به منزله کانون تاریخی، ملی ـ فرهنگی و سیاسی، مشکلی که در زمینه موقعیت هندسی هسته سیاسی این کشور قابل ذکر است، این است که لندن در مرکز جغرافیایی کشور واقع نشده و به‌رغم وسعت کم و اندازه کوچک آن، فاصله زیاد برای اسکات‌ها و مردم شمال انگلستان و همچنین ایرلند شمالی به واسطه ارتفاعات و همچنین دریا ناگوار بوده و این باور را برای مردم مناطق فوق به وجود آورده که دولت مرکزی به علت دوری قادر به درک صحیح موقعیت محلی آنها و در نتیجه، خدمات‌رسانی و رسیدگی کافی به آنها نیست و این امر می‌تواند سبب بروز اندیشه‌های ناحیه‌گرایی و مرکزگریز در نواحی پیرامون این کشور گردد.

پی‌نوشت‌ها

1. United Kingdom, of Great Britain and Northern Ireland, (http://www.atlapedia.com)

۲. عباس جعفری، «گیتاشناسی نوین کشورها»، تهران: گیتاشناسی، ۱۳۸۲، ص ۱۲۳.

3. United Kingdom, (Microsoft Encarta Encyclopedia 2002)
4. Ibid
5. United Kingdom, (Britannica 2003 Ultimate Reference Suite CD-Rom)

۶. همان، ص ۵۷.

7. United Kingdom, (http://www.1uptravel.com);

رسول خیراندیش و سیاوش شایان، همان، ص ۵۷

United Kingdom, (http://www.cia.gov)

۸. سازمان جغرافیایی نیروهای صلح، اطلس راهنمای کشورهای جهان: دفتر چهارم، اروپا، تهران: سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، ۱۳۷۴.

۹. عباس جعفری، فرهنگ بزرگ گیتاشناسی (اصطلاحات جغرافیایی)، تهران: گیتاشناسی، ۱۳۶۶، ص ۳۴۹.

10. United Kingdom, (Microsoft Encarta interactive world Atlas 2001)
11. United Kingdom, (http://www.nationalgeographic.com/mapmachine)

۱۲. کوروش عبادی، «انگلستان»، تهران: وزارت امور خارجه، ۱۳۷۳، صص ۴ ـ ۶.

۱۳. این خط فرضی شمال شرقی ـ جنوب غربی از میدلسبورو در شمال شرق به سمت جنوب غرب تا نزدیکی ساحل پلی‌موت کشیده شده است.

14. Britannica 2003 Ultimate Reference Site CD-Rom
15. United Kingdom, (Microsoft Ecarta interactive world Atlas 2003)

سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، «نقشه جهان»، تهران: سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، ۱۳۷۱.

۱۶.عزت‌الله عزتی، «ژئوپلیتیک در قرن بیست‌ویکم»، تهران: سمت، ۱۳۸۰، ص ۹۳.

17.Britannica Atlas, (Chicago.london: Encyclopedia Britannica inc, 1996), pp. xxiv

۱۸.پریدخت فشارکی، «اقلیم‌شناسی»

۱۹.بهلول علیجانی، محمدرضا کاویانی، «مبانی آب و هواشناسی»، تهران: سمت، ۱۳۷۱، صص ۳۶۵ ـ ۳۶۷.

20.United Kingdom, (http://www.atlapedia.com)

۲۱.سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، اطلس راهنمای کشورهای جهان؛ اروپا.

United Kingdom, (Microsoft Encarta Encyclopedia 2003)

22.United Kingdom , (http://www.1uptravel.com)

23.Britannica Atlas, P. Xix

۲۴.کوروش عبادی، پیشین، ص ۷.

25.United Kingdom, (Microsoft Encarta Encyclopedia 2002); United Kingdom, (http://www.nationalgeographic.com/mapachine)

26.Britannica Atlas, Op. Cit, PP. xxxviii,

سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، اطلس راهنمای کشورهای جهان

27.United Kingdom, (http://www.atlapedia.com)

28.United Kingdom, (http://www.gov.org) اطلس کشورهای جهان،

29.United Kingdom, (http://www.geographyiq.com)

30.United Kingdom, (Microsoft Encarta Encyclopedia 2002)

31.United Kingdom, (Britannica 2003 Ultimate Reference Suite CD-Rom)

۳۲.کوروش عبادی، پیشین، ص ۹۲ ـ ۱۰۲؛

United Kingdom, (Microsoft Encarta Interactive World Atlas 2001)

۳۳.عباس جعفری، گیتاشناسی نوین کشورها، تهران: گیتاشناسی، ۱۳۸۲، ص ۱۲۲.

34.United Kingdom, (Britannica 2003 Ultimate Reference Suite CD-Rom)

۳۵.عباس جعفری، همان، ص ۱۲۳.

36.United Kingdom, (http://www.atlapedia.com)

۳۷.عباس جعفری، همان، ص ۱۲۴، Ibid

۳۸.عباس جعفری، همان، ص ۱۲۵.

39.United Kingdom, (Microsoft Encarta Encyclopedia 2002)
40.United Kingdom. (http://www.Gergraphyiq.com)

۴۱.کورش عبادی، پیشین، صص ۱۰۵ ـ ۱۰۴.

42.United Kingdom, (Britannica 2003 Ultimate Refernce Suite CD_Rom)
43.United Kingdom, (Microsoft Encarte Encyclopedia 2002)
44.United Kingdom, (http://www.geographyiq.com)

۴۵.کورش عبادی، پیشین، صص ۱۰۹ ـ ۱۰۸.

46.United Kingdom, (Microsoft Encarta Interactive World Attlas 2001)
47.United Kingdom., (http://www.cia.gov)
48.United Kingdom, (Microsoft Encarta Encyclopedia 2002)
49.World Geography Encyclopedia, Op,Cit, , P.P. 4085 _ 4096
50.Central Intelligence agencye, United States, the World Factbook 1996 _ 97, (Washington. London:Brassey's, 1996)

۵۱.گیتاشناسی نوین کشورها، ص ۱۲۳.

52.United Kingdom (Microsoft Encarte Encycoledia 2002)

۵۳.علی‌اصغر نظری، پیشین، صص ۲۵ ـ ۲۰.

۵۴.همان، صص ۲۹ ـ ۱۸.

55.United Kingdom, (Microsoft Encarta Encyclopedia 2002)
56.United Kingdom, (http://www.cia.gov);(http://www.gegraphyiq.com)
57.United Kingdom, (Microsoft Encarta Interactive World Atlas 2001)
58.United Kingdom (http://www.ieo.org/Public/studies)

۵۹.گیتاشناسی نوین کشورها، صص ۱۲۳

۶۰.سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، اطلس کشورهای جهان: اروپا.

61.United Kingdom, (Microsoft Encarta interactive 2001)
62.Ibid

63.United Kingdom, (http:///www.coe.int)
64.Ibid
65.Ibid
66.Ibid
67.Ibid
68.Ibid
69.Ibid
70.Ibid; United Kingdom, (Microsoft Encarta Encyclopedia 2002); United Kingdom, (Microsoft Encarta interactive World Atlas 2001); United Kingdom, (Britannica 2003 Ultimate Reference Suite CD _ Rom)
71.Centeral Intelligence agency United States, OP.Cit
72.The Europa World Yearbook 2002,PP.4073 _ 4082
73.United kingdom, (Microsoft Encarta Interactive World Atlas 2001)

۷۴. گیتاشناسی نوین کشورها، ص ۱۲۶

۷۵. پیروز مجتهدزاده، «ایده‌های ژئوپلیتیک و واقعیت‌های ایرانی»، تهران: نی، ۱۳۷۹، ص ۲۰۰.

76.United Kingdom, (http://www.cia.gov)

۷۷. گیتاشناسی نوین کشورها، ص ۱۲۷.

78.Central Interlligence Agency, United States.Op.cit.

گیتاشناسی نوین کشورها، ص ۱۲۷

79.United Kingdom, (http://www.cia.gov)

۸۰ گیتاشناسی کشورها، ص ۱۲۸.

81.United Kingdom, (http://www.cia.gov)
82.Ibid.

۸۳ پیروز مجتهدزاده، همان منبع، ص ۲۰۰.

۸۴ علی‌اصغر نظری، همان منبع، ص ۲۲.

۸۵ گیتاشناسی نوین کشورها، ص ۱۲۴.

۸۶ کورش عبادی، همان منبع، ص ۷۲.

۸۷ ژرارشالیان، ژان‌پیر راژو، اطلس استراتژیک جهان: بررسی قدرت کشورهای

مهم جهان، ترجمه ابراهیم جعفری، تهران، اطلاعات، ۱۳۶۶، ص ۱۰۰.

۸۸ کورش عبادی، همان منبع، ص ۱۵۷.

۸۹ حشمت امیری، «کلیات روابط بین‌الملل و سازمان‌های بین‌المللی بعد از جنگ جهانی دوم»، تهران: هاد، ۱۳۶۹.

90. United Kingdom, (Microsoft Encarta Encyclopedia 2002); United Kingdom, (Britannica 2003 Ultimate Refeence Suite CD-ROM); United Kingdom, (Microsoft Encarta interactive World Atlas 2001)
91. United Kingdom, (http://www.gegraphy/iq.com)
92. United Kingdom,. (http://www.atlapedia.com); United Kingdom, (http://www.yahoo.com/countries/united Kingdom)

بخش دوم

برآورد سیاسی ـ امنیتی انگلستان

دکتر علی فلاحی

فصل اول) بررسی ساختار و ماهیت نظام سیاسی

بررسی هرم سیاسی

قوای اصلی نظام سیاسی کشور انگلستان عبارتند از: قوه مجریه (کابینه)، قوه مقننه (پارلمان)، قوه قضائیه و دستگاه سلطنتی

الف) قوه مجریه

مرکز ثقل قوه مجریه را نخست‌وزیر و هیأت دولت شامل حدود بیست وزیر تشکیل می‌دهند که همراه با کارمندان حرفه‌ای شاغل در دستگاه‌های اداری انجام وظیفه می‌نمایند.[1] رکن اصلی دستگاه حکومتی انگلستان، کابینه است که سیاست کلی و خط‌مشی اساسی کشور را تعیین می‌کند. در گذشته، شورای اختصاصی، شاه را در امر حکومت یاری می‌نمود. اما امروزه، نیز این شورا صرفاً جنبه تشریفاتی داشته و تصمیماتی که بیشتر بر عهده این شورا بود، در

اختیار کابینه است. کابینه در واقع هسته قدرتمندی در درون هیأت دولت است که تعیین سیاست کلی کشور را بر عهده دارد و ترکیب آنها با توجه به شرایط زمان، متفاوت است. از این‌رو می‌توان کابینه‌های این کشور را به سه دسته تقسیم‌بندی نمود:

۱ـ کابینه بحران که به پنج تا ده عضو محدود می‌شود (کابینه پنج عضوی زمان جنگ جهانی اول)؛

۲ـ کابینه گسترده که دربر گیرنده تقریباً تمامی وزیران است (کابینه چمبرلین در سال ۱۹۳۹ با ۲۳ وزیر که فقط چهار وزیر از مجموع وزیران در آن شرکت نداشتند)؛

۳ـ کابینه متوسط که بین ۱۵ تا ۲۰ عضو دارد (کابینه‌های پس از جنگ جهانی دوم جز چند مورد).

شایان ذکر است که از سال ۱۹۷۳ به بعد، ترکیب و چگونگی عملکرد کابینه با حضور سه لرد علاوه بر (لرد اعظم، وزیر دادگستری) صورت می‌گیرد و فقط به نظر نخست‌وزیر بستگی دارد.[۲]

ب) قوه مقننه (پارلمان)

دربر گیرنده دو مجلس لردان و عوام است که البته نقش و اهمیت مجلس عوام بیش از مجلس لردان است و امروزه، مشتمل بر ۶۵۰ نماینده است که از سوی مردم برای پنج سال انتخاب می‌شوند. از لحاظ قانونی، هیچ مرجعی بالاتر از مجلس عوام وجود ندارد. از نظر تشکیلات داخلی، مجلس عوام به کمیسیون‌های مختلفی تقسیم می‌شوند که هر یک، مطالعه و بررسی بخشی از

امور مملکتی را بر عهده دارند. سخنگو که در حکم رئیس و ناظم مجلس است، امروزه داوری بی‌طرف است و باید هنگام انتخاب به این سمت، بلافاصله از عضویت حزب خارج گردد. مجلس لردان نیز شامل لردان وراثتی، لردان تازه وارد، لردان مادام‌العمر، لردان روحانی (اسقف اعظم و اسقف کلیسای انگلستان) و قاضی‌القضات‌ها می‌گردند و غیرانتخابی هستند.[۳]

ج) قوه قضائیه

بریتانیا دارای یک قوه قضائیه و نظام حقوقی مستقل و واحد می‌باشد و استقلال قضات دیوان عالی از مداخله قوه مجریه نتیجه یکی از مهم‌ترین تصمیمات و اقدامات «انقلاب شکوهمند ۱۶۸۹» این کشور می‌باشد.[۴]

قوه قضائیه سومین نیروی اصلی دستگاه حکومتی انگلستان است. شخصیت‌های برجسته قضایی از سوی مقام سلطنت و با توصیه نخست‌وزیر تعیین می‌شوند. سایر قضات، از سوی دادستان کل انتخاب می‌گردند.[۵]

دستگاه سلطنتی، نهادی است که عامل وحدت به شمار می‌رود و در رأس مخروط نظام سیاسی بریتانیا به عنوان سمبل و مهر تأیید بر دستگاه مجریه قرار دارد. پادشاه / ملکه، بالاترین مقام رسمی کشور است که البته جنبه تشریفاتی دارد. شاه نیز همچنان از سه امتیاز (دانستن، مشاوره و هشدار) برخوردار است.[۶]

از لحاظ تئوری، دستگاه سلطنتی هنوز اختیارات زیادی دارد؛ به‌طوری که نصب حکام و مقامات کشوری، لشکری و مذهبی (کلیسا) و همچنین اعطای نشانه‌های افتخار و عنوان اشرافیت که دارنده آن حق عضویت در مجلس لردها

را پیدا می‌کند، برعهده پادشاه است. اما در عمل، اختیارات پادشاه محدود است؛ زیرا در تمام موارد فوق، از سیاست کابینه پیروی می‌کند. تردیدی نیست که اعضای کابنیه را نیز رسماً پادشاه تعیین می‌کند. اما نخست‌وزیر به طور خودکار رهبر اکثریت است و همکاران خود را نیز با جلب موافقت کمیته رهبری حزب خود تعیین می‌کند. موضوع غیرمسئول بودن شاه و مسئولیت داشتن وزرا در مقابل پارلمان، این اندیشه را به ذهن متبادر می‌سازد که قدرت واقعی در اختیار وزرا می‌باشد و نه در اختیار پادشاه. پادشاه انگلستان عملاً از اجرای دو حق اساسی که در زمان سلطنت برای تسلط بر پارلمان داشته، خودداری نموده است:

۱ـ حق امتناع از امضای قوانین؛

۲ـ حق عزل وزرایی که مورد اعتماد مجلس عوام و لردها باشند.[۷]

به اعتقاد موریس دوورژه، پادشاه در برابر ملت انگلیس دارای شخصیت معنوی است و در حالی که نمایانگر آداب و سنن انگلیسی است، در همان حال تنظیم‌کننده عالی سیستم و داور ممتازی می‌باشد. اختیارات مهم پادشاه عبارتند از: انحلال مجلس، عزل و نصب نخست‌وزیر، امضای قراردادها، اعلان جنگ، نصب و عزل اسقف کل کلیسای انگلستان.

سلسله مراتب ارتباط قوای اصلی

ویژگی اصلی نظام سیاسی بریتانیا، حاکمیت بی‌قید و شرط پارلمان و تفکیک ناقص قوه مجریه از قوه مقننه است. دستگاه سیاسی اجرایی در بریتانیا، از لحاظ نظری در قبال قوه مقننه مسئول است. ولی اعضای کابینه در مجالس

مقننه شرکت دارند و در پارلمان، اکثریتی را تشکیل می‌دهند که اهداف خود را از طریق تشکیلات منضبط حزبی اجرا می‌کنند. با توسعه مسئولیت‌های وزیران، نقش نخست‌وزیر به عنوان شخصیت هماهنگ‌کننده و پایه‌گذار امور سیاسی، افزایش یافته است.[۸]

با این وجود، شخصیت افراد هنوز عامل اساسی در تأثیرگذاری بر امور سیاسی کشور به‌شمار می‌آید و اختیارات هر وزیر در قلمرو مسئولیت خود همچنان گسترده است. انتخاب نخست‌وزیر از طریق جناح‌های مختلف پارلمان، موجب افزایش بیشتر قدرت نخست‌وزیر شده است. از سوی دیگر، قوه مجریه تحت نظارت و کنترل پارلمان (مجلس عوام و لردان) قرار دارد. مجلس عوام، وزنه سیاسی به‌مراتب بالاتری از لردان دارد و در تصویب لوایح مالی و نیز قانون‌گذاری شرکت دارد و از این‌رو نمایندگان پارلمانی که حکم اپوزیسیون را در قبال دولت دارند، نقش تنظیم‌کننده سیاست‌ها را بر عهده دارند. مجلس لردان می‌تواند لوایح غیرمالی را برای یک سال معوّق گذارد همچنین قوانین مجلس عوام را بررسی کرده و اصلاحات منطقی ارائه کند.[۹]

قوه قضائیه در قبال دو دستگاه مزبور، از استقلال زیادی برخوردار است. قضات مادام‌العمر از خودمختاری زیادی برخوردارند. با وجود این، رئیس قوه قضائیه و مهردار سلطنتی[۱] عضو کابینه است و همچون وزیر دادگستری عمل نموده و برخی وظایف خود را با وزیر کشور تقسیم می‌کند. همچنین ریاست مجلس لردان و انتصاب‌های عمده قضایی را نیز برعهده دارد، مگر مواردی که

---

1. Lord Chancellor

از سوی نخست‌وزیر پس از رایزنی با وی انجام می‌گردد.

نخست‌وزیر اگرچه تصدی مقام لرد اول خزانه‌داری را برعهده دارد، اما عملاً وظیفه قانونی و واقعی در قبال آن ندارد. وی تنظیم و کنترل بر دستور کار، ساختار و شیوه‌های کاری کابینه را برعهده دارد. کابینه نیز همچنان نهاد اصلی تصمیم‌گیری در دولت بریتانیا می‌باشد.[۱۰] در این رابطه باید یادآوری نمود که برای نمونه، نخست‌وزیر دارای اختیارات گسترده‌ای همچون رئیس‌جمهور آمریکا نبوده و نمی‌تواند مانند وی عمل نماید؛ مگر اینکه از حمایت کامل اعضای کابینه خود کاملاً مطمئن باشد. کابینه و هیأت وزیران نیز از اعضای مجلس عوام هستند که با رأی مستقیم مردم انتخاب می‌گردند؛ انتخاب اعضای یک کابینه بدون تردید یکی از مهم‌ترین راههاست که یک نخست‌وزیر از طریق آن می‌تواند قدرت خود را روی تمامی عملکرد دولت اعمال کند. اما هیچ‌کس نمی‌داند موانعی که تحت آن انتخاب‌ها صورت می‌گیرد، چقدر واقعی است. طبق عرف و عادت، تمام وزیران باید عضو مجلس عوام یا لردها باشند؛ به‌طور کلی بیش از سه تن از اعضای کابینه نباید در مجلس لردها باشند، که به این ترتیب قلمرو انتخاب نامزدهای بالقوه برای پست محدود می‌شود. به علاوه، نخست‌وزیر مجبور است، اعضای کابینه را از سراسر کشور انتخاب کند، ضمن آنکه طیف افکار حزب را نیز در نظر داشته باشد. با وجود این، مطبوعات انتظار دارند لیست افراد کابینه با حدود ۲۲ عضو منصوب ظرف حدود بیست و چهار ساعت انتشار یابد ـ در غیر این صورت به عنوان یک علامت روشن از نوعی بحران سیاسی تلقی می‌شود.[۱۱] درحالی که اعضای مجلس لردان به دلیل انتصابی بودن از سوی

پادشاه، صرفاً ساختار دو قطبی بودن پارلمان را شکل می‌دهند و اعضای کابینه و هیأت وزیران، در قبال آنها مسئول نیستند.[۱۲] توضیح بیشتر درباره لردان مجلس عوام نگاهی دووجهی بر نیازهای دولت و همچنین الزامات کنترل سیاسی بر دولت به عنوان اپوزیسیون دارد. قوه مجریه نیز برای توجیه و مشروعیت عملکرد خود، نیازمند قوه مقننه است. در واقع، بریتانیا توسط نمایندگان پارلمان اداره می‌گردد.

پروسه تصمیم‌گیری‌های استراتژیک در سلسله مراتب قوای سه‌گانه

همان‌طور که گفته شد، نخست‌وزیر ناظر بر دستور کار، ساختار و شیوه‌های کاری کابینه است و کابینه نیز جایگاه مسلط را در تصمیمات کلان برعهده دارد. دستگاه اداری دراختیار نخست‌وزیر هر چند کوچک است، اما از کیفیت بالایی برخوردار است؛ به طوری که جایگاه استراتژیک مهمی را در رابطه با ادارات مهم دولتی داراست. کابینه در سطح رسمی، داور نهایی در دولت بریتانیاست و تصمیمات مهم یا توسط آن و یا دست‌کم آن اتخاذ می‌گردد.[۱۳]

در سطح مرکزی دولت، جهت‌گیری سیاسی از سوی وزرا اتخاذ می‌گردد که خود سرپرستی یا ادارهٔ دپارتمان‌ها و ادارات تابعه را برعهده دارند. با وجود این اگرچه روند مدیریت کشور تنها بر اساس سیستم فرماندهی یا سلسله مراتبی اتخاذ می‌گردد، اما بازیگران دیگری همچون بروکرات‌ها، مشاوران سیاسی، گروه‌های فشار، اتحادیه‌های صنفی و تجاری و شهروندان عادی در تصمیم‌گیری سیاسی نقش دارند. شایان ذکر است اگرچه کابینه ظاهراً محور

سلسله مراتب دولتی محسوب می‌گردد، اما به طور پیوسته به عنوان نهاد نظارت‌کننده برمهم‌ترین تصمیمات نظام عمل نمی‌کند.(۱۴)

وزرا[1] نیز تنها به لحاظ ظاهری پاسخگوی تصمیمات اصلی ادارات تابعه خود می‌باشند از این رو در واقع، ارائه یک تصویر واضح از روند سیاست‌گذاری بریتانیا، امری دشوار محسوب می‌گردد.

شایان ذکر است که منشی‌های خصوصی نخست‌وزیر که ریاست آنها را منشی خصوصی ارشد به عهده‌دارد، در عملکرد مؤثر دولت نقش بسیار مهمی دارند. آنها مجرای اصلی ارتباط میان نخست‌وزیر و بقیه «وایت هال» هستند و مسئولیت سنگینی را عهده‌دار می‌باشند.(۱۵)

رژیم سیاسی کشور

نوع رژیم سیاسی، پادشاهی است که در رأس مخروط نظام سیاسی بریتانیا قرار دارد و ویژگی اصلی و ماهیت نظام و رژیم سیاسی بریتانیا، حاکمیت بی‌قید و شرط پارلمان و تفکیک ناقص قوه مجریه از قوه مقننه است و به عبارت دیگر، مبتنی بر اصل همکاری پارلمانی می‌باشد. دستگاه سیاسی اجرایی در بریتانیا، از لحاظ نظری در قبال قوه مقننه یعنی مجلس عوام و مجلس اعیان (لردها)، مسئول است. ولی اعضای کابینه در مجالس قانون‌گذاری شرکت دارند و در پارلمان، اکثریتی را تشکیل می‌دهند که از طریق تشکیلات منضبط حزبی، مقاصد خود را اجرا می‌نمایند. این اکثریت در مجلس عوام که مجلسی است

1. Ministers

انتخابی، درصورتی که دولت حاصل از ائتلاف احزاب مختلف نباشد، اکثریتی است مستحکم و مطمئن. حمایت از سوی مجلس اعیان که مجلسی است غیر انتخابی، چندان محل اطمینان نیست.(۱۶)

قوهٔ مجریه بر اساس قانون اساسی بریتانیا، تا حدی از اختیارات و استقلال تصمیم‌گیری را برخوردار است و این امر، نمایانگر این واقعیت است که ریشه‌ها و مبانی دولت بریتانیا، به جای جمهوری‌خواهی، پادشاهی است.

در واقع، ایده حاکمیت در انگلستان به جای رابطه با مردم با پادشاهی[۱] پیوند خورده است. در نتیجه برخی از ابعاد مطلق‌گرایی سلطنتی حتی در ترتیبات قانون اساسی دموکراسی مردمی نیز ابقا گردیده است. برای نمونه، اگر چه قوه قانون‌گذاری، وزرا و ادارات را مجاز می‌دارد تا به انجام وظایف معمول دولتی خود ـ که ناشی از مصوبه‌های پارلمانی است ـ بپردازند. با این حال، قوه مجریه، برخی از کارکردهای خود را به‌واسطه اختیاراتی انجام می‌دهد که ناشی از اختیارات ویژه پادشاهی می‌باشد که البته این میزان اختیارات می‌تواند بسیار سودمند باشد؛ به‌ویژه زمانی که به سرعت عمل نیاز باشد.(۱۷)

اختیارات مزبور این امکان را به دولت می‌دهد تا پیش از تصویب پارلمان و همچنین کاهش مجازات‌های تحمیل‌شده از سوی دادگاه‌ها، اقدام به انعقاد پیمان‌ها نماید. این امر به‌ویژه در مورد محکومیت‌های حبس درازمدت صادق می‌باشد ـ مجازات در این کشور لغو گردیده است. تصمیمات اتخاذشده از سوی دولت در حیطه جزایی، مستلزم تأیید قوه مقننه نمی‌باشد. هر چند در

---

1. Crown

برخی موارد، مسئولیت فردی وزیر کشور[1] که اختیارات خود را بر اساس اختیارات پادشاهی انجام می‌دهد، پس از رایزنی با یک هیأت مشاور درخصوص آزادی به قید التزام زندانیان، انجام می‌گیرد.[(۱۸)]

در رابطه با انعقاد پیمان‌ها نیز دولت بریتانیا رسماً از آزادی عمل در این حیطه برخوردار می‌باشد. برای نمونه، می‌توان به پیمانی اشاره نمود که به عضویت بریتانیا در جامعه اروپا منجر گردید.

همچنین خاطرنشان می‌گردد که اعلان جنگ و صلح تنها برعهده قوه مجریه می‌باشد. هر چند آزادی عمل آن در این زمینه محدود گردیده است، چراکه پارلمان همواره باید از ابتکارات عمده دولت در زمینه یادشده کاملاً آگاه باشد. در بسیاری موارد، انعقاد یک پیمان پیش از لازم‌الاجرا گردیدن، مستلزم قانون‌گذاری پارلمانی است.[(۱۹)]

بررسی قانون اساسی کشور

بریتانیا بی‌شباهت به بسیاری از کشورهای جهان همچون ایالات متحده، فرانسه و ...، از یک قانون اساسی واحد و مکتوبی برخوردار نمی‌باشد و به عبارتی دیگر، هیچ متن قانون اساسی محوری وجود ندارد. ولی به جای آن، ترکیب و گستره‌ای از قوانین عرفی و کنوانسیون، کامن‌لا[2] را مورد ملاحظه قرار داده است.[(۲۰)]

از میان همهٔ کشورهای جهان، تنها اسرائیل در این زمینه با کشور بریتانیا قابل مقایسه است؛ چرا که از یک قانون مکتوب برای تدوین شیوه عملکرد نهادهای سیاسی، حقوق اساسی و وظایف شهروندان خود برخوردار نمی‌باشد.

---

1. Home Secretary
2. Common Law

با وجود این، بریتانیا، دارای اسناد مهم و مشخصی همچون منشور کبیر[1]، لایحه حقوق[2] و قانون اصلاحات[3] می‌باشد که همه آنها به تعبیری، حافظ حقوق جامعه در برابر جایگاه سلطنتی، گسترش حوزه اقتدار پارلمان و اصلاح نظام نمایندگی پارلمانی هستند.

تاکنون از «کامن‌لا» هرگز تعریف دقیقی ارائه نشده است. اما به طور کلی، حوزه استنتاجی آن شامل شیوه‌های عرفی یا قانونی، تفاسیر و آرای دادگاه‌ها و محاکم در مواردی خاص از سوی قضات می‌گردد. همچنین کنوانسیون‌ها نیز قوانین و آداب و رسومی هستند که هرچند برای هدف کارکرد دولتی غیرقابل چشم‌پوشی هستند، اما از لحاظ قانونی قابل تنفیذ نمی‌باشند. در هر حال، پارلمان بریتانیا از اختیار وضع قانون و تغییر در قوانین پیشین برخوردار است. همچنین هیچ تمایز اساسی میان «حقوق عمومی»[4] و «حقوق خصوصی»[5] وجود ندارد و هر شخصی می‌تواند برای حمایت از حقوق قانونی خویش، علیه دولت یا دولت محلی اقامه دعوا نماید.

نقش و جایگاه هر یک از قوا در اداره کشور

در بریتانیا، واژه «مجریه» جهت ارجاع به دولت شکل گرفته از حزب اکثریت در خانه عوام و کارمندان یا دیگر مقاماتی اطلاق می‌گردد که تحت خط‌مشی دولتی انجام وظیفه می‌نمایند.

---

1. Magna Carta
2. The Bill of Rights
3. The Reform Act
4. Public Law
5. Private Law

کابینه از گروهی مشاوران ارشد پادشاهی شکل گرفته است که خود، شورای سلطنتی[1] را تشکیل می‌دهند. شورای سلطنتی نیز همچنان به عنوان یک دستگاه رسمی عمل می‌کند که از طریق آن، ملکه اختیارات ویژه خود را به هنگام ضرورت در اجرا می‌گذارد. عضویت رسمی در شورای سلطنتی، گسترده است و شامل کلیه وزرای گذشته و حال کابینه و تعدادی از متنفذین مردمی (حدود ۳۰۰ نفر) می‌گردد. کارکرد این شورا، این است که تعداد کمی از وزیران دور هم گرد آیند تا شاهد امضای اسناد رسمی پادشاه همچون اعلامیه وضعیت اضطراری تحت قوانین اختیارات اضطراری ۱۹۲۰ و ۱۹۶۴ باشند. همچنین کمیته‌های دائم و ویژه‌ای از شورای سلطنتی وجود دارد که پادشاه در آن حضور نمی‌یابد. کمیته‌های مزبور، کارکرد مشورتی را در رابطه با موضوعاتی چون قانون‌گذاری از سوی جزایر چانل[2]، جزیره انسان و دانشگاه‌های آکسفورد و کمبریج برعهده دارند. کمیته قضایی شورای سلطنتی نیز همچنان به عنوان دادگاه استیناف نهایی از سوی کشورهای مشترک‌المنافع، جزایر چانل و پزشکان معتبر و ...عمل می‌کند.(۲۱)

شایان ذکر است که دفتر شورای سلطنتی، تحت نظارت یک وزیر کابینه[3] می‌باشد. هر چند با وجود لقب و عنوانی که وی دارد، لازم نیست که عضو مجلس اعیان[4] باشد.

اگر چه کابینه، متشکل از هیأتی از وزرا با جایگاه برابر می‌باشد، اما واقعیت این است که توزیع قدرت در کابینه، حتی زمانی که جایگاه ویژه یک

1. Prirvy Council
2. Channel Islands
3. Lord President of Council
4. Peer

نخست‌وزیر در نظر گرفته می‌شود، برای نمونه، برخی پست‌ها همچون وزیر خزانه‌داری[۱] و وزیر امور خارجه[۲] بالاترین مناصب به شمار می‌روند. قدرت و اختیارات خزانه‌داری[۳] در وایت‌هال[۴] و جایگاه استراتژیک آن در درون کارکرد برنامه‌ریزی و هماهنگ‌سازی دولت به وزرا قدرت لازم را می‌دهد.[۲۲] در واقع، وزرا پیش از تصویب هزینه‌های جدید، نیازمند اجازه رسمی خزانه‌داری می‌باشند. شایان ذکر است که خزانه‌داری، از دو وزیر کابینه برخوردار است.

وزیر ارشد خزانه‌داری[۵] منصبی پایین در کابنیه بریتانیا می‌باشد که در سال ۱۹۶۱ و برای تقسیم بار خزانه‌داری با وزیر مالیه به‌وجود آمد. مسئولیت‌های آن شامل مذاکره با ادارات در خصوص تخصیص بودجه، پرداخت بخش عمومی، اصلاحات رفاهی و سیاست خرید و تدارکات می‌باشد و در حال حاضر ریاست این منصب نیز با خود تونی بلر است.

فصل دوم) برآورد احزاب و گروه‌های سیاسی[۶]

مقدمه

سیاست و حکومت در کشوری مانند انگلستان را می‌توان با مؤلفه‌های گوناگونی توصیف و تعریف نمود که یکی از این مؤلفه‌ها، حاکم بودن سیستم دوحزبی و نظام پارلمانی بر آن است. انگلستان از قرن هفدهم شاهد فعالیت

---

1. Chancellor of The Exchequer
2. Foreign secretary
3. Treasury
4. Whitehall
5. First Lord of Treasury

۶. فصل حاضر، حاصل پژوهش سرکار خانم نرجس امینی کلهرودی، کارشناس ارشد روابط بین‌الملل و همکار پژوهشی مؤسسه تهران می‌باشد.

گروه‌های مختلف با هدف تأثیرگذاری بر روند تصمیمات و سیاست‌های اتخاذی و اجرایی کشور بوده است که این گروه‌ها با گذشت زمان و در قرن نوزدهم از سازماندهی و قاعده‌مندی بیشتری برخوردار شده و با ظهور در قالب پدیده‌ای به نام حزب، منسجم‌تر به فعالیت خود ادامه داده‌اند. بر این اساس یکی از باسابقه‌ترین و باتجربه‌ترین حکومت‌های حزبی، در انگلستان فعال بوده و از این منظر نمونه مناسبی برای مطالعه این نوع از حکومت می‌باشد.

مبنای اطلاق سیستم دو حزبی بر سیاست کشوری، وجود رقابت میان دو حزب اصلی ـ در کنار سایر احزاب ـ در رقابت‌های انتخاباتی به منظور تشکیل دولت می‌باشد. به عبارتی، علیرغم تنوع حزبی و وجود گروه‌ها و احزاب مختلف در صحنه سیاسی یک کشور، تنها دو حزب هستند که رقیبان اصلی یکدیگر بوده و از پتانسیل و ظرفیت‌های لازم برای تصمیم‌گیری و انجام مسئولیت اجرایی برخوردار می‌باشند.

در تاریخ انگلستان، دو گروه سیاسی ویگ[1] و توری[2] از قرن هفدهم درصدد حمایت از جریان‌های سیاسی موجود و فعالیت برای برتری گروه مورد حمایت خود برآمده و بدین ترتیب پایه‌گذاران سیستم دو حزبی در شکل‌دهی به پارلمان و دولت این کشور شدند. بعدها در قرن نوزده، حزب لیبرال به عنوان اخلاف ویگ‌ها و حزب محافظه‌کار جانشین توری‌ها، عرصه سیاسی انگلستان را تحت سلطه خود درآورده و به مدیریت آن پرداختند. تا قبل از شکل‌گیری و روی کار آمدن حزب کارگر در اوایل قرن بیستم، رقابت

---

1. Whig   2. Tory

میان دو حزب محافظه‌کار و لیبرال جریان داشت، اما از این پس احزاب محافظه‌کار و کارگر به رقبای اصلی این عرصه تبدیل شدند.

در این گونه حکومت‌ها مبنای شکل‌گیری دولت، آراء مردم و انتخاب نمایندگان یک حزب است که بر این اساس حزب پیروز، به عنوان بدنه اصلی اداره‌کننده امور داخلی و خارجی کشور تعیین می‌شود و حزب شکست خورده به همراه دیگر احزاب حاضر در صحنه سیاسی کشور، در پارلمان حضور یافته و هر دو گروه با بهره‌گیری از ابزارهای کنترلی بر یکدیگر به تعامل با هم و مدیریت صحنه سیاسی و اجتماعی کشور می‌پردازند.

آنچه باعث اهمیت یافتن بررسی احزاب و برنامه‌های آنان در کشورهای مختلف می‌شود، نقش و تأثیرگذاری آنها بر فرآیندهای سیاست داخلی و خارجی است. در کشورهایی که احزاب در جایگاه واقعی خود قرار دارند و بر مبنای ویژگی مشترک تعاریف گوناگون این پدیده، گروه‌هایی سازمان یافته برای حضور و مشارکت در فرآیندهای سیاسی و نهایتاً کسب قدرت تلقی گردند، شناخت احزاب و برنامه‌های آنها می‌تواند یکی از راه‌های شناخت وضعیت سیاسی حاکم و همچنین یکی از چند ابزار پیش‌بینی اقدامات و عملکرد دولت‌های حزبی محسوب گردد.

در این نوشتار با در نظر گرفتن اهمیت و سابقه حضور و فعالیت احزاب در انگلستان، به معرفی احزاب محافظه‌کار، کارگر و لیبرال دموکرات به عنوان سه گروه اصلی در این کشور و برنامه‌های مورد نظر آنها در زمینه سیاست خارجی (با توجه به اهمیتی که این برنامه‌ها در رفتار بین‌المللی این کشور داشته) و انتخابات عمومی سال‌های ۲۰۰۱ و ۲۰۰۵ پرداخته شده است.

• حزب محافظه‌کار و وحدت‌گرا[1]

الف) تاریخچه

از منظر تاریخی حضور این حزب به قرون هفدهم و هجدهم، یعنی زمانی که هنوز احزاب (با تعریف خاص) شکل نگرفته بودند، بازمی‌گردد. سلف و ریشه اصلی این حزب، گروه توری است که جمعیتی طرفدار شاه و کلیسا بودند و به همین دلیل به عنوان حزبی طرفدار سلطنت شناخته می‌شدند. در سال ۱۸۳۴، سر رابرت پیل اولین حکومت محافظه‌کار را تشکیل داد و در سال ۱۹۱۲، هنگامی که گروهی از لیبرال‌ها به این حزب در مخالفت با حزب خود در خصوص تصویب حاکمیت داخلی ایرلند پیوستند، این حزب رسماً به نام محافظه‌کار و وحدت‌گرا تغییر نام داد.[۲۳] نامگذاری این حزب منعکس‌کننده سیاست سال‌های ۱۹۱۲ ـ ۱۸۸۶ انگلستان مبنی بر حفظ وحدت بریتانیای کبیر و جزیره ایرلند و مخالفت با ملی‌گرایی ایرلندی و تمایلات جمهوریخواهانه بوده است.

حزب وحدت‌گرای اسکاتلند و حزب وحدت‌گرای اولستر، از حامیان حزب محافظه‌کار در اسکاتلند و ایرلند شمالی هستند که شاخه‌ای جداگانه از این حزب نیز در ایرلند شمالی فعال است.

از نظر پایگاه طبقاتی، تا اواخر نیمه اول قرن نوزدهم، این حزب نماینده اشرافیت زمین‌دار بوده و در نیمه دوم این قرن به طرف گروه‌های صنعتی در حال ظهور تمایل پیدا کرد. پس از آن نیز نماینده منافع طبقه متوسط، و از

---

1. The Conservative and Unionist Party

۱۹۱۷ نماینده منافع اقلیتی از طبقه کارگر به شمار می‌رفت. براساس این تغییر پایگاه، حزب توانست به حیات سیاسی خود ادامه دهد.[۲۴]

حزب محافظه‌کار حمایت خود را عمدتاً از طبقه متوسط و جماعت کارمندان و از مناطق ثروتمند انگلستان کسب می‌کند. همچنین توانسته است حمایت کارگران ماهر در حال پیشرفت و گروه‌های کم درآمدی که در ارزش‌های اجتماعی آن شریک نیستند را نیز به دست آورد.[۲۵]

در سال ۱۸۳۲ که آراء عمومی و انتخابات به صورت قانونی در انگلستان پذیرفته شد، احزاب به صورت مدرن شکل گرفتند. براین اساس، نیاز به تشکیلات حزبی مناسب شکل گرفت که تشکیل اتحادیه ملی انجمن‌های محافظه‌کار در سال ۱۸۶۷ بر همین مبنا صورت گرفت. در مرحله بعد «دفتر مرکزی» این حزب در سال ۱۸۷۰ ایجاد شد که هدف از ایجاد و کارکرد آن یکپارچه کردن سیاست و فعالیت‌های حزبی بود.[۲۶]

در طی جنگ جهانی اول حزب محافظه‌کار در دولت ائتلافی شرکت کرد. در سال ۱۹۲۲ این حزب توانست به قدرت بازگردد و تا سال‌های میانی جنگ جهانی دوم بر سر کار باشد. در طی جنگ جهانی دوم دولتی ائتلافی شکل گرفت و این حزب تحت رهبری وینستون چرچیل در این ائتلاف حضور یافت.[۲۷]

در انتخابات ۱۹۴۵، محافظه‌کاران در اپوزیسیون قرار گرفتند و حزب کارگر توانست با شعارهای اشتغال کامل و دولت رفاه با اکثریت بالا به تشکیل دولت اقدام نماید. در این مقطع حزب محافظه‌کار در جهت هماهنگی با شرایط، برخی از اصول مورد نظر حزب کارگر را پذیرفت؛ هرچند از پذیرش برخی اصول مانند اصل مالکیت عمومی امتناع کرد.

بعد از ۱۹۴۵، حزب محافظه‌کار با مشکلی مشابه آنچه که حزب کارگر در دهه ۱۹۸۰ با آن مواجه شد، روبرو گردید. مسئله این بود که آیا حزب باید به اصول گذشته خود و سیاست‌هایی که به آن معروف بود، پایبند بماند و یا تن به ایجاد تغییرات بدهد. در این خصوص هارولد مک میلان[1] و باتر[2] نقش مهمی را در بازتعریف سیاست‌های حزب محافظه‌کار ایفا نموده و تعدادی از برنامه‌های اصلی حزب کارگر را پذیرفتند. بر این اساس، حکومت‌های محافظه‌کار نقش اتحادیه‌های تجاری و اقتصاد مختلط را (هرچند که در سال ۱۹۵۳حکومت با ملی کردن فولاد و آهن مخالفت کرد) با بی‌میلی پذیرفته و به تصویب استقلال بسیاری از کلونی‌های سابق بریتانیا اقدام نمودند. در این زمان دولت محافظه‌کار در مسیر دولت رفاه و تأمین مخارج عمومی حرکت کرده و در دهه ۱۹۶۰ به برنامه‌ریزی اقتصادی اقدام نمود. این درحالی صورت گرفت که تنها، شرایط موجود اقتضا می‌کرد محافظه‌کاران براساس اصول سوسیال دموکراتیک فعالیت کنند.(۲۸)

حزب محافظه‌کار بر این اعتقاد است که دولت نقش مثبتی در فراهم ساختن امکانات رفاهی، نیل به اشتغال کامل و حمایت از فقرا و تهیدستان جامعه بر عهده دارد. اما از سویی دیگر، خواهان ایفای نقش کمتری از سوی دولت در اقتصاد، به دلیل کاهش هزینه‌ها و بودجه دولت، افزایش دخالت بخش‌های خصوصی و حوزه‌ای گسترده‌تر برای فعالیت بازار آزاد و ابتکارات فردی است.(۲۹) بر این اساس، رهبران حزب محافظه‌کار اعتقاد به حفظ اجماع

1. Harold Macmillan

2. R.A. Butter

پس از جنگ به عنوان تنها راه مدیریت کشور داشتند.

علاوه براین، رهبران حزب تشخیص داده بودند که به خاطر تأمین بخشی از آراء این حزب از سوی قسمتی از کارگران، اتخاذ چنین سیاست‌هایی در جهت کسب آراء بیشتر مفید خواهد بود.[۳۰]

با اتخاذ چنین تدابیری، حزب توانست قدرت را از سال ۱۹۵۱ تا ۱۹۶۴ به دست گیرد. پس از شکست انتخاباتی سال ۱۹۴۵، حزب محافظه کار توانست در سال ۱۹۵۱ به عنوان حزب برتر اقدام به تشکیل دولت نماید. در این مقطع، نحوه اداره هیأت دولت از سوی چرچیل، تقلیدی از خط مشی دوران جنگ (۱۹۴۵) بود. اختیارات گسترده‌ای به تنی چند از وزیران برگزیده واگذار گردید تا همچون لردهای ارشد سیاسی در سیاستگذاری‌ها نقش گسترده‌ای ایفا کنند. به دنبال پیروزی قطعی و مجدد حزب محافظه‌کار در انتخابات می ۱۹۵۵، رهبری حزب به دنبال بیماری و کناره‌گیری چرچیل از صحنه سیاست، بر عهده آنتونی ایدن قرار گرفت. این در حالی است که وی به عنوان رهبر و نخست‌وزیر، فاقد مهارت و اعتماد به نفس کافی بود. دخالت دائمی در امور جزئی وزارتخانه‌ها، دشمنی همکاران بلندپایه ایدن را برانگیخت. در همان حال به لحاظ ابتکارات سیاسی، آنتونی ایدن در حیطه کار خود ناپختگی نشان داد. در این راستا بحران کانال سوئز در ۱۹۵۶ نمونه و نقطه عطفی در سیاست خارجی بریتانیا می‌باشد، چرا که به طور کلی موجب کاهش موقعیت و نفوذ جهانی بریتانیا گردید. به دنبال این جریانات، هارولد مک میلان که در سمت وزیر مسکن و وزیر خزانه‌داری خدمت کرده بود، از طرف سران حزب محافظه‌کار به عنوان جانشین ایدن و نخست‌وزیر انگلستان برگزیده شد. وی تا

سال ۱۹۶۴ در رأس قدرت بود.(۳۱)

دولت بعدی محافظه‌کار در سال ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۴ تشکیل شد و در این دوره مذاکرات الحاق انگلستان به جامعه اروپا با موفقیت انجام گرفته و این کشور وارد تشکیلات اروپایی شد. دولت بعدی محافظه‌کار تحت رهبری مارگارت تاچر در سال ۱۹۷۹ تشکیل گردید. در زمان خانم تاچر، حزب برنامه‌های اجتماعی و اقتصادی راست رادیکال را اجرا نموده و همچنین اصلاحاتی برای مهار قدرت اتحادیه‌های تجاری، به جهت افزایش انتخاب فردی در درون ساختار دولت رفاه و کاهش نقش اقتصادی دولت (به ویژه از طریق خصوصی کردن بسیاری از صنایع و کارخانه‌هایی که قبلاً تحت مالکیت دولت بودند) انجام شد.(۳۲) این حزب از سال ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۷ تحت رهبری جان میجر قدرت را در دست داشت. انگلستان در طول حکومت جان میجر با افزایش بیکاری، مشکلات و بحران اقتصادی روبرو شد و همین امر زمینه ساز پیروزی بزرگ پارلمانی حزب کارگر در انتخابات عمومی ۱۹۹۷ گردید.

ویلیام هیگ[1] که پس از شکست انتخاباتی ۱۹۹۷ رهبری حزب را به عهده گرفته بود، نتوانست از لحاظ شخصیتی، مقبولیتی در میان طرفداران حزب پیدا کند و حتی منتقدینی در درون حزب داشت. بر این مبنا مدت زمان اندکی پس از انتخابات عمومی ۲۰۰۱ از این سمت استعفا داد.

پس از آن، یان دانکن اسمیت[2] از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۳ به عنوان رهبر حزب انتخاب شد، اما بر اساس رأی عدم اعتمادی که از سوی نمایندگان حزب، به

1. William Hague
2. Iain Duncan Smith

دلیل احتمال انتخاب نشدن او در انتخابات آینده به او داده شد، از این سمت برکنار گردید. به دنبال این مسئله، مایکل هوارد[۱] جانشین اسمیت شد و رهبری حزب را در انتخابات ۲۰۰۵ به عهده گرفت. در این انتخابات، علیرغم عدم کسب آراء اکثریت، این حزب توانست ۳۳ کرسی بیشتر از دور قبل بدست آورد. هوارد پس از واگذاری نتایج به حزب کارگر تصمیم به کناره‌گیری از سمت خود گرفت و متعاقب این تصمیم دیوید کمرون[۲] با آراء اعضاء حزب جانشین او گردید. او پس از انتخاب به این سمت، وعده انجام اصلاحات و سازماندهی مجدد حزب را داده است.(۳۳)

در درون حزب محافظه‌کار می‌توان سه سنت فکری را بازشناخت. یکی از این گرایش‌های فکری تحت عنوان «یک ملت محافظه‌کار» نام گرفته است که با نام‌های یک ملت، و دموکراسی توری[۳] نیز شناخته می شود. گروهی که اعتقاد به این سنت فکری و ملزومات مربوط به آن دارند، جناح چپ حزب محافظه کار را شکل می‌دهند. آرمان سیاسی این سنت فکری طرفداری از وحدت شهروندان انگلستان به عنوان یک ملت و ایجاد هماهنگی بین طبقات مختلف جامعه است. این اصطلاح به صورت غیر مستقیم برگرفته از یکی از رمان‌های سیاسی بنیامین دیزرائیلی[۴] است که او انگلستان را کشور متشکل از دو ملت توصیف می‌کند؛ دو ملتی که هیچ گونه رابطه، توافق و همفکری با یکدیگر نداشته، هیچ اطلاعی از رسوم و عادات، تفکرات و احساسات یکدیگر ندارند و گویی در دو منطقه مختلف و یا حتی در دو سیاره مختلف ساکن

---

1. Michael Howard
2. David Cameron
3. Tory Democracy
4. Sybil or tow nation

هستند. همانا این دو ملت فقرا و اغنیا می‌باشند.

با این وجود گرایش فکری یک ملت محافظه‌کار، از اواسط دهه ۱۹۷۰ و با روی کار آمدن سیاستمدارانی چون مارگارت تاچر، کیث جوزف[1] و جان نات[2] در حزب کمرنگ شد و رو به افول نهاد. همچنین در اغلب موارد، طرفداران اندیشه یک ملت محافظه‌کار، منتقدین درون حزبی سیاست‌های مارگارت تاچر بوده‌اند. افول سیاسی این تفکر و ناکارآمدی آن با چهار شکست انتخاباتی برای حزب محافظه‌کار در ۵ انتخابات عمومی، و افزایش بیکاری و تورم در دهه ۱۹۷۰ نمایان شد. از میان نخست‌وزیران این حزب که دارای این گرایش بودند، می‌توان از استنلی هارولد مک میلان و ادوارد هیث نام برد.

در خصوص آنچه از سوی این گروه به عنوان اصول و خطوط فکری مطرح می‌شود، می‌توان به حمایت از گونه‌ای از نهادهای اجتماعی که دربرگیرنده طیف وسیعی از مردم از طبقات اجتماعی، نژادها و مذاهب گوناگون است، اشاره کرد. این گروه وجود دولت رفاه و فعالیت دولت‌های محلی را مدنظر دارد. همچنین برخی طرفداران این طرز تفکر از حامیان اتحادیه اروپا، به خاطر ایجاد پیوند با نهادها و فعال بودن در سطح بین‌المللی، می‌باشند و این در حالی است که دیگر اعضاء این حزب از مخالفین اتحادیه اروپا محسوب می‌گردند.

یکی دیگر از گرایش‌های این حزب با عنوان اقتصاد لیبرالی بازار آزاد و یا جناح تاچریست شناخته می‌شود. این سنت فکری پس از انتخاب خانم تاچر

---

1. Keith Joseph   2. John Nott

به عنوان رهبر حزب رواج پیدا کرده و بر همین اساس اهداف و برنامه‌های سیاسی وی ویژگی‌های این گرایش فکری را شکل داده است. مارگارت تاچر یک رهبر ایدئولوژیک بوده که به گفته خود او در مصاحبه‌ای در سال ۱۹۹۶، کیث جوزف و اناک پاول[1] بیشترین تأثیر فکری را بر او داشته‌اند. به طور کلی، تاچریسم با اندیشه کسانی مانند جوزف، پاول، فردریش هایک و میلتون فریدمن شکل گرفته است.

یکی از خصوصیات مهم تاچریسم شیوه حکومت است. انگلستان در دهه ۱۹۷۰، در زمانی که مارگارت تاچر عهده‌دار نخست‌وزیری شد، دارای شرایطی بود که تحت عنوان «غیر قابل حکومت» توصیف می‌شد. تاچر پس از به قدرت رسیدن تلاش کرد تا این کمبود را جبران کند. راه‌حلی که برای کنترل این وضعیت انتخاب شد، تمرکز قدرت در دست نخست‌وزیر بود. این روش اغلب با نادیده انگاشتن کمیته‌های کابینه همراه بود.[۳۴]

اعتقاد به اقتصاد لیبرالیستی، کاهش نقش دولت در اقتصاد به وسیله تقویت اقتصاد بازار آزاد، کاهش مالیات مستقیم و افزایش مالیات غیرمستقیم، خصوصی‌سازی خدمات عمومی و صنایع دولتی، مخالفت با اتحادیه‌های تجاری و کاهش دولت رفاه از جمله سیاست‌های اقتصادی این گروه است. در خصوص سیاست‌های اجتماعی، مارگارت تاچر یک محافظه‌کار اجتماعی بود ولی برخی از اخلاف او از جمله مایکل پورتیلو،[2] ویلیام هیگ و دیوید دیویس[3] دیدگاه‌های لیبرالی را در موضوعات اجتماعی رواج داده‌اند. این گروه

1. Enoch Powell
2. Michael Portillo
3. David Davis

همچنین مخالف اتحادیه اروپا بوده و بسیاری از قواعد اروپایی را به عنوان مداخله و تهدیدی برای حاکمیت انگلستان می‌دانند. البته پذیرش قانون واحد اروپایی از سوی انگلستان در زمان نخست‌وزیری تاچر انجام شد. از دیگر مبانی فکری این گروه در زمینه مسائل سیاست خارجی، متمایل بودن آنها به آتلانتیک گرایی است.

گفتنی است تاچریسم حضوری مداوم در صحنه سیاسی و اقتصادی انگلستان دارد. در فرهنگ سیاسی و به ویژه در سیاست‌های اقتصادی «اجماع پس از تاچریسم» وجود دارد. این بدین معناست که امروزه بیشتر احزاب سیاسی انگلستان قانون ضد اتحادیه‌های تجاری، خصوصی‌سازی و رهیافت کلی بازار آزاد که حکومت تاچر بنیانگذار آن بوده است را پذیرفته‌اند. در این خصوص می‌توان گفت در حال حاضر هیچ حزب سیاسی مهمی در انگلستان وجود ندارد که اصلاحات حکومتی تاچر در زمینه اقتصاد را نقص کند.

سنت‌گرایان محافظه‌کار که همانا محافظه‌کاران اجتماعی و جناح سنتی حزب محافظه‌کار می‌باشند، سومین گروه فکری این حزب را تشکیل می‌دهند. حمایت از سه نهاد اجتماعی بریتانیا، کلیسای انگلیکن (به عنوان نماد مذهب)، دولت متحد انگلیسی (با نماد پرچم) و خانواده از اصول اصلی مورد پذیرش این جناح است. برجسته‌ترین نمایندگان این جناح از حزب محافظه‌کار اندرو روزیندل[1] و ادوارد لیت[2] (یکی از برجسته‌ترین مسیحیان کاتولیک و طرفدار کلیسای انگلند) هستند. این جناح فکری در حزب تحت تأثیر اندیشه‌های

1. Andrew Rosindell
2. Edward Leigh

راجر اسکراتن،[1] فیلسوف انگلیسی است که به جز موضوعات اقتصادی، دیدگاه‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اخلاقی معتقدین به این نگرش از اندیشه‌های این فیلسوف نشأت گرفته است.

این گروه بر میراث انگلستان انگلیکن تأکید داشته و مخالف هرگونه انتقال قدرت از انگلستان به سایر نهادها، چه در کوچک‌ترین مقیاس آن که به صورت انتقال قدرت به مناطق انگلیسی است و چه در مقیاسی گسترده‌تر که واگذاری بخشی از اقتدار به اتحادیه اروپا است، می‌باشد از دیگر اصولی که از سوی این گروه مطرح می‌شود اعتقاد به حفظ و تأکید بر ساختارهای سنتی خانواده با هدف تغییر جامعه شکست خورده انگلستان است. بیشتر معتقدین به این نگرش مخالف مهاجرت زیاد به انگلستان بوده و برخی از آنان در گذشته عقاید جدال‌آمیزی در خصوص نژاد و قومیت در جامعه مدرن انگلستان داشته‌اند. محافظه‌کاری در سیاست، اقتصاد، فرهنگ و موضوعات اخلاقی از ویژگی‌های فکری این گروه است.(۳۵)

ب) جهت‌گیری‌های اصلی حزب محافظه‌کار در زمینه سیاست داخلی

همان‌گونه که پیش از این ذکر شد، بسته به وابستگی فکری رهبر حزب به هر یک از سه گرایش یاد شده، سیاست‌های خاصی در مسائل داخلی و خارجی مدنظر قرار می‌گیرد. اما یک سری ارزش‌ها و هنجارهای مشترک وجود دارند که بسیاری از محافظه‌کاران آنها را پذیرفته و به آنها احترام می‌گذارند. یکی از

1. Roger Scruton

اصول مشترک محافظه‌کاران که بدان اعتقاد دارند، آزادی فردی تحت حاکمیت قانون است. این حزب مدعی است ترتیبات سیاسی باید به نحوی طراحی شوند که مردم، همزمان که توسط حاکمیت قانون نظارت می‌شوند، بتوانند بیشترین کنترل را بر زندگی خود داشته باشند. بر این اساس است که محافظه‌کاران ادعا می‌کنند فلسفه وجودی دولت حفظ منافع فردی است.[۳۶]

به طور کلی، استراتژی فعالیت‌های سیاسی، فرهنگی و... حزب محافظه‌کار بر اساس تئوری نئولیبرالیسم است که جامعه مدنی مستقل، توجه اندک به مسائل زیست بومی، مداخله حداقل دولت و ناسیونالیسم سنتی برخی از این استراتژی‌ها می‌باشد. همچنین یکی دیگر از گرایش‌های حزب محافظه‌کار کوچک کردن دولت می‌باشد.[۳۷]

پس از انتخاب دیوید کمرون به عنوان رهبر حزب، سیاست‌های حزبی بر مسائلی مانند محیط زیست، توسعه خدمات دولتی (به ویژه خدمات بهداشتی و مدارس) و به عبارتی «کیفیت زندگی» متمرکز شده است. او در ضمن اینکه معتقد است این کشور نیازمند اقتصادی پویا و رقابتی است، متعهد به کاهش مالیات مستقیم نیز شده است.

در خصوص موضوعات اجتماعی، دو گروه سنت‌گرا و نوگرا در حزب حضور دارند که سنت‌گرایان خواهان تداوم سیاست‌های اجتماعی گذشته می‌باشند. این در حالی است که نوگرایان معتقدند که نگرش حزب در این زمینه احتیاج به بازبینی دارد. گروهی بر این اعتقادند که یکی از دلایل کاهش آراء انتخاباتی حزب محافظه‌کار، به نتیجه نرسیدن این بحث در درون حزب می‌باشد.[۳۸]

پ) جهت‌گیری‌های اصلی حزب محافظه‌کار در زمینه سیاست خارجی

در بعد مسائل خارجی و سیاست‌های بین‌المللی این حزب همواره خواستار حمایت از گسترش نفوذ، اعتبار و منافع انگلستان، موقعیت دفاعی برتر و مدعی حمایت از نظم و قانون بوده است.[۳۹] فراتر از اهمیت ارتباط با آمریکا، کشورهای مشترک‌المنافع و اروپا، حزب محافظه‌کار طرفدار سیاست خارجی مبتنی بر تجارت آزاد و تسلط بر امور بین‌المللی است.

این حزب به طور سنتی در خصوص مسائل اروپا، مخالف شرکت در اتحاد و همگرایی بوده و هست. بر همین اساس، نگرش دو حزب محافظه‌کار و کارگر به اتحادیه اروپا یکی از خطوط انشقاق این دو حزب است. در منطق محافظه‌کاران، وجود همزمان سه فاکتور حکومت ملی، تلاش برای افزایش قدرت و حضور در نهادهای اتحادیه اروپا امکان‌پذیر نیست؛ زیرا انگلستان دولتی است که می‌خواهد به تنهایی برای منافع ملی‌اش تصمیم بگیرد. در نظر محافظه‌کاران اتحادیه اروپا مجموعه‌ای از نهادهای خارجی است که به صورت غیر منطقی در امور این کشور دخالت می‌کند و آزادی عمل انگلستان را محدود می‌سازد. از منظر این حزب، حاکمیت انگلستان بوسیله قرارداد اروپای واحد ۸ ـ ۱۹۶۷، که منجر به رشد قدرت در کمیسیون اروپا شد، و به ویژه قرارداد ماستریخت ۳ ـ ۱۹۹۲ تهدید می‌شود.[۴۰] همان‌گونه که پیش از این ذکر شد، یکی از گرایش‌های فکری این حزب (یک ملت محافظه‌کار) موافق حضور در اروپا بوده و همین عاملی برای انشقاق در این حزب شده است. برخی عقیده دارند که شکست محافظه‌کاران در سال ۱۹۹۷ ناشی از ادامه تنش میان موافقان و

مخالفان اروپا در این حزب بوده است.

یکی از سیاست‌های اقتصادی حزب محافظه‌کار مخالفت با پول واحد اروپایی است و از زمان میجر تاکنون تمامی رهبران حزب، موضعی مخالف در رابطه با حذف پوند و پذیرش پول واحد اروپایی داشته‌اند.

به بیان دیگر جهت‌گیری حکومتگران محافظه‌کار نسبت به حضور در همگرایی اروپا بدین ترتیب است:

ـ آنتونی ایدن، جانشین چرچیل، با هر گونه مشارکت انگلستان در جامعه اقتصادی اروپا مخالف بود.

ـ مک میلان در سال ۱۹۶۳ درخواست عضویت انگلستان در جامعه اروپا را برای اولین بار مطرح کرد. این پیشنهاد با این هدف صورت گرفت که انگلستان بتواند بازارهای تجاری خود را افزایش دهد و در عین حال جامعه اروپا را از داخل تحت تاثیر خود قرار دهد.

ـ در زمان ادوارد هیث که انگلستان به عضویت جامعه اروپا درآمد، به دلیل مخالفت حزب کارگر با شرایط عضویت، علیرغم عضویت این کشور، همه‌پرسی‌ای در سال ۱۹۷۵ در مورد عضویت انگلستان در جامعه اروپا صورت گرفت و در نهایت با این موضوع موافقت شد.

ـ خانم تاچر یکی از مخالفان اصلی جامعه اروپا بود.

ـ جان میجر در یکی از سخنرانی‌های خود در سال ۱۹۹۱ می‌گوید: «بودن در قلب اروپا یعنی اینکه ما باید حداکثر نفوذ خود را در اروپا داشته باشیم و مهم‌ترین بهره انگلیس از اروپا شکوفایی اقتصادی است».[۴۱]

ت) برنامه‌های انتخاباتی حزب محافظه‌کار در سال ۲۰۰۱

برای بررسی نگرش حزب محافظه‌کار در خصوص سیاست خارجی و مسائل مطرح برای این حزب در دوره کنونی، بر برنامه‌های انتخاباتی این حزب در دو دوره انتخابات ۲۰۰۱ و ۲۰۰۵ تمرکز شده است.

موضوعات مطرح در برنامه انتخاباتی سال ۲۰۰۱ و سیاست‌های اعلامی برای فعالیت در حوزه سیاست خارجی از سوی این حزب به قرار زیر بیان شده است:

ـ فعالیت در جهت هماهنگی با سازمان ملل در خصوص اختصاص ۷ درصد از تولید ناخالص ملی برای کمک و تشویق رفتار مسئولانه در دریافت‌کنندگان کمک از طریق مورد توجه قرار دادن حاکمیت شایسته؛

ـ افزایش نقش سازمان‌های غیردولتی و نهادهای خیریه در کمک رسانی، و دو برابر کردن سهم کمک‌رسانی انگلستان از طریق این نهادها؛

ـ رقابت برای ایجاد یک منطقه تجارت آزاد فراآتلانتیکی، حضور در اتحادیه اروپا و نفتا به عنوان گامی به سوی تجارت آزاد جهانی تا سال ۲۰۲۰؛

ـ ایجاد یک سازمان تجاری و مشترک‌المنافع جدید برای متحد کردن دیپلماسی و تجارت؛

ـ استفاده از نفوذ انگلستان در گسترش صلح وثبات در مناطقی مانند قبرس و کشمیر.[۴۲]

همچنین برنامه‌ریزی حزب محافظه‌کار در خصوص اروپا به قرار زیر بود:

ـ هدایت و رهبری بحث‌های بین‌المللی در خصوص آینده اتحادیه اروپا و تأکید بر یک اروپای «شبکه‌ای» به جای یک ابردولت متحد شده؛

ـ تأکید بر قوانین «منعطف» در قراردادها، اجازه دادن به دولت‌های عضو برای صرف نظر کردن از قوانینی که خارج از موضوعات اصلی و مرکزی هستند، مانند بازار واحد؛

ـ حمایت از اصل «همکاری تقویت شده» برای آن گروه از دولت‌های عضو که تمایل به اتحاد بیشتر در میان خود دارند؛

ـ حفظ حق وتوی انگلستان در قوانین اتحادیه اروپا، و مذاکره دوباره بر سر قرارداد نیس برای تضمین آن؛

ـ خارج ماندن از یورو.[۴۳]

این حزب معتقد بود که گسترش اتحادیه اروپا فرصتی برای اصلاح آن می‌باشد.

در سال ۲۰۰۱ و متاثر از واقعه ۱۱ سپتامبر، محافظه‌کاران حمایت خود را از حکومت آمریکا در مبارزه با تهدیدات دولت‌های یاغی و تروریست‌هایی که مالک سلاح‌های کشتار جمعی هستند، اعلام کرد.[۴۴]

ث) برنامه‌های انتخاباتی حزب محافظه‌کار در سال ۲۰۰۵

در انتخابات ۲۰۰۵، حزب محافظه‌کار بر این باور بود که در چارچوب حکومت فعلی (کارگر)، از توانایی انگلستان برای دفاع از منافع و تأمین آزادی‌های ارزشمند خود کاسته شده است.

بر اساس نظر محافظه‌کاران، رابطه انگلستان با اتحادیه اروپا چنان اشتباه مدیریت شده، که نه تنها منافع انگلستان مورد تهدید قرار گرفته، بلکه ظرفیت انطباق انعطاف‌پذیر در سطح قاره نیز تهدید شده است. در این راستا تقویت

نیروی نظامی انگلستان در ناتو یکی از موضوعات مهم از نظر حزب محافظه‌کار است. بر همین اساس عنوان شده که یک حکومت محافظه‌کار از همکاری اروپایی در زمینه دفاعی حمایت خواهد کرد، اما شدیداً اعتقاد دارند که چنین همکاری‌هایی باید در چارچوب ناتو انجام پذیرد. همچنین این حزب عقیده دارد که انگلستان باید به بازسازی عراق متعهد بماند و اجازه دهد که دموکراسی در این کشور ایجاد شود. برای بدست آمدن صلح در خاورمیانه نیز، بر اصل امنیت اسرائیل در مرزهای خود و یک دولت بادوام فلسطینی تأکید شده است.

اصول سیاست خارجی مورد تأکید این حزب در انتخابات اخیر عبارت بودند از:

ـ استفاده از موقعیت منحصر به فرد انگلستان در سازمان ملل، اتحادیه اروپا، ناتو، گروه هشت و کشورهای مشترک‌المنافع برای افزایش پتانسیل انگلستان به عنوان یک نیروی خوب در جهان؛

ـ استفاده از چارچوب ناتو به عنوان زیر بنای همکاری دفاعی اروپا؛

ـ قرار دادن اصولی برای اتخاذ تصمیم در خصوص رفتن به جنگ؛

ـ جنگ بر علیه فقر جهانی؛

ـ استفاده از نفوذ جهانی انگلستان برای دفاع از تجارت آزاد، حق مالکیت، حاکمیت قانون، دموکراسی، توسعه و پیشرفت اقتصادی، به ویژه در کشورهای در حال توسعه.[۴۵]

همچنین بازسازی عراق و توسعه دموکراسی از مسائل دیگر مورد تأکید سیاستگذاران این حزب در رقابت‌های انتخاباتی در سال ۲۰۰۵ بود.

در خصوص اتحادیه اروپا، حزب محافظه‌کار در این سال برنامه‌های زیر را اعلام نمود:

- حمایت از انجام اصلاحات در اروپا؛
- همکاری در زمینه موضوعاتی که منجر به انعطاف، آزادی و تمرکززدایی می‌شود؛
- **در عین مخالفت با قانون اساسی اروپا، برگزاری همه‌پرسی مد نظر قرار دارد؛**
- اصلاح سیاست‌های مشترک کشاورزی؛
- بازگرداندن کنترل ملی و محلی در زمینه ماهیگیری برای انگلستان؛
- استفاده از چارچوب ناتو به عنوان زیر بنایی برای همکاری دفاعی اروپا؛
- حمایت از بخشی از قوانین اروپایی که ارزشمند هستند.(۴۶)

در خصوص مسائل اروپا نیز بر اصلاحات در اروپا تأکید شده است. این حزب مخالف قانون اساسی اروپا است و اعلام کرده مردم انگلستان در طی برگزاری همه‌پرسی قانون اساسی اروپا فرصتی پیدا خواهند کرد تا قیود این قانون را رد کنند. همچنین اینان مخالف از دست دادن آزادی ارزشمند خود می‌باشند، که همانا کنترل بر پول خود است، و بر این اساس اعلام می‌دارند که به یورو ملحق نخواهند شد.(۴۷)

● حزب کارگر

الف) تاریخچه

پس از شکل‌گیری طبقه‌ای جدید با عنوان کارگر در اوایل قرن ۱۹ و افزایش

تعداد کارگران شهری، همچنین گسترش حق رأی، نیاز به حضور حزبی به منظور انعکاس و بیان منافع و احتیاجات این گروه احساس شد. بر این اساس حزبی با حضور نمایندگان اتحادیه‌های تجاری، حزب مستقل کارگر، جامعه فابین[1] و دیگر اجتماعات سوسیالیست شکل گرفت. هدف اولیه این گروه تازه تأسیس، ایجاد گروهی به منظور نمایندگی طبقه جدید و راهیابی به پارلمان بود که در سال ۱۹۰۰ دو عضو از این گروه توانستند به این هدف نائل شده و به پارلمان راه یابند. این کمیته در ۱۹۰۶، هنگامی که ۲۹ نفر از اعضای این حزب موفق شدند به پارلمان راه یابند، با نام حزب کارگر نامیده و مشهور شد.(۴۸)

در سال‌های جنگ جهانی اول بسیاری از اعضای برجسته این حزب در کابینه لوید جرج شرکت داشتند. این حزب در ۱۹۱۸ با قبول اساسنامه جدید علناً به سمت سوسیالیسم روی آورد و در این مسیر حرکت کرد. نخستین تجربه قدرت و حکومت توسط حزب کارگر با نخست‌وزیری رمزی مک دونالد[2] در ۱۹۲۴ شکل گرفت که البته بیش از دو ماه دوام نیاورد. زیرا حکومت کارگری مک دونالد در پارلمان در اقلیت بوده و بر همین اساس در انتخابات عمومی این سال نیز از حزب محافظه‌کار شکست خورد. در سال ۱۹۲۹ حزب کارگر توانست اکثریت آراء را بدست آورد و تشکیل حکومت دهد، ولی تنها تا سال ۱۹۳۱ بر سر کار بود.(۴۹)

این حزب در دولت ائتلافی جنگ جهانی دوم حضور داشت و توانست در انتخابات ۱۹۴۵، تحت رهبری کلمنت اتلی، به پیروزی برسد. در آن مقطع

---

1. The Fabian Society
2. Ramsay MacDonald

حکومت کارگر اقدامات و اصلاحات اقتصادی و اجتماعی بسیاری را انجام داد و برای ایجاد بیمه ملی و نظام خدمات بهداشتی ملی فعالیت کرد.

۱۹۶۴ تا ۱۹۷۰ تلاش دیگری برای تشکیل دولت از سوی حزب کارگر توسط هارولد ویلسون صورت گرفت. این حزب توانست در سال ۱۹۷۴ به قدرت برسد. در این زمان ویلسون استعفا داده و جیمز کالاهان[1] به جای او به سمت رئیس حزب انتخاب شد.(۵۰) پس از این دوره، در سال ۱۹۷۹ دولت محافظه‌کار حکومت را تا سال ۱۹۹۷ در دست گرفت.

در دهه ۱۹۸۰ حزب کارگر با همان مشکلی روبرو شد که حزب محافظه‌کار در دوره پس از جنگ جهانی دوم مواجه گردید. در این زمان این احساس به وجود آمد که حزب کارگر نیز باید در اصول مورد نظر خود تغییراتی را در جهت هماهنگی بیشتر با شرایط و جذب آراء بیشتر ایجاد نماید.

نیل کیناک،[2] رهبر حزب کارگر در سال ۱۹۸۳ به بعد، کسی بود که نیاز به تغییر در سیاست‌های حزبی را احساس کرده و شروع به ایجاد تغییرات نمود. نوسازی طرح‌ریزی شده با هدف افزایش توانایی حزب در جذب آراء بیشتر و انتخاب دوباره اجرا شد. بعد از شکست در انتخابات، این حزب در آرمان‌های خود تغییراتی صورت داد، زیرا برخی از اعضای حزب به همراه رئیس آن به این نتیجه رسیده بودند که شکست‌های انتخاباتی آنها ناشی از اجرای برنامه‌ها و اهداف سوسیالیستی است. به همین دلیل حرکت آنها از چپ به سوی موضع میانه آغاز شد. همچنین بعضی از سیاست‌های تاچر نیز مورد پذیرش قرار گرفت.

---

1. James Callaghan
2. Neil Kinnock

در آن مقطع زمانی بیشتر اقدامات انجام شده جنبه درون حزبی داشته و معطوف به سازوکارها و سیاست‌های درون حزب بود. با اینکه حزب به سمت سیاست‌های میانه سوق داده شد اما نتوانست در انتخابات ۱۹۹۲ پیروز شود. بررسی‌های انجام شده پس از شکست در انتخابات نشان داد که رأی‌دهندگان به حزب کارگر اعتماد ندارند، به ویژه زمانی که دولت در امر اقتصاد دخالت می‌کند. جان اسمیت در سال ۱۹۹۲ جانشین کیناک شد. اما او حامی خوبی برای اصلاحات حزبی که توسط کیناک آغاز شده بود، به حساب نمی‌آمد.

بعد از مرگ ناگهانی جان اسمیت بر اثر حمله قلبی در می ۱۹۹۴، تونی بلر به ریاست حزب رسید. بلر پروژه نوسازی کیناک را ادامه داد. مهمترین اقدامات انجام شده اصلاح ماده ۴ اساسنامه حزب بود که در این ماده حزب کارگر به عنوان یک حزب سوسیالیست معرفی شده بود. اگر چه حزب به ندرت بر این ماده تأکید می‌کرد، اما ماده ۴ تبدیل به دستاویزی برای انتقاد دشمنان حزب کارگر گردید که تمایل به معرفی این حزب به عنوان عاملی ضد سرمایه‌داری و مخالف بازار داشتند. زمانی که غیر قابل اجرا بودن اصل مالکیت دولتی در غرب و حتی اروپای شرقی نمایان شد، بلر این اصل را ضعفی برای حزب برشمرد. بدین ترتیب از آن زمان به بعد اصول اقتصاد پویا، دموکراسی باز، و محیط زیستی سالم اصول اصلی حزب کارگر محسوب شدند.

حزب کارگر این روند را با پذیرش بسیاری از سیاست‌های حکومتی تاچر و میجر ادامه داد. همچنین بلر در پایگاه‌های اجتماعی حزب نیز تجدید نظر کرد. وی به این نتیجه رسید که باید فراتر از طبقه کارگر و اتحادیه‌های تجاری، رأی بدست آورد. بلر آرزو داشت که حزب کارگر آراء «همه مردم» را جذب

کند و نه کمترین رأی‌دهندگان طبقه متوسط را. البته این موضوع شگفت‌آور نیست که این نظریه‌ها و سیاست‌ها با انتقاد از بلر مبنی بر اقتدارگرا بودن وی همراه بود. بلر تلاش کرد حزب کارگر تبدیل به یک حزب سیاسی فراگیر شود که این امر با جست‌وجوی کسب آراء در میان طیف‌های مختلف اجتماعی و کنار گذاشتن ایدئولوژی توأم بود. از این زمان به بعد تقسیمات سنتی چپ و راست در حزب کارگر به تقسیمات حزب کارگر پیر و جوان تبدیل شده است.[(۵۱)]

در این خصوص از تداوم حضور به عنوان حزب پیروز و تشکیل سه دولت پی در پی به عنوان افتخارات حزب کارگر یاد می‌شود؛ اما باید در نظر داشت که محبوبیت این حزب از سال ۲۰۰۱ به بعد رو به افول نهاد. این حزب در انتخابات عمومی سال ۲۰۰۵ تنها با ۳۵/۳٪ آراء پیروز شد. فضای حاکم بر دومین دوره نخست‌وزیری بلر، فضایی متأثر از پدیده‌ای به نام مبارزه با تروریسم بود. همدردی با دولت و جامعه آمریکا پس از حملات ۱۱ سپتامبر و همراهی با آنان در کنترل این پدیده در کشورهایی مانند افغانستان و عراق نشان‌دهنده حاکمیت این موضوع بر محیط سیاسی انگلستان است. اما به نظر می‌رسد دوره سوم نخست‌وزیری بلر، بیشتر از دوره دوم تحت استیلای مبارزه با تروریسم قرار گرفته بود. مدت زمانی کوتاه پس از انتخابات عمومی، در جولای ۲۰۰۵ بود که تعدادی بمب در اتوبوس‌ها و تونل‌های قطار در لندن منفجر شد. تلاش‌های بیشتری از سوی بمب‌گذاران برای ناامن کردن جامعه انگلستان صورت گرفت که توسط نیروهای امنیتی خنثی شد. در پی این جریانات، دولت کارگری اقدام به تهیه قانونی برای مبارزه با تروریسم در

محیط داخلی این کشور نمود که بر اساس آن مظنونین تروریست تا ۲۸ روز،[۱] بدون محاکمه بازداشت باشند. این لایحه در ۳۰ مارس ۲۰۰۶ پس از پذیرش سلطنتی به صورت قانون درآمد. آنچه در خصوص حاکم بودن موضوع مبارزه با تروریسم در دوره سوم نخست‌وزیری بلر حائز اهمیت می‌باشد این اصل بود که این پدیده نه تنها در حوزه فعالیت‌های خارجی دولت انگلستان حضور داشته، بلکه وارد حوزه داخلی نیز شده است.

در انتخابات ۴ می ۲۰۰۶ شوراها، حزب کارگر تعداد زیادی از کرسی‌های نمایندگی خود را از دست داد و در مقابل حزب محافظه‌کار بود که توانست کرسی‌های از دست رفته حزب کارگر را به خود اختصاص دهد.

به دنبال مطرح شدن عدم صداقت در اعلام وجود سلاح‌های کشتار جمعی در عراق و افزایش روزافزون کشته‌های نظامی این کشور در این منطقه، به همراه یک سری انتقادات از نحوه عملکرد بلر در مسائل داخلی و همچنین شکست انتخاباتی در شوراها باعث شد که گروهی از نمایندگان حزب کارگر خواهان کناره‌گیری تونی بلر از مقام خود شوند. بر این اساس ۲۷ ژوئن ۲۰۰۷ به عنوان زمان کناره‌گیری و استعفای بلر تعیین شد(۵۲) که از این تاریخ به بعد گوردون براون، وزیر خزانه‌داری کابینه بلر، به عنوان نخست‌وزیر اداره این کشور تا برگزاری انتخابات سال ۲۰۰۹ را به عهده دارد.

ب) جهت‌گیری‌های اصلی حزب کارگر در زمینه سیاست داخلی

بنیاد اصلی اندیشه‌ها و جهت‌گیری این حزب بر پایه سوسیالیسم است. مالکیت

---

۱. در ابتدا به مدت ۹۰ روز در نظر گرفته شده بود.

عمومی و ملی کردن صنایع، حمایت از فعالیت‌های اتحایه‌های کارگری و کمک به رشد و گسترش این قبیل اتحادیه‌ها، توزیع مجدد ثروت و درآمد در جهت منافع افراد و اقشار کم درآمد از طریق برقراری مالیات‌های تصاعدی و فراهم کردن سرمایه‌های دولتی لازم به منظور تأمین خدمات اجتماعی برای همه اقشار و طبقات اجتماعی اصولی بودند که در ابتدا همه حزب به آن احترام می‌گذاشتند. اما به تدریج بخش‌هایی از حزب کارگر بویژه در سطوح رهبری از آرمانهای سوسیالیستی حزب عدول کرده و جناح راست و چپ در حزب به وجود آمد. جناح چپ طرفدار سیاست‌ها و برنامه‌های مساوات‌طلبانه اجتماعی و اقتصادی و مداخله هر چه بیشتر دولت در عرصه اقتصاد و مالکیت دولت بر صنایع بودند. اعضای جناح راست حزب اهمیت چندانی برای مالکیت عمومی قائل نبودند و در صدد جلب اعتماد بخش‌های صنعتی و مالی بودند. آنان سوسیالیسم را در افزایش برابری بیشتر می‌دانستند که می‌بایست از طریق صرف هزینه‌های بیشتر در زمینه طرح‌های اجتماعی تحقق پیدا کند.[۵۳]

از اولین اقدامات حزب کارگر در سال ۱۹۹۷، به رهبری تونی بلر که وابسته به جناح راست این حزب است، برنامه اصلاح نظام آموزشی بود که بر اساس آن حزب کارگر روش‌های جدید آموزش و ایجاد انواع جدیدی از مدرسه‌ها را در نظر داشت. اما یکی از مباحث مجادله‌آمیز در روزهای پایانی نخست‌وزیری بلر لایحه اصلاح نظام آموزشی است. در این لایحه خودمختاری مالی بیشتری برای مدارس دولتی در نظر گرفته شده. این در حالی است که این امر منجر به کاهش کنترل حکومت محلی در این زمینه می‌شود و همین مسئله منجر به برانگیخته شدن خشم عده زیادی از اعضای پارلمان شده است.

استراتژی فعالیت سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی نوین این حزب بر اساس تئوری و دیدگاه راه سوم تونی بلر و متأثر از اندیشه‌های آنتونی گیدنز قرار دارد که عبارتند از: مخالفت با سیاست‌های حمایتی، جامعه مدنی فعال، رفاه مثبت، میانه رادیکال، اقتصاد مختلط نوین، بازسازی دولت، برابری به معنای ادغام، دولت بدون دشمن، کثرت‌گرایی فرهنگی و تاریخ‌گرایی.[۵۴]

در رابطه با مسائل و سیاست‌های اقتصادی، حزب کارگر از ۱۹۹۷ به بعد سعی کرده نوعی رهیافت سوسیالیستی میانه، با رعایت روش حکومت‌های قبلی کارگری و همچنین رهیافت بازار آزاد حکومت‌های محافظه‌کار (که از ۱۹۷۹ تا ۱۹۹۷ بکار گرفته می‌شد) اتخاذ کرده و بکار بندد. یکی از معروف‌ترین سیاست‌های اتخاذ شده در این چارچوب، سیاستی است که با نام قرارداد حداقل دستمزد ملی شناخته می‌شود. با این رهیافت برنامه‌هایی با هدف کاهش بی‌خانمان‌ها، تحت پوشش قرار دادن خانواده‌های جوان، سیستم اعتبارات مالیاتی برای کسانی که با پایین‌تر از حداقل درآمد کار و زندگی می‌کنند و تخفیف هزینه انرژی برای بازنشستگان در زمستان اجرا شد.

این در حالی صورت گرفت که دولت کارگری در داخل این کشور متهم به بکارگیری تعدادی از سیاست‌های محافظه‌کارانه مانند گسترش شرکت‌های عمومی ـ خصوصی و طرح مالی خصوصی است که به دلیل شکل‌گیری و گسترش خصوصی‌سازی بر خلاف نظر اتحادیه‌ها می‌باشد. دولت کارگری بلر بیش از هر دولت کارگری دیگری منافع تجاری را در نظر داشت، به‌طوری‌که در سیاست‌های اتخاذ شده از سوی این دولت، خصوصی‌سازی و تمایل به کنار گذاشتن خدمات دولتی مشاهده می‌شد.[۵۵]

پ) جهت‌گیری‌های اصلی حزب کارگر در زمینه سیاست خارجی

نگرش بین‌المللی حزب کارگر، متأثر از نگرش داخلی و ناشی از ارزش‌های مساوات‌طلب است. به طور سنتی این حزب از سازمان‌های فراملی حمایت می‌کند و این سازمان‌ها را به عنوان جاده‌ای برای صلح بین‌المللی مورد توجه قرار می‌دهد.(۵۶) کثرت‌گرایی جهان وطنی، دموکراسی جهان وطنی و نگرش مثبت به جهانی شدن از جمله اصول فکری حزب کارگر به رهبری تونی بلر در زمینه سیاست خارجی بود.(۵۷)

بر اساس تفکر و مرامنامه حزب کارگر، بریتانیا یک نیروی خوب در جهان است و برای ترویج صلح، عدالت و امنیت فعالیت می‌کند. انگلستان جلودار تلاش‌های بین‌المللی در جهت مهار تهدید تروریسم و سلاح‌های کشتار جمعی است.

از اولویت‌های سیاست خارجی حزب کارگر تقویت امنیت انگلستان و ارزش‌های دموکراتیک به وسیله همکاری فعال بین‌المللی می‌باشد. حزب کارگر عقیده دارد که انگلستان با این حزب به یک شریک هدایت‌کننده در اروپا و یک نیروی خوب برای جهان تبدیل می‌شود. این حزب معتقد است در دنیای وابستگی متقابل فزاینده، رویرو شدن با چالش‌های مدرن مانند تروریسم، فقر جهانی و سلاح‌های کشتار جمعی نیاز به سازمان‌های چندجانبه کارآمد دارد. به عنوان یک عضو اصلی سازمان ملل، ناتو، اتحادیه اروپا، کشورهای مشترک‌المنافع، سازمان تجارت جهانی، گروه هشت، صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، رهیافت این حزب بازی کردن نقشی هدایت کننده برای ارتقاء دستورکاری بین‌المللی است که ارزش‌های مشترک جهانی را مانند آزادی

حقوق بشر، حاکمیت قانون و دموکراسی ترویج می‌کند.

بر اساس اندیشه‌های حزب کارگر، انگلستان حمایت و ترویج حقوق بشر را در مرکز سیاست خارجی خود قرار داده است. بر این اساس، گزارش سالانه حقوق بشر مطرح شده و صندوق برنامه حقوق بشر به ارزش ۵/۲۵ میلیون پوند از سوی این کشور ایجاد شد، که هدف آن تأمین سرمایه طرح‌های توسعه حقوق بشر در سراسر دنیاست. در این راستا به نظر می‌رسد انگلستان در مورد موضوعاتی مانند فرآیند صلح خاورمیانه، حفاظت از محیط زیست جهانی و ایجاد دادگاه بین‌المللی کیفری سعی در ایفای نقش رهبری بین‌المللی را دارد. حزب کارگر در برنامه‌های خود ادعا نموده که اقداماتی را برای ایجاد دنیایی امن‌تر انجام می‌دهد. در این چارچوب حزب کارگر در قالب دولت انگلستان، در ایجاد کمیته مبارزه با تروریسم سازمان ملل، در جهت هماهنگی تلاش‌های جهانی برای مهار تروریسم نقش داشته است.

همچنین تبدیل انگلستان به یک شریک هدایت‌کننده اروپا و فعالیت برای حفظ منافع انگلستان در اتحادیه اروپایی از اهداف دیگر این حزب است. به بیان دیگر سران این حزب معتقدند در صورت تبدیل انگلستان به یک همکار قدرتمند در اروپا، توانایی این کشور در اقدامات جهانی افزایش پیدا می‌کند.[۵۸]

ت) برنامه‌های انتخاباتی حزب کارگر در سال ۲۰۰۱

برنامه‌های سیاست خارجی حزب کارگر در سال ۲۰۰۱ به شرح زیر اعلام شده بود:

ـ هدایت اصلاح اقتصادی در اتحادیه اروپا؛

ـ فعالیت برای آغاز دوباره گفت‌وگوهای تجاری، تعقیب چارچوبی عادلانه در خصوص تجارت در کشورهای در حال توسعه و کاهش نظام حمایت از تولیدات داخلی در جهان در حال توسعه؛

ـ افزایش کمک بین‌المللی در قبال اهداف مشخص شده سازمان ملل و هدایت جهان به ترویج یک برنامه کاری فراگیر برای کاهش فقر و توسعه باثبات؛

ـ فعالیت بیشتر در چارچوب اقدامات انگلستان در پیمان کیوتو؛

ـ ترویج و گسترش یک شورای امنیت مدرن‌تر و مسئولیت‌پذیرتر و کارآمدتر کردن عملیات صلح سازمان ملل؛

ـ گسترش استاندارد برای کارگران در جهان و همکاری نزدیک میان سازمان بین‌المللی کار و سازمان تجارت جهانی؛

ـ حمایت از حقوق بشر و تلاش برای موفق ساختن دیوان بین‌المللی کیفری.[۵۹]

همچنین در خصوص اتحادیه اروپا اهداف زیر مدنظر قرار داشت:

ـ فعالیت کامل در اروپا و تضمین برتری دولت‌های ملی؛

ـ ایجاد حاکمیت اتحادیه اروپا از طریق کنفرانس بین حکومتی سال ۲۰۰۴، برای ایجاد بیانیه‌ای که در آن باید و نبایدهای اتحادیه اروپا ذکر شود؛

ـ گسترش اصلاح اقتصادی و آزادسازی خدمات مالی در اتحادیه اروپا.

در خصوص مسائل مربوط به گسترش اتحادیه اروپا نیز، بسته به موضوع، حزب کارگر موافق این گسترش بوده است. در سال ۲۰۰۱ فعالیت در اتحادیه اروپا در جهت کمک به گسترش و مؤثرتر ساختن اتحادیه اروپا، و همچنین تصویب قرارداد نیس به عنوان بخشی از گسترش مد نظر قرار داشت.[۶۰]

ث) برنامه‌های انتخاباتی حزب کارگر در سال ۲۰۰۵

برنامه‌های اعلام شده از سوی حزب کارگر در رقابت‌های انتخاباتی سال ۲۰۰۵ در بعد سیاست خارجی بدین ترتیب می‌باشد:

ـ حمایت از اجرای قوانین بین‌المللی؛

ـ فعالیت برای گسترش صلح بین هند و پاکستان در خصوص کشمیر؛

ـ مشورت درباره ایجاد بیانیه‌ای جامع در رابطه با حقوق و مسئولیت مسافران خارجی در بریتانیا؛

ـ حمایت از فرآیند انجام شده در خصوص کره شمالی؛

ـ همکاری با فرانسه و آلمان برای جلوگیری از گسترش سلاح‌های هسته‌ای در ایران؛

ـ حمایت از اصلاح ساختار شورای امنیت سازمان ملل برای مسئولیت‌پذیری بیشتر این نهاد و تمرکز آن بر روی پیشگیری از بحران؛

ـ تأکید بر اصلاح رادیکال نظام (اقدامات) بشر دوستانه سازمان ملل؛

ـ تأکید بر اصلاح بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول؛

ـ ادامه رهبری بین‌المللی درباره تغییرات آب وهوایی و توجه بیشتر به پیمان کیوتو برای ترویج گفت‌وگوی درازمدت؛

ـ رقابت برای دو برابر کردن کمک‌های جهانی و ایجاد یک مرکز مالی بین‌المللی.[۶۱]

برنامه‌ریزی‌های این حزب در خصوص فعالیت‌های اتحادیه اروپا نیز به قرار زیر می‌باشد:

ـ به همه‌پرسی گذاردن قانون اساسی اتحادیه اروپا برای مردم بریتانیا و

تلاش کامل برای اخذ رأی آری؛

ـ فعالیت برای گسترش اصلاحات اقتصادی در اتحادیه اروپا، ارتقاء قوانین و به موفقیت رساندن دور توسعه دوحه؛

ـ فعالیت برای به موفقیت رساندن همکاری‌های دفاعی اتحادیه اروپا، هماهنگی با ناتو و تضمین اینکه نیروهای جدید واکنش سریع اتحادیه اروپا برای مأموریت‌های بشردوستانه آماده هستند؛

ـ تشویق اتحاد و آزادی در بازارهای انرژی اروپایی؛

ـ اصلاح کمک‌های اتحادیه اروپا در جهت متمرکز ساختن کمک به کشورهای فقیر؛

ـ تأکید بر اصلاح قوانین اتحادیه اروپا و ایجاد بازار آزاد خدمات؛

ـ اصرار بر اصلاح سیاست‌های مشترک کشاورزی و پایان دادن به یارانه‌های صادرات در بخش کشاورزی تا سال ۲۰۱۰.[۶۲]

اما در خصوص برخی از برنامه‌های اعلام شده و میزان موفقیت در اعمال و اجرای آنان نکاتی قابل ذکر است. یکی از موضوعات مهم در رابطه با اتحادیه اروپا و کشور انگلستان مسئله یورو و پیوستن این کشور به این واحد پولی بود. تونی بلر اعلام کرده بود که پیوستن به یورو را به همه‌پرسی عمومی خواهد گذارد تا مردم این سرزمین مستقیماً نظر خود را در این زمینه اعلام کنند. اما بر اساس طرحی که از سوی گوردون براون مطرح شده بود، می‌بایست پنج آزمون اقتصادی انجام پذیرد و پس از آن به آراء عمومی مراجعه شود. در سال ۲۰۰۳ براون اعلام کرد که تنها یک مرحله از کل پنج مرحله سپری شده و بر این اساس بلر نیز اعلام نمود که پیوستن این کشور تا قبل از

سال ۲۰۱۰ غیر محتمل است.

موضوع پذیرش قانون اساسی اتحادیه، عدم تصویب از سوی همه کشورها و تصویب آن تنها از سوی ۱۶ کشور عضو، زمینه‌ای را فراهم آورد تا در ژوئن ۲۰۰۷ رهبران کشورهای عضو اتحادیه به دور همدیگر جمع شده و بر سر الحاق قراردادی اصلاحی در این زمینه به توافق برسند. این اجلاس آخرین حضور اروپایی بلر به عنوان نخست‌وزیر انگلستان تا قبل از استعفا از این سمت بوده و بلر متعهد شده بود که حاکمیت انگلستان را در موضوعات مطروحه حفظ نماید. از مسائل مطرح شده در منشور، حقوق بنیادین اتحادیه (شامل یک سری حقوق اجتماعی، قضایی و پلیسی) بوده که یکی از نتایج پذیرش آن، برخورداری کارگران از حقوق بیشتر برای اعتصاب می‌باشد. این منشور در حالی از سوی رهبران اروپایی پذیرفته شد که تصمیمات حقوقی اتحادیه تأثیری بر امور حقوقی انگلستان نخواهد داشت و به عبارتی این کشور از حوزه تأثیرگذاری منشور حقوق بنیادین اتحادیه مستثنی گردید.

همچنین گروهی از رهبران اروپایی عقیده داشتند که الحاق این قرارداد اصلاحی ضرورت برگزاری همه‌پرسی در کشورهای عضو را برطرف ساخته است. با این حال گروه‌های سیاسی در داخل انگلستان اعلام داشته‌اند که هرگونه واگذاری اختیار به اتحادیه اروپا (از جمله پذیرش قانون اساسی) باید به همه‌پرسی گذارده شود.

به طور کلی، فعالیت دولت کارگری به ویژه از دوره دوم نخست‌وزیری تونی بلر در زمینه مسائل خارجی به گونه‌ای پیش رفته که بخش عمده‌ای از نارضایتی داخلی را فراهم آورده است. موضوعاتی مانند بحران بازنشستگی،

قرارداد کارگران بخش دولتی، افزایش مالیات، افـزایش هزینـه‌هـای دولـت در بخش آموزش و بهداشت و نارضـایتی از عملکـرد ضـعیف دولـت در اخـراج مهاجرین غیر قانونی، به همراه طولانی شدن حضور انگلستان در عراق شـرایط را به شکلی رقم زد که در ۵ سپتامبر ۲۰۰۶ هفده نفر از نمایندگان حزب کارگر نامه‌ای را امضاء کردند که در آن از بلر خواسته شـده بـود کـه از سـمت خـود کناره‌گیری کند. ۸۰ نماینده دیگر نیز این نامه را امضاء کردنـد.(۶۳) پـس از ایـن درخواست نمایندگان حزب و اصرار به انجـام آن و بـه دنبـال آن کـاهش آراء حزب کارگر در انتخابات محلی و شوراهای انگلستان باعث شد که در روز ۱۰ مه ۲۰۰۷، نخست‌وزیر روز ۲۷ ژوئن را برای استعفای خود از این مقـام اعـلام نماید. به دنبال این تصمیم جان پرسکات[1] نیز خواهان کناره‌گیـری از معاونـت نخست‌وزیری شد. بر این اساس، کاندیداهایی برای رهبری حـزب و معاونـت او اعلام آمادگی کردند که در نهایت گـوردون بـراون بـه عنـوان جانـشین بلـر انتخاب شد.

• حزب لیبرال دموکرات

الف) تاریخچه

حزب لیبرال دموکرات که در تاریخ امروز انگلستان بـه عنـوان سـومین حـزب اصلی این کشور مطرح است، در سال ۱۹۸۸ بر اثر جدایی که میـان نماینـدگان لیبرال و سوسیال دموکرات حزب لیبرال شکل گرفت، به وجود آمد. از آنجا که

1. John Prescott

ریشه اصلی این حزب به حزب لیبرال و سلف آنان ویگ‌ها می‌رسد، در ابتدا مختصراً به تاریخچه حزب لیبرال اشاره می‌شود.

حضور ویگ‌ها در صحنه سیاسی انگلستان، به قرن هفدهم میلادی بازمی‌گردد. پس از شکل‌گیری احزاب در این کشور، رقابت میان لیبرال‌ها و محافظه‌کاران در جریان بوده است. اصطلاح لیبرال برای اولین بار توسط لرد جان راسل در ۱۸۳۹ بکار رفت.(۶۴) این حزب به عنوان یکی از دو حزب اصلی تا سال ۱۹۱۴ عهده‌دار تشکیل حکومت بود. اما پس از این زمان، دوره کناره‌گیری این حزب از صحنه اصلی رقابت سیاسی آغاز شد. آغاز قرار گرفتن در مسیر افول قدرت حزب لیبرال به قرن ۱۹ بازمی‌گردد. حزب لیبرال قربانی دستاوردهای سیاسی ـ اجتماعی و اصول موضوعه خود گردید.

لیبرال‌ها که بر گسترش حق رأی تأکید داشتند، در واقع باب صحنه سیاست را به روی اقشاری گشودند که در عصر عمیق‌تر شدن شکاف‌های طبقاتی، نمی‌توانستند در خط اعتدال لیبرالیسم باقی بمانند. اقشار جدید یا کسانی بودند که در عصر انباشت سرمایه به سرمایه‌های کلان دست یافتند و حزب محافظه‌کار بیشتر جوابگوی آنها بود و یا کارگرانی بودند که در عصر گسترش صنعت هر روزه بر شمارشان افزوده می‌شد و نهایتاً راهشان از لیبرال‌ها متفاوت بود. زیرا کم‌کم زمینه ایجاد تشکل‌های کارگری فراهم شد و این قشر که از امتیاز عددی برخوردار بود با توسعه حق رأی، به صورت یک نیروی اجتماعی عظیم و مستقل ظاهر شد. در همین دوره یکی از کارهای حزب لیبرال به رهبری گلادستون (۱۸۸۰ تا ۱۸۸۵ و ۱۸۹۲ تا ۱۸۹۵) که تأثیر مهمی در انسجام گروه‌های کارگری و سپس جدایی آنها از لیبرال‌ها داشت، افزایش

حقوق و اختیارات سندیکاها بود که از یک طرف به ایجاد تشکل‌های کارگری کمک کرد و از طرف دیگر با سلب حق اعتصاب از آنها باعث فاصله گرفتن کارگران از لیبرال‌ها می‌شد؛ در حالی که یکی از بازوان قدرتمند حزب لیبرال، کارگران لیبرال بودند که به آنها مخففاً Lib-Lab یعنی Liberal Labour گفته می‌شد.(۶۵)

در طی جنگ جهانی اول دولت ائتلافی تحت رهبری دیوید لوید جرج (رهبر حزب لیبرال) تشکیل شد. اما ازاین زمان به بعد، با توجه به اقدامات گذشته این حزب، حزب کارگر رشد و توسعه پیدا کرد و جایگزین حزب لیبرال گردید. یکی از دلائلی که در تبیین افول حزب لیبرال ذکر می‌شود، گسترش حق رأی همگانی است که یکی از مهمترین اصول مرامنامه حزب لیبرال بوده است.(۶۶)

یک مقطع زمانی مهم برای این حزب سال ۱۹۸۱ می‌باشد که جناح راست حزب کارگر پس از جدایی از حزب خود و پیوستن به لیبرال‌ها حزب «لیبرال و سوسیال دموکرات» را تشکیل دادند. این ائتلاف در انتخابات ۱۹۸۳، ۲۵/۴ درصد از آراء و ۳/۵ درصد از کرسی‌ها را بدست آورد. در ۱۹۸۷ نیز این ائتلاف توانست ۲۲/۶ درصد از آراء را بدست آورد.(۶۷)

در سال ۱۹۸۷ به دنبال نتایج مأیوس‌کننده انتخابات عمومی آن سال، دیوید استیل[1] (رهبر گروه لیبرال حزب) طرحی را برای جدایی دو گروه سوسیال دموکرات و لیبرال ارائه کرد. این طرح از سوی دیوید اون[2] (رهبر گروه

---

1. David Steel
2. David Owen

سوسیال دموکرات) با مخالفت روبرو شد، اما اکثریت اعضاء هر دو گروه با آن موافقت کرده و به دنبال آن در سال ۱۹۸۸ دو حزب لیبرال و سوسیال دموکرات از یکدیگر جدا شدند و گروه لیبرال در سال ۱۹۸۹ با نام رسمی لیبرال دموکرات به فعالیت خود ادامه داد.

اقلیتی از گروه سوسیال دموکرات که طرح جدایی دو گروه را رد کرده بودند تحت رهبری دیوید اون باقی ماندند و برخی از لیبرال‌ها نیز که تمایلی به انتخاب پدی اشدون[1] به عنوان رهبر حزب نداشتند به گروه سوسیال دموکرات پیوسته و حزبی جدید ایجاد و نام حزب لیبرال را دوباره احیاء نمودند.

اشدون در جولای ۱۹۸۸ به عنوان رهبر جدید حزب انتخاب شد و همواره تحت حمایت اعضاء حزب خود بود. مدتی طول کشید تا لیبرال دموکرات‌ها توانستند به موفقیت انتخاباتی دست پیدا کنند و جایگاه خود را به عنوان حزب سوم کشور انگلستان تثبیت نمایند.

پس از انتخاب تونی بلر به عنوان رهبر حزب کارگر در سال ۱۹۹۴، مذاکراتی بین دو حزب کارگر و لیبرال دموکرات جریان داشت که زمینه ساز توافقی برای تشکیل دولتی ائتلافی از دو حزب در انتخابات عمومی ۱۹۹۷، در صورت لزوم گردید. اما به دلیل پیروزی مطلق حزب کارگر فرصتی برای استفاده از این توافق ایجاد نشد.

اشدون به عنوان رهبر حزب در سال ۱۹۹۹ بازنشسته شد و چارلز کندی[2] جانشین او گردید. در زمان او حزب توانست آراء بیشتری را در انتخابات

1. Paddy Ashdown
2. Charles Kennedy

۲۰۰۱ کسب کند. در طول دومین دوره حکومت کارگری، لیبرال دموکرات‌ها مخالف جنگ عراق بوده و کندی ترجیح می‌داد با محافظه‌کاران همکاری نماید.

آراء این حزب از اوایل قرن بیست‌ویکم، از سوی رأی‌دهندگان قدیمی حزب کارگر و محافظه‌کارانی تأمین شد که به خاطر حمایت حزب لیبرال دموکرات از موضوعاتی مانند حمایت از آزادی‌های شهروندی، اصلاحات انتخاباتی، حکومتی باز و مخالفت با جنگ عراق به سوی این حزب متمایل شده بودند.

در انتخابات عمومی سال ۲۰۰۵ لیبرال دموکرات‌ها به بزرگ‌ترین موفقیت حزبی در کسب آراء نائل شده و توانستند ۶۲ کرسی پارلمانی را تصاحب کنند.

انتخاب دیوید کمرون به رهبری حزب محافظه‌کار در سال ۲۰۰۵ و احتمال انتقال رهبری حزب کارگر به گوردون براون در همان سال، منجر به شکل‌گیری این سؤال در ذهن برخی از اعضاء حزب لیبرال دموکرات شد که آیا چارلز کندی از توانایی برخورد با چالش‌های آینده برخوردار است؟ بر این اساس از ۲ مارس ۲۰۰۶، منزیس کمپل[1] رهبری حزب را به عهده گرفته است.

در درون حزب لیبرال دموکرات می‌توان اعضاء را به دو دسته تقسیم کرد. یک دسته از این دو گروه شامل سوسیال لیبرال‌هایی می‌گردند که طرفدار حمایت از دولت رفاه، مالیات‌های بیشتر، حمایت دولت از مصرف‌کنندگان، کارمندان و محیط زیست می‌باشند. این گروه حمایت از آزادی‌های شهروندی

1. Menzies Campbell

و حقوق بشر را به عنوان اهداف خود مطرح می‌کنند.

جناح دوم حزب خود را حامیان بازار آزاد لیبرال و طرفداران آزادی اساسی فردی و سیاسی می‌دانند. همچنین اعتقاد دارند که دولت موظف به تأمین بیشتر حقوق اجتماعی و اقتصادی برای شهروندانش است. این گروه قائل به رهیافتی غیرمداخله‌ای برای دولت است.[۶۸]

ب) جهت‌گیری‌های اصلی حزب لیبرال دموکرات در زمینه سیاست داخلی

در اساسنامه حزب لیبرال دموکرات از یک جامعه باز، آزاد و عادلانه صحبت شده که در آن رسیدن به آزادی، برابری و اجتماع از اهداف اصلی است. بر اساس آنچه در اساسنامه حزب بیان شده هیچ انسانی نباید برده فقر، نادانی یا تبعیت باشد. حمایت از آزادی‌های شهروندی، مخالفت با قوانین ضد ترور حزب کارگر (مثل بازداشت بدون دادرسی)، حمایت از تمرکززدایی دولت به پایین‌ترین سطح ممکن، حمایت از آموزش رایگان برای همه و حذف شهریه دانشگاه، حمایت از قوانین ضد تبعیض و آزادی‌های مذهبی و همچنین آزادی همجنس‌گرایان، طرفداری از سیستم نمایندگی نسبی برای انتخابات مجلس عوام و مخالفت با حفظ محدودیت بازار که توسط حزب کارگر اعمال شده از عمده‌ترین سیاست‌های مدنظر این حزب در حوزه مسائل داخلی است.

سیاست مشهور این حزب در دهه ۱۹۹۰، افزایش پایه نرخ مالیات بر درآمد به ۱ درصد، به منظور تأمین سرمایه خدمات دولتی (به ویژه آموزش) بوده است. اما این طرح به واسطه تصمیم دولت بلر مبنی بر افزایش سهم بیمه ملی به همین میزان و در پی داشتن پیامدی مشابه آنچه لیبرال دموکرات‌ها به دنبال

آن بودند، فراموش شد. پس از انتخابات سال ۲۰۰۱ بحث‌هایی داخلی در خصوص اتخاذ سیاست‌هایی کارآمد در زمینه اقتصاد و مخارج عمومی مطرح شد که بر اساس آن برخی از اعضاء طرفدار حفظ سیاست‌های سنتی حزب، مبنی بر حمایت از دولت رفاه، و برخی دیگر طرفدار سیاست‌های لیبرالیستی و کوچک کردن دولت بودند.[۶۹]

پ) جهت‌گیری‌های اصلی حزب لیبرال دموکرات در زمینه سیاست خارجی

این حزب به طور سنتی طرفدار یک سیاست خارجی چندجانبه می‌باشد. مخالفت با حضور انگلستان در جنگ عراق، حمایت از خروج نیروهای بریتانیایی از این کشور تا اکتبر ۲۰۰۷، حمایت از همکاری همه جانبه انگلستان در اتحادیه اروپا و برگزاری هر چه سریعتر همه‌پرسی برای پیوستن به یورو از مهمترین مواضع این حزب در حوزه سیاست خارجی است.

درادامه به ذکر برنامه‌های انتخاباتی این حزب در دو انتخابات اخیر این کشور اشاره می‌شود.

ت) برنامه‌های انتخاباتی حزب لیبرال دموکرات در سال ۲۰۰۱

برنامه‌های اعلام شده از سوی حزب لیبرال دموکرات، در بعد سیاست خارجی، در سال ۲۰۰۱ به شرح زیر بوده است:

ـ اولویت دادن به جلوگیری از بحران، با در نظر گرفتن حقوقی برای مسائل غیر تجاری، مانند از بین رفتن محیط زیست، تقلیل منابع و تجارت غیر عادلانه؛

ـ مبارزه با بردگی از طریق همکاری با سازمان بین‌المللی کار؛

ـ تقویت قدرت در سازمان ملل و مجهز کردن آن با منابعی برای اقدام، به وسیله ایجاد دانشکده کارکنان سازمان ملل در انگلستان؛

ـ گسترش کشورهای مشترک‌المنافع برای افزایش نفوذ در حل بحران، حاکمیت شایسته و دموکراسی؛

ـ حمایت از دیوان بین‌المللی کیفری؛

ـ گسترش«تجارت آزاد واقعی» تا حدی که با حفاظت از محیط زیست هماهنگ و سازگار باشد؛

ـ فعالیت برای ایجاد قدرت رقابت جهانی در سازمان تجارت جهانی؛

ـ انجام تعهدات مربوط به اهداف سازمان ملل در زمینه افزایش کمک‌های خارجی به بیش از ۷ درصد ازتولید ناخالص ملی، در طول ده سال آینده؛

ـ تسریع مبارزه جهانی بر علیه HIV و ایدز.[۷۰]

همچنین این حزب در خصوص مسائل اروپا در مبارزات انتخاباتی سال ۲۰۰۱ محورهای زیر را مطرح نمود:

ـ ایجاد قانون اساسی برای اتحادیه اروپا، تعریف وتبیین حدود قدرت اتحادیه اروپا، بر اساس اساسنامه حقوق اساسی به عنوان پایه اصلی آن؛

ـ تمرکز سیاست‌سازی اتحادیه اروپا بر موضوعاتی که اقدام گسترده اتحادیه را می‌طلبند، البته با احترام به موضوعاتی که در درجه پایین‌تری از اهمیت قرار دارند؛

ـ افزایش مسئولیت کمیسیون اروپا از طریق انتشار لیست سالانه‌ای از طرح‌ها، به همراه جزئیات، توضیح و توجیه هر کدام از آنها از سوی رئیس

کمیسیون؛

ـ افزایش قدرت پارلمان اروپا از طریق رأی دادن و تصویب برنامه کاری سالانه، قدرت استیضاح فردی کمیسرها در هر طرح قانونی و رأی دادن و وتو کردن اظهارات شخصی کمیسرها؛

ـ حفظ حق وتوی انگلستان در خصوص موضوعاتی مانند قانون اساسی، مسائل دفاعی، مالکیت منابع، بودجه، مالیات، انجام قوانین و امنیت اجتماعی؛

ـ حمایت از سیاست خارجی و امنیتی مشترک اروپایی، با ظرفیت دفاعی قابل توجه، ضمن هماهنگی با ناتو.[۷۱]

ث) برنامه‌های انتخاباتی حزب لیبرال دموکرات در سال ۲۰۰۵

در سال ۲۰۰۵ نیز مسائل زیر مطرح شد:

ـ اصلاح ساختار سازمان ملل؛

ـ تواناتر شدن اتحادیه اروپا و سازمان ملل در پذیرش مسئولیت بیشتر در چالش‌های بین‌المللی؛

ـ ایجاد امنیت در داخل و فعالیت به عنوان عضوی متعهد در سازمان ملل، اتحادیه اروپا و همراهی با آمریکا برای تأمین امنیت در خارج، ترویج قوانین بین‌المللی، دموکراسی و حقوق بشر؛

ـ نائل شدن انگلستان به اهداف خود در پروتکل کیوتو و رهبری مذاکرات آینده؛

ـ فعالیت از طریق اتحادیه اروپا برای گسترش توافقات کارآمد و قابل اجرای بین‌المللی در زمینه محافظت از محیط زیست جهانی؛

ـ بحث بر سر اصلاح سازمان تجارت جهانی و صندوق بین‌المللی پول برای تضمین سیاست‌های تجاری و توسعه‌ای.

درباره همه‌پرسی قانون اساسی اروپا، لیبرال دموکرات‌ها خود را متعهد به دادن رأی آری می‌دانند. در این خصوص این حزب اعلام داشته است حمایت از قانون اساسی جدید باعث ارتباط بیشتر، تقویت قدرت پارلمان در برابر شورای وزیران و افزایش نقش پارلمان‌های ملی می‌شود.(۷۲)

در رابطه با چالش حضور انگلستان در عراق نیز موضع این حزب بر تقویت و توسعه نیروهای امنیتی عراق به نحوی که بتوانند مسئولیت بیشتری را بپذیرند، تضمین مراقبت‌های بهداشتی و تندرستی برای همه مردم این کشور، حمایت از گذار به یک حکومت دموکراتیک و قانونی، و عقب نشینی نیروهای نظامی انگلستان تا پایان سال ۲۰۰۵ را تمرکز یافته بود.(۷۳) همانطور که ذکر شد، در حال حاضر نیز با توجه به نارضایتی که محصول تداوم مشکلات انگلستان در عراق است، این حزب خواهان خروج هر چه سریعتر این کشور از عراق است.

نقش و جایگاه احزاب در نظام سیاسی فعلی کشور بریتانیا

از آنجایی که درک نظام سیاسی انگلستان رسماً نظامی پارلمانی است ولی در عمل همه چیز به حزب پیروز بستگی دارد، واقعیات نظام سیاسی در انگلستان بدون مطالعه احزاب و نظام حزبی در این کشور امکان‌پذیر نیست ریشه‌های عمیق احزاب سیاسی در انگلستان، سبب شده است تا بازتاب هر تغییر و تحول اجتماعی (محیط) را بتوان به آسانی در این احزاب مشاهده نمود. از

سوی دیگر، احزاب، شکل‌دهنده وضعیت نظام سیاسی و ساختار آن هستند. برای نمونه، انتخابات سال ۱۹۲۲ و پیروزی حزب کارگر، آغاز دوره موقت نظام سه حزبی بوده و به معنای یک نظام چند حزبی می‌باشد که در آن بیش از دو حزب در اداره کشور سهیم هستند.[۷۴]

به‌تدریج حزب کارگر، جایگزین حزب لیبرال گردید و نظام سیاسی انگلستان به دو حزبی تغییر یافت. از سوی دیگر، سهم هر دو حزب محافظه‌کار و کارگر در تبدیل دو حزبی کامل به نظام دو حزبی ناقص، تعیین‌کننده می‌باشد که در این میان، سهم حزب کارگر بیشتر است. در واقع، انشعاب‌ها و ضعف‌های دو حزب بزرگ، توسعه نسبی احزاب دیگر را به دنبال دارد. برای نمونه، حزب لیبرال با کسب بیش از ۱۹ درصد آرا در انتخابات ۱۹۷۴، توانست نقش تعیین‌کننده‌ای در قدرتمندتر شدن یکی از دو حزب بزرگ ایفا نماید. به‌جز احزاب مذکور، احزاب دیگری نیز وجود دارند که از کاهش محبوبیت دو حزب بهره می‌برند. احزاب ناسیونالیست و خودمختارطلب اسکاتلند و گال با طرح مسئله عدم تمرکز اداری، می‌توانند موفق‌تر عمل کنند؛ چراکه ظهور این‌گونه احزاب، رابطه نزدیکی با وخامت اقتصادی دارد؛ یعنی عملکرد دو حزب بزرگ در مدیریت اقتصادی می‌تواند در آینده دیگر احزاب نقش بسزایی ایفا نماید.[۷۵]

شایان ذکر است که تالار مجلس عوام منعکس و تقویت کننده این نظام دو حزبی است. بدین ترتیب که اعضای هیأت دولت در یک‌سوی تالار دراز و باریک قرار می‌گیرند و گروه‌های مخالف در سوی دیگر آن. برخلاف مجلس اعیان (لردها) که مقرراتی برای تغییر محل نشستن اعضا دارد، در مجلس عوام،

اعضای احزاب اقلیت، ملزمند در یک سوی تالار در کنار نمایندگان حزب رسمی مخالف بنشینند. به طور کلی، نقش و جایگاه حزب مسلط علاوه بر تشکیل دولت، باید اجرای سیاست‌ها و برنامه‌های حزبی و ملی خود، بر اساس شعارهای انتخاباتی خود باشد. البته در صورت تشکیل یک دولت ائتلافی، تصمیم‌گیری و اجرای سیاست‌ها هر چند در صورت همسویی اعضای دولت در یک پروسه درازمدت با اکثریت آرای پارلمان و تقویت جایگاه دولت همراه می‌باشد، اما شکننده خواهد بود. از آنجا که نمایندگان پارلمان و به‌ویژه حزب مسلط، خود تشکیل‌دهنده دولت و اعضای کابینه می‌باشند، از این‌رو شاهد یک نظام سیاسی همکاری پارلمانی و مجریه می‌باشیم. هر چند قوه قضائیه مستقل می‌باشد، ولی تفکیک قوا در مورد قوه قضائیه اگر چه صادق است، اما رئیس قوه قضائیه، خود عضو کابینه می‌باشد.[۷۶]

در تقابل با احزاب مسلط و تشکیل‌دهنده دولت، احزاب مخالف یا اپوزیسیون، قرار دارند. کارایی و نقش احزاب اپوزیسیون در پارلمان، عمدتاً بستگی به رابطه و پیوند میان دولت و احزاب مخالف دارد. البته هدف احزاب مخالف، براندازی نظام سیاسی نیست، بلکه نمایاندن ناتوانی حزب حاکم در اجرای نیات و سیاست‌های خود و از سوی دیگر، برجسته نمودن فعالیت‌های سیاسی خود برای کسب قدرت در انتخابات آینده است و به عبارتی نقش اپوزیسیون، یک نقش مخالف، اما تعادل‌گر و موازنه‌گر می‌باشد.[۷۷]

به طور کلی، اهداف احزاب اپوزیسیون عبارتند از:

۱ـ مشارکت و کمک به تنظیم خط‌مشی و قانون‌گذاری از طریق انتقاد سازنده؛

۲ـ تقابل و مخالفت با پیشنهادات دولت که مورد اعتراض اپوزیسیون

می‌باشد و جست‌وجو برای ایجاد اصلاح در لوایح دولتی؛

۳ـ پیشنهاد و مطرح نمودن سیاست‌های خود به منظور اصلاح و امکان فرصت پیروزی در انتخابات سراسری بعدی.

رهبر اپوزیسیون نیز براساس قانون‌گذاری یا قوانین پارلمانی، وظایف رسمی معدودی دارد. وی از طریق کنترل رؤسای فراکسیون حزب در پارلمان، نقش عمده‌ای را در تصمیم‌گیری به همراه دولت و مجلس عوام ایفا می‌کند.

نقش رؤسای احزاب مخالف و فراکسیون را باید در نظام هشیاری و فراکسیون[1] جست‌وجو نمود؛ به‌ویژه زمانی که قدرت رأی‌دهی احزاب اصلی به یکدیگر نزدیک می‌باشد (همچون انتخابات پارلمانی ۱۹۹۲). رؤسای فراکسیون، نقش مهمی را در کار حزبی با پارلمان ایفا می‌کنند. شایان ذکر است که حزب اپوزیسیون و اعضای منتخب آن، در حکم دولت سایه می‌باشند. وظایف رؤسای فراکسیون عبارتند از:

۱ـ آگاه نمودن اعضای پارلمان[2] و نمایندگان مجلس لردان[3] از کارکرد و کار ویژه آتی پارلمانی؛

۲ـ حفظ قدرت رأی حزبی از طریق تأمین حضور اعضا در مناظرات مهم و حمایت متبوع آنها در تقسیمات پارلمانی؛

۳ـ مبادله دیدگاه‌های احزاب فراکسیون[4] و انتقال آن به رهبری حزب.

در مجلس عوام، هماهنگ کننده‌های حزبی شامل هماهنگ‌کننده اصلی،[5] در

1. Whipping System
2. MPS
3. Peers
4. Back Benchers
5. Chief Whip

سه حزب عمده، معاون رئیس فراکسیون و تعدادی متفاوت از اعضای فراکسیونی هستند. شایان ذکر است احزاب مخالف کوچک‌تر نیز دارای یک رهبر یا رئیس می‌باشند. هماهنگ‌کننده اصلی دولت از عنوان رسمی وزیر خزانه‌داری پارلمانی برخوردار است. هماهنگ‌کننده می‌تواند بر اعضای حزب خود و اعضای کابینه نفوذ و قدرت زیادی داشته باشد تا آنجا که گهگاه با صدای نخست‌وزیر سخن می‌گوید. در سال ۲۰۰۱ فعالیت می‌نماید. شخصی که عهده‌دار چنین سمتی در پارلمان می‌باشد، مستقیماً به نخست‌وزیر پاسخگو می‌باشد. وی در کابینه شرکت می‌کند و وظیفه تنظیم برنامه‌های فعالیت روزانه را بر عهده دارد. رئیس فراکسیون اپوزیسیون از قبل و هر هفته، برنامه کاری دولت را دریافت می‌دارد و هیچ تصمیم نهایی از سوی دولت بدون رایزنی با وی، اتخاذ نمی‌شود.(۷۸)

رؤسای اصلی فراکسیونی به کمک یکدیگر، «کانال‌های رایج»[1] را ایجاد می‌نمایند که هدف از آن، یک نوع زمان‌سنجی برای حل بحران پیش آمده می‌باشد. اما نظم و انضباط حزبی در مجلس لردان کمتر به چشم می‌خورد و همچنین رؤسای فراکسیون کمتر با مسائل حزبی در ارتباط هستند. در واقع، نظام مشابه فراکسیونی همچون مجلس عوام در مجلس لردان وجود ندارد. شایان ذکر است که رؤسای فراکسیون دولتی در مجلس لردان، دفاتری در نهاد خاندان سلطنتی[2] دارند که البته همواره به عنوان سخنگوی دولتی عمل می‌کنند.

---

1. Usual Channels

۲. نهاد خاندان سلطنتی شامل پنج اداره می‌باشد که به ملکه در انجام وظایف رسمی وی کمک می‌نماید.
Royal Household

شناسنامه حزب (نام حزب، سال تأسیس، رهبر حزب، شعار حزب)

نام حزب	سال تأسیس	رهبر حزب	شعار حزب
حزب محافظه‌کار	۱۸۳۰	دیوید کامرون	ـ (محافظه‌کاری) دولت در خدمت فرد ـ عدم تمرکز ـ عدم پذیرش پول واحد و قانون اساسی اتحادیه اروپا ـ تقسیم قدرت ـ سرمایه‌گذاری آزاد ـ بازار آزاد برای تنظیم عرضه و تقاضا ـ کاهش مالیات بر درآمد ـ سیاست ضدمهاجرتی ـ قدرت دفاعی نیرومند[۷۹]
حزب کار (کارگر)	۱۹۰۰	گوردون براون	راه سوم ـ عدالت اجتماعی ـ پاداش برای کار سخت
حزب لیبرال دموکرات	۱۸۳۹	منزیس کمبل Menzies Campbell	آزادی ـ حق مالکیت ـ امنیت

شناسایی شکل فعالیت حزب

مجموعاً ۲۴ حزب اصلی در بریتانیا وجود دارند که دارای فعالیت قانونی بوده و در انتخابات سراسری شرکت می‌نمایند و عباتند از:

الف) احزاب عمده (Major parties)

۱ـ حزب محافظه‌کار (Conservative Party)

۲ـ حزب کار (کارگر) (Labour Party)

۳ـ حزب لیبرال دموکرات (Liberal Democrats)

ب) احزاب کوچک (Minor Parties) دارای نمایندگی در مجلس عوام

۱ـ حزب اتحادگرای دموکراتیک (Democratic Unionist Party)

۲ـ حزب ملی اسکاتلند (Scottish National Party)

۳ـ شین فین (Sinn Fein) [1]

۴ـ کیمرو (Plaid Cymru) [2]

۵ـ حزب اتحادگرای اولستر (Ulster Unionist Party)

۶ـ احترام (Respect)

۷ـ حزب کار و سوسیال دموکرات (Social Democratic and Labour Party)

پ) احزاب دارای نمایندگی در پارلمان اسکاتلند

۱ـ حزب سبز اسکاتلند (Scottish Green Party)[3]

۲ـ حزب ملی اسکاتلند (Scottish National Party)[4]

۳ـ حزب وحدت شهروندان ارشد اسکاتلند (Scottish Senior Citizens Unity Party)

۴ـ حزب سوسیالیت اسکاتلند (Scottish Socialist Party)[5]

---

۱. شایان ذکر است حزب شین فین، شاخه سیاسی ارتش جمهوری خواه ایرلند، علی‌رغم در اختیار داشتن چند کرسی، به دلیل عدم سوگند وفاداری (بیعت) با نظام پادشاهی بریتانیا، هیچگاه در پارلمان شرکت نمی‌کند.

۲. حزب ناسیونالیست ولز که در سال ۱۹۲۵ تشکیل گردید و در شمال غربی ولز دارای نفوذ زیادی می‌باشد.

۳. طرفدار حفظ محیط زیست و استقلال اسکاتلند

۴. چپ میانه و طرفدار استقلال اسکاتلند

۵. طرفدار استقلال اسکاتلند

ت) احزاب دارای نمایندگی در مجلس ولز

۱) ولز پیشرو (Forward wales)

۲) حزب کیمرو (Plaid Cymru)

ث) احزاب دارای نمایندگی ایرلند شمالی: (اتحادگرایان)

۱) حزب اتحادگرای دموکراتیک (Democratic Unionist Party)

۲) حزب اتحادگرای مترقی (Progressive Unionist Party)

۳) حزب اتحادگرای اولستر (Ulster Unionist Party)

۴) حزب اتحادگرای پادشاهی متحد انگلستان (UK Unionist Party)

ـ (جمهوری‌خواه / ملی‌گرا):

۱) شین فین (جمهوری‌خواه)

۲) حزب کار و سوسیال دموکرات (ملی‌گرا)

ـ احزاب دارای نمایندگی در پارلمان اروپا:

۱) حزب سبز انگلستان و ولز (Green Party of England and wales) [۱]

۲) حزب استقلال انگلستان (UK Independence Party) [۲]

۳) حزب وریتاس (Veritas) [۳]

---

۱. به‌طور کلی چپ‌میانه

۲. شکاک‌گرایان اروپایی ـ تاچریست

۳. ضد مهاجرت

چ) احزاب دارای پایگاه مذهبی

۱) اتحاد خلق مسیحی (Christian Peoples Alliance)

۲) خیر مشترک (The Common Good)

۳) حزب اسلامی بریتانیا (Islamic Party of Britain)

۴) حزب مسلمان (Muslim Party)

۵) حزب عدالت مردمی (Peoples Justice Party)

۶) حزب قانون طبیعی (Natural Law Party)

۷) رأی عملیات مسیحی (Operation Christian Vote)

ح) احزاب چپ افراطی

۱) اتحادیه برای سوسیالیسم سبز (Alliance for Green Socialism)

۲) اتحاد برای آزادی کارگران (Allinace for workers Liberty)

۳) حزب کمونیست بریتانیا (Communist Party of Britain)

۴) حزب کمونیست بریتانیا (مارکیست ـ لنینیست) (Communist Party of Britain)

۵) حزب کمونیست بریتانیای بزرگ (Communist Party of Great Britain)

۶) اتحادیه طبقه کارگر مستقل (Independent Working Class Assocation)

۷) گروه سوسیالیست بین‌الملل (International Socialist Group)

۸) حزب کمونیست انقلابی (New Connunist Party of Britain)

۹) حزب سرخ (Red Party)

۱۰) گروه کمونیست انقلابی (Revolutinary Communist Group)

۱۱) حزب برابری سوسیالیست (Socialist Equality Party)

۱۲) حزب کار (کارگر) سوسیالیست (Socialist Labour Party)

۱۳) حزب سوسیالیت انگلستان دولز (Socialist Party of England of Wales)

۱۴) حزب سوسیالیست بریتانیای بزرگ (Socialist Party of Great Britain)

۱۵) حزب کارگران سوسیالیت (Socialist Workers Party)

۱۶) لیگ اسپارتاکیست (Spartacist League)

۱۷) قدرت کارگران (Workers Power)

خ) احزاب راست افراطی

۱) حزب ملی بریتانیا (British National Party)

۲) جنبش سوسیالیست ملی بریتانیا (British National Socialist Movement)

۳) حزب اول انگلستان (England First Party)

۴) حزب استقلال انگلیس (English Independence Party)

۵) حزب آزادی (Freedom Party)

۶) دموکرات‌های ملی (National Democrats)

۷) جبهه ملی (National Front)

۸) حزب پوپولیست (Populist Party)

۹) حزب ناسیونالیست سفید (White Nationalist Party)

۱۰) اتحاد ملی‌گرا (Nationalist Alliance)

۱۱) حزب بریتانیای نوین (New Britain Party)[۸۰]

استراتژی، اهداف و سیاست‌های احزاب

اهداف

به طور کلی اهداف همهٔ احزاب، به دست گرفتن قدرت از طریق مسالمت‌آمیز و قانونی می‌باشد که با آرای مستقیم مردمی صورت می‌گیرد. از آنجا که سمبل وحدت، پادشاه در نظام سیاسی بریتانیا می‌باشد، از این‌رو هدف هیچ یک از احزاب، سرنگونی نظام سیاسی نیست؛ بلکه مشارکت در قدرت و تأثیرگذاری در قدرت است؛ هر چند تأثیرگذاری در قدرت، عمدتاً مربوط به کار ویژه گروه‌های بانفوذ و فشار است، از این رو کار ویژه احزاب سیاسی در بریتانیا، مشارکت در قدرت از طریق گزینش نامزدهای انتخاباتی، تدوین سیاست‌های عمومی، انتقاد از حکومت به عنوان اپوزیسیون، آموزش سیاسی و واسطه بودن میان فرد و حکومت می‌باشد.

از دیدگاه حزب کارگر نیز، هدف از مشارکت در قدرت برقراری یک روند سیاست‌گذاری است که به کلیه اعضا امکان مشارکت را می‌دهد. از سال ۱۹۹۸ تا ۲۰۰۰ میلادی، هزاران نفر از اعضای حزب در سراسر کشور به تهیه مدارک و اسناد سیاست‌گذاری حزب کار کمک نمودند که مبنای مانیفیست انتخابات سراسری این حزب در سال ۲۰۰۱ را تشکیل داد. پیش از ارائه طرح «مشارکت در قدرت»[۱]

1. Partnership in Power

احزاب محلی، شانس کمی برای رساندن پیام بـه خـارج از کنفـرانس سـالانه خـود داشتند. این طرح در واقع، فرصتی را برای گفت‌وگـو میـان نهادهـای حزبـی و احزاب محلی با حزب کارگر در کشور فراهم می‌سازد. به علاوه، مـشارکت در قدرت سبب می‌گردد که اعضا و غیراعضا بتوانند در جایگاهی بـرای کنکـاش، به مبادله ایده‌ها و پیشنهادات در سطح احزاب محلی بپردازنـد. از ایـن طریـق، ایده‌های خوب شنیده می‌شود و در سطوح محلـی و ملـی بـه منـاظره کـشیده می‌شوند. برای نمونه، مشارکت در قدرت این اطمینان را حاصـل مـی‌کنـد کـه خط‌مشی‌های حزب کارگر، منعکس‌کننده گوناگونی و تنوع شهروندان بریتانیا و اصول مشترکی است که آنها را با عنوان یک ملت به هم پیوند می‌دهد.

مشارکت در قدرت، به برجـسته‌سـازی فراینـد سیاسـت‌گـذاری در حـزب پرداخته، احزاب را ترغیب می‌سازد تا با جامعه ارتباط برقرار نموده، عضوگیری نمایند و اعضا را به جنبش وادارند. پیش از این، هرگز اعضای حزب کـارگر از چنین نقش مستقیمی در سیاست‌گذاری برخوردار نبودند. مرحله بعـدی طـرح مشارکت در قدرت، دربر گیرنده حزب به عنوان یک کل است کـه قـصد دارد بریتانیا را متحول نماید.[۸۱]

سیاست‌های اصلی احزاب

حزب کارگر

استراتژی فعالیت سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی نوین این حـزب بـر اساس تئوری و دیدگاه «راه سوم» تونی بلر قرار دارد که عبارتند از: کثرت‌گرایـی جهان میهنی، محافظه‌کار فلسفی، نگرش مثبت به جهانی شدن، مسئولیت‌پـذیری،

مخالفت با سیاست‌های حمایتی، جامعه مدنی فعال، رفاه مثبت، دموکراسی جهان میهنی، میانه رادیکال، اقتصاد مختلط نوین، بازسازی دولت، برابری به معنای ادغام، دولت بدون دشمن، کثرت‌گرایی فرهنگی و تاریخ‌گرایی.(۸۲)

حزب محافظه‌کار

استراتژی فعالیت‌های سیاسی، فرهنگی و ... بر اساس تئوری نئولیبرالیسم قرار دارد که عبارتند از:

تشویق پیمان‌های منطقه‌ای و فراملی، جامعه مدنی مستقل، توجه اندک به مسائل زیست بومی، دولت رفاه به مثابه تور ایمنی، پذیرش نابرابری، مداخله حداقل دولت و ناسیونالیسم سنتی. در مقایسه با حزب کارگر، سیاست‌های حزب محافظه‌کار به کوچک کردن دولت گرایش دارد. آنها همچنین به موضع «شکاکیت گرایی» شهرت دارند در حال حاضر موقعیت حزب محافظه‌کار در سیاست انگلستان تضعیف شده است که معلول تنشهای درون حزبی میان هواداران اتحادیه اروپا و شکاک‌گرایان اروپایی می‌باشد.(۸۳)

ساختار احزاب

ساختار حزب محافظه‌کار پیرامون شش موضوع با محور اساسی قرار دارد: وحدت، تمرکززدایی، دموکراسی، مداخله، تمامیت و سلامت و صراحت.

منابع مالی و پشتیبانی حزب

به طور کلی، منابع مجاز مالی عبارتند از: افراد[1]؛ شرکت‌ها[2]؛ نهادهای وابسته

---

1. Individuals
2. Political Donations by Companies

و گروه‌های بانفوذ[1].

منابع مالی فوق، تحت اشکالی همچون هدایای مالی،[2] همیاری/ کمک مالی،[3] وجوه عمومی و مردمی[4] یا با عنوان (Short Money) تأمین می‌گردند.

شایان ذکر است بر اساس تأیید کمیته نیل[5] و همچنین بخش ۴ پیش‌نویس لایحه دولت در مورد منابع مجاز تأمین مالی احزاب، احزاب سیاسی از دریافت کمک‌ها و هدایای خارجی ممنوع می‌گردند. از این رو احزاب باید هر سال، گزارشی مبنی بر اخذ هدایای مالی به کمیسیون انتخاباتی بدهند و در این زمینه شفافیت کامل داشته باشند. این امر شامل هدایا، خدمات و کالا نیز می‌گردد.

خاطرنشان می‌گردد که دولت، خواهان آن است که عبارت "Donation" از حیطه تعریفی گسترده‌ای برخوردار باشد. از این رو به موجب ماده (۴۷) لایحه دولت درخصوص منابع مالی، هرگونه هدیه نقدی یا غیر نقدی به حزب یا حق عضویت، ارائه خدمات یا تسهیلات برای منفعت حزبی ... در این حیطه قرار می‌گیرد. هر چند غیر منطقی است که انتظار گزارش احزاب سیاسی را پیرامون شناسایی و حفظ کلیه سوابق هدایا و کمک‌های مالی هرچند کوچک را داشته باشیم.(۸۴)

شایان ذکر است قانون انتخاباتی بریتانیا، محدودیت‌هایی را برای پرداخت هزینه به فعالیت‌های نامزدهای انتخاباتی در طول دوره انتخابات، ایجاد کرده است؛ هر چند این محدودیت‌ها بر فعالیت‌های مرکزی احزاب اعمال

1. Affiliated Organisations and Interest Groups
2. Donatins
3. Financial Assistance
4. Public Funding
5. Neill

نمی‌گردد. اگر چه احزاب سیاسی بریتانیا برخلاف احزاب سیاسی در آمریکا، مجبور به پرداخت هزینه به رسانه‌ها (رادیو و تلویزیون) نمی‌باشند، با وجود این، استفاده از تکنیک‌های سنجش افکار عمومی از طریق رسانه‌ها، هزینه‌آور بوده و ظرفیت مالی احزاب نیز متفاوت است. برای نمونه، حزب محافظه‌کار پیوسته از جایگاه مالی بهتری در مقایسه با رقبای خود برخوردار بوده است؛ هر چند منبع مالی حزب کارگر با پشتیبانی اتحادیه تجاری می‌باشد که پیش از این در مورد حزب لیبرال دموکرات صادق بوده است.

منابع تأمین مالی احزاب اصلی، بسیار متفاوت می‌باشد؛ به‌طوری که حزب محافظه‌کار (که حداقلی از اطلاعات را درباره تأمین مالی‌اش منتشر می‌کند)، درآمد خود را از تعدادی منابع حاصل می‌کند که بنا بر شرایط و هر سال ممکن است نوسان داشته باشد. بخشی از این درآمد، ناشی از آبونه اعضای حوزه‌های انتخابیه بوده و بخش دیگر، حاصل از هدایای شرکت‌ها و فعالیت‌های بازرگانی می‌باشد. برای نمونه، در سال ۱۹۹۲/۳، درآمد حزب محافظه‌کار مجموعاً، ۲۶ میلیون یورو بود؛ در حالی‌که حزب کارگر در سال ۱۹۹۲، ۱۶/۶ میلیون یورو درآمد داشته است که بیش از نیمی از آن، ناشی از پرداخت اتحادیه تجاری بوده و بخش دیگر، حاصل عضویت‌ها و فعالیت‌های بازرگانی می‌باشد.[۸۵]

جایگاه احزاب در جامعه

از لحاظ طبقات اجتماعی و در پی سنجشی که در سال‌های ۱۹۹۲ ـ ۱۹۷۹ صورت گرفته است، آمار نشان می‌دهد که هواداران حزب محافظه‌کار، عمدتاً از طبقه غیر کارگر بوده‌اند؛ هر چند حزب کارگر در کنار دیگر احزاب (به

استثنای حزب محافظه‌کار) موفق گردیدند، مجموعاً آرایی بیش از حزب محافظه‌کار از طبقه غیر کارگر به‌دست آورند.

از لحاظ منطقه جغرافیایی، حزب کارگر محبوبیتی بیش از حزب محافظه‌کار در منطقه جنوب و مرکز شرقی[1] داشته‌اند. از سوی دیگر، متغیر نژاد، شاخص مهمی جهت نشان دادن محبوبیت یک حزب در میان افکار عمومی می‌باشد. برای نمونه، اعضای گروه‌های اقلیت قومی ـ عمدتاً آفریقایی، کارائیبی‌ها و آسیایی‌ها ـ بیشتر متمایل به هواداری از حزب کارگر هستند. همچنین هواداران حزب کارگر از طبقه حاشیه‌نشین جامعه و فقیر می‌باشند؛ هر چند در برخی از شهرها ساکن هستند. متغیر دیگر، مذهب می‌باشد که به نظر می‌رسد در خارج از شهرهایی همچون لیورپول و گلاسکو که شاهد رقابت دو مذهب کاتولیک و پروتستان هستیم، تأثیر محدودی بر سیاست بریتانیا داشته باشد. به هر حال، هنوز رابطه‌ای میان دین و سیاست در بریتانیا وجود دارد.

برای نمونه، از آنجا که تا حدودی اغلب آرا از ایرلندی‌ها و طبقه کارگر به دست می‌آید، از این‌رو کاتولیک‌ها نیز تمایل دارند به حزب کارگر رأی دهند. جامعه (Non Conformist Associations)، هوادار لیبرال دموکرات‌ها می‌باشند. از سوی دیگر، انگلیکان (Rank and File) به حزب محافظه‌کار متمایل هستند. شایان ذکر است که اعضای کلیسای Rank & File، در مقایسه با رهبران خود، از منتقدین احزاب محافظه‌کار لیبرال می‌باشند.

همچنین شاهد یک شکاف جنسیتی[2] در سیاست بریتانیا می‌باشیم؛ به‌طوری

---

1. South & East Midland
2. Gender Gap

که زنان اغلب بیش از مردان بـه حـزب محافظـه‌کـار رأی مـی‌دهنـد؛ مگـر در جوان‌ترین گروه سنی. زنان در بریتانیا در مقایسه بـا مـردان، از تعـداد بیـشتری برخوردارند. از این رو تمایل بیشتری در رأی‌دهی دارنـد و ایـن مزیـت بـرای محافظه‌کاران، حائز اهمیت است؛ هر چند شاید چنین مزیتی، اثـر کوتـاه‌مـدت داشته باشد.(۸۶)

بر اساس انتخابات سال ۱۹۹۲، آرای مـردان و زنـان هجـده سـال، متوجـه حزب محافظه‌کار بوده است. شایان ذکر است همچنین در این سال، شاهد یک تمایز قابل ملاحظه جنسیتی در رأی‌دهی زنان و مردان جـوان بـوده‌ایـم. بـرای نمونه، در حالی که مردان جوان به حزب محافظه‌کار متمایل بودند، زنان جـوان به سمت حزب کارگر گرایش داشته‌اند.(۸۷)

فصل سوم) برآورد گروه‌های بانفوذ و گروه‌های فشار

اتحادیه‌های کارگری[1]

قدرت جنبش اتحادیه تجاری، به یـک مـسئله عمـده در دسـتور کـار سیاسـی بریتانیای کنونی تبدیل شده است. اگرچه جنـبش مزبـور، فعالیـت خـود را بـا هدف حمایت و محافظت از استثمارشـدگان و محرومـان آغـاز نمـود، امـا در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ این حس عمومی را گسترش داد که اتحادیه‌ها قدرت بـسیار زیادی به دست آورده‌اند و همچنین نقش اتحادیـه‌هـا عـاملی مهـم و مـؤثر در مسائل اقتصادی بریتانیا بوده است.

---

1. The Trade Unions

عضویت در این جنبش نیز طی سی سال گذشته، در نوسان بوده است؛ به طوری که تعداد اعضا در اوایل دهه ۷۰ و به ویژه سال ۱۹۷۹، به ۱۳/۳ میلیون نفر رسید. اما طی رکود در اوایل دهه ۸۰، کاهش یافته و تا سال ۱۹۹۳، تعداد اعضا به ۹ میلیون نفر رسید.

الگوی متغیر عضویت در این اتحادیه، نشانگر تعداد گروه‌بندی در درون جنبش اتحادیه کارگری بریتانیا می‌باشد که نمونهٔ آن، تقسیم‌بندی جغرافیایی است. اسکاتلند، یک شاخه مستقل برای خود دارد. تقسیم‌بندی دیگر میان اتحادیه‌های جدیدتر (یقه سپیدان) و اتحادیه‌های قدیمی‌تر (یقه آبیان) در بخش راه‌آهن و معادن می‌باشد. همچنین تقسیم‌بندی‌های دیگر، میان اتحادیه‌هایی ـ یک اقلیت ـ که وابسته به حزب کارگر است و شاخه اکثریت (انجمن استادان دانشگاه ...) که با حزب کارگر پیوندی ندارند و میان اتحادیه‌هایی است که اغلب یا کاملاً در بخش عمومی و آنهایی که در بخش خصوصی فعالیت دارند.[۸۸]

یکی از مهم‌ترین و دشوارترین ابعاد جنبش اتحادیه کارگری بریتانیا، رابطه با حزب کارگر بوده است. در واقع، این جنبش اتحادیه بود که موجب ایجاد حزب کارگر گردید. ضمانت مالی[۱] که در دیگر احزاب بریتانیایی یافت نمی‌شود، بدان معناست که اتحادیه‌های کارگری مرفه‌تر، تأمین مالی هزینه‌های نامزدی حزب کارگر را در حوزه‌های انتخابیه آنها برعهده دارند. ضمانت مالی، در واقع پیش از آنکه حزب کارگر به یک حزب عمده تبدیل گردد، آغاز گردید. با این هدف که نمایندگانی را در پارلمان داشته باشد که بتوانند

1. SponsorShip

خواسته‌های طبقه کارگر را در پارلمان این کشور مطرح نمایند.

تأمین مالی حزب کارگر، در واقع بر عهدهٔ اتحادیه‌هاست که حدوداً ۹۰ درصد از بودجه حزب را در کلیه سطوح پوشش می‌دهند. ادغام رهبران اتحادیه تجاری در داخل نخبگان سیاسی انگلستان، حالت وصله‌دار داشته است؛ چراکه پیشینه تحصیلی و سبک زندگی میان رهبران اتحادیه و سیاستمداران حزب کارگر متمایز بوده است. اغلب رهبران اتحادیه‌های کارگری، به سطوح بالای سیاست حزبی دست نیافته‌اند؛ به‌جز ارنست بوین[1] در زمان جنگ که عضو کابینه گردید، آنها به دنبال کسب کرسی‌های پارلمانی نیستند.

گروه‌های فشار در بریتانیا

در حال حاضر، گروه‌های فشار در بریتانیا عبارتند از:[۸۹]

- منشور ۸۸، مبارزه جهت یک قانون اساسی مکتوب؛
- فدراسیون راه‌های بریتانیا، توجه به استانداردهای بالاتر خدمات شبکه راه انگلستان؛
- آزادی، مبارزه برای دفاع و گسترش آزادی‌های مدنی و حقوق بشر؛
- یونیسون[2]، اتحادیه تجاری برای کارگران بخش عمومی؛
- اتحادیه ملی دانشجویان (NUS)؛
- اتحادیه ملی آموزگاران (NUT)؛
- اتحادیه ملی کشاورزان (NFU)؛

---

1. Ernest Bevin
2. Unison

- انجمن پزشکی بریتانیا (BMA)؛
- مؤسسه پژوهش سیاست‌گذاری عمومی (IPPR)؛
- انجمن سلطنتی حمایت از حیوانات (RSPCA)؛
- انجمن ملی حمایت از کودکان (NSPCC)؛

گروه‌های فشار بخشی[1]

گروه‌های فشار بخشی، به دنبال معرفی منافع مشترک یک بخش ویژه از جامعه هستند. در نتیجه، اعضای این دسته از گروه‌های فشار، مستقیماً یا شخصاً با پیامد و نتیجه مبارزه انتخاباتی حاصل از گروه فشار درگیر می‌شوند؛ چراکه معمولاً به دنبال منافع صنفی یا اقتصادی هستند. اتحادیه کارگری، جامعه کارمندان صنفی اتحادیه ملی آموزگاران، جامعه تجار و تولیدکنندگان موتور، جامعه پزشکی بریتانیا، کنفدراسیون صنعت بریتانیا و جامعه حقوقی، نمونه‌هایی از گروه‌های فشار بخشی می‌باشند.

از آنجا که گروه‌های فشار بخشی، صرفاً با بخش خاصی از جامعه مرتبط هستند. از این رو عضویت در آنها نیز معمولاً محدود می‌گردد.

گروه‌های فشار پیشرو[2]

گروه‌های فشار پیشرو، کوشش می‌کنند تا یک انگیزه خاص را پیش ببرند. گروه‌های یادشده، به دنبال منفعت شخصی نیستند. نمونه‌هایی از این گروه‌ها

1. Sectional Pressure Groups
2. Promotional Pressure Groups

عبارتند از: مبارزه برای خلع سلاح هسته‌ای (CND) و صلح سبز[1] گروه‌های مزبور، ممکن است به طور بالقوه مورد حمایت هر شخصی صرف‌نظر از حرفه یا موقعیت اقتصادی آنها قرار گیرند و عضویت در آنها معمولاً محدود نمی‌باشد. برخی از این گروه‌ها، تعداد معدودی اعضا دارند؛ در حالی که از نفوذ زیادی برخوردار می‌باشند. برای نمونه، گروه فشار آزادی[2] متشکل از ۵۰۰۰ عضو، بر حزب کارگر فشار وارد می‌آورد تا کنوانسیون اروپایی حقوق بشر را در قانون و حقوق انگلستان ادغام نماید.

گروه‌های فشار داخلی[3]

گروه‌های فشار داخلی از پیوندهای مستحکمی با تصمیم‌گیرندگان برخوردار می‌باشند و از سوی آنان همواره مورد مشورت و رایزنی قرار می‌گیرند. برای نمونه، گروه‌های یادشده، ممکن است در جلسات منظم با وزرا یا کارمندان شرکت نمایند. این امر سبب می‌گردد تا آنها از نفوذ زیادی بر دولت برخوردار گردند. البته گروه‌های فشار داخلی، قواعد بازی را رعایت می‌کنند و هیچ‌گاه به‌طور آشکار، وزیران را مورد حمله قرار نمی‌دهند. گروه‌های فشار داخلی می‌توانند در دو مقوله طبقه‌بندی گردند:

۱) نهادهای درون دستگاه حکومتی: کلیسای انگلستان و نیروی پلیس؛

۲) گروه‌های خارجی (بیرونی): اتحادیه‌های کارگری، گروه‌های خیریه.(۹۰)

---

1. Green Peace
2. Liberty
3. Insider Pressure Groups

گروه‌های فشار بیرونی[1]

گروه‌های فشار بیرونی، از هیچ یک از مزیت‌های گروه‌های فشار داخلی برخوردار نیستند. برای نمونه، آنها نمی‌توانند در روند سیاست‌گذاری مورد رایزنی قرار گیرند و همچنین امکان دسترسی به وزرا را ندارند.

در دهه ۸۰، گروه فشار CND، از هر گونه روند رایزنی با دولت محروم شده است؛ چراکه هدف آن گروه برای دولت محافظه‌کار وقت خود قابل قبول نبود. نمونهٔ افراطی از یک گروه فشار بیرونی، ارتش جمهوری‌خواه ایرلند (IRA) می‌باشد که به دنبال یک ایرلند مستقل است. اما از سوی دولت بریتانیا، یک سازمان غیر مشروع تلقی می‌گردد.

گروه‌های بیرونی استراتژی‌های متفاوتی را اتخاذ می‌کنند و می‌توانند به دو گروه طبقه‌بندی گردند:

گروه اول که هدف خود را تبدیل شدن به وضعیت گروه‌های داخلی گذاشته‌اند؛ به طوری که این هدف را با انتظار جهت تغییر فضای سیاسی متفاوتی در کشور بنا می‌نهند (همچون تغییر در دولت). در صورت چنین تغییری، این گروه‌ها در کسوت گروه‌های داخلی در می‌آیند. برای رسیدن به این امید و هدف، گروه‌های بیرونی معمولاً با اپوزیسیون، همکاری نزدیکی برقرار می‌کنند و البته استراتژی آنها، پذیرش قواعد بازی است. تصمیم‌گیرندگان سیاسی ممکن است از اهداف این گروه‌ها حمایت نمایند. اما از آنجا که تصور می‌کنند نفوذ و امکان نمایش کمی برای آنها وجود دارد، با

1. Outsider Pressure Groups

آنها مشورت نمی‌کنند.

گروه دوم، هدف خود را وضعیت گروه‌های داخلی قرار نمی‌دهند؛ چراکه از لحاظ ایدئولوژیکی با سیستم و نظام سیاسی مخالف هستند. از این‌رو چنین گروه‌هایی، هیچ منفعتی در امکان دسترسی به تصمیم‌گیرندگان دولتی نمی‌بینند.(۹۱)

فصل چهارم) سازمان‌های اطلاعاتی و امنیتی کشور

سازمان جاسوسی و ضد جاسوسی انگلستان در تاریخ به اینتلیجنس سرویس[1] معروف است و معنای لغوی آن «سازمان اطلاعات» می‌باشد. سازمان مزبور، تشکیلاتی است که در قرن شانزدهم میلادی در سال ۱۵۷۳ توسط یکی از وزیران حکومت سلطنتی ملکه الیزابت اول به نام «فرانسیس واتینگهام» در مرکز لندن تأسیس گردید. در آن زمان مأموران و کارمندان و رؤسای سازمان اطلاعاتی مزبور را فارغ‌التحصیلان نخبه و باهوش دو دانشگاه عالی کمبریج و آکسفورد لندن تشکیل می‌دادند.(۹۲)

در اکتبر ۱۹۰۹ و به دنبال پیشنهادی از سوی کمیته دفاع سلطنتی ـ که وظیفه گزارش و دفاع از خطرات ناشی از خرابکاری از سوی آلمانی‌ها نسبت به بنادر بریتانیا را برعهده داشت ـ کاپیتان ورنون کل[2] و کاپیتان منسفیلد کامینگ[3] از نیروی دریایی سلطنتی، مشترکاً اقدام به ایجاد ادارهٔ سرویس مخفی[4] نمودند و به نوعی به منظور الزامات اطلاعاتی برای نیروی دریایی بریتانیا

---

1. Inteligece Service
2. Vernon Kell
3. Mansfield Cumming
4. Secret Service Bureau

پیرامون نیروی دریایی آلمان، میان خود تقسیم کاری قائل شدند؛ به طوری که از آن پس، «K»، (MI5) مسئول عملیات ضد جاسوسی و خرابکاری در داخل خاک بریتانیا شد؛ در حالی که «C»، مسئول گردآوری اطلاعات در آن سوی خاک بریتانیا و ماوراء بحار، ایجاد گردید. بین سال‌های ۱۹۰۹ و بروز جنگ جهانی اول، بیش از ۳۰ جاسوس از سوی اداره مزبور (سرویس مخفی) شناسایی و دستگیر شدند که به موجب آن، دست سرویس اطلاعاتی آلمان از شبکه خود قطع گردید. در آن زمان سرویس مخفی انگلستان که مجموعاً ده نفر پرسنل داشت، در ژانویه ۱۹۱۶، به بخشی از اداره کل اطلاعات نظامی تبدیل گردید که با عنوان "MI5" معروف شد. مسئولیت‌های MI5 در دوران جنگ افزایش یافت؛ به طوری که شامل هماهنگ‌سازی خط‌مشی دولت در ارتباط با بیگانان، اقدام امنیتی در کارخانجات مهمات‌سازی، پیش‌بینی اقدامات ضدجاسوسی در سراسر امپراتوری بریتانیا می‌شد. تا پایان جنگ جهانی اول، MI5، حدود ۸۵۰ پرسنل را در اختیار داشت (جزئیات کار MI5 تا پایان جنگ جهانی اول، در سال ۱۹۹۷ و از سوی «دفتر بایگانی عمومی»[1] انتشار گردیده است). پس از کودتای بلشویک‌ها در سال ۱۹۱۷ در روسیه، کار MI5 جهت پوشش تهدیدات ناشی از براندازی کمونیست‌ها در قالب نیروی‌های مسلح و همچنین تخریب تأسیسات نظامی گسترش یافته و در اواسط دهه ۲۰ با انتشار نامه‌ای مبنی بر تبلیغات کلینتون و نفوذ آن در حزب کمونیست بریتانیا، از اهمیت خاصی برخوردار گردید.[۹۳]

---

1. Public Record office

در ۱۵ اکتبر ۱۹۳۱، مسئولیت رسمی ارزیابی کلیه تهدیدات علیه منافع ملی بریتانیا، غیر از تهدیدات تروریست‌های ایرلندی و آنارشیست‌ها، به MI5 واگذار گردید. در واقع، تاریخ مزبور را می‌توان نقطه عطفی برای ایجاد سرویس امنیتی قلمداد نمود؛ هر چند که عنوان MI5 همچنان کاربرد معمول خود را دارد.

به دنبال ظهور هیتلر، سرویس جدید امنیتی با تهدیدات مبتنی بر براندازی از سوی فاشیست‌ها مواجه گردید. در اوایل سال ۱۹۴۱، دیوید پتری[1] به عنوان نخستین مدیرکل سرویس امنیتی منصوب شد. در طول جنگ جهانی دوم، سرویس امنیتی بریتانیا موفق گردید، ۱۱۵ مأمور اطلاعاتی آلمان را شناسایی و دستگیر نماید. برخی از آنها «باز گردانده» شدند تا به عنوان جاسوس دوجانبه عمل کنند و به آلمان‌ها در ارتباط با استراتژی نظامی، اطلاعات نادرست دهند. اقدام مزبور به «سیستم صلیب دوجانبه»[2] معروف گردید. سیستم مزبور سهم عمده‌ای در موفقیت ورود نیروهای متفقین در نورماندی "D-Day" ژوئن ۱۹۹۴ ایفا نمود.(۹۴)

در سال ۱۹۵۲، چرچیل، نخست‌وزیر بریتانیا، در حالی که دستورالعملی برای وظایف سرویس مزبور دیکته می‌نمود که تا سال ۱۹۸۹ پابرجا باقی ماند، مسئولیت شخصی خود را در ارتباط با سرویس امنیتی به وزیر کشور سپرد. در پی شکست آلمان نازی، توجه سرویس امنیتی به اتحاد شوروی (سابق) و حزب کمونیست انگلیس معطوف گردید؛ چراکه در آن زمان، حزب کمونیست

---

1. David Petrie
2. Double Cross

بریتانیا، ۵۵,۰۰۰ عضو داشت.

در دهه ۶۰، یک سلسله عملیات جاسوسی علیه بریتانیا شناسایی گردید که به تحولات جدیدی در ساختار سرویس امنیتی در عملیات ضد جاسوسی منجر گردید. گزارش لرد دنینگ[1] در سال ۱۹۶۳ برای نخستین‌بار، جزئیات مسئولیت و نقش سرویس امنیتی را آشکار نمود. اوایل دهه ۷۰، بریتانیا، اقدام به اخراج جمعی ۱۰۵ پرسنل اتحاد شوروی از این کشور نمود که مشکوک به فعالیت‌های اطلاعاتی بودند. نتیجه این اقدام، موجب تضعیف شدید عملیات اطلاعات روسیه در لندن گردید.(۹۵)

در اواخر دهه ۷۰، منابع اطلاعاتی اقدام به جهت‌گیری تازه‌ای نموده و عملیات ضد براندازی را به عملیات ضد بین‌المللی و تروریسم ایرلندی تغییر جهت دادند. شایان ذکراست که عملیات ضد تروریستی سرویس امنیتی، به زعم بریتانیا در پاسخ به مسئله تروریسم فلسطینی در اواخر دهه ۶۰ شکل گرفت. رویدادهای عمده، از جمله محاصره تروریستی در سفارت ایران در لندن (۱۹۸۰) و دفتر خلق لیبی (۱۹۸۴)، عملکرد و پیوند رو به گسترش سرویس امنیتی را با دیگر آژانس‌ها به آزمایش گذاشت. طی دهه ۷۰ و ۸۰، سرویس امنیتی، نقش پیش‌رویی را در ایجاد یک شبکه مؤثر برای همکاری در زمینه تروریسم میان سرویس‌های اطلاعاتی و امنیتی غرب ایفا نمود. در سال ۱۹۸۳، به دنبال دستگیری مایکل بتانی[2]، عضو سرویس امنیتی و جاسوس ک.گ.ب و کمیسیون بررسی و تحقیق امنیتی، سر آنتونی داف[3]، عضو پیشین

---

1. Lord Denning
2. Michael Bettaney
3. Sir Antony Duff

کابینه، به عنوان مدیرکل سرویس امنیتی منصوب گردید. اقدامات وی سبب شد تا سنگ‌بنای سرویس مزبور گذاشته شود؛ در حالی که قانون سرویس امنیتی ۱۹۸۹ تکیه‌گاه عملیات مزبور محسوب می‌شد.(۹۶)

در اوایل دهه ۹۰ و با پایان جنگ سرد، تغییرات و تحولات عمده‌ای در کانون توجه فعالیت سرویس امنیتی روی داد. با تقلیل و یا از بین رفتن تهدید ناشی از براندازی و جاسوسی، تهدید جدیدی در قالب تروریسم، سرویس امنیتی انگلستان را با چالش مواجه نموده بود. در اکتبر ۱۹۹۲، مسئولیت هدایت اطلاعاتی در قبال تروریسم ایرلندی در سرزمین انگلستان از پلیس به سرویس مزبور انتقال یافت. میان سال‌های ۱۹۹۹ ـ ۱۹۹۲، فعالیت‌های عمده در ارتباط با تروریسم، جمهوری‌خواهان ایرلندی بودند. در سال ۱۹۹۶، قوانین جدیدی با هدف گسترش اختیارات سرویس امنیتی و به منظور حمایت از نهادهای ضامن اجرای قوانین علیه جرایم چالش‌برانگیز، وضع گردید. به دنبال رویداد یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ علیه مرکز تجارت جهانی و پنتاگون، عملیات مبارزه با تروریسم داخلی و بین‌المللی در دستور کار سیاست داخلی و خارجی این کشور قرار گرفت.(۹۷)

ساختار جامعهٔ اطلاعاتی

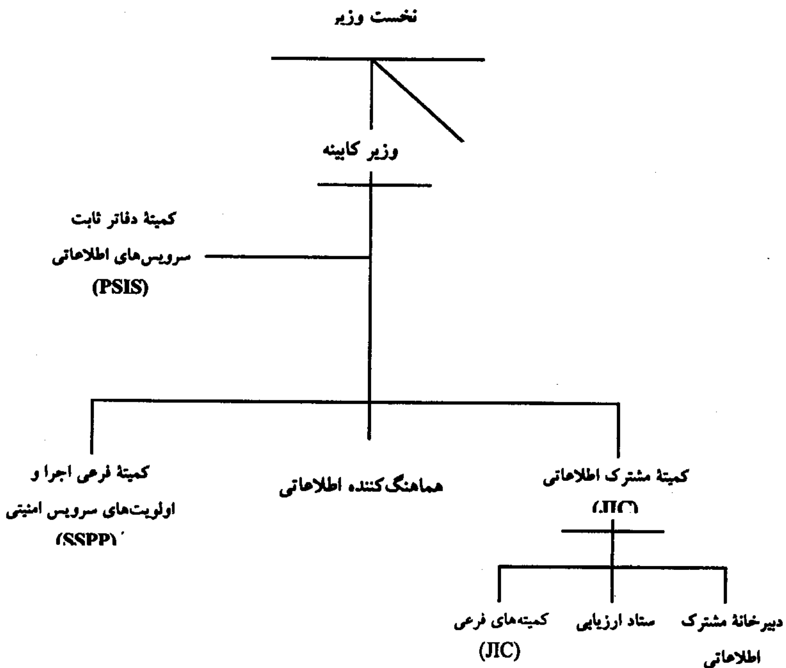
ساختار اطلاعات مرکزی، یک سازوکار مرکزی در دفتر کابینه است که به منظور هماهنگ‌سازی و تأمین منابع آژانس‌های امنیتی و اطلاعاتی بریتانیا ایجاد گردیده است.

قانون ۱۹۹۴ سرویس اطلاعاتی، وظایف سرویس مخفی اطلاعات (SIS)[1]

1. Secret Intelligence Service

و ستادهای ارتباطات دولتی (GCHQ)[1] را بنا گذاشت.[۹۸]

به طور کلی، هرم یا سلسله مراتب عمودی ساختار اطلاعاتی را می‌توان به شکل زیر ترسیم نمود:

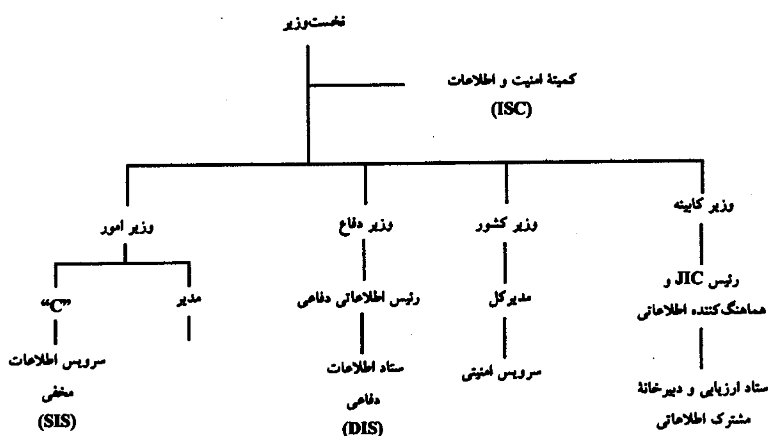


شایان ذکر است که آژانس‌های امنیتی و اطلاعاتی، در عملیات روزمره خود تحت نظارت مستقیم رؤسای مربوط خود که آنها نیز شخصاً در قبال وزیران پاسخگو هستند، فعالیت می‌کنند. نخست‌وزیر مسئول مسائل کلی امنیتی و

1. Govrnment communications Head Quarters

اطلاعاتی است و در این زمینه از سوی وزیر کابینه حمایت می‌گردد. وزیر کشور، مسئول سرویس امنیتی است. وزیر امورخارجه و جامعه کشورهای مشترک‌المنافع نیز مسئول نهاد اطلاعاتی (SIS) و (GCHQ) می‌باشند. وزیر دفاع، مسئول ستاد اطلاعات دفاعی (DIS) است که بخش لاینفکی از وزارت دفاع را تشکیل می‌دهد.(۹۹)

همچنین یک کمیتهٔ وزارتی سرویس‌های اطلاعاتی (IS) وجود دارد. نخست‌وزیر، رئیس ساختار و دیگر اعضا شامل معاون نخست‌وزیر، وزرای کشور، دفاع، امورخارجه و خزانه‌داری می‌باشند.



هیأت وزیران مورد نظر، همچنین از سوی کمیتهٔ دفاتر ثابت سرویس‌های اطلاعاتی که وظیفه پیش‌بینی دقیق هزینه‌های سالانه آژانس‌ها، الزامات اطلاعاتی و طرح‌های مدیریتی را بر عهده دارند، یاری می‌شوند. طرح‌های مزبور همراه با پیشنهادات کمیته مزبور، سپس به وزیران ارائه می‌گردد. ریاست

این کمیته با وزیر کابینه و اعضای آن شامل معاونان وزرای امورخارجه، دفاع، کشور و خزانه‌داری می‌باشد.[۱۰۰]

کمیته رسمی امنیتی کابینه (SO)، مسئولیت بازبینی اجرای سرویس امنیتی در قبال طرح‌ها و اهداف، بررسی اولویت‌های آتی سرویس و دادن مشاوره به وزیر کابینه و کمیته دفاع ثابت سرویس‌های اطلاعاتی را دارد. اعضای این کمیته شامل مقامات ارشد دفتر خزانه‌داری، وزرای امورخارجه، دفاع و کشور، اداره تجارت و صنایع، اداره امنیت اجتماعی، دفتر اسکاتلند، دفتر ایرلند شمالی، ستادهای ارتباطات دولتی، سرویس امنیتی، دفتر خدمات عمومی و دفتر کابینه می‌باشند.[۱۰۱] سازمان اطلاعات انگلستان از همان آغاز، مشتمل بر ۶ ادارهٔ بزرگ بوده است. این ادارات شش‌گانه عبارتند از:[۱۰۲]

۱ـ اداره اطلاعات سیاسی خارجی: که مراقبت از سفارتخانه‌های انگلیس در خارج از کشور، تحقیق و نظارت بر استخدام افراد خارجی در سفارتخانه‌ها، نظارت دقیق بر رفت‌وآمد بیگانگان در سفارتخانه‌ها، نفوذ در ادارات دولتی کشورهای خارجی و جمع‌آوری و ارسال اطلاعات سیاسی از کشورهای خارج را برعهده دارد. تمام مأموران این اداره، در کلیه سفارتخانه‌های انگلیس در کشورهای خارجی، مستقر هستند و اعمال و رفتار اعضا و کارکنان سفارتخانه را تحت‌نظر دارند.

۲ـ ادارهٔ اطلاعات دریایی: این اداره، توسعه سلطه انگلیس بر دریاها، اقیانوس‌ها و جزایر کوچک دریایی و نیز مراقبت پنهانی و غیر رسمی از نیروهای دریایی، ناوگان‌ها و ناوهای انگلستان در سراسر جهان را برعهده دارد. شایان ذکر است که این اداره در سال ۱۵۸۹ م (در نخستین سال‌های تأسیس

سازمان جاسوسی انگلیس) در پی یک سلسله جنگ‌های خونین دریایی میان بریتانیا و امپراتوری اسپانیا به عنوان یک ضرورت تأسیس گردید.

۳ـ ادارهٔ اطلاعات نظامی: این اداره، مسئول جمع‌آوری اطلاعات لازم درباره وضعیت نیروهای مسلح کشورهاست. نفوذ در پرسنل ارتش کشورها و اغفال و تطمیع آنان، توسط مأموران این اداره صورت می‌گیرد.

۴ـ ادارهٔ اطلاعات تجاری و صنعتی: این اداره، مسئول جمع‌آوری اطلاعات لازم در مورد وضع اقتصادی، بازرگانی، تجاری، برآورد درصد پیشرفت‌های تکنیکی و صنعتی کشورها، دستیابی به اطلاعات محرمانه تکنیکی، کامپیوتری و فنی کشورها، ... می‌باشد. مأموران این اداره، در بسیاری از کشورها دارای مراکز تجاری و بازرگانی هستند و در پوشش آن به اعمال جاسوسی می‌پردازند.

۵ ـ ادارهٔ اطلاعات داخلی: این اداره، نفوذ در شبکه‌های جاسوسی کشورهای خارجی در داخل انگلستان و مبارزه با این شبکه‌ها را برعهده دارد. اداره مزبور، در حقیقت همان سازمان ضد جاسوسی انگلیس است. مأموران ضد جاسوسی انگلیس در صورت برخورد با افراد مشکوک در داخل انگلیس و یا جاسوسان خارجی فعال در آن کشور، خود اقدام به دستگیری آنان نمی‌کنند، بلکه این اقدام توسط مأموران «اسکاتلندیارد» که حکم اداره آگاهی انگلیس را دارد، صورت می‌گیرد و روابط اسکاتلندیارد با اداره ضد جاسوسی انگلیس، دفتر ویژه‌ای است که از سوی اداره مزبور با عنوان «بخش ویژه» در مقر اسکاتلندیارد دائر می‌باشد.

۶ـ ادارهٔ اطلاعات مستعمرات: این اداره، مسئول تأمین امنیت سیاسی

مستعمرات انگلیس در سراسر جهان است. مأموران این اداره در جزایر و کشورهای تحت نفوذ انگلیس مستقر هستند و وظیفه حفظ امنیت سیاسی این مناطق را بر عهده دارند.(۱۰۳)

هر یک از ادارات شش‌گانه فوق دارای ساختمان، کلاس‌ها، مربیان آموزش، رئیس و کارمندان و اختیارات و وظایف جداگانه می‌باشند. اما هر اداره زیر نظر اداره مرکزی Intelligence service که در منطقه هایت‌هال لندن واقع شده است، فعالیت می‌کند.

مقایسهٔ سازمان‌های اطلاعاتی و امنیتی کشور

کمیتهٔ امنیت و اطلاعات (ISC)[1]

کمیته مزبور، به موجب قانون ۱۹۹۴ سرویس‌های اطلاعاتی[2] و به منظور بررسی هزینه، اداره و خط‌مشی سرویس امنیتی، SIS و GCHO، ایجاد گردید.

این کمیته، در برگیرنده ۹ عضو پارلمان می‌باشد که ترکیبی از هر دو مجلس عوام و لردان را شامل می‌گردد. کمیته توسط نخست‌وزیر و به مشورت رهبر اپوزیسیون انتخاب می‌شوند. وزرای وقت، حق عضویت در کمیته ندارند. کمیته هر سال به نخست‌وزیر گزارش می‌دهد و نخست‌وزیران نیز این گزارش را به پارلمان ارائه می‌دهند. ریاست کمیته برعهدهٔ یک عضو پارلمان این کشور به نام آن تیلور[3] می‌باشد.

1. Intelligence and Security Committee
2. Intelligence Services Act 1994
3. Rt Hon Ann Taylor

انتشارات اطلاعات از سوی مدیرکل سرویس امنیتی MI5 بـه کمیتـه و بـه موجب برنامـه‌هـای ۴ـــ ۳ از قـانون ۱۹۹۴ سـرویس‌هـای اطلاعـاتی صـورت می‌گیرد. طی سال‌های اخیر، کمیته ISC در جریان حیطه گسترده‌ای از کارهـای عملیاتی سرویس امنیتی گذاشته شده است. در صورت موافقـت وزیـر کـشور مدیر کل می‌تواند اطلاعات را انتشار ندهد. اطلاعات مزبور شـامل جزئیـات و مشروح منابع، شیوه‌ها و عملیات یا اطلاعات مطمئن ارائـه‌شـده از سـوی یـک دولت خارجی می‌باشد.[۱۰۴]

کمیتهٔ مشترک اطلاعاتی (JIC)[۱]

زمانی که انگلستان با یک سلسله تهدیدات پنهـانی علیـه امنیـت خـود مواجـه می‌گردید، سرویس امنیتی از منابع محدودی برای مقابله با آن برخوردار بود. از این رو اختصاص منابع بیشتر، مطابق با ماهیت و جدیّت تهدیدات در راسـتای اولویت‌های اطلاع‌رسانی ملی، امری حیاتی بود که با کمیتهٔ مشترک اطلاعاتی و تأیید وزیران همراه گردید. کمیتهٔ مزبور، شامل مقامات ارشـد دفتـر خـارجی و مشترک‌المنافع، وزارت دفاع، خزانه‌داری، سران سرویس امنیتی، سرویس مخفی اطلاعاتی، ستاد ارتباطات دولتی، هماهنگ‌کننده اطلاعات و رئیس ستاد ارزیابی می‌گردد. این کمیته، مسئول آرایش و ایجاد الزامات اطلاع‌رسـانی ملـی و ارائـهٔ ارزیابی‌های اطلاعاتی به وزیران می‌باشد.

تحلیل‌های سازمان امنیتی (MI5) از تهدیدات، اولویت‌ها و برنامه‌های آتـی

---

1. Joint Intelligence Committee

سازمان مزبور، توسط کمیته JIC هر سال ارائه می‌گردد.[۱۰۵]

سازمان امنیتی (MI5)

سرویس امنیتی، نهاد اطلاعات امنیتی بریتانیا بوده و هدف آن محافظت از امنیت ملی و رفاه اقتصادی، حمایت از نهادهای ضامن اجرای قانون در جلوگیری و بررسی جرایم چالش‌برانگیز می‌باشد.

اقدامات موردنظر با گردآوری و انتشار اطلاعات، بررسی و ارزیابی تهدیدات و همکاری با دیگر نهادها در تقابل با تهدیدات و... در قبال تعهد به مواردی همچون، قانونی بودن، تمامیت، عینیت، تناسب با کار و احترام و ملاحظه با دیگر نهادها صورت می‌گیرد. شایان ذکر است که وظیفه سازمان MI5، کشتار مردم یا اقدام به قتل و ترور آنها نمی‌باشد. در سال ۱۹۹۶، سازمان، درگیر مقابله با جرایم چالش‌برانگیز گردید. اساس فعالیت در این حیطه نیز مطابق با قانون ۱۹۸۹ سرویس امنیتی، اصلاحیه ۱۹۹۶ می‌باشد. این اقدامات، مستقلاً صورت نمی‌گیرد و تنها به موجب وظیفه نهادهای ضامن اجرای قانون، این اقدامات صورت می‌گیرد. تاکنون فعالیت‌های عمده در این راستا، حمایت از مقابله با واردات غیرقانونی مواد مخدر بوده است؛ هر چند مواردی نیز در زمینه قاچاق و مهاجرت غیرقانونی و کلاهبرداری وجود دارد.

سازمان MI5 در ارتباط و رسیدگی به تهدیدات امنیتی خارجی، همکاری نزدیکی با SIS و GCHQ دارد که مسئولیت ملی آنها، گردآوری اطلاعات فرامرزی است. همچنین سازمان مورد نظر همکاری نزدیکی با نیروهای پلیس خارجی و آژانس‌های اطلاعاتی دارد.[۱۰۶]

بودجه سازمان نیز توسط واحد اطلاعاتی (SIA) پرداخت می‌شود که وظیفه آن تأمین بودجه برای هر سه نهاد اطلاعاتی و امنیتی است و وزیر کابینه نیز مأمور حسابرسی آن می‌باشد. میزان بودجه SIA با تصمیمات هیأت وزرا تعیین می‌گردد. در سال ۲۰۰۴ ـ ۲۰۰۳، حدود ۱,۰۹۹,۲ میلیون یورو برای سه نهاد اطلاعات و امنیتی (MI5,GCHQ, SIA) در نظر گرفته شده است.[(۱۰۷)] در نهایت اینکه، MI5 عمدتاً مسئول اقدامات اطلاعات امنیتی در قبال تهدیدات پنهان سازمان‌یافته، جاسوسی، تکثیر سلاح‌های کشتار جمعی، حمایت از پلیس و دیگر آژانس‌های ضامن اجرای قانون در برابر جرایم می‌باشد.

سرویس اطلاعات مخفی (MI6)[۱]

سرویس اطلاعات مخفی که گاهی با عنوان «MI6» نیز خوانده می‌شود، در سال ۱۹۰۹ به عنوان بخش خارجی اداره سرویس مخفی و با ریاست «کامینگ»[۲] تأسیس گردید که مسئول گردآوری اطلاعات در آن سوی مرزهای بریتانیا بود.

در سال ۱۹۲۲، بخش کامینگ یا (c) به یک سرویس مستقل با عنوان (SIS) تبدیل شد. (C) نشانگر امضای رئیس سرویس مزبور می‌باشد).

بخش اجرایی عملیات ویژه (SOE) در سال ۱۹۴۰، به عنوان قسمتی از بخش D از سرویس SIS ایجاد گردید. اما پس از جنگ جهانی دوم، این بخش

---

۱. MI6 ، عنوان غیررسمی SIS است.

2. Sir Mansfield Cumming

منحل شده و برخی از اعضای آن جذب SIS گردیدند.(۱۰۸)

با تصویب قانون سرویس‌های اطلاعاتی، SIS تحت اختیارات وزیر امورخارجه و مشترک‌المنافع قرار گرفت (قانون مزبور، وظایف سرویس و مسئولیت‌های رئیس آن را تعریف می‌کند). نقش اصلی سرویس، تهیهٔ اطلاعات مخفی در حمایت از سیاست‌های اقتصادی، خارجی، دفاعی، امنیتی دولت ملکه در چارچوب الزامات مورد نظر از سوی JIC و تصویب وزیران می‌باشد. چنان‌که سازمان CIA با "The Company" خوانده می‌شود، سازمان SIS نیز در داخل بریتانیا با عنوان "The Firm" و در ارتباط با دیگر آژانس‌های اطلاعاتی با عنوان "The Friends" معروف می‌باشد.(۱۰۹)

ستادهای ارتباطات دولتی(GCHQ)

GCHQ، ادارهٔ سرویس داخلی می‌باشد که تحت مسئولیت وزیر امور خارجه قرار داشته و وظیفه آن، تهیه اطلاعات سیگنالی در مطابقت با الزامات ایجادشده از سوی JIC (همچنین SIS) برای فرماندهی نظامی و ادارات دولتی به منظور حمایت از سیاست‌های اقتصادی، دفاعی، امنیتی و خارجی می‌باشد.

GCHQ، در سال ۱۹۴۶ تأسیس گردید و مدیر آن، نسبت به تمام فعالیت‌های خود، در مقابل وزیر خارجه پاسخگو می‌باشد. مدیر فعلی GCHQ، دیوید پپر[1] می‌باشد. در پایان جنگ سرد، حدود ۶,۰۰۰ نفر در

1. David Pepper

GCHQ فعالیت می‌کردند که این رقم در سال ۱۹۹۷ به ۴۵۰۰ نفر کاهش یافت. بودجه سالانه GCHQ، بیش از ۴۰۰ میلیون یورو تخمین زده می‌شود.[۱۱۰]

فصل پنجم) برآورد سیاست داخلی

در وهله نخست، به نظر می‌رسد که انگلستان و ایرلند شمالی، دارای هویت و شخصیت سیاسی همگون و یکپارچه‌ای باشند اما در واقع، بسیار متنوع و ناهمگون می‌باشند به طوری که این ناهمگونی، موجب ایجاد الگوهای متفاوتی از حکومت و سیاست درون کشوری شده است. همان‌گونه که پیش از این اشاره شد، انگلستان شامل چهار واحد سیاسی مجزا می‌باشد که هر یک دارای میراث فرهنگی و سیاسی غنی خود می‌باشند. هر چند چهار واحد سیاسی مزبور، گاهی براساس هویت ملی مورد تحلیل قرار می‌گیرند، تنش‌هایی نیز در درون بخش‌هایی از پادشاهی متحد انگلستان مشاهده می‌شود که به‌شدت خودآگاهی و وضعیت آنها را در قالب نظام سیاسی، پیچیده می‌کند. علاوه بر موضوع پیچیده هویت ملی درون پادشاهی، مسئله کاستی و ضعف اقتصادی و اجتماعی نیز وجود دارد.

تغییرات ساختاری در اقتصاد، سبب نابرابری ثروت در عرصهٔ کشور شده است که در قالب شاخص‌های اجتماعی در جدول زیر نمایانگر است. عدم مزیت نسبی بخش‌های پیرامونی‌تر پادشاهی متحد، غالباً موجب رنجش گردیده و گاهی نیز به افزایش خودآگاهی یا وجدان ملی کمک نموده است.[۱۱۱]

واکنش مزبور به‌ویژه در سال‌های اخیر، نشان می‌دهد که تفکر نئولیبرالی

سیاست دولت محافظه‌کار، دخالت مستقیم دولت را نسبت به کمک بـه مناطق نهی نموده است. تصور یا ادراک عدم مزیت اقتصادی نسبی، اغلب بـه عنـوان محدودکننده آمال مبتنی بر استقلال بیشتر گروه‌های فروملی عمل نمـوده اسـت که خود حاصل این هراس است که استقلال موجب قطع سوبسید اقتـصادی از سوی لندن گردد.

شرایط سیاسی بسیار متفاوت اسکاتلند، ولز و ایرلنـد شـمالی سـبب شـده است تا اداره و کنترل آنها به یک شیوه واحد و یکپارچه، دشوار گـردد. از ایـن رو حکومت لندن، ترتیبات متفاوتی را برای بخش‌های غیر انگلیـسی خـود بـر اساس یک ارزیابی پراگماتیک که سبب اقنـاع رنجـش محلـی گـردد، در نظـر گرفته است.

ایرلند شمالی

ایرلند، نخستین چالش را برای وحدت پادشـاهی انگلـستان ایجـاد نمـود. ایـن چالش یادشده، به عنوان یک تقاضای ساده از سوی مردم بومی جهت اسـتقلال از یک قدرت مسلط امپریالیستی تلقی نمی‌گردیـد. منازعـات بـسیار فرهنگـی، مذهبی و سیاسی در ایرلند، از پیـشینهٔ طـولانی برخـوردار اسـت. و هـر چنـد جمهوری مستقل ایرلند در حال حاضر، نـسبتاً همگـون اسـت امـا بـسیاری از پیچیدگی‌های وضعیتی ایرلند شمالی می‌تواند تا قرن نوزدهم تعقیـب و ردیـابی گردد. تقسیمات و منازعات سیاسی جدید، ممکـن اسـت توسـط رویـدادهـای اخیر تحمیل شده باشد، اما نقطه آغاز هرگونه تلاش برای فهـم مـسائل ایرلنـد شمالی، الگوی هویت‌هایی است که توسط تاریخ ایرلند ایجاد شده است.[۱۱۲]

مهم‌ترین تجلی منازعات موجود در ایرلند شمالی، مسئله تروریسم بوده است؛ به طوری که شهروندان معمولی از جمله کودکان سیاستمداران، قضات و پرسنل نظامی را طی یک سلسله اقدامات وحشی‌گرایانه، مورد کشتار قرار داده است. تهدید تروریستی، مستلزم کاربرد ارتش جهت حمایت از پلیس در ایرلند شمالی بود؛ هر چند اقدام مزبور، رقابت‌هایی را نیز میان ارتش و پلیس دامن زد و ضعف ارتش را برای وظایف پلیسی و نظارت و کنترل به نمایش گذاشت.(۱۱۳)

شبه جزیره ایرلند واقع در غرب جزیره انگلستان، از اواسط قرن دوازدهم میلادی، قسمتی از خاک انگلستان محسوب می‌شد. قبل از تسلط انگلستان بر این جزیره، به دلیل نبود یک دستگاه سیاسی منسجم و یکپارچه، جنگ‌های داخلی در بین ایالات و پادشاهانشان تا زمانی که اولین گروه از نورمان‌ها به دعوت شاه ایالت «لنستر» و از راه جنوب «ولز» برای حمایت از وی که خواهان حکمرانی بر سراسر جزیره ایرلند بود، وارد این سرزمین شدند، همچنان وجود داشت. نورمان‌ها به سرعت تقریباً بر سه چهارم ایرلند تسلط پیدا کرده و حدود چهارصد سال در این جزیره حکمرانی می‌کردند.

در سال ۱۱۷۱ هنری دوم، پادشاه انگلیس، که حضور نیروهای مختلف در ایرلند را تهدیدی برای آینده سلطنت خود می‌دید، به ایرلند سفر کرد. پادشاه انگلیس که نورمان‌ها را از قبل، تحت حاکمیت خود داشت، از سوی گروه‌های ایرلند و نورمان به عنوان فرمانروای ایرلند به رسمیت شناخته شد. بدین ترتیب، مداخلات انگلیس در این ناحیه شروع شد.

اما تا پایان قرن پانزدهم، قلمرو حاکمیت انگلیس در ایرلند به اندازه یک

حوزه کوچک در دوبلین بود. در زمان هانری هشتم، تمام ایرلند به قلمرو حاکمیت انگلستان تبدیل شد.خشونت‌ها و نوع رفتار دولت انگلیس از یک‌سو و تفاوت مذهبی میان انگلیسی‌های پروتستان و ایرلندی‌های کاتولیک از سوی دیگر، باعث شد که در دوران‌های مختلف، درگیری‌هایی بین این دو گروه وجود داشته باشد. تا اینکه انگلیسی‌ها در زمان نخست وزیری لوید جرج و دوالرا، رهبر جنبش شین‌فین، استقلال ایرلند جنوبی را پذیرفتند. ایرلند جنوبی شامل سه ایالت مانستر، لنستر و کاناث است. ایالت آلستر با نام ایرلند شمالی به عنوان جزئی از قلمرو انگلستان باقی ماند. استقلال ایرلند جنوبی در دسامبر سال ۱۹۲۱ تحت «پیمان ایرلند و انگلیس» صورت گرفت.[۱۱۴]

بعد از جدایی ایرلند شمالی و جنوبی و تشکیل کشور ایرلند، اقداماتی در جهت الحاق ایرلند شمالی به کشور ایرلند صورت گرفت. همان‌طور که گفته شد، ایرلندی‌ها کاتولیک مذهب بودند. گروهی نیز که در قسمت ایرلند شمالی ساکن بودند، شامل اکثریت کاتولیک و اقلیت پروتستان بودند. به همین دلیل ایرلند، تمایل زیادی به الحاق ایرلند شمالی به سرزمین خود داشت. در ایرلند شمالی نیز کاتولیک‌ها خواهان الحاق و پروتستان‌ها تمایل به ماندن تحت لوای دولت انگلیس داشتند. برخوردها و درگیری‌هایی که در این زمینه روی می‌داد، در سال ۱۹۶۰ به اوج خود رسید و معضل بزرگی را برای دولت انگلیس فراهم نمود. در ایرلند شمالی، پروتستان‌ها بیشتر امور سیاسی و امنیتی ایرلند شمالی را در اختیار داشتند و از حمایت نیروهای انگلیس (UK) برخوردار بودند. این تبعیض و امتیازاتی که گروه اقلیت داشتند، باعث نارضایتی روزافزون کاتولیک‌ها و تمایل آنها برای پیوستن به ایرلند شده بود.

شورش‌هایی که طی این سال‌ها صورت می‌گرفت، با این انگیزه بود که کاتولیک‌ها خواهان حقوق مساوی و امکانات دسترسی به یک زندگی بهتر در زمینه آموزش و پرورش امنیت اجتماعی بودند.

در ۳۰ ژانویه ۱۹۷۲، واقعه تأسف‌بار «یکشنبهٔ خونین» رخ داد که طی آن، سربازان انگلیسی به‌روی تظاهرکنندگانی که آرام و به دور از خشونت در خیابان‌های راهپیمایی می‌کردند، آتش گشودند که در این حادثه ۱۳ کاتولیک کشته شدند.

در مارس سال ۱۹۷۳، مردم ایرلند شمالی در یک همه‌پرسی شرکت کردند و طی آن، ۴۱/۱ درصد پروتستان‌ها و در کل، ۶۰ درصد مردم ایرلند شمالی به ابقای ایرلند شمالی در داخل کشور انگلستان رأی مثبت دادند.

ارتش جمهوری‌خواه ایرلند شمالی که از سال ۱۹۷۲ برای پایان بخشیدن به سلطه انگلستان در ایرلند شمالی اقدام به بمب‌گذاری‌هایی در انگلیس کرده بود، در نوامبر ۱۹۹۲، تغییراتی در استراتژی مبارزاتی خود به عمل آورد؛به این صورت که قرار شد فقط مراکز اقتصادی و سیاسی انگلستان مورد هدف قرار گیرند. نمونه آن، انفجار یک بمب قوی در مرکز مالی لندن در آوریل ۱۹۹۲ بود. کارشناسان امنیتی انگلیس، تغییر استراتژی مبارزه را در ارتش جمهوری‌خواه ایرلند، به این صورت برآورد کردند که هدف اولیه این ارتش، افزایش هزینه ادامه حضور نظامی انگلستان در ایرلند شمالی بوده و هدف دوم آن، مطرح نمودن مسئله ایرلند شمالی به عنوان یک موضوع نزد افکار عمومی است، تا از این طریق، فشار ناشی از افکار عمومی، دولت لندن را مجبور به ترک ایرلند شمالی نماید.[۱۱۵]

در زمان نخست‌وزیری تاچر، این اعتصابات و اغتشاشات افزایش پیدا کرد. یکی از دلایلی که مزید بر دلایل قبلی گردید و دامنه اعتراضات را گسترش داد. عدم موفقیت سیاست‌های دولت تاچر در زمینه اقتصادی بود؛ به‌طوری که تولیدات ملی انگلستان در فاصله سال‌های ۱۹۷۹ و ۱۹۸۱، ۵/۵ درصد کاهش یافت. در سال ۱۹۸۲ حدود ۱۴ درصد مردم فعال کشور انگلستان، بیکار بودند. این بیکاری بیشتر متوجه جوانان، کارگران و مردم ایرلند شمالی بود؛ به‌طوری که در ایرلند شمالی، حدود ۲۲ درصد از مردم آماده به‌کار، بیکار بودند. این عامل، سبب بروز اغتشاشات بیشتر در بین مردم این ناحیه شد.(۱۱۶)

علاوه بر این، دولت تاچر نه تنها در برابر اعتصابات و اعتراضاتی که در این زمینه صورت می‌گرفت، هیچ انعطافی نشان نداد، بلکه متوسل به خشونت بیشتری شد. از جمله اقداماتی که در این راستا انجام شد، اجازه نیروی پلیس برای استفاده از گاز سی ـ اس و گلوله پلاستیکی در مهار اعتصابات بود که این سلاح‌ها موجب بروز بیماری عفونی شدید در بدن مجروح می‌گردید. (گلوله پلاستیکی از سال ۱۹۷۵ جایگزین گلوله لاستیکی شد که بسیار خطرناک می‌باشد؛ به‌طوری که در ازای هر ۱۸,۰۰۰ گلوله لاستیکی، یک نفر جان خود را از دست می‌داد؛ در حالی که در اثر شلیک هر ۴۰۰۰ گلوله پلاستیکی یک نفر جان می‌سپرد).

در پی اعمال خشونت از جانب دولت تاچر، مبارزان ایرلند در سال ۱۹۴۸، وقتی تاچر به همراه همسر و ۲۲ وزیر کابینه‌اش و عده‌ای از نمایندگان در هتل برایتون به سر می‌برند، مورد سوء قصد واقع شدند و در اثر انفجار شدیدی که در هتل رخ داد، ۴ نفر کشته شدند.(۱۱۷)

در سال ۱۹۹۷، تونی بلر آمادگی دولت را برای آتش‌بس و مذاکرات سیاسی با مقامات ایرلند شمالی و کاتولیک‌ها اعلام داشت. در سال ۱۹۹۸ مذاکرات مزبور با قرارداد صلح به پایان رسید و بر اساس آن، توافق شد که ایرلند شمالی از خود مختاری بیشتری برخوردار شود و کاتولیک‌ها نیز از حقوق بیشتری بهره‌مند گردند. در همه‌پرسی سال ۱۹۹۸ در جمهوری ایرلند، مردم آن با ۹۵ درصد آرا به هر گونه ادعای این کشور نسبت به ایرلند شمالی پایان دادند و به موازات آن، دولت انگلستان نیز پذیرفت که ایرلند شمالی مانند ولز و اسکاتلند از یک مجلس قانون‌گذاری مستقل برخوردار شود. در هر حال، ارتش جمهوری‌خواه ایرلند اقدام به خلع‌سلاح نیروهای خود داد.

ولز

ولز از بسیاری جهات، همواره بخشی از پادشاهی انگلستان بوده است و بیشترین شباهت را از لحاظ شیوهٔ اداری به انگلستان داشته است. با وجود این، یک هویت فرهنگی و یک سنت سیاسی مجزایی را دارا می‌باشد. این هویت سیاسی به هیچ عنوان ساده نیست و دربر گیرنده برخی تنش‌هاست.

از سال ۱۹۴۵ بدین سو، حزب کارگر، ابزار سیاسی چنین هویتی بوده است. تغییرات موجود در ساختار اقتصادی و اجتماعی، احتمالاً به نظر می‌رسد که چشم‌انداز سیاسی بسیار متفاوتی را در آینده در ولز ایجاد نماید، هر چند عمق تقاضا برای خودمختاری اداری و سیاسی بیشتر، همچنان نامشخص است.

ولز به عنوان یک منطقه سیاسی مجزا از پادشاهی متحد باقی می‌ماند، هر چند که تقسیمات داخلی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی همچنان حائز اهمیت هستند.[۱۱۸]

اسکاتلند

بی‌شباهت به ولز که از طریق غلبه سرزمینی در قرن سیزدهم مجبور به اطلاعات از انگلستان شده بود، اسکاتلند هرگز به طور مداوم با نیروی قهری در پادشاهی متحد ادغام نشده بود.

همچنین نظام اسکاتلند بی‌شباهت به نظام حقوقی انگلستان به جای تکیه بر حقوق عرفی، بیشتر بر اصول برگرفته از قانون (حقوق) روم تأکید دارد. بنابراین، هر زمان که بخشی از قانون‌گذاری متوجه اسکاتلند، انگلیس و ولز باشد، باید یا از طریق یک تبصره (ضمیمه) جداگانه یا قانون مجزا برای اسکاتلند در نظر گرفته شود. به علاوه، اسکاتلند از یک نظام دادگاهی و حقوقی مجزا و خاص خود برخوردار می‌باشد.[۱۱۹]

شایان ذکر است که حالت دفاعی فرهنگی در مقایسه با ولز، از اهمیت کمتری در ناسیونالیسم اسکاتلندی برخوردار است؛ چراکه نهادهای ملی اسکاتلند نیرومند بوده و از لحاظ قانون اساسی محافظت شده‌اند.

مفهوم هویت اسکاتلندی، ناشی از عواملی به‌جز عوامل زبانی می‌باشد که می‌توان به معنای یک فرهنگ و تاریخ جداگانه اشاره نمود. ناسیونالیسم، مؤلفه مهمی در سیاست اسکاتلند محسوب می‌گردد که در قالب سه سطح مختلف قابل تبیین است: نخست آنکه، حزب ملی اسکاتلند صریحاً نقشی را ایفا می‌نماید که به دنبال استقلال اسکاتلند از بقیه پادشاهی است؛ در سطح دوم، حزب کارگر و دموکرات‌های لیبرال (که از یک پادشاهی فدرال حمایت می‌کنند) هویت ملی مجزای خود را جشن می‌گیرند. حزب کارگر اسکاتلند به طور کلی، رادیکال‌تر از همتای انگلیسی خود بوده است؛ در سطح سوم،

ناسیونالیسم بدین جهت مهم است که سیاست اسکاتلند با ارزش‌های اجتماعی و فرهنگی بسیار متفاوتی نسبت به انگلستان شکل گرفته است: نهادهای ملی مختلفی از آموزش، قانون و کلیسا. مطبوعات اسکاتلند نیز ناسیونالیست هستند.

فصل ششم) برآورد سیاست خارجی

اصول سیاست خارجی انگلستان را در عرصه جهانی می‌توان بازتابی از سیاست‌های دیرینه استعماری و کلیت سیاست غرب دانست. در واقع، سیاست خارجی انگلستان را می‌توان مبتنی بر حفظ منافع استعماری دانست که با توجه به ظهور استعمار نو و تضعیف موقعیت انگلیس در ماوراء البحار، پس از جنگ جهانی دوم، تلاش شده تا چارچوب‌های نفوذی گذشته حفظ گردد. در این راستا، از ابزارهای گوناگونی برای حفظ این نفوذ استفاده شده است: سرکوب حرکت‌های آزادی‌بخش، حمایت از رژیم‌های ارتجاعی، ایجاد ساختارهای اقتصادی وابسته به انگلستان، حفظ برخی مناطق استعماری و همچنین جامعه مشترک‌المنافع (کامنولث).

بررسی اصول و مبانی سیاست خارجی

دولت انگلستان در اصول سیاست خارجی خود از قرن شانزدهم، از سیاست موازنه قدرت و انزواگرایی بهره می‌برده است. سیاست خارجی انگلستان پس از جنگ جهانی دوم، بیشتر بر محور سازش مداوم با رویدادهای متغیر و مسائل ناشی از سقوط تدریجی امپراتوری، استوار بوده است. طراحان سیاست خارجی و دفاعی این کشور، همواره با مشکل تطبیق دادن وضعیت گذشته با

واقعیت‌های سخت و نامطلوب حال رویه‌رو بوده‌اند. اختلاف شدید میان تصویر سنتی انگلیس به عنوان یک قدرت بزرگ جهانی، با وضعیت کنونی و نشانه‌های کاهش روزافزون توانایی‌های سیاسی، نظامی و اقتصادی کشور، سبب ایجاد یک محیط روانی خاص پس از سال ۱۹۴۵ شده است. از دیگر عوامل داخلی که در تدوین اصول و مبانی سیاست خارجی انگلستان مؤثر است، ویژگی‌های ملی و تاریخی و نقش افکار عمومی بریتانیا می‌باشد.

نقش عوامل خارجی در سیاست خارجی نیز از اهمیت بسزایی برخوردار می‌باشد؛ به طوری که در این زمینه می‌توان به دو عامل روند همگرایی سیاسی ـ دفاعی ـ امنیتی اروپا و روابط ویژه این کشور با ایالات متحده اشاره نمود. از سوی دیگر نیز باید به نقش رهبری بریتانیا بر جامعه کشورهای مشترک‌المنافع که سال‌ها پیش بخشی از امپراتوری بزرگ انگلستان بودند، اشاره نمود.

ماهیت سیاست خارجی بریتانیا

هدف سیاست خارجی بریتانیا براساس اظهارات جک استراو، وزیرخارجه اسبق این کشور عبارتست از: «کارکردن در راستای منافع اروپا در یک جهان امن، عدالت‌مند و سعادتمند». روابط نزدیک بریتانیا با اروپا، آمریکا و بسیاری از کشورهای در حال توسعه، این پتانسیل را به هر دو طرف می‌دهد تا شکل بهتری به جهان بدهند و جایگاه بریتانیا را در دنیا تقویت کنند. وزارت خارجه در این راستا از نقش کلیدی در انجام اهداف موردنظر برخوردار است و با داشتن ۲۲۴ شبکه در بیش از ۱۵۰ کشور توانسته است تا پیوندهای قدرتمندی با دیگر سازمان‌های دولتی و بین‌المللی جهت محافظت از شهروندان بریتانیایی

در خارج از کشور و ارتقای منافع بازرگانی، اجتماعی و فرهنگی بریتانیا در دنیا برقرار نمایند. وزارت خارجه بریتانیا[1] در حال حاضر مشغول بررسی اولویت‌های استراتژیک خود طی ده سال آتی است. محیط و عرصه سیاست خارجی بریتانیا به‌طور چشمگیری پس از رویداد ۱۱ سپتامبر تغییر یافت، در حالی‌که، پیش از این رویداد، حل و فصل مسائل پس از جنگ سرد، نقطه تمرکز کانونی سیاست خارجی بریتانیا بوده است. اخیراً و پس از رویداد ۱۱ سپتامبر، تهدید تروریسم بین‌الملل و سلاح‌های کشتارجمعی به هدف تصمیم‌گیری تبدیل شده است. این امر نشانگر بسیاری از چالش‌های جدیدی است که امروزه با جابه‌جایی بیشتر مردم و کالا در نتیجه جهانی‌سازی، پیچیده‌تر شده است. اولویت‌های سنتی وزارت‌خارجه نسبت به پیشبرد تجارت و سرمایه‌گذاری بریتانیا در یک اقتصاد جهانی رو به گسترش، تقویت نقش بریتانیا در اروپا و اتحادیه اروپا و همچنین ارائه خدمات عالی کنسولی به اتباع به امری ضروری و حیاتی طی ده سال آتی در آمده است. کار کردن در جهت تأمین امنیت بریتانیایی‌ها در داخل و خارج از کشور همواره وظیفه اصلی وزارت خارجه بوده است که محافظت از جهان از تهدید سلاح‌های کشتارجمعی و تروریسم جهانی به این بعد افزوده می‌شود. همچنین برخورد با مسئله کشورهای دشمن یا ناکام، تقویت مشروعیت و کارآیی سازمان ملل و نهادهای مالی بین‌المللی و محافظت از بریتانیا و اتحادیه اروپا در قبال جرایم بین‌المللی از دستور کارهای وزارت خارجه بریتانیاست.[۱۲۰]

1. Foreign And Commonwealth office (FCO)

منافع و علائق منطقه‌ای

بولینگ بروک[1] (۱۷۵۱ - ۱۶۷۸) سیاستمدار، فیلسوف و نویسنده انگلیسی در زمان «ملکه آن»[2]، مبانی سیاست خارجی این کشور در منطقه و به‌ویژه در قبال اروپا را به این صورت تشریح کرده است: «ما باید همواره به خاطر داشته باشیم که جزء قاره اروپا هستیم. ولی در عین حال، نباید فراموش کنیم که همسایه آن هستیم». این پیشینه تاریخی انگلستان سبب شده تا این کشور همواره موضعی بدبین و شکاک نسبت به روند همگرایی اروپا داشته باشد؛ به طوری که همواره از اعضای متأخر در جوامع اقتصادی ـ دفاعی (امنیتی و پولی) بوده و تاکنون نیز به خاطر مناظرات شدید داخلی در این کشور و نیز قدرت و ارزش بالای پوند در برابر یورو، همواره با تردید و احتیاط به روند همگرایی پول نگریسته است. از این‌رو، انگلستان در طبقه‌بندی کشورهای شکاک‌گرا[3] قرار می‌گیرد. مخالفت این کشور با جانشینی یک سازش اروپایی به جای ناتو و همچنین ادغام کامل سیاست با عنوان یک ابر دولت[4]، تبلوری از این نگرانی و شکاکیت است و بنابراین، انگلستان در حالی‌که در روابط منطقه‌ای و آتلانتیکی خود، اغلب بر حفظ روابط دوستانه با آمریکا و نیز همکاری‌های اروپایی پافشاری می‌کند؛ اما خود را از تنش‌ها و بحران‌های داخلی اتحادیه اروپا کنار می‌کشد؛ مگر آنکه نقش غالب و موازنه‌گر به این کشور رسماً اعطا گردد. سیاست خارجی این کشور در قبال گسترش اروپا به شرق نیز نمونه‌ای دیگر از علائق منطقه‌ای انگلستان می‌باشد که بر عضویت و

1. Boling Broke
2. Queen (Ann)
3. Euroscepticism
4. Super State

ورود بیشتر اعضای اروپایی به مجمع اتحادیه اروپا تأکید می‌کند. تا از این طریق، نفوذ و حضور دو رقیب اصلی منطقه‌ای آن (فرانسه و آلمان)، کم‌رنگ‌تر گردد. حمله نظامی بریتانیا در کنار آمریکا، نشانگر چنین طرز تفکری می‌باشد تا از یک سو، نگرانی افکار عمومی را از تهدیدات تروریستی و آسیب‌پذیری‌های امنیتی کاهش دهد و از سوی دیگر، در تقابل با رقبای منطقه‌ای خویش، اقدام به انعقاد قراردادهای هنگفت اقتصادی و نفتی با کشور عراق نماید و حتی در داخل مجموعه اروپا نیز آنها را به عنوان چالشگران منافع ملی خود، تحت انزوا و فشار قرار دهد.

سیاست خارجی انگلستان در روابط با آمریکا، بر اساس ویژگی‌های مشترک فرهنگی، زبانی، پیوندی تاریخی و سنتی استوار شده است و از سوی دیگر، مبتنی بر وجوه مشترک دیدگاه‌های جهانی این دو کشور است؛ به طوری که گفته می‌شود، انگلستان در سطح سیاست خارجی و امور نظامی، شدیداً دنباله‌رو آمریکاست. این خط‌مشی به‌ویژه از زمان نخست‌وزیری تاچر به این سو، به اوج خود رسیده است و باعنوان نئولیبرالیسم تجلی یافته است.[۱۲۱] سیاست‌های هسته‌ای انگلیس نیز همواره در جهت سیاست‌های هسته‌ای آمریکا قرار داشته است؛ هر چند مخالفت‌هایی در ارتباط با مسائل امنیت نرم‌افزاری همچون پروتکل کیوتو و اعدام و .. نسبت به خط‌مشی آمریکا دیده شده است. نکته دیگر درباره روابط آمریکا و انگلستان، حجم بالای سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی دو طرف در کشورهای هدف با عنوان سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی (FDI) می‌باشد که از این جهت، دو کشور مزبور را از لحاظ اقتصادی و بازرگانی، بیش از دیگر کشورهای منطقه تحت وابستگی متقابل قرار می‌دهد.[۱۲۲]

در نهایت آنکه میزان بالای مهاجران بریتانیا به آمریکا و همچنین لابی ایرلندی‌ها در کنگره آمریکا، روابط دو کشور را بیش از پیش نزدیک‌تر نموده است.

منافع و علائق بریتانیا در صحنه روابط بین‌الملل

تشدید روند جهانی‌سازی، سبب گردیده است تا بریتانیا در قالب اتحادیه اروپا، به بزرگ‌ترین سرمایه‌گذار جهانی در نقاط مختلف جهان (۴۴ درصد سرمایه‌گذاری جهانی)[۱۲۳] تبدیل گردد و در حال حاضر نیز دومین سرمایه‌گذار جهانی پس از ایالات متحده به شمار می‌آید. عضویت در مجامع و سازمان‌های متعدد بین‌المللی و نیز ارکان مهم سازمان ملل متحد و برخورداری از حق وتو، موجب شده است تا این کشور، از منافع جهانی در مناطق و سازمان‌های خرده اقتصادی و سیاسی برخوردار گردد.

عضویت دائم در شورای امنیت، سازمان تجارت جهانی، اتحادیه اروپا، کشورهای مشترک‌المنافع، ناتو، بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و همچنین برخورداری از مستعمرات پیشین در خاورمیانه، آسیای جنوب شرقی و جنوبی تا جبل‌الطارق در حد فاصل قاره اروپا ـ آفریقا و نیز آمریکای لاتین، حوزه منافع ملی انگلستان را از خطوط مرزی خشکی تا بدان سوی دریاها گسترده است. از این رو انگلستان، برای حفاظت بیشتر از منافع ملی، همواره خواستار آزادسازی تجاری و تجارت جهانی بوده است. قبل از پیروزی تونی بلر از حزب کارگر، خط‌مشی خارجی این حزب، بیشتر پرداختن به مسائل داخلی و پرهیز از رویارویی و بحران‌های خارجی بود؛ در حالی که بلر با ارائه دکترین راه سوم و اتخاذ راهی میانه بین دیدگاه چپی و راستی محافظه‌کار،

انعطاف بیشتری به سیاست خارجی خود داد.[۱۲۴]

تحلیل سیاست‌خارجی انگلستان، جدا از شناخت اهداف و انگیزه‌های آن نمی‌باشد. در واقع معیارهای متفاوت امنیتی، اقتصادی، اجتماعی در سطوح داخلی و منطقه‌ای سبب گردیده است تا سیاست خارجی این کشور، دستخوش یک نوع بازنگری جدی گردد که از آن به رنسانس سیاست خارجی بریتانیا یاد می‌شود. نگاهی گذرا به داده‌های زیر، گویای سیاست جهانی بریتانیا می‌باشد:

اقتصاد بریتانیا پس از آلمان، دومین اقتصاد اروپا می‌باشد و حتی در سال ۲۰۰۲، رشدی به مراتب سریع‌تر از دیگر کشورهای G8 داشته است. انگلستان به یک جامعه چندقومی، باز و چندفرهنگی تبدیل شده است؛ به طوری که در حال حاضر، بیش از دو میلیون مسلمان را در خود جای داده است. این کشور با ۱ درصد جمعیت جهانی، حدود ۵ درصد از تجارت جهانی در کالا و خدمات را به خود اختصاص داده و از این جهت، پنجمین ملت تجاری عمده جهانی محسوب می‌گردد. تاکنون، انگلستان از یک رشد اقتصادی بدون وقفه و تورم پایین و همچنین پایین‌ترین نرخ بیکاری در میان کشورهای G7 برخوردار بوده است و از سوی دیگر، سبب جذب حدود ۴۰ درصد از کل سرمایه‌گذاری‌های ژاپنی، آمریکایی و آسیایی به درون اتحادیه اروپا گردیده و ۸ درصد پژوهش‌های علمی در سطح جهان را دارا می‌باشد. ارزش صادرات این کشور در سال ۱۹۹۹، به تنهایی بیش از تولید ناخالص داخلی چهار کشور (دانمارک، پرتغال، ایرلند و لوکزامبورگ) بوده است و از هر چهار شغل، یک شغل در این کشور به تجارت جهانی پیوند خورده است.[۱۲۵]

در یک ارزیابی کلی، می‌توان اولویت‌های استراتژیک انگلستان در سطح

جهانی را به شرح زیر بیان نمود:

۱ـ به حداقل رساندن تهدید موجود نسبت به امنیت بین‌المللی و داخلی از طریق سلاح‌های کشتار جمعی و تروریسم؛

۲ـ به حداقل رساندن دیگر تهدیدات همچون «مهاجرت‌های غیرقانونی، جرایم بین‌المللی و افراط (بنیاد)گرایی؛

۳ـ حفظ برقراری یک نظام بین‌المللی با ثبات مبتنی بر سازمان ملل، حاکمیت قانون و همکاری چندجانبه؛

۴ـ پیشبرد منافع اقتصادی انگلستان در یک اقتصاد جهانی گسترده و باز؛

۵ـ پیشبرد دموکراسی، توسعه، حکومت‌مداری مبتنی بر نفع همه ملل؛

۶ـ تقویت و افزایش امنیت ذخایر انرژی جهانی و بریتانیا؛

۷ـ بنای یک اتحادیه اروپایی قدرتمند با حاشیه امنیتی از سوی کشورهای همسایه.[۱۲۶]

ساختار و روند تصمیم‌گیری در سیاست خارجی

سیستم تصمیم‌گیری در سیاست خارجی

توصیف فرایند سیاست‌گذاری خارجی در بریتانیا دشوار و آسان تلقی می‌گردد. در این زمینه، تعریف از حوزه‌های مشخصی از تصمیم‌گیری امکان‌پذیر می‌باشد. نخست‌وزیر و کابینه، جهت‌گیری کلی سیاست خارجی و هماهنگ‌سازی شاخه‌ها و بازوهای دولتی را برعهده دارند. همراه با دفتر (وزارت) امورخارجه و مشترک‌المنافع (FCO)، وزارت دفاع (MoD) و ستادهای تابعه آنها، «مرکزمحوری» روند تصمیم‌گیری را برعهده دارند. وزرا

نیز نقش پیرامونی در سیاست خارجی دارند و نه یک نقش اولیه. در این زمینه می‌توان به وزارت تجارت و صنعت (DTI) یا خزانه‌داری اشاره نمود. در این راستا، تعریف دستگاه سیاست خارجی به آن شیوه‌ای که عمل می‌کند، دشوار نمی‌باشد.[۱۲۷]

از سوی دیگر، در صورتی که این‌گونه تصور نماییم که سیاست خارجی، کل حجم روابط خارجی بریتانیا را دربر گیرد، فرایند تصمیم‌گیری بسیار دشوار می‌گردد. در این فرض، سیاست خارجی علاوه بر روابط دیپلماتیک استاندارد، نگرانی‌های امنیتی و سیاست مذاکراتی با موضوعاتی همچون تجارت، نرخ‌های سود، مدیریت پولی، کمک خارجی، سیاست کشاورزی، مقررات امنیتی، سرمایه‌گذاری، مسائل فرهنگی، دانشجویان خارجی در بریتانیا، حمایت زیست‌محیطی و نظایر آن، مرتبط می‌گردد. در این خصوص، توصیف روند سیاست خارجی، به طورکلی عبارت است از: «تلاش در جهت توصیف ماهیت و ذات دولت بریتانیا».

آنچه به عنوان یک واقعیت تغییرناپذیر بدیهی می‌باشد، غلبه قوه مجریه بر روند سیاست خارجی این کشور است. در عمل، این بدان معناست که دفتر روابط خارجی و مشترک‌المنافع، یکی از ارشدترین وزارتخانه‌ها در وایت‌هال می‌باشد و اداره سیاست خارجی و پیرامون محور دولت متمرکز گردیده و از طریق سیستم کابینه جهت‌گیری می‌شود.

دومین واقعیت تغییرناپذیر سیاست خارجی، شیوه‌ای است که کابینه به آن مبادرت می‌ورزد. در تعابیر و ضوابط عملی، «کابینه بریتانیا» صرفاً کمیته‌ای متشکل از وزرا که جلسه‌ای دو ساعته یا دو روزه در هفته داشته باشند، نیست؛

بلکه شبکه‌ای از دست‌کم بیست و پنج کمیته فرعی سرّی، یک دبیرخانه قدرتمند، دفتر نخست‌وزیر، کمیته‌های مرتبط، شیوه‌های ویژه مقامات وزاتخانه‌های مختلف و تعدادی نا مشخص از کارمندان کمیته‌های دولت سایه را دربر می‌گیرد.[۱۲۸]

از آنجا که نخست‌وزیر در کابینه، عهده‌دار تصمیم‌گیری بر شیوه عملکرد سیستم، تعیین مسئولان کیمته‌ها و میزان سرعت عمل در تصمیم‌گیری و نظایر آن می‌باشد، از این‌رو دارای نقش محوری است. شایان ذکر است ویژگی شخصیتی نخست‌وزیران بریتانیا نیز در روند تصمیم‌گیری سیاست خارجی اهمیت حیاتی دارد. برای نمونه، ونیستون چرچیل همواره و به شدت در مسائل سیاست خارجه دخالت؛ در حالی که کلمنت اتلی، به طور متناوب و داوطلبانه در ریاست خارجی دولت کارگری ۱۹۵۱ ـ ۱۹۴۵ ایفای نقش می‌نمود. هارولد ویلسون نیز در هر سه دوره تصدی نخست‌وزیری، علاقه وافری به سیاست خارجی نشان می‌داد. نکته دیگر، به اهمیت رابطه میان نخست‌وزیر از یک‌سو و وزیر امورخارجه و وزیر دفاع از سوی دیگر باز می‌گردد.[۱۲۹]

نخست‌وزیران می‌توانند با انتصاب وزرای امورخارجه و دفاعی که نقطه نظرات مشترکی با آنها دارند، نقش عمده‌ای در سیاست خارجی ایفا نمایند. برای نمونه، نخست‌وزیران می‌توانند وزرایی را انتخاب نمایند که تعهد خاص و صریحی پیرامون یک خط‌مشی عمده همچون ورود به اتحادیه پولی اروپا دارند. همچنین نخست‌وزیر می‌تواند اقدام به برکناری وزرا نماید؛ هر چند استعفا و انفصال از کار، برای یک دولت، خوشنامی محسوب نمی‌گردد و همواره نخست‌وزیر متحمل هزینه‌ای در این راه می‌گردد. برای نمونه، میان

سال‌های ۱۹۷۹ و ۱۹۸۷، خانم تاچر، دو وزیر امورخارجه، دو وزیـر دفـاع، دو وزیر کشور و یک وزیر صنعت خود را با استعفای آنـان از دسـت داد. بـرای نمونه، استعفای لرد کارینگتون در سال ۱۹۸۲ ضربه شدیدی بـر پیکـره وزارت امورخارجه این کشور بود و از سویی، نمایانگر نقش این شخصیت‌های اصـلی و مهم بر روند تصمیم‌گیری می‌باشد.[۱۳۰]

واقعیت گریزناپذیر سوم در روند تصمیم‌گیری، نقش نسبتاً فرعی قوه مقننـه می‌باشد. پارلمان می‌تواند خود را در سیاست خارجی و دفاعی بـه شـیوه‌هـای مختلف وارد نماید. بـرای نمونـه، سؤالات مطـروح شـده در زمینـه سیاسـت خارجی این کشور، در روزهـای چهارشـنبه سـوم هـر مـاه، از وزرای مربوطـه پرسیده می‌شود که عمدتاً در مجلس لردان صورت می‌گیرد.

علاوه بر کمیته‌های مجلس لردان که به امور خارجه و مسائل جامعه اروپـا مبادرت می‌ورزند، از همه مهم‌تر، دوازده کمیته انتخـابی امـور خارجـه و دفـاع می‌باشند. همچنین کمیته‌های احزاب در امور روابـط خـارجی و سـازمان‌هـای حزبی مرتبط بوده و می‌تواننـد نقـش مهمـی در تـدوین و تنظـیم ایـستارهـای سیاست خارجی ایفا نمایند؛ به‌ویژه زمانی که حزبی در جایگاه اپوزیسیون قـرار داشته باشد. البته تدابیر یادشده، در هر حال، بدین معنا نیست کـه پارلمـان، در سیاست‌گذاری‌های خارجی، دارای نقـش محـوری مـی‌باشـد. چراکـه منـاظرات پارلمانی، تعمـیم‌یافتـه و کلـی، فاقـد اطمینـان و ارزش هـستند. از ایـن‌رو نقـش پارلمان، اغلب غیر مـستقیم اسـت. آخـرین واقعیـت گریـزناپـذیر، میـزان پـایین برجستگی و نقش امور دفاعی و خارجی در مناظرات عمومی می‌باشد. در واقـع، مردم ناآگاه بریتانیا با بیان دیدگاه‌هـای خـود از طریـق مطبوعـات و رسـانه‌هـا و

گروه‌های فشار، تنها از یک نقش حاشیه‌ای و واکنشی در رونـد سیاسـت‌گـذاری برخوردارند. از آنجا که مردم به طور کلی، از امور خارجی آگاهی زیادی ندارنـد، از این رو به آسانی پیرامون سیاست خارجی صحبت می‌کنند.[۱۳۱]

در انگلستان، هدایت امور خارجی برعهده وزارت امورخارجه و کشورهای مشترک‌المنافع و نیز پست‌های سیاسی ماورا البحار است که شامل سفارتخانه‌ها و واحدهای تابع آنها در ۱۹۰ کـشور جهـان مـی‌باشـد. وزارت امورخارجـه و کشورهای مشترک‌المنافع، سیاست‌های خارجی را با بخش‌های دیگر مرتبط بـا امور خارجی همچون وزارت دفـاع، بخـش تجـارت و خزانـه‌داری انگلـستان، هماهنگ می‌نمایند. بخش‌هـای دیگـری کـه بـا وزارت امورخارجـه همکـاری می‌کنند، بخـش تجـارت خـارجی بریتانیـا و بخـش صـادرات هـستند کـه در سرمایه‌گذاری‌ها و فعالیت‌هـای صـنعتی ایـن کـشور در ماورالبحـار و در امـر صادرات فعالیت دارند.

پی‌نوشت‌ها

۱. یان داربی‌شر و جی. دنیس داربی‌شر، «تحولات سیاسی در بریتانیا»، ترجمه دکتر فریدون زندفرد، تهران: انتشارات آموزش و انقلاب اسلامی، ۱۳۷۱، ص ۴.

۲. احمد نقیب‌زاده، «سیاست و حکومت در اروپا (انگلستان، فرانسه، آلمان، ایتالیا)»، تهران: نشر سمت، ۱۳۷۲، ص ۹۴ ـ ۹۳.

۳. همان.

4. Nevil Johnson (1999) "The Constitution", in Ian Holliday, Andrew Gamble and Geraint Parry (eds), Fundamentals In British Politics, London: MACMILIAN press LTD, p.59.

۵. یان داربی‌شر و جی. دنیس داربی شر، پیشین، ص ۹.

۶. نقیب‌زاده، پیشین.

۷. داربی‌شر، پیشین، ص ۵ ـ ۳.

۸ نقیب‌زاده، پیشین.

9. John.p, mackintosh (1962) **The British Cabinet**, London: Stevens.

10. Gillian Peele (1995) **Governing the UK**, Oxford: Blackwell, p.51,89

11. Nevil Johnson, Op.cit, P. 52-3.

۱۲. مارگارت تاچر، خاطرات مارگات تاچر: ترجمه فریدون دولتشاهی، تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۷، ص ۳۶.

۱۳. همان، ص ۲۹.

14. V. Bogdanor, (1995) The Monarchy and The Constitution, Oxford University Press.

15. Nevil, Johnson, Op.cit, P.53.

16. R.A., Rhodes and P. Dunleavy. (eds) (1995) prime Minister, Cabinet and core Executive, London, Macmillan

17. M, Doyle (1997) **Ways of War and Peace,** London and New York, Norton.

18. M, Burch (1988) "British Cabinet: A Residual New York,

Norton.
19. P, Hennessy. (1986) Cabinet, Oxford, Blackwell.
20. Ibid, p.26, 38-42.
21. http://www.home - m15h.htm
22. http://www.home - m151.htm
23. Alen J. Day (ed), Political Parties at the world, Longman, Harlow, 1988, p. 570.

۲۴. حسینعلی نوذری، احزاب سیاسی و نظام‌های حزبی، نشر گستره، تهران، ۱۳۸۱، صص ۶-۱۷۵.

۲۵. یان داربی شر و دنیس جی. داربی شر، تحولات سیاسی در بریتانیا، ترجمه فریدون زندفر، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۷۱، ص ۱۳.

۲۶. احمد نقیب‌زاده، سیاست و حکومت در اروپا، انتشارات سمت، تهران، ۱۳۷۹، ص ۱۰۱.

27. Alen J. Day (ed), *op.cit*, p.570.
28. Bill Jones & others, Politics UK, Longman, Harlow, 2002, p.234.

۲۹. حسینعلی نوذری، پیشین، ص ۱۷۷.

30. Alen J. Day (ed), *op.cit*, p.570.

۳۱. علی فلاحی، برآورد استراتژیک بریتانیا، مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۵، ص ۸۰

32. Alen J. Day (ed), *op.cit*, p.570.
33. Guardian, 2005-06-12.
34. //en.wikipedia.com/thacherism.
35. //en.wikipedia.com/wiki/conservative_party.
36. Alen J. Day (ed), *op.cit*, p.570.

۳۷. علی فلاحی، پیشین، ص ۹۱.

38. //en.wikipedia.com/wiki/conservative_party.

۳۹. حسینعلی نوذری، پیشین، ص ۱۷۶.

40. Ian Budge, “Great Britain and Ireland: variation of party government”, Political institution in Europe, edited by Joseph M. Colomer, Routladge, New York & London, 2002, pp.28-9.

۴۱. سعید خالوزاده، نقش انگلیس در معادلات قـدرت اروپـا، انتـشارات وزارت امور خارجه، تهران،۱۳۷۷، ص ۷ـ۴.

42. www.politics.co.uk/codestructurpage.asp?menuindex=430014385&code=430014488&itemid=8082205

(برنامه‌های احزاب در انتخابات ۲۰۰۵، شهریور۸۴)

43. www.politics.co.uk/codestructurpage.asp?menuindex=430014385&code=430014488&itemid=7937166

(برنامه‌های احزاب در انتخابات ۲۰۰۵، شهریور ۸۴)

44. www.politics.co.uk/codestructurpage.asp?menuindex=430014385&code=430014488&itemid=7875182

(برنامه‌های احزاب در انتخابات ۲۰۰۵، شهریور ۸۴)

45. www.politics.co.uk/codestructurpage.asp?menuindex=430014385&code=430014488&itemid=8082205

(برنامه‌های احزاب در انتخابات ۲۰۰۵، شهریور ۸۴)

46. www.politics.co.uk/codestructurpage.asp?menuindex=430014385&code=430014488&itemid=7937166

(برنامه‌های احزاب در انتخابات ۲۰۰۵، شهریور ۸۴)

47. www.conservative.com/tile.do?def=manifesto.uk.britainandtheworld.page

(برنامه‌های حزب محافظه‌کار، سایت رسمی حزب، شهریور ۸۴)

48. Alen J. Day (ed), *op.cit*, p.571.

۴۹. حسینعلی نوذری، پیشین، صص۲ ـ ۱۸۱.

50. Alen J. Day (ed), *op.cit*, p.571.
51. Bill Jones & others, *op.cit,* pp. 246-7
52. wikipedia.com/wiki/labour_party

۵۳. حسینعلی نوذری، پیشین، صص ۶ ـ ۱۸۵.

54. wikipedia.com/wiki/labour_party

۵۵. علی فلاحی، پیشین، ص ۹۱.

56. Ian Budge, *op.cit*, p. 27

۵۷. علی فلاحی، پیشین، ص ۹۱.

58. http://www.labour,org.uk/ourpolicies/foreignaffairs04
(برنامه‌های حزب کارگر، سایت رسمی، شهریور ۸۴)

59. http://www.politics.co.uk/codestructurpage.asp?menuindex=430014385&code=430014488&itemid=8082205
(برنامه‌های احزاب در انتخابات ۲۰۰۵، شهریور ۸۴)

60. http://www.politics.co.uk/codestructurpage.asp?menuindex=430014385&code=430014488&itemid=7875182
(برنامه‌های احزاب در انتخابات ۲۰۰۵، شهریور ۸۴)

61. http://www.politics.co.uk/codestructurpage.asp?menuindex=430014385&code=430014488&itemid=8082205
(برنامه‌های احزاب در انتخابات ۲۰۰۵، شهریور ۸۴)

62. http://www.politics.co.uk/codestructurpage.asp?menuindex=430014385&code=430014488&itemid=7937166
(برنامه‌های احزاب در انتخابات ۲۰۰۵، شهریور ۸۴)

63. BBC,News,2006-09-06
64. Alen J. Day (ed), *op.cit,* p.574

۶۵. احمد نقیب‌زاده، «تحولات نظام حزبی در انگلستان»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۲۸، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۷۱، صص ۲ ـ ۲۰۱.

۶۶. جان اریک لین و اسونت ارسن، سیاست و جامعه در اروپای غربی، ترجمه سیدجواد امام جمعه‌زاده، انتشارات دانشگاه اصفهان، اصفهان، ص۱۵۳.

67. Bill Jones & others, *op.cit,* p. 250.
68. wikipedia.com/wiki/liberal_democrats.
69. *Ibid.*
70. http://www.politics.co.uk/codestructurpage.asp?menuindex=430014385&code=430014488&itemid=8082205
(برنامه‌های احزاب در انتخابات ۲۰۰۵، شهریور ۸۴)

71. http://www.politics.co.uk/codestructurpage.asp?menuindex=430014385&code=430014488&itemid=7937166
(برنامه‌های احزاب در انتخابات ۲۰۰۵، شهریور ۸۴)

72. *Ibid.*
73. http://www.home - m1511.htm
74. http://www.home - m15111.htm
75. http://www.hmso. gv.uk
76. http://www.home - m15nm.htm
77. http://www.uk/defence intelligence staff[DIS]- UK intelligence Agencier.htm
78. http://www.home- m15000.htm
79. http://www.home- m15ppp.htm
80. http://www.defenceintelligence and security center-uk intelligence (1).htm
81. http://www.home- m15rrr.htm
82. http://www.home- m15sk.htm
83. http://www.mi6.gov.uk/output/page59.html
84. Ibid, p.59
85. http://www.mi5.gov.uk/output/page7.html
86. http://www.mi5.gov.uk/output/page20.html
87. http://www.mi5.gov.uk/output/page79.html
88. http://www.mi5.gov.uk/output/page5.html
89. http://www.gchq.gov.uk/about/index.html
90. Ivor, Jennings (1990) The British Constitution, fifth edition, Universal Book Stall

۹۱. هارولد ویلسون، **نخست‌وزیر انگلیس**، ترجمه جلال رضایی راد، تهران: نشر گفتار، ۱۳۶۶

92. http://www.politics.co.uk/codestructurpage.asp?menuindex=430014385&code=430014488&itemid=7875186

(برنامه‌های احزاب در انتخابات ۲۰۰۵، شهریور ۸۴)

93. Gillian Peele, Op.cit
94. N.Johnson, (1997) "opposition in the British Political System", **Government and Opposition, vol.32, p.487-570**
95. E\UK\List of Political Parties in the United Kingdom, Wikipedia, The Free encyclopedia.htm.
96. R, Leach.(1991) **British Political Ideologies,** London: philip Allen
97. Henry Pelling (1993) A Short History of the Labour Party, 10 the edition Basingstoke: Macmilan.

۹۸. آنتونی گیلدنز، راه سوم، ترجمه منوچهر صبوری کاشانی: تهران: نشر شیرازه، ۱۳۷۸، ص ۱۵

99. R.Mckenzie (1964) British Political Parties: The Distribution of Power Within the Conservative and Labour Parties, London: Heinemann
100. Anthony seldon (1994) "The Conservative Party", in Dennis Kavanagh and Anthony Seldon (eds), The Mayor Effect, Basingstoke: Macmillan
101. K.D, Ewing, Op.Cit, p.106
102. Gillian peele, Op.cit, p.254-6

۱۰۳. محمد شکرانی، «عملکرد یازده‌ساله دولت محافظه‌کار مارگارت تاچر»، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۲.

104. David Butler and Gareth Butler, Op.cit.

۱۰۵. گیدنز، پیشین، ص ۱۵ ـ ۱۱.

106. David Butler and Gareth Butlr, op.cit.
107. Ibid.
108. K. Boyle and T, Hadden (1994)Northern Ireland: The Choice, Harmondsworth: penguin, p.52.
109. Ibid

۱۱۰. روژه فالیگو، «جنبش مقاومت ایرلند»، ترجمه باقر پرهام و جمشید ارجمند، تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۱، ص ۱۱ ـ ۵.

۱۱۱. کورش عبادی، «مباحث کشورها و سازمان‌های بین‌المللی»: انگلستان، تهران: دفتر مطالعات سیاسی بین‌المللی، ص ۲.

۱۱۲. عبادی، «پیشین»، ص ۱۳۶.

113. ________ (2003) "Foreign Policy and the West Midleands: A background Paper for the Foreign of Common Wealth's West Midlands Rigional Seminar", River Path Associates.

۱۱۴. شکرانی، عملکرد یازده‌ساله دولت محافظه‌کار تاچر، ص ۲۱۵ ـ ۲۰۵

115. EU Divectorate General for Trade, Op.cit.

۱۱۶. آنتونی گیدنز، پیشین.

117. EU DG for Trade, op, cit.

۱۱۸. آنتونی گیدنز، پیشین.

۱۱۹. این داربی شر و دنیس داربی شر، پیشین.

120. J.P., Mackintosh, Op.cit.

۱۲۱. یان داربی شر و دنیس داربی شر، پیشین.

۱۲۲. همان،ص ۱۳۲۴-۱۲۴.

123. http://www.britainUSA.com/sections.

124. Ibid, p.9

125. Ibid.

۱۲۶. محمد شکرانی، پیشین،ص ۵۸-۵۰

۱۲۷. همان، ص ۳-۷۱

۱۲۸. تدبیر، «انگلیس: پیوستن یا نپیوستن»، شماره ۱۲۹، ص ۸۱.

۱۲۹. ترجمان اقتصادی، «انگلستان و یورو»، تیرماه ۱۳۸۰، ص ۳۵ و ۳۴.

130. http://www.news.bbc.co.uk/2/hi/politics/3024010.stm

۱۳۱. نواندیش، «بریتانیا و یورو: هنوز نه!»، شماره ۱۰، ص ۳۱.

بخش سوم

بررسی رابطه انگلستان و اتحادیه اروپا

عباس کاردان[1]

مقدمه

«ما با اروپائیم، ولی نه بخشی از آن؛ مرتبطیم، ولی نه همراه آن؛ علاقه‌مندیم، ولی نه مجذوب آن؛ بنابراین قصد درآمیختن با یک سیستم فدرال اروپایی را نداریم.»(۱)

وینستون چرچیل، نخست‌وزیر محافظه‌کار بریتانیا

دانشگاه زوریخ، ۱۹۴۶

از همان سال‌های ابتدایی پس از جنگ جهانی دوم که تلاش برای تحقق ایدهٔ اروپای متحد، شکل جدی به خود گرفت، مهم‌ترین دیدگاه دولتمردان بریتانیا این بود که کشورشان حاضر نیست در اروپایی که به صورت فدراسیون

---

۱. کارشناس ارشد مطالعات منطقه‌ای و مدیر گزارش‌های پژوهشی مؤسسه تهران

اداره شود و پول و پارلمان مشترک داشته باشد، شرکت نماید.

در توضیح این سیاست بریتانیا بعد از جنگ جهانی دوم باید گفت که این کشور تصمیم گرفت تا توازنی سه جانبه با در نظرگرفتن منافع ایالات متحده، جامعه مشترک‌المنافع و کشورهای اروپایی را مدیریت کند، به گونه‌ای که چرچیل، نخست‌وزیر وقت این کشور دیدگاهی را ارائه کرد که بر مبنای آن کشورش در مرکز سه دایره هم‌مرکز در سیاست جهانی قرار می‌گرفت: (۱) امپراطوری بریتانیا و کشورهای مشترک‌المنافع؛ (۲) جامعه آتلانتیکی؛ و (۳) اروپای متحد.(۲)

اما تحولات بعدی باعث شد که بریتانیا نتواند خود را بی‌نیاز از جامعهٔ اروپایی ببیند. در ۳۱ جولای ۱۹۶۱، در زمان نخست‌وزیری هارولد مک‌میلان[1]، حزب محافظه‌کار تصمیم گرفت تا درخواست عضویت خود در جامعه اقتصادی اروپا[2] را تسلیم نماید. در این برهه مقامات لندن به این نتیجه رسیده بودند که با پیوستن به این جامعه می‌توانند بازارهای تجاری خود را گسترش داده و در مقام رهبر اروپایی وارد عمل شوند؛ اما این درخواست با مخالفت ژنرال دوگل رهبر فرانسه که انگلیس را «اسب تروای»[3] آمریکا در اروپا می‌خواند، روبه‌رو گردید.(۳) بنابراین، تقاضای بریتانیا برای پیوستن به جامعه اقتصادی اروپا، یک بار دیگر در سال ۱۹۶۷ از سوی فرانسه وتو شد. در نیمه اول دههٔ ۷۰، بریتانیا بار دیگر تصمیم گرفت تا درخواست عضویت خود در این جامعه را تسلیم نماید. سرانجام با پیگیری‌های سیاسی بعدی، این کشور در

1. Harold McMillan
2. European Economic Community (ECC)
3. Trojan Horse

اول ژانویه ۱۹۷۳ به همراه دانمارک و جمهوری ایرلند به عضویت جامعهٔ اقتصادی اروپا درآمد.(۴) پس از آن نیز با شکل‌گیری اتحادیه اروپا[1] در سال ۱۹۹۳، به عضویت کامل آن درآمد. اما این عضویت، به معنای همراهی کامل آن با برنامه‌های اتحادیه نبود و بارها سیاستمداران لندن ثابت کردند که تابع مطلق تصمیمات این نهاد فراملی نیستند.

در این میان مشکلات اقتصادی دهه ۱۹۷۰ که به رکود اقتصادی در اروپا منجر گردید، سبب توجه بیشتر انگلیس به اتحادیه اروپا گردید. مارگارت تاچر (از حزب محافظه‌کار) در ابتدا نسبت به یورو، پول واحد اروپایی اشتیاق نشان داد، ولی پس از آنکه متوجه شد اروپا به سیاستهای این کشور توجهی ندارد از آن رویگردان شد، به طوریکه در دوران حکومت ۱۱ ساله وی که از سال ۱۹۷۹ آغاز شد، انگلستان در قبال روند تحولات مربوط به جامعه اقتصادی اروپا سیاست شدیدتری اتخاذ نمود و به همین منظور جهان شاهد تشدید آتلانتیک‌گرایی[2] از سوی این کشور، به نفع اهداف سنتی ناتو و جهت‌گیری‌های میلیتاریستی آن بود؛ از اینرو، وقتی در فوریه سال ۱۹۸۶، طرح سند واحد اروپایی[3] ـ مشتمل بر تدابیر تمهیداتی برای تحقق بازار واحد اروپایی[4] برای ابتدای سال ۱۹۹۳ ـ به تصویب رسید، مارگارت تاچر آشکارا به تمسخر این طرح پرداخت و اروپای ۱۹۹۳ را به هواپیمای بدون خلبانی تشبیه کرد که سرنوشت آن به دست تقدیر رها شده است.(۵)

خاتمه دوران جنگ سرد، پیشرفت فرآیند همگرایی در اروپا، تحول و

---

1. European Union (EU)
2. atlanticism
3. The Single European Act
4. Single European Market (SEM)

تکامل جامعهٔ اقتصادی اروپایی به اتحادیه اروپا و نیز وحدت دو آلمان، از جمله پدیده‌های مهمی بودند که دولت انگلستان را در آغاز دههٔ ۹۰ میلادی برای همکاری با روند وحدت اروپا تحت فشار قرار داد و این کشور را مجبور به تعدیل سیاست‌های افراطی در دوران زمامداری تاچر نمود. با این حال هنوز نیز مقامات انگلیسی نمی‌توانستند در تمامی مراحل و روندها با همگرایی اروپا به پیش روند.(۶)

در دوران نخست‌وزیری جان میجر[1] (از حزب محافظه‌کار)، ایده نظام ماتریسی اتحادیه اروپا از سوی لندن مطرح شد؛ یعنی، اتحادی اروپایی که در آن هیچ کشوری ملزم به پیروی از سیاست‌های مشترک مغایر با منافع ملی خود نبوده و اعضا می‌توانند به انتخاب خود، اقدام به اجرای هر یک از سیاست‌های مشترک نموده یا خارج از آن باقی بمانند.(۷)

به‌دنبال پیمان ماستریخت[2] (توضیح مولف ــ مذاکرات راجع به این پیمان در ۹ دسامبر ۱۹۹۱ پایان یافت، دولت‌های عضو در ۷ فوریه آن را امضا کرده و در اول نوامبر ۱۹۹۳ قدرت اجرایی پیدا کرد که بر مبنای آن اتحادیه اروپا تأسیس گردید)، با فشارهای آلمان، انگلیس در نهایت افزایش قدرت پارلمان اروپایی[3] را پذیرفت، مشروط به اینکه پارلمان یادشده در مسائل مربوط به حاکمیت ملی کشورهای اروپایی، نظر خود را تحمیل نکند. همراه با مسائل و مباحث مطرح شده در پیمان ماستریخت، پروژهٔ سیاست خارجی و امنیتی مشترک نیز افزون بر مفهوم هویت دفاع اروپایی، در این پیمان مطرح شد.

---

1. John Major
2. Maastricht Treaty
3. European Parliament (Europarl or EP)

انگلیس در قبال این مسائل، معتقد به هویت دفاعی اروپایی معتدل بود. در کنفرانس ماستریخت، مخالفت‌های انگلستان به اعطای امتیازی مهم به این کشور منجر شد که بر اساس آن، بریتانیا از تحقق وحدت پولی بر اساس جدول پیش‌بینی شده، معاف گردید.[۸]

تونی بلر (از حزب کارگر) نیز هرچند تمایل زیادی به ایجاد رابطه‌ای جدید با اتحادیه اروپا داشت، ولی به واسطه مخالفت گوردن براون[۱]، وزیر خزانه‌داری سابق با پذیرش یورو و نیز مخالفتها با قانون اساسی واحد اروپایی[۲] (یا معاهده قانون اساسی[۳])، با موفقیت چندانی روبرو نبود. در عین حال به دلیل مشارکت در جنگ عراق همواره از سوی ژاک شیراک و گرهارد شرودر مورد انتقاد بود.[۹]

در توصیف اتحادیه اروپا نیز همانطور که در معاهده روم ذکر شده و در سند واحد اروپایی در سال ۱۹۸۶ مورد تأیید قرار گرفت، هدف این جامعه عبارت از ایجاد بنیان‌هایی برای یکپارچگی بیشتر میان مردمان اروپا بر اساس بازار داخلی مشترک، یکی‌شدن تدریجی سیاستهای اقتصادی کشورهای عضو و ایجاد چارچوبی از قانون مشترک می‌باشد. گفتنی است که اتحادیه اروپا هم‌اکنون تعرفه‌های داخلی و برخی دیگر از موانع را حذف کرده، تعرفه‌های مشترک گمرکی را وضع کرده و انتقال آزادتر کار، سرمایه و خدمات را فراهم ساخته است. در عین حال اعضای آن در برخی مسائل سیاسی به صورت هماهنگ عمل می‌کنند. در حال حاضر نیز تقریباً یک پنجم تجارت جهانی مربوط به این اتحادیه بوده و نیمی از تجارت بریتانیا با اعضای این سازمان

---

1. Gordon Brown
2. EU Constitution
3. Constitutional Treaty

بزرگ می‌باشد.[۱۰]

با این مقدمه نوشتار حاضر سعی دارد به بررسی جایگاه و موضع بریتانیا در اتحادیه اروپا و همگرایی اروپا پرداخته، عرصه‌های همکاری و تقابل با این جامعه را بررسی و با توجه به تحولات جاری آینده همکاری این کشور با آن را مورد توجه قرار دهد.

نمایی کلی از جایگاه بریتانیا در اتحادیه اروپا

بریتانیا بیش از دو قرن، استیلای کامل بر جهان داشته و همواره سعی کرده است در سیاست‌های خود میان قدرتهای اروپایی در سابق و اروپا و آمریکا در حال حاضر مهره‌ای موازنه‌گر باشد. بنابراین، از ابتدای ورود خود به اتحادیه اروپا عنان بسیاری از سیاست‌های ملی خود را از کف نداده و حداقل آخرین کشوری بوده است که به بسیاری از قراردادها یا پیمان‌های دسته‌جمعی اتحادیه پیوسته است.

این کشور همچنین در اکثر زمینه‌ها رویه ملی خود را حفظ کرده است، به طوریکه همچنان از پیوستن به حوزه یورو (پول واحد اروپایی) خودداری می‌کند؛ آخرین کشوری بود که به منشور اجتماعی اروپا پیوست؛ عضو حوزه شینگن نیست و معتقد به کنترل رفت وآمد شهروندان است؛ مخالف سرسخت قوانین کار مشترک در اتحادیه بوده و بدین سبب با شناسایی رسمی حق اعتصاب در قانون اساسی اتحادیه مخالف می‌باشد؛ و معتقد به سرسختی در زمینه قوانین مهاجرت به اتحادیه است، هرچند در مورد مهاجرت شهروندان کشورهای اتحادیه اروپا به انگلیس چندان سخت‌گیری ندارد.

در طی سال‌های عضویت بریتانیا در اتحادیه، مخالفت‌های این کشور به حوزهٔ تصمیمات سیاسی، اقتصادی و امنیتی محدود نشد و حوزهٔ اجتماعی را نیز فراگرفت. بریتانیا سال‌ها با طرح منشور اجتماعی اتحادیه مخالفت می‌کرد. این منشور در سال ۱۹۸۹ از سوی تمامی اعضا به‌جز بریتانیا امضا شد. مقامات بریتانیا استدلال می‌کردند که اعمال این منشور موجب افزایش هزینهٔ کار و کاهش رقابت‌ها شده و ابزاری برای تحمیل هزینه‌های اجتماعی بر دولت انگلیس می‌شود. البته در نهایت با روی کارآمدن دولت کارگری تونی بلر، انگلیس به این منشور پیوست.

اما انگلیس در قبال گسترش اتحادیه اروپا به شرق، موضعی مثبت داشته است و سیاستمداران این کشور، گسترش اتحادیه را راهی برای افزایش دایرهٔ روابط خود با کشورهای شرقِ قاره می‌دانند. دولتمردان انگلیس در زمینه سیاست خارجی و امنیتی مشترک معتقدند در مواردی که منافع کشورهای اتحادیه با هم مشترک است، می‌توان حتی‌الامکان با یک صدا سخن گفت؛ اما هیچ‌گاه نمی‌توان سیاست خارجی و امنیتی مشترک را جایگزین سیاست‌گذاری ملی کشورهای عضو نمود.

در کل آنکه باید گفت تمایل انگلیس به حفظ حاکمیت و قدرت پارلمان خود سبب شده تا این کشور نتواند نقشی پیشرو را در اتحادیه اروپا داشته باشد و همواره به نوعی انفعالی با سیاستهای اتحادیه اروپا برخورد می‌کند.

فصل اول) همگرایی با اروپا (موافقان و مخالفان)

اختلاف درباره اتحاد کشورهای اروپایی سابقه‌ای به اندازه خود تئوری

همگرایی[1] دارد. از زمانی که نخستین بار ایده همگرایی دربخش غربی این قاره مطرح شد گروهی از دولت‌ها و سیاستمداران موضع مخالف داشتند. اما مخالفت‌ها ریشه و ماهیت یکسان نداشته است. برخی ازمخالفان اساساً حاضر به قبول اراده یک قدرت مافوق حاکمیت خویش نبودند و هرگونه پیشنهاد همگرایی را با ترازوی اقتدار ملی خویش سنجیده‌اند؛ اما برخی دیگر نسبت به فرمول‌های اتحاد اروپا و چند و چون همگرایی حرف داشتند. در گروه مخالفان از انگلیس باید به عنوان سرسخت‌ترین مانع در برابر اروپای واحد یاد کرد، کشوری که در همه دوره‌ها ساز مخالف را در ارکست اروپایی نواخته است.

انگلیسی‌ها از عصر جنگ سرد تاکنون در طرح وحدت اروپا یک خط قرمز تاریخی برای خود ترسیم کرده‌اند. این خط قرمز که در واقع همان «منشور مخالفت لندن با اتحادیه اروپا» است ازسوی تمام دولت‌ها وجناح‌های حاکم این کشور تعقیب شده است. بر اساس آن، لندن اعلام کرده است که حول ۴ رکن از مسائل حاکمیتی خویش با طراحان تئوری وحدت مصالحه نخواهد کرد. این اصول چهارگانه شامل سیاست خارجی؛ حقوق بشر؛ قوانین اجتماعی؛ و امور مالیاتی است . با این شروط لندن در واقع، عمق بی‌میلی خود را به حضور در اتحادیه اروپا به نمایش گذاشته است.(۱۱)

علی‌رغم این مسأله، در داخل خود بریتانیا دو گروه موافق و مخالف با همگرایی کامل این کشور به اتحادیه اروپا وجود دارد. لازم به ذکر است که در این رابطه صرفاً به نقش احزاب و مطبوعات به عنوان مهم‌ترین نهادهای

---

1. integration theory

سیاسی تأثیرگذار، پرداخته شده و معیار دسته‌بندی آنها در دو گروه موافقان و مخالفان، گرایش کلی و کنونی آنان می‌باشد.

الف) موافقان[1]

موافقان همگرایی بیشتر با اتحادیه اروپا از ایده‌های کلی همگرایی اروپایی حمایت می‌کنند. بسیاری از آنها بر این باورند که اتحاد در جهان تک‌قطبی امروز بسیار مهم بوده و اینکه وجود یک اروپای متحد و مستقل ضروری می‌باشد. همچنین عنوان می‌کنند که یک کشور تنها در بسیاری از حوزه‌ها همچون اقتصاد، فرهنگ، سیاست، علم، دیپلماسی و نظامی با آسیب‌پذیریهای فراوان مواجه خواهد شد. در واقع آنها به منافع و مزایای پیوستن به اتحادیه اروپا نظر دارند.

۱ـ حزب کارگر[2]

«منافع بریتانیا به عنوان یک ملت در عضویت فعال اتحادیه اروپا، کمک به تعریف اولویتها و بهره‌گیری از فرصتهای اقتصادی آن می‌باشد.»

برگرفته از سایت حزب کارگر از موضع آن در قبال اتحادیه اروپا(۱۲)

اگرچه همواره حزب محافظه‌کار را به عنوان «بی‌میل به اروپا»[3] می‌نامند، ولی به نظر می‌رسد که این عنوان بیشتر شایسته حزب کارگر باشد، چراکه این حزب همیشه میان حمایت از عضویت و مخالفت با عضویت در اتحادیه اروپا در نوسان بوده است. حتی در داخل حزب کارگر نیز تقسیم‌بندیهای بیشتری به نسبت حزب محافظه‌کار راجع به اتحادیه اروپا وجود دارد.

---

1. Pro-Europeans or Euroenthusaists
2. The Labour Party
3. Reluctant European

به لحاظ تاریخی، حزب کارگر اساساً مخالف عضویت در جامعه اروپایی زغال و فولاد بود و از درخواست هارولد مک‌میلیان[1] (نخست‌وزیر وقت) برای پیوستن به جامعه اقتصادی اروپا در سال ۱۹۶۱ حمایت نکرد. نخستین چرخش کامل دیدگاه این حزب در سال ۱۹۶۷ برای تقاضای عضویت در اتحادیه اروپا صورت گرفت، هرچند باید گفت که تمامی اعضای حزب از این درخواست حمایت نکردند.

این حمایتها و مخالفتها در حزب ادامه داشت تا اینکه در سال ۱۹۸۱ سبب دو دستگی و انشقاق در حزب شده و گروهی حزب کارگر را ترک کرده و حزب سوسیال دموکرات (SDP) را در حمایت از همگرایی با اتحادیه اروپا بنیان گذاشتند.

در انتخابات عمومی سال ۱۹۸۳ برای نخستین‌بار تقریباً تمامی اعضا با شعار خروج از اتحادیه اروپا وارد صحنه رقابت شدند. به هرحال حزب کارگر در این انتخابات شکست سختی خورد و در نتیجه آن بسیاری از سیاستهای مطرح‌شده به تدریج تغییر کردند. پس از آن نایل کینوک[2] رهبر وقت حزب کارگر این حزب را به سمت موضعی مثبت‌تر نسبت به جامعه اقتصادی اروپا کشاند تا جایی که در انتخابات سال ۱۹۸۹ کینوک ادعا کرد که حزبش بیش از حزب محافظه‌کار گرایش به این جامعه دارد.

جان اسمیت[3] و تونی بلر[4]، رهبران بعدی حزب کارگر نیز موضعی در حمایت از همگرایی با اتحادیه اروپا داشتند. بلر منشور اجتماعی معاهده

---

1. Harold McMillian
2. Neil Kinnock
3. John Smith
4. Tony Blair

آمستردام را در سال ۱۹۹۷ امضا کرد و از هواداران گسترش اتحادیه اروپا به حساب می‌آمد. همچنین به نظر می‌رسید که اکثر اعضای حزب نیز با وی هم‌عقیده بودند. با این حال مخالفان سرسختی هم در حزب داشت.(۱۳) بنابراین، هر چند حزب کارگر به لحاظ تاریخی گرایش به سمت مخالفت با اروپا داشته، ولی با گذشت زمان این دیدگاه جای خود را به همگرایی بیشتر با اروپا داده است.

با این حال، حزب کارگر خود نیز به دو جناح اکثریت حامی اروپا و اقلیت مخالف اروپا دسته‌بندی می‌شود. اقلیت مخالف از نمایندگان حزب کارگر در پارلمان گروه «اعضای مخالف یورو در حزب کارگر»[1] را تشکیل دادند که مخالف عضویت بریتانیا در پول واحد اروپایی می‌باشد. این گروه از حمایت بخش‌های اقلیت جنبش اتحادیه کارگری[2] برخوردار بوده ولی اکثریت اتحادیه‌های کارگری همچنان موافق سرسخت اتحادیه اروپا می‌باشند.(۱۴)

تونی بلر در انتقاد به این مخالفان در ۲۱ ژوئن ۲۰۰۴ در برابر پارلمان این کشور موضوعات و دلایل مطرح‌شده از سوی آنان را «افسانه» نامید و برای هر یک از آنها جواب مشخصی را ارائه کرد.(۱۵)

به هرحال با روی کار آمدن گوردن براون[3] به نظر می‌آید که دیدگاه مخالفان تا حدی در این حزب پررنگ‌تر شده است، زیرا برخلاف تونی بلر که به عنوان چهره‌ای طرفدار اروپا شناخته می‌شد، وی را به عنوان شخصیتی مخالف اروپا محوری می‌دانند. البته برخی از صاحب‌نظران ادعا می‌کنند وی نیز

---

1. Labour Against the Euro
2. Trade Union
3. Gordon Brown

همانند بلر طرفدار نزدیکی به اروپا است و اینگونه نظرات اشتباه راجع به او بواسطه خصومت روزنامه‌های سان[1] و دیلی میل[2] که از سوی مخالفان همگرایی با اتحادیه اروپا اداره می‌شوند، رواج یافته است.(۱۶)

۲ـ حزب لیبرال دموکرات[3]

اعضای سومین حزب بزرگ بریتانیا یعنی حزب لیبرال دموکرات و احزاب پیش از آنها (حزب سوسیال دموکرات[4] و حزب لیبرال[5]) نیز قویاً حامی اتحادیه اروپا هستند. آنها از جمله نخستین کسانی بودند که از جامعه زغال و فولاد اروپایی، جامعه دفاعی اروپا، اتحادیه اروپای غربی، منطقه آزاد تجاری اروپایی و جامعه اقتصادی اروپا حمایت کردند. کارشناسان از جمله دلایل حمایت این حزب از اتحادیه اروپا را دور بودن آن از قدرت داخلی عنوان می‌کنند، زیرا اروپا می‌تواند چشم‌انداز خوبی از نظر منابع و نفوذ برای آنان باشد.(۱۷)

لازم به ذکر است که تا پیش از سال ۱۹۸۸ دو حزب سوسیال دموکرات و حزب لیبرال به طور مشخص در جهت همگرایی با اتحادیه اروپا فعالیت می‌کردند که در این سال با یکدیگر ادغام شده و حزب لیبرال دموکرات را بنیان گذاشتند.(۱۸)

این حزب در راستای حمایت از همگرایی بیشتر به اتحادیه اروپا همچنین مجمعی اینترنتی را با نام «گروه مشاوره سیاسی آنلاین لیبرال دموکراتها»[6] راه‌اندازی کرده است. در سایت این گروه آمده است که هدف از تشکیل آن

---

1. Sun
2. Daily Mail
3. Liberal Democrat Party
4. Social Democrat Party
5. Liberal Party
6. Liberal Democrats Online Policy Consultation Group

عبارت از انعکاس نظر همگان در مورد مسائل مرتبط با آینده اروپا و بهینه‌سازی تلاش‌ها در راستای حل و فصل مشکلات مهم اروپایی و بین‌المللی پیش‌روی اتحادیه اروپا می‌باشد.(۱۹)

۳ـ حزب سبز[1]

حزب سبز به طور کلی موافق عضویت کامل بریتانیا در اتحادیه اروپا می‌باشد، ولی نسبت به این اتحادیه موضعی بسیار انتقادی دارد. در حالت کلی اعضای این حزب به مزایا و معایب همگرایی با اتحادیه اروپا اشاره دارند.(۲۰)

ب) مخالفان[2]

مخالفان همگرایی بیشتر انگلیس با اتحادیه اروپا با توسل به حس غرور ملی کشورشان در گذشته امپریالیستی و تاریخ نظامی آن بر ضد آینده‌ای اروپایی اقدام می‌کنند. آنان اتحادیه اروپا را فاقد فرایندی دموکراتیک دانسته و آن را تهدیدی برای حاکمیت ملی کشورشان می‌دانند. در عین حال اعتقاد دارند که بریتانیا به عنوان چهارمین اقتصاد بزرگ دنیا و عضو دائم شورای امنیت سازمان ملل از نفوذ و جایگاه بالایی برخوردار است، بنابراین منطقی نیست تا به خاطر رشد و توسعه جایگاه دیگران از اهمیت خود بکاهد. علاوه بر این تأکید دارند که مردمان بریتانیا پیوندهای اجتماعی کمی با اروپا داشته و در مقابل احساس نزدیکی زیادی با کشورهای انگلیسی‌زبان دارند.(۲۱)

به طور کلی دلایل مخالفان همگرایی با اتحادیه اروپا عبارت می‌باشد از:

---

1. Green Party
2. Eurosceptics

- پایان دادن به مصرف بدون نتیجه پول کشور برای اروپا؛
- از آنجاییکه در قانون اتحادیه اروپا از مقامات و نمایندگان این اتحادیه خواسته شده تا منافع کشور خود را به حساب نیاورند، حضور نمایندگان مردم بریتانیا در آنجا به منزله تأمین منافع آنها نخواهد بود؛
- پیروی از سیاستهای اتحادیه اروپا به دنبال خود پیوستن به پول واحد اروپایی نیز را در پی دارد که به منزله سپردن کنترل اقتصاد بریتانیا به دست بانک مرکزی اروپا می‌باشد که به نفع بریتانیا نیست؛
- اتحادیه اروپا ایده‌ای مربوط به گذشته است و برخلاف موافقتنامه تجارت آزاد آمریکای شمالی (نفتا) یک منطقه آزاد تجاری نبوده، بلکه یک اتحادیه گمرکی حمایتی است؛
- اتحادیه اروپا در سلطه آلمان و فرانسه می‌باشد؛
- اتحادیه اروپا بریتانیا را مجبور خواهد کرد تا از سیستم حقوقی و دموکراتیک خود که قرن‌ها قدمت داشته و الگوی کشورهای جهان بوده دست بکشد.

۱ـ حزب محافظه‌کار[1]

حزب محافظه‌کار به لحاظ سنتی به عنوان یک حزب سیاسی میهن‌پرست و حامی بریتانیا شناخته شده است. این حزب به لحاظ تاریخی به عنوان حزبی نزدیک‌تر به ایده همگرایی با اتحادیه اروپا به نسبت حزب کارگر مورد توجه بوده است – اگرچه هر دو حزب اساساً با ورود به جامعه فولاد و زغال

1. The Conservative Party

اروپایی یـا جامعـه اقتـصادی اروپـا مخـالف بودنـد. در حقیقـت، ایـن دولـت محافظه‌کار بود که برای نخـستین‌بـار در سـال ۱۹۶۶ درخواسـت عـضویت در جامعه اقتصادی اروپا را مطـرح کـرد و اینکـه در اوایـل دهـه ۱۹۸۰ در زمـان نخست‌وزیری مارگارت تاچر به عنوان حزب اروپا شناخته می‌شد (هرچند پس از آن رشد آتلانتیـک‌گرایـی در دولـت وی را شـاهد بـودیم). البتـه برخـی از کارشناسان، این امر را بیشتر به موضع ضد اروپـایی حـزب کـارگر در آنزمـان مربوط می‌دانستند که سبب پررنگ‌تر شدن تمایلات حزب محافظه‌کار می‌شـد. با این وجود در انتخابات پارلمـان اروپـایی در سـال‌هـای ۱۹۷۹ و ۱۹۸۴ ایـن حزب محافظه‌کار بود که اکثر کرسی‌های بریتانیا را تصاحب کرد.

با این حال باید گفت که حزب محافظه‌کار در گذشته هیچگـاه از موضـعی متحد و یکپارچه در مقابل اتحادیه اروپا برخوردار نبوده است. پس از تاچر نیز تمامی جانشینان بعدی وی در حزب محافظه‌کار، در تلاش برای متحد سـاختن اعضای حزب در رابطه با اروپا با مشکل روبرو بودنـد، بـه گونـه‌ای کـه جـان میجر[1] نه تنها در میان حزب بلکه در متحد ساختن اعضای کابینه خـود نیـز بـا دشواری روبه‌رو بود.

علی‌رغم حمایت حزب محافظه‌کار از همگرایی با اروپا بـه لحـاظ تـاریخی، هم‌اکنون این حزب کـاملاً مخـالف همگرایـی بـا اتحادیـه اروپـا بـوده و دیویـد کمرون[2] رهبر فعلی آن به عنوان فردی مخالف اتحادیه اروپا شناخته می‌شود. وی چند هفته بعد از پیروزی در کسب رهبری حزب ایده خروج این حزب از حزب

1. John Major 2. David Cameron

مردمی اروپا[1] در سال ۲۰۰۹ را مطرح ساخت. همچنین صحبت‌هایی نیز در مورد مذاکرات مجدد و حتی خروج از اتحادیه اروپا نیز می‌شود.[۲۲] احساس غالب در برخی ستادهای حزب محافظه‌کار آن است که بریتانیا در خارج از اتحادیه اروپا بهتر عمل خواهد کرد و اینکه اتحادیهٔ اروپا بیشتر به انگلیس نیاز دارد تا بالعکس. در حال حاظر نیز به نظر می‌رسد که دیوید کمرون عضویت در اتحادیه اروپا را پذیرفته است ولی با همگرایی بیشتر مخالف می‌باشد. همچنین به نظر می‌رسد که اکثریت حزب نیز با نظر وی موافقند ولی باید گفت که شمار درخواستها برای خروج از این اتحادیه نیز رو به افزایش است.[۲۳]

یکی از دلایلی که برای مخالفت این حزب با همگرایی اروپایی می‌آورند به اصول آن مربوط می‌شود که با دیدگاههای آنسوی آتلانتیک تطابق دارد: دفاع از حاکمیت ملی؛ نمایش قدرت نظامی برای رویارویی با تهدیدات بین‌المللی؛ پیشبرد تجارت آزاد؛ و حمایت از حقوق بشر.[۲۴]

در کل دیدگاه رسمی و کنونی حزب محافظه‌کار در مورد اتحادیه اروپا را می‌توان به صورت زیر بیان کرد که مورد نخست آن دقیقاً به مخالفت با همگرایی بیشتر نظر دارد:

- یک نظام اروپایی بر اساس نظام دولت – ملت
- انعطاف‌پذیری در اتحادیه اروپا
- کاهش بوروکراسی در اروپا
- دموکراسی و مسئولیت‌پذیری بیشتر در اروپا

---

1. European People's Party (EEP)

- مبارزه با سوء مدیریت و اسراف در هزینه‌ها(۲۵)

گفتنی است که در سال ۱۹۹۹ دو نماینده پارلمان اروپایی از حزب محافظه‌کار بریتانیا در راستای مخالفت با سیاستهای حزبشان، حزب مستقلی را با نام حزب محافظه‌کار حامی یورو[1] تشکیل دادند. هدف اصلی آنها پیوستن بریتانیا به پول واحد اروپایی در سریعترین زمان ممکن و اعمال فشار بر حزب محافظه‌کار برای همراهی با سیاستهای اتحادیه اروپا اعلام شده بود.(۲۶)

۲ـ حزب استقلال بریتانیا[2]

حزب استقلال بریتانیا (UKIP) که در سال ۱۹۹۳ تأسیس شد، کاملاً با تداوم عضویت در اتحادیه اروپا مخالف است و این مسأله را علت وجودی این حزب اعلام می‌کند. در عین حال تمامی برنامه‌های سیاسی خود را به این مخالفت پیوند می‌دهد.(۲۷)

۳ـ مطبوعات

اکثر نشریات و روزنامه‌های بریتانیا بخصوص ساندی میل[3] و روزنامه‌های تحت مالکیت راپرت مردوخ[4] (سان[5]، اخبار جهان[6] و ساندی تایمز[7]) در کنار دیلی تلگراف[8] و ساندی تلگراف[9] از جمله مخالفان با همگرایی هستند که مقالات و اخبار مخالف با اتحادیه اروپا و سیاستهای آن را به چاپ می‌رسانند. در همین رابطه کمیسیون اروپایی در واکنش به انتقادات و جهت‌گیری این نشریات،

---

1. Pro-Euro Conservative Party
2. UK Independence Party
3. Sunday Mail
4. Rupert Murdoch
5. The Sun
6. News of the World
7. Sunday Times
8. Daily Telegraph
9. Sunday Telegraph

وب‌سایتی را برای توضیح نقطه‌نظرات این اتحادیه راه‌اندازی نموده است.(۲۸)

فصل دوم) حوزه‌های همگرایی و موضع بریتانیا

در این بخش دو حوزه اقتصادی و سیاسی همگرایی در اتحادیه اروپا و زیرمجموعه‌های آنان آورده شده و موضع دولت بریتانیا نسبت به آنان را می‌آوریم.

الف) حوزه‌های اقتصادی

۱ـ پول واحد

یکی از مسائلی که در کشور بریتانیا به طور جدی مطرح است، رواج پول اروپایی و تصمیم‌گیری این کشور در قبال عضویت یا عدم عضویت در منطقهٔ یورو[1] است. سابقه این موضوع به تلاش فرانسه و آلمان برای ایجاد یک حوزهٔ ثبات پولی در مارس ۱۹۷۹، با هدف خلق یک نظام پولی در اروپا[2] که مبتنی‌بر نرخ‌های مبادله ثابت، اما تعدیل شده باشد، برمی‌گردد.

در میان مردم انگلستان درخصوص پیوستن یا نپیوستن این کشور به حوزه یورو، دو عقیده وجود دارد:

۱) گروهی (که اکثریت را تشکیل می‌دهند) خواهان حفظ پول انگلیس و مخالف رواج یورو هستند. این گروه، معتقدند که به دلیل بالاتر بودن ارزش پوند نسبت به یورو دلیلی برای پیوستن به حوزه یورو و تبدیل پوند به یورو وجود ندارد. در ضمن این گروه، عقیده دارند که ممکن است درگیر شدن در

---

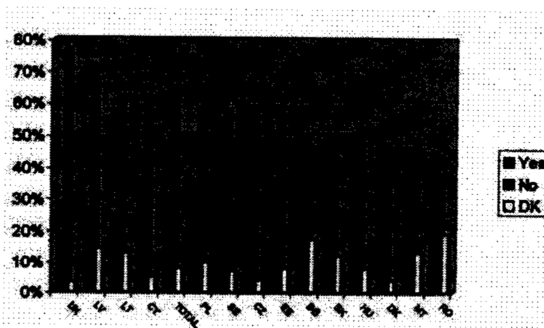
1. Euro
2. European Monetary System (EMS)

مسائل اقتصادی حوزه یورو، کاهش ارزش پوند را به همراه داشته باشد.

۲) گروه دیگر از مردم انگلستان، بر این باور هستند که رواج یورو در انگلستان و حضور این کشور در حوزه یورو، امری اجتناب‌ناپذیر است. این گروه معتقدند در صورت نپیوستن انگلیس به این حوزه، خطر انزوا برای این دولت وجود خواهد داشت و به واسطه نفوذ فزاینده اتحادیه اروپا، انگلیس تحت فشار قرار خواهد گرفت.[۲۹]

در این راستا در تازه‌ترین نظرسنجی صورت‌گرفته از شهروندان کشورهای مختلف اروپا، ۷۷ درصد از مردم انگلیس با پذیرش «یورو»، به عنوان واحد پول اروپایی مخالفت کرده، ۱۹ درصد موافقت خود را اعلام و ۳ درصد هم پاسخ نداده‌اند که بالاترین نرخ مخالفت در میان این کشورها نیز محسوب می‌شده است (شکل ۱).

آیا خواهان پیوستن به «یورو» هستید؟[۳۰]



Uk:بریتانیا؛ LV: لتونی؛ LT: لیتوانی؛ CY: قبرس؛ PL: لهستان؛ SE: سوئد؛ CZ: جمهوری چک؛ EE: استونی؛ BG: بلغارستان؛ SK: اسلواکی؛ HU: مجارستان؛ DK: دانمارک؛ MT: مالت؛ RO: رومانی.

در واقع قرارداشتن اقتصاد انگلستان در زمره قوی‌ترین اقتصادها و ارزش بالای پوند باعث شد که مردم این کشور تمایلی برای پذیرش و تحمل مشکلات اقتصادی دیگر کشورهای اروپایی به ویژه کشورهای تازه‌عضو نداشته باشند.

با این وجود موضع دولت بریتانیا راجع به توسعه و تحولات مرتبط با پول واحد اروپایی تاکنون متفاوت و پیچیده بوده است. برای مثال، مارگارت تاچر به عنوان رهبر اپوزیسیون متعهد شد که در راستای پیوستن بریتانیا به سیستم پولی اروپا تلاش کند. با این حال، زمانی که به نخست‌وزیری رسید (۱۹۷۹) به تعهد خود عمل نکرد و از آن پس سیاست «انتظار و مشاهده»[1] را اتخاذ کرد. با روی کار آمدن جان میجر از حزب محافظه‌کار در سال ۱۹۹۰، این کشور به مکانیزم نرخ مبادله[2] پیوست، ولی در سپتامبر سال ۱۹۹۲ پس از آنکه پوند استرلینگ[3] تحت فشار عمده‌ای از سوی دلالان ارز همچون جورج سوروس[4] قرار گرفت، مجبور به خروج از آن شد. در اولین دوره حکومت بلر نیز هیچ نتیجه‌ای برای پیوستن به یورو حاصل نشد و در دور دوم نیز اعلام شد که پیوستن این کشور به یورو تا قبل از سال ۲۰۱۰ غیرمحتمل است.[۳۱]

البته بلر یکی از طرفداران پیوستن انگلستان به حوزه یورو بود و انتخاب او ارزش این ارز اروپایی را افزایش داد. با این حال وی اعلام کرده بود که تا مشخص‌شدن نتیجهٔ رواج سکه‌ها و اسکناس‌های یورو به جای سکه‌ها و اسکناس‌های قدیمی در اروپا و همچنین وضعیت یورو در قبال دلار، تصمیمی

1. wait and see
2. Exchange Rate Mechanism (ERM)
3. pound sterling
4. George Soros

جدی در این زمینه اتخاذ نخواهد کرد.[۳۲] وی همچنین عنوان داشت که در صورتی با عضویت انگلستان در حوزه یورو موافقت می‌کند که شرایط اقتصادی بریتانیا و افکار عمومی این کشور پذیرای این امر بوده و خواهان رواج یورو باشند.[۳۳]

درحال حاضر یعنی در دوره تصدی نخست‌وزیری گوردن براون نیز بعید است که بریتانیا در آینده‌ای نزدیک به پول واحد اروپایی بپیوندد، چراکه گوردن براون، نخست وزیر فعلی و وزیر سابق خزانه‌داری (مهم‌ترین شخص در کابینه بلر که با رواج یورو مخالفت می‌کرد) پنج آزمون یا پرسش را به عنوان معیار تصمیم‌گیری برای پیوستن به یورو اعلام نموده است که هنوز هم بر آن تأکید دارد و از دید کارشناسان برآورده شدن آنها بعید به نظر می‌رسد. این ۵ آزمون عبارتند از:

۱ـ آیا همگونی و همگرایی بین اقتصاد اروپا و بریتانیا وجود دارد، تا بریتانیا امکان ادامه حیات اقتصادی داشته باشد؟

۲ـ آیا اقتصاد بریتانیا از انعطاف کافی برای انطباق با مشکلات برخوردار است؟

۳ـ تأثیر پیوستن به یورو بر اشتغال بریتانیا چگونه است؟

۴ـ تأثیر یورو بر مراکز مالی بریتانیا (سیتی‌لند، مرکز فعالیت‌های مالی در لندن) به چه صورت است؟

۵ـ پیوستن به یورو چه تأثیری بر روی سرمایه‌گذاری خارجی این کشور خواهد گذاشت؟[۳۴]

این ۵ آزمون در قالب هجده برنامه پژوهشی بررسی شد که در نهایت از

کل ۵ آزمون، چهار آزمون نتیجه منفی داشت و آن آزمونی که نتیجه مثبت دربر داشت، در رابطه با تأثیر عضویت در یورو بر مراکز مالی لندن بود.[۳۵]

براون نیز مانند بلر عقیده دارد که اگر پیوستن در زمان مناسب صورت نگیرد، بریتانیا شاهد افزایش بیکاری و توقف رشد اقتصادی خواهد بود. براون بر این اعتقاد است که یورو نه تنها در انگلستان بلکه در بقیه کشورهای اروپایی نیز جواب نخواهد داد.[۳۶]

همچنین، صاحب‌نظران عنوان می‌کنند که بعید است تا زمانیکه مردم انگلیس از پیوستن کشورشان به یورو حمایت قاطعی نداشته باشند، نخست‌وزیری بتواند چنین کاری کند. زیرا در وهله نخست اگر این پنج شرط هم تأیید شود، مسأله باید به رفراندوم گذاشته شود که بعید است نخست‌وزیری تمایل داشته باشد در چنین رفراندومی شکست بخورد، به همین دلیل چنین رفراندومی را هرگز برگزار نخواهد کرد.[۳۷] شاید مهم‌ترین مشکل در مورد یورو آن باشد که ارزیابی موفقیت یا شکست آن بسیار سخت است و کشورهایی نظیر بریتانیا تکلیف خود را برای پیوستن به آن نمی‌دانند.[۳۸]

۲ـ *سیاست‌های مالیاتی*

سیاستهای مالیاتی هماهنگ[۱] در اتحادیه اروپا شامل یکسان کردن درآمدها و مالیات شرکت‌ها در سرتاسر این اتحادیه می‌شود. با این حال هنوز تمامی کشورها از جمله بریتانیا این رژیم مالیاتی را نپذیرفته و آنرا برای اقتصاد خود مشکل‌ساز می‌دانند. اگر بریتانیا به این سیستم بپیوندد به احتمال خیلی زیاد

---

1. harmonised tax regime

مالیاتها در انگلیس برای هماهنگ‌شدن با مالیتهای اتحادیه اروپا باید افزایش یابد که موجب کاهش سرمایه‌گذاری در این کشور خواهد شد، زیرا رابطه مستقیمی میان مالیات کم و افزایش سرمایه‌گذاری وجود دارد.

علاوه بر این، یکی از موضوعات مهم در سیاستهای انتخاباتی انگلیس بحث مالیاتها می‌باشد که پذیرفتن رژیم هماهنگ اروپایی در ایسن زمینه سبب مشکلاتی در سیاستهای انتخاباتی خواهد شد، چراکه امروزه در بریتانیا سطوح مالیاتی بیانگر خواسته‌های مردم و نمایندگان تجاری می‌باشد. به عبارتی، اگر این مالیاتها در راستای سیاستهای اروپا افزایش پیدا کند، دولت قدرت خود را از دست داده و رأی‌دهندگان توانایی تأثیرگذاری بر سطح مالیات پرداختی خود را نخواهند داشت.[۳۹]

در این رابطه گرودن براون، نخست وزیر جدید بریتانیا هر نوع اقدامی برای هماهنگ‌ساختن مالیاتها در انگلیس با اتحادیه اروپا را رد کرده است. وی عنوان داشت که یک رژیم هماهنگ مالیاتی - که مورد حمایت فرانسه می‌باشد - هیچ سود اقتصادی برای ۴۹۰ میلیون مردم اروپا نداشته و در مقابل از وزرای اقتصاد کشورهای عضو اتحادیه اروپا خواست تا از طریق آزادگذاری رقابت در زمینه‌های خدمات، انرژی و صنعت اطلاعات در پی تکمیل یکپارچه‌سازی بازار واحد اروپایی باشند.[۴۰]

براون دو دلیل را برای مخالفت با هماهنگی مالیاتی عنوان می‌کند: هماهنگی مالیاتی سبب کاهش رقابت خواهد شد و دیگر اینکه مورد پذیرش مردمان اروپا نخواهد بود زیرا تصمیمات راجع به چگونگی و میزان پرداخت مالیاتی بازتابی از فرهنگ ملی هر کشور است.[۴۱]

۳ـ شیلات

سیاست مشترک شیلات[1] یکی از سیاستهایی است که کمتر از دیگر سیاستهای اتحادیه اروپا مورد ارزیابی قرار گرفته است. یکی از دلایل نیز آن است که این سیاست درصد اندکی از نیروی کار اتحادیه اروپا ـ در حدود ۰/۲ درصد ـ را پوشش داده و در عین حال کمتر از یک درصد از کل تولید داخلی این اتحادیه را شامل می‌شود. گفتنی است که این سیاست در سال ۱۹۸۳ تحقق پیدا کرد و پیش از آن مواضع مشترکی وجود داشت که به دهه ۱۹۷۰ برمی‌گشت. هدف از این سیاست عبارت از اداره منابع مشترک، حفظ صنعت شیلات و رعایت الزامات مندرج در معاهدات اصلی جامعه اروپایی می‌باشد.(۴۲)

در طی سالهای شکل‌گیری این سیاست برخلاف آنچه انتظار می‌رفت سهم قابل توجهی برای توسعه این صنعت در اتحادیه اروپا اختصاص داده نشد. تاکنون نیز بیشتر در جهت حل و فصل اختلافات راجع به حقوق ماهیگیری در آبهای سرزمینی و میزان صید ماهی‌ها از سوی هر یک از کشورهای عضو عمل کرده است.(۴۳)

ایده اصلی برای سیاست مشترک شیلات آن بود که پس از ۲۰ سال مورد تجدید نظر قرار گیرد. به همین جهت از سال ۲۰۰۰ مذاکرات در این زمینه آغاز شد و به مدل جدیدی از این سیاست در سال ۲۰۰۳ منجر گردید. در این مدل تأکید بیشتری بر توسعه پایدار در صنعت ماهیگیری، حفاظت از محیط زیست و حذف اقدامات غیرقانونی شد.(۴۴) یکی از مشکلات این سیاست آن

---

1. Common Fisheries Policy (CFP)

است که کنترل رعایت آن از سوی اعضا بسیار سخت می‌باشد و عملاً امکان مشخص ساختن میزان ماهی‌های صید شده وجود ندارد.

در این رابطه با توجه به اینکه ماهی و غذای تهیه‌شده از آن هنوز یکی از مهمترین وعده‌هایی غذایی در بریتانیا را شامل شده و رونق صنعت شیلات در این کشور را به همراه دارد، به این نتیجه می‌رسیم که بریتانیا منافع زیادی در این حوزه خواهد داشت. گفتنی است که در صنعت شیلات کشور بریتانیا ۵۵۰ شرکت فعال هستند که بیش از ۲۲ هزار نفر را نیز در استخدام خود دارند.[۴۵]

از دید بریتانیا، این سیاست مشترک تأثیری مهلک بر صنعت ماهیگیری این کشور داشته است، به گونه‌ای که نیمی از ناوگان صید ماهی سفید این کشور از کار بازمانده است و قایق‌هایی نیز که هنوز به ماهیگیری مشغولند صیدشان به نصف رسیده است. مهم‌تر آنکه محدودیتهای شدیدی روی سهمیه‌های ملی وضع شده که در مقابل سهم صید دیگر اعضا را افزایش می‌دهد.[۴۶]

بخشی از مشکل انگلیس با اتحادیه اروپا به این امر بازمی‌گردد که دو طرف آمار و ارقام متفاوتی را ارائه می‌کنند. در نتیجه این اختلاف، صاحبان صنایع ماهیگیری در بریتانیا با جمع‌آوری بیش از ۲۵۰ هزار امضا از دولت این کشور خواستند تا رعایت سیاست مشترک شیلات را کنار بگذارد.[۴۷] در حال حاضر نیز هرچند دولت انگلیس این سیاست را پذیرفته ولی در جهت اصلاح آن گام برمی‌دارد.

۴ـ کشاورزی

سیاست مشترک کشاورزی[1] بخشی از معاهده روم (۱۹۷۵) بود که

1. Common Agriculture Policy (CAP)

بنیان‌های شکل‌گیری جامعه اقتصادی اروپا را گذاشت. به هرحال این سیاست تا ژانویه سال ۱۹۶۲ تحقق پیدا نکرد. اهداف این سیاست مشترک عبارت هستند از:

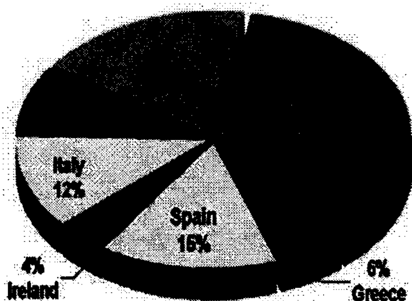
- افزایش تولیدات کشاورزی با ترویج پیشرفت تکنولوژیک و توسعه منطقی تولید کشاورزی؛
- تضمین معیار عادلانه‌ای از زندگی برای جامعه کشاورزی، بخصوص با افزایش درآمدهای شخصی در این بخش؛
- ثبات‌بخشی به بازارها؛
- تضمین عرضه محصولات کشاورزی؛
- تضمین بهایی منطقی برای محصولات کشاورزی.[۴۸]

در این راستا پس از کسب نتایجی امیدوارکننده از این سیاست، برخی کشورهای عضو اتحادیه اروپا و بخصوص بریتانیا خواستار اصلاح سیاست مشترک کشاورزی در بحث هزینه‌ها شدند. زمانیکه بریتانیا در سال ۱۹۷۳ به جامعه اقتصادی اروپا پیوست، سیاست مذکور در حدود ۹۰ درصد از بودجه این جامعه را به خود اختصاص داده بود. هرچند این میزان در طی زمان کاهش یافته و اکنون به حدود نصف رسیده است، ولی انتقاد آن است که در حال حاضر نیز نیمی از بودجه به کمتر از ۵ درصد نیروی کار اتحادیه اروپا اختصاص می‌یابد. بنابراین جای تعجب نیست که برخی کشورها خواهان اصلاح این سیاست بشوند و علی‌رغم اصلاحات صورت‌گرفته همچنان بر ضرورت اصلاحات گسترده‌تر تأکید داشته باشند.[۴۹]

در این راستا موضع بریتانیا آن است که این سیاست بیش از اندازه پول

مصرف می‌کند و باید جلوی آن را گرفت. از نظر این کشور سوبسیدهای داده شده به بخش کشاورزی تجارت جهانی را تضعیف کرده و بسیاری از فقیرترین کشورهای جهان را در وضعیت عدم‌توسعه‌یافتگی قرار داده است. درعین حال دولتمردان انگلیس بر این باورند که اگر این سیاست اصلاح نگردد، اتحادیه اروپا قادر به پرداخت تمام سوبسیدهای مندرج در این سیاست نخواهد بود. از سوی دیگر یکی از دلایل اصرار بریتانیا برای اصلاح سیاست مشترک کشاورزی آن است که بیشترین سود را آلمان، فرانسه و اسپانیا می‌برند. از اینرو شاهدیم که این سه کشور به اضافه ایرلند شدیداً با انجام اصلاحات در این سیاست مخالف هستند.(۵۰)

سهم سوبسیدهای دریافتی از CAP، ۲۰۰۴(۵۱)



به هر حال از دید صاحب‌نظران بعید به نظر می‌رسد که در کوتاه مدت کشورهای عضو اتحادیه اروپا که از سیاست مشترک کشاورزی سود می‌برند حاضر به اصلاحات مورد نظر بریتانیا باشند. ولی از آنجاییکه دولتهای تازه وارد (کشورهایی که در سال ۲۰۰۴ به این اتحادیه پیوستند) در سال ۲۰۱۴

سهم کامل خود را این سیاست را دریافت خواهند کرد، در بلند مدت احتمال تغییراتی در آن وجود دارد.[۵۲]

۵ـ مهاجرت

تعداد روزافزون افرادی که در سال‌های اخیر خواسته‌اند تا به اروپا مهاجرت کنند کشورهای اروپایی را نگران ساخته است. این افراد شامل پناهندگان، آوارگان، مهاجران و کسانی که دنبال کار هستند، می‌شود.

در این وضعیت جدید کمیسیون اروپایی معتقد است که باید راه‌هایی جهت مهاجرت قانونی برای مهاجرانی که برای کار به این اتحادیه می‌آیند به وجود آید. به هر حال، کمیسیون به دنبال آن است تا طبق دیدگاه کاملاً ناهمگون اعضای این اتحادیه، در خصوص پذیرش و همگرایی تابعین کشورهای ثالث، این بحث‌ها را به طور علنی پی‌گیری کند تا به اجماعی در این زمینه دست یابد.

در دهه ۱۹۹۰ کشورهای عضو اتحادیه اروپا را جع به هماهنگ‌ساختن سیاستهای مهاجرت و پناهندگی خود به توافق رسیدند. این هماهنگی در چند سطح نتیجه داد. برای مثال، ۱۳ عضو اتحادیه اروپا که عضو پیمان شینگن هستند یک ویزای مشترک شینگن را برای خارجیان صادر می‌کنند. در سطح اتحادیه نیز تلاش‌هایی جهت ترغیب اعضا برای احترام به تصمیمات یکدیگر وجود دارد، به عنوان مثال، اگر بلژیک یک خارجی را اخراج می‌کند، آن فرد نمی‌تواند دوباره در بریتانیا درخواست پناهندگی بدهد.[۵۳]

اتحادیه اروپا همچنین در نشستهای اکتبر سال ۲۰۰۱ در بروکسل با پیشرفتهایی برای یکسان‌سازی سیاستهای مهاجرت همراه بود. به هرحال

هرچند قبل از یازده سپتامبر انتظار می‌رفت تا اکثر کشورهای عضو اتحادیه اروپا توصیه‌های کمیسیون اروپایی در زمینه مهاجرت و آزادسازی سیاست مهاجرت را به اجرا در آورند ـ برای مثال انتظار می‌رفت تا دو کشور انگلستان و آلمان به دلایل اقتصادی اجازه مهاجرت بیشتر را بدهند - ولی پس از یازده سپتامبر، بسیاری از کشورهای عضو چنین برنامه‌هایی را به تعویق انداخته و به جای آن قوانین ضدتروریستی را پیشنهاد دادند.[۵۴]

در رابطه با کشور بریتانیا باید گفت که چارچوب اساسی قانون مهاجرت این کشور – یعنی قانون کنترل‌کننده ورود، سکونت و خروج از این کشور – هنوز بر طبق قانون مهاجرت در سال ۱۹۷۱ می‌باشد. هم‌اکنون این قانون به طور اساسی اصلاح شده و چندین‌بار بواسطه قوانین دیگر تکمیل شده است. قانون اتحادیه اروپا در زمینه مهاجرت نیز تأثیر مهمی بر قانون مهاجرت بریتانیا داشته است.

به دنبال اصلاح معاهده جامعه اروپایی[۱] (توضیح مولف - جامعه اروپایی اساساً در ۲۵ مارس ۱۹۵۷ و با امضای معاهده روم با نام جامعه اقتصادی اروپا بنیان گذاشته شد که واژه «اقتصادی» آن سپس بر مبنای معاهده ماستریخت در سال ۱۹۹۲ حذف گردید) از سوی معاهده آمستردام در می سال ۱۹۹۹، معاهده جامعه اروپایی هم‌اکنون حاوی فصلی است که مشخصاً به موضوعات مهاجرت و پناهندگی، از جمله ترتیبات شینگن میان دولتهای اروپای قاره‌ای عضو اتحادیه اروپا می‌پردازد. به هرحال، این موضوع در مورد انگلستان کاربرد ندارد، زیرا این کشور کاربرد این بخش از معاهده جامعه اروپایی را نپذیرفته

---

1. European Community (EC)

است. با این وجود دولت انگلیس حق انتخاب تمام یا بخشی از معیارهای اتخاذ شده از سوی این معاهده را برای خود محفوظ داشته است.(۵۵)

درکل بر طبق قانون مهاجرت بریتانیا، شهروندان کشورهای اتحادیه اروپا برای ورود به بریتانیا هیچ محدودیتی ندارند. شهروندان هشت کشور جمهوری چک، استونی، مجارستان، لتونی، لیتوانی، اسلواکی و اسلونی نیز همچون مورد بالا از محدودیتی خاصی برخوردار نبوده ولی برخی از حقوق آنها تابع معیارهای اشتغال ملی می‌باشد. شهروندان دو کشور تازه ورود به اتحادیه اروپا یعنی رومانی و بلغارستان نیز باید بر مبنای توافق جداگانه میان انگلستان و کشورشان مجوز دریافت کنند. شهروندان ترکیه هم از توافقات انجمن جامعه اروپایی[۱] میان اتحادیه اروپا و کشورشان سود می‌برند.(۵۶)

بدین ترتیب انگلستان قادر شد کنترل مرزی خود را در برابر دیگر کشورهای محدوده شینگن حفظ کند. بنابراین، کشورهایی مانند انگلستان و ایرلند وجود دارند که از اعضای اتحادیه اروپا بوده اما عضو قرارداد و محدوده شینگن نیستند. به همین دلیل روادید انگلستان و ایرلند جهت ورود به محدوده شنگن بی‌اعتبار است و ساکنین و اتباع انگلستان و ایرلند باید به هنگام ورود و خروج از کشورهای عضو شینگن مورد کنترل مرزی قرار بگیرند.

ب) حوزه‌های سیاسی و امنیتی

۱ـ قانون اساسی اروپایی

از ۲۵ سپتامبر سال ۱۹۹۹ کمیسیون اروپا با حمایت پارلمان اروپا،

---

1. European Community Association Agreements (ECAA)

اصلاحات در اتحادیه اروپا را به منظور هموار ساختن مسیر آینده گسترش اتحادیه و ثبات بخشیدن به سیستم کاری نهادهای اروپایی آغاز کرد که یکی از مهمترین اصلاحات آن، تدوین قانون اساسی جدید برای اتحادیه اروپا بود.

در این رابطه، مسأله پذیرش قانون اساسی اتحادیه اروپا یکی دیگر از موارد مورد بحث در بریتانیا می‌باشد. پس از اینکه پارلمان اروپا قانون اساسی این اتحادیه را تصویب کرد و نوبت به تصویب آن از سوی کشورهای عضو رسید، تونی بلر در سال ۲۰۰۴ اعلام کرد که این قانون را به رأی عمومی خواهد گذارد. اما رأی منفی مردم فرانسه و هلند در سال ۲۰۰۵ به این قانون وضعیت تصویب در سایر کشورها را مشکل ساخت و تونی بلر به وعده خود عمل نکرد.

این امر نشان داد که این قانون حتی در کشورهای طرفدار اتحادیه اروپا نیز می‌تواند با بن‌بست روبه‌رو شود و پس از اینکه قانون اساسی اتحادیه تنها از سوی پارلمان ۱۶ کشور عضو به تصویب رسید رهبران اروپایی تصمیم گرفتند که قراردادی اصلاحی به این متن اضافه کنند. از دیگر دلایل اقدام به اضافه کردن قرارداد اصلاحی به متن قانون اساسی، رواج این اندیشه بود که اتحادیه اروپا صرفاً محلی مناسب برای تجارت و بازار آزاد است و منطقه‌ای مناسب برای کارگران نیست. بر همین اساس بخشی از «منشور حقوق بنیادین اتحادیه» که در این قرارداد آورده شده، کارگران را از حق بیشتری برای اعتصاب برخوردار می‌کند. این موضوع یکی از مواردی بود که بلر شدیداً با آن مخالفت کرد.

در رابطه با قرارداد موردنظر موضوعاتی در برنامه بلر وجود داشتند که نمی‌توانست بر سر آنان مصالحه کند. منشور حقوق بنیادین (شامل یک سری حقوق اجتماعی، قضایی و پلیسی)، قوانین داخلی و سیاست خارجی از

مواردی بودند که بلر متعهد شده بود حاکمیت داخلی انگلستان را در این موارد حفظ کند. بر همین مبنا منشور حقوق بنیادین به تصویب رهبران اروپایی رسید ولی استثنایی برای انگلستان قائل شد و بدین ترتیب این حقوق بـر تـصمیمات حقوقی بریتانیا اعمال نمی‌شود.(۵۷)

در همین راستا در ۲۵ نوامبر ۲۰۰۷ وزرای دولت انگلیس مجموعه «خطوط قرمزی» را تعیین کردند که بر مبنای آن اجازه نخواهند داد تا مذاکرات راجع به قانون اساسی جدید اروپا از آنها تخطی کند. دولت نیـز تأکیـد کـرد کـه آمـاده است تا در صورت برآورده نشدن خواسته‌هایش کل پـروژه را وتـو کنـد. ایـن خطوط قرمز عبارتند از:

دفاع: بریتانیا می‌گوید که این کشور باید کنترل سیاست دفـاعی و سیاسـت خارجی خود را در اختیار داشته باشد. در عین حال نباید هیچ همکاری دفـاعی اروپایی وجود داشته باشد که ناتو را تضعیف یا جایگزین آن شود؛

تغییرات معاهده: بریتانیا می‌گویـد کـه بـا حـذف حـق وتـوی ملـی بـرای تصمیمات مهم راجع به آینده اتحادیه اروپا مخالف است؛

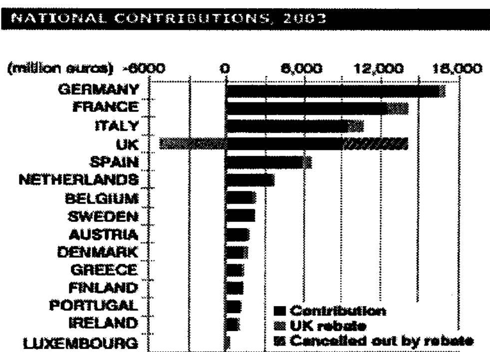
مالیات: تعیین مالیات باید تنها از سوی دولتهای ملی انجام پذیرد؛

رأی‌گیری: بریتانیا مصمم به کنار گذاشتن سیـستم رأی اکثریـت اسـت کـه برای هماهنگی سیستم‌های حقوقی مشترک اروپایی تعبیه شده است؛

تأمین اجتماعی: استدلال دولت بریتانیا آن است که سیـستم‌هـای حمایـت اجتماعی بسیار پیچیده بوده و از اینرو اتحادیه اروپا تنها از طریق اتفاق آرا باید اجازه انجام تغییراتی در آن را داشته باشد.

منابع مالی اروپایی: بریتانیا خواهان آن است که هر نـوع تغییـری در حـق اتحادیه اروپا برای افزایش منابع مالی از طریق اتفاق آرا صورت پذیرد. این امر سبب خواهد شد تا تخفیف داده شده به بریتانیا از زمان مارگارت تـاچر بـرای پرداخت سهم خود به اتحادیه اروپا همچنان تداوم یابد. (در این رابطـه دولـت انگلیس می‌گوید که تا وقتی فرانسه و دیگر اعضای اتحادیه اروپا شیوه مصرف هزینه‌های این اتحادیه را اصلاح نکنند، این تخفیف اصـلاً مـورد مـذاکره قـرار نخواهد گرفت)[۵۸]

سهم ملی کشورهای عضو اتحادیه اروپا در سال ۲۰۰۳[۵۹]



شش کشور نخست در تأمین بودجه اتحادیه اروپا[۶۰]

کشور	میزان مشارکت (به عنوان درصدی از بودجه اتحادیه اروپا)
آلمان	۲۳/۶
فرانسه	۱۸/۸
ایتالیا	۱۴/۷

کشور	میزان مشارکت (به عنوان درصدی از بودجه اتحادیه اروپا)
بریتانیا	۱۱/۱
اسپانیا	۶/۸
هلند	۵/۱

Source: Europa, Gateway to the European Union

مخالفان قانون اساسی اروپا گفته بودند که تصویب چنین سندی راه را برای ایجاد یک «ابردولت فدرال»[1] هموار می سازد و حق حاکمیت کشورهای عضو را نقض می‌کند. وزیر خارجه بریتانیا نیز گفته بود که کشور وی از اروپایی متشکل از کشورهای مستقل و برخوردار از حق حاکمیت ملی حمایت می‌کند اما با ایجاد یک ابردولت اروپایی مخالف است. بریتانیا نگران آن است که در چنین صورتی، دادگاه اروپایی می‌تواند تصمیم‌هایی را اتخاذ کند که با قوانین کار این کشور در تضاد باشد.[(۶۱)]

همچون تمامی دیگر معاهدات اتحادیه اروپا، معاهده قانون اساسی پیشنهادی نیز باید از سوی هریک از دولتهای عضو مورد تصویب قرار گیرد. این معاهده هم‌اکنون از سوی اطریش، قبرس، آلمان، یونان، مجارستان، ایتالیا، لتونی، لیتوانی، لوکزامبورگ، مالت، اسلواکی، اسلونی و اسپانیا تصویب شده است و مردمان دو کشور فرانسه و هلند به ترتیب در ۲۹ می و اول ژوئن سال ۲۰۰۵ با تصویب آن مخالفت کردند. دولت انگلستان نیز که پیش از این با برگزاری رفراندومی در این زمینه موافقت کرده بود، با مشاهده رأی مخالف

---

1. federal suprastate

این دو کشور از انجام رفراندم خودداری ورزید. سپس شورای اروپا در ۲۱ و ۲۲ ژوئن ۲۰۰۷ معاهده جدید اصلاح‌شده‌ای را تدوین کرد که این معاهده نیز برای لازم‌الاجراشدن باید بر اساس رویه‌های قانون اساسی هر کشور از سوی تمامی اعضا مورد تصویب قرار گیرد.[۶۲] البته بسیاری بر این باورند که موافقت دولت تونی بلر با برگزاری رفراندوم صرفاً هدفی کوتاه‌مدت برای تقویت جایگاه این حزب در انتخابات اروپایی ژوئن سال ۲۰۰۶ بود، چراکه قبلاً هم از این شیوه در مورد پیوستن به یورو استفاده کرده بود.[۶۳]

در این راستا حزب محافظه‌کار انگلیس به شکلی بنیادین با پذیرش سندی تحت عنوان «قانون اساسی اتحادیه اروپا» مخالف است. آنان معتقدند که قانون اساسی اتحادیه اروپا، قدرت را به شکلی انحصاری در بروکسل متمرکز خواهد کرد و راه را برای تشکیل یک دولت اروپایی فراملی[۱] هموار می‌کند، به صورتیکه اقتدار دولت‌های ملی به شدت کاهش خواهد یافت. از نظر این حزب در صورت پذیرش این معاهده استقلال بریتانیا در زمینه تصمیم‌گیری در خصوص امور قضایی و جنایی، مالیات‌ها و سیاست خارجی به‌شدت آسیب خواهد دید. به همین دلیل محافظه‌کاران از دولت این کشور می‌خواهند تا پذیرش قانون اساسی اتحادیه اروپا را به رفراندوم بگذارد. آنها مطمئن هستند که مردم به این رفراندوم جواب منفی داده و آنگاه جایگاه حزب کارگر را در انتخابات بعدی تضعیف خواهند کرد.[۶۴]

در تازه‌ترین گزارشات آمده که گوردن براون اصلاحات صورت‌گرفته در قانون اساسی اروپایی را به اندازه کافی در راستای خواسته‌های بریتانیا دانسته و

---

1. European Suprastate

گفته که نیازی به رفراندوم برای آن نیست، ولی احزاب مخالف، اتحادیه‌های کارگری و در حدود ۱۲۰ نماینده از خود حزب کارگر خواستار برگزاری رفراندوم در این زمینه شده‌اند.[۶۵]

در این رابطه گرایش مردم بریتانیا در حالت کلی آن است که به موضوعات مرتبط با قانون اساسی و بخصوص قانون اساسی اتحادیه اروپا علاقه چندانی ندارند و هر زمان که از آنها سوال می‌شود نظرتان راجع به قانون اساسی اتحادیه اروپا و انتخابات پارلمان اروپایی چیست، جواب می‌دهند که «علاقه‌ای ندارم». حال اگر از آنها در مورد کنسرت خواننده‌ای پاپ سوال شود با شور و اشتیاق فراوان پاسخ می‌دهند. این توضیح مختصر نشان‌دهنده سطح بالای بی‌اطلاعی و بی‌علاقگی مردم انگلیس نسبت به اتحادیه اروپا می‌باشد. گزارشات اخیر نیز نشان از آن دارد که حتی خبرنگاران بی.بی.سی و رهبران تجاری این کشور هم از قانون اساسی اتحادیه اروپا چندان اطلاعی ندارند و به همین خاطر است که در اکثر تحلیل‌های صورت گرفته فقط به اصطلاح «قانون اساسی اروپایی» اشاره داشته و به محتوا نمی‌پردازند.[۶۶]

۲ــ گسترش اتحادیه اروپا

در تاریخ اول ماه مه ۲۰۰۴ (دوازدهم اردیبهشت ماه ۱۳۸۳) تحولی شگرف در اروپا به وقوع پیوست و ده عضو جدید به اتحادیه اروپا افزوده شد. ده کشور استونی، اسلونی، اسلواکی، جمهوری چک، بخش یونانی‌نشین قبرس، لتونی، لیتوانی، لهستان، مالت و مجارستان در این روز تاریخی رسماً وارد قلمرو پانزده عضو اتحادیه اروپا شدند تا فصل جدیدی را در اتحاد دوبارهٔ اروپا پس از تقسیم‌بندی‌های جنگ سرد آغاز نمایند. سپس با آغاز سال ۲۰۰۷

میلادی دو کشور رومانی و بلغارستان به این اتحادیه پیوستند. هم‌اکنون اتحادیه اروپا با ۲۷ عضو از لحاظ جمعیتی به بزرگترین بازار واحد چندملیتی در جهان تبدیل شده و جمعیت آن به بیش از ۵۰۰ میلیون نفر (مقام سوم جهان پس از چین و هند) رسیده است.(۶۷)

در این زمینه بریتانیا همواره از حامیان قوی گسترش اتحادیه اروپا بوده است و نقشی پیشرو را در این زمینه ایفا کرده است، به طوریکه مذاکرات برای پذیرش شش عضو جدید – مجارستان، لهستان، استونی، جمهوری چک، اسلونی و قبرس – در زمان ریاست این کشور بر اتحادیه اروپا در سال ۱۹۹۹ آغاز شد. این حمایت همچنین تأثیر مهمی در شروع مذاکرات برای الحاق کشورهای رومانی، بلغارستان، جمهوری اسلواکی، لتونی، لیتوانی و مالت در سال ۱۹۹۹ داشت. در عین حال، این رویه در ریاست مجدد بریتانیا بر اتحادیه اروپا در سال ۲۰۰۵ یعنی زمانیکه مذاکرات راجع به پذیرش ترکیه و قبرس مجدداً شروع شد نیز همچنان تداوم داشت.(۶۸) از جمله دلایل دولت بریتانیا برای حمایت از گسترش اتحادیه اروپا عبارت می‌باشد از:

- ایجاد اروپایی با امنیت بیشتر؛
- اجبار در انجام اصلاحات سیاسی در اتحادیه اروپا؛
- افزایش رشد و اصلاحات اقتصادی در اتحادیه اروپا؛
- ایجاد فرصتهای تجاری و سرمایه‌گذاری بیشتر برای بریتانیا؛
- ایجاد زمینه‌ای برابر برای فعالیتهای تجاری بریتانیا در سرتاسر اتحادیه اروپا؛
- کسب منافع اقتصادی بواسطه مهاجرت از کشورهای تازه عضو برای بریتانیا؛
- ایجاد شرکای جدید در راستای مبارزه با جنایات سازمان‌یافته، تجارت

انسان و مواد مخدر؛

• ایجاد اروپایی تمیزتر به لحاظ مسائل زیست‌محیطی.(۶۹)

۳ـ سیاست خارجی و امنیتی مشترک

توسعه یک سیاست مشترک درحوزه‌های روابط خارجی و امنیت برای اتحادیه اروپا از جمله دشوارترین اقدامات بوده است. به لحاظ تاریخی، در اجلاس لاهه (۱۹۶۹) ایده همکاری سیاسی اروپایی[1] شکل گرفت که در سال ۱۹۷۰ به اجماع نظر راجع به سیاست خارجی با محوریت همکاری میان دولتها تبدیل شد. به هرحال تمامی این مسائل خارج از چارچوب جامعه اقتصادی اروپا صورت می‌پذیرفت و هیچ رأیی وجود نداشته و تصمیمی الزام‌آور نیز اتخاذ نمی‌شد. علاوه بر این موضوعات نظامی و امنیتی نیز حذف شده بودند. با این وجود، هدف عبارت از ایجاد موضعی مشترک راجع به مسائل خارجی بود.

اگرچه EPC بر مبنای سند واحد اروپایی شکل گرفت، ولی پس از تکامل آن در سیاست خارجی و امنیتی مشترک[2] ـ به عنوان بخشی از معاهده اتحادیه اروپا ــ بود که شاهد پیشرفت عظیمی در همکاری میان کشورهای عضو در موضوعات خارجی بودیم. هدف CFSP نیز همچون EPC عبارت از تشویق همکاریها میان کشورهای عضو در زمینه سیاست خارجی می‌باشد. به هرحال مشکل آن است که CFSP حقیقتاً یک «سیاست مشترک» نیست. برخلاف دیگر سیاستهای مشترک اتحادیه اروپا که میزانی از مسئولیت و تعهد اعضا را به دنبال دارد و از سوی کمیسیون اروپایی هماهنگی صورت می‌گیرد، در

1. European Political Cooperation (EPC)
2. Common Foreign and Security Policy (CFSP)

سیاست مشترک خارجی و امنیتی هیچ نوع تعهد و مسئولیتی وجود نداشته و فرایند تصمیم‌گیری از سوی شورای وزرا هدایت می‌شود. در واقع به جای آنکه توافقی فراملی باشد، توافقی میان دولتی است. با این وجود، علی‌رغم موانع بسیار پیشرفتهای قابل ملاحظه‌ای صورت گرفته است.[۷۰]

موضع بریتانیا راجع به CFSP به اینصورت بوده است که از دید این کشور ناتو بر هر سازمان دیگری برتری دارد. انگلیس از این ترس دارد که CFSP این کشور را در کنار شرکای اروپایی آن درگیر جنگ‌هایی کند که منافعی برای آن نداشته باشد. درعین حال CFSP ممکن است سبب شکل‌گیری سیاست دفاعی مشترک و توسعه یک ارتش اروپایی شود که در اینصورت تمامی نیروهای بریتانیایی تحت کنترل اتحادیه اروپا قرار خواهند گرفت.

علی‌رغم بیان این نگرانی‌ها از سوی برخی مقامات انگلیسی، بریتانیا همواره حامی توسعه یک نیروی واکنش سریع اروپایی[۱] بوده است. نیروی واکنش سریع ایده‌ای انگلیسی – فرانسوی بود، ولی بیشتر طرف انگلیسی بر آن تأکید داشت. تونی بلر این ایده را فرصتی برای مداخله سریع و صحیح اتحادیه اروپا در مشکلات منطقه‌ای می‌دید. بنابراین با توسعه این ایده، شاهد تغییر موضع بریتانیا نسبت به مشارکت در CFSP بوده‌ایم که ناظران دلایل زیر را عنوان می‌کنند:

ترس از انزوا: دولت بریتانیا به دلیل مخالفت با بسیاری از سیاستهای اروپایی نوعی انزوا را احساس می‌کند که سعی دارد در این زمینه بیشتر خود را

1. European Rapid Reaction Force

به انزوا نکشاند؛

توان رهبری: به استثنای فرانسه، هیچ کشوری از قدرت نظامی انگلیس برخوردار نمی‌باشد، از اینرو ورود به این حوزه نفوذ و تأثیرگذاری بریتانیا در حوزه‌های دیگر را به همراه خواهد داشت.[۷۱]

مشکل CFSP آن است که باید میان ۲۷ عضو اتحادیه اروپا راجع به این سیاستِ مشترک اجماع نظر صورت گیرد. اتحادیه اروپا هنوز یک قدرت اقتصادی است و توانایی نظامی آن محلی از اعراب ندارد. نیروی واکنش سریع نیز متشکل از ۶۰ هزار نفر خواهد بود که بعید است بتوانند قدرت چندانی داشته باشند.[۷۲]

فصل سوم) رویکرد آمریکا به سیاست خارجی و امنیتی مشترک اروپا و جایگاه ناتو

هرچند ایالات متحده آمریکا همواره پشتیبان تلاش کشورهای اروپایی برای همگرایی در زمینه‌های سیاسی و اقتصادی بوده است، ولی این حمایت برای گسترش همکاری‌های دفاعی و امنیتی اروپا که اخیراً نیز رو به افزایش می‌باشد، در بهترین حالت چندان گرم و صمیمانه نبوده است. نگرانی آمریکا از قدرت رو به افزایش اروپا و تلاش برای ایجاد یک نیروی دفاعی و امنیتی مشترک موجب اختلافاتی میان دو متحد استراتژیک گردیده است. آمریکا بر این باور است که با شکل‌گیری نیروی مستقل اروپایی، ناتو به عنوان سازمان اصلی امنیت و دفاع اروپا تضعیف می‌شود و این کشور نقش خود را در اروپا از دست می‌دهد. کاخ سفید از یکسو خواهان تقویت بنیه نظامی اعضای ناتو است و از

طرف دیگر، رضایتی از اهداف استقلال‌طلبانه اروپا ندارد و بدین ترتیب در سیاست‌های خود در رابطه با اروپا در یک تناقض شدید گرفتار شده است.

به هر حال، چنانچه اتحادیه اروپا خواهان نقش کلیدی و تأثیرگذار در منطقه اروپا باشد، به توسعه هرچه بیشتر ظرفیت‌های نظامی احتیاج دارد که البته آسان نخواهد بود. در عین حال تجربه نشان داده است که سیاست دفاعی و امنیتی اروپا تحریک روابط فراآتلانتیکی را به همراه خواهد داشت، به طوری که پس از تصمیم اتحادیه اروپا در اجلاس هلسینکی مبنی بر ایجاد یک نیروی واکنش سریع اروپایی، مقامات آمریکایی با نگرانی با آن برخورد کردند.[۷۳] انتقاد آمریکا به سیاست دفاعی و امنیتی اروپا در دوران کلینتون نیز در قالب واژه‌هایی نظیر «هشدار» نمود پیدا می‌کرد.[۷۴]

اما به نظر می‌رسد به مرور زمان برخورد و موضع آمریکا نسبت به سیاست دفاعی و امنیتی اروپا شدیدتر شده است. در تیم فعلی سیاست خارجی آمریکا نیز برخی معتقدند تحقق سیاست امنیتی و دفاعی اروپا به قیمت عدم مشارکت اروپا با ناتو تمام شده و باعث دوباره‌کاری ساختارها و توانایی‌های ناتو می‌شود. براساس این نظر نیروی مستقل اتحادیه اروپا در بدترین حالت نه به عنوان تقویت کننده ناتو بلکه به عنوان رقیبی برای آن ظاهر خواهد شد.[۷۵]

به طور کلی، ناتو اساس روابط آمریکا و اروپا را تشکیل می‌دهد و با این فرض (اولویت قرار گرفتن ناتو) از نظر ایالات متحده، مهم‌ترین مسئله حفظ و تقویت ناتو به عنوان سازمانی نظامی است که کارکرد اصلی‌اش مقابله با هرگونه تهدید علیه کشورهای عضو می‌باشد. بنابراین، اولویت قرار دادن ناتو از سوی آمریکا، به مفهوم ایجاد مانع در مسیر تلاش اروپا جهت گسترش توان

دفاعی و نظامی مستقل می‌باشد.[۷۶]

فرآیند گسترش ناتو به سوی شرق و نقش یکجانبه‌گرایی آمریکا در این سازمان نیز سبب شده است بحث‌های مربوط به استقلال دفاعی و امنیتی اروپا رونق بیشتری بگیرد. لذا گرایش آمریکا به سمت حمایت از گسترش ناتو به شرق و حمایت از نامزدهای عضویت در ناتو در چارچوب نوعی رقابت بین آمریکا و اتحادیه اروپا قابل بررسی است. در این میان فرانسه به خصوص کمتر به ناتو متمایل و عمدتاً طرفدار توانایی دفاتر مستقل اروپایی از طریق سیاست دفاعی و امنیتی اروپا می‌باشد.[۷۷]

در مجموع ایالات متحده از نظر تاریخی نسبت به هر طرحی که بتواند اتحادیه اروپا را از چارچوب تصمیم‌گیری گسترده‌تر ناتو جدا کرده و باعث دوباره‌کاری در برنامه‌ریزی نظامی، ساختارهای فرماندهی مجزا و ارائه تصمیم‌گیری مستقل یا تبعیض علیه اعضای غیرناتوی اتحادیه اروپا باشد، بدبین است. در این میان انگلستان (هرچند طرفدار یک نیروی واکنش سریع اروپایی می‌باشد) و بیشتر کشورهای اروپای شرقی خواهان روابط نزدیک با واشنگتن و هماهنگی اروپا با منافع آمریکا می‌باشند. از سوی دیگر فرانسه و بعضی دیگر از اعضای اتحادیه اروپا ترجیح می‌دهند اروپا را به خصوص در زمینه توانایی‌های نظامی و رویه‌های تصمیم‌گیری مستقل‌تر از آمریکا ببینند. از اینرو، چنین عدم انسجامی در میان کشورهای اتحادیه اروپا به تعمیق یک سیاست دفاعی و امنیتی مستقل اروپایی آسیب وارد می‌سازد.[۷۸]

نتیجه‌گیری

بریتانیا از همان سالهای اولیه شکل‌گیری نهادهای اروپایی همواره به عنوان

«اروپایی بی‌میل»[1] یا «شریک بدترکیب»[2] خوانده می‌شد و هنوز هم به این صفات شناخته می‌شود. در عین حال هرچند این کشور همواره بخشی از اروپا بوده و به لحاظ فرهنگ، زبان، نهادها، مذهب و سیاست عمیقاً اروپایی است، ولی در وهله نخست هویت ملی انگلستان و سپس بریتانیا به طور کلی در تضاد با اروپا شکل گرفته است و مردمان این کشور تعصب زیادی روی هویت ملی خود دارند. به عنوان مثال زمانیکه در سال ۲۰۰۱ سیستم اندازه‌گیری متریک جایگزین اینچ گردید، بسیاری از مغازه‌داران تمرد کرده و در برابر داگاه عنوان می‌کردند که «ما اروپایی نیستیم، انگلیسی هستیم.»(۷۹)

با این وجود باید عنوان داشت که برخلاف آنچه در رسانه‌های این کشور عنوان شده و بر ابعاد منفی و مخالفتها با همگرایی بیشتر تأکید می‌شود، اختلافات عمیقی در سیاست این کشور در قبال اتحادیه اروپا وجود دارد و همانطور که در این پژوهش آمد، اینگونه نیست که تمامی سیاستمداران بریتانیا خواهان خروج و دوری این کشور از اتحادیه اروپا باشند.

از سوی دیگر باید گفت که پیوستن و مشارکت بریتانیا با اتحادیه اروپا بیش از آنکه تعهدی به آرمانهای همگرایی بنیانگذاران این سازمان باشد، به منافع اقتصادی بریتانیا از آن ارتباط پیدا می‌کند و هرچند کسانی نظیر ادوارد هیت[3] (توضیح مولف ـ نخست‌وزیر محافظه کار انگلیس که در سال ۱۹۷۳ این کشور را به عضویت جامعه اقتصادی اروپا درآورد) و ری جنکینس[4] (توضیح مولف ـ وزیر کشور سابق انگلیس) باور خالصانه‌ای به همکاری سیاسی کاملاً

1. Reluctant European
2. awkward partner
3. Edward Heath
4. Roy Jenkins

عمیق با اروپا در جهت ترویج رفاه و سعادتمندی مردمان داشته‌اند، ولی این نوع احساسات هرگز هدایت‌کننده برنامه‌های اروپایی بریتانیا نبوده است.

درجه همگرایی بریتانیا با اتحادیه اروپا در حوزه‌های مختلف متفاوت است و توجه به این نکته در رویکرد بریتانیا به روابط ویژه با آمریکا بسیار حائز اهمیت است. بریتانیا به خوبی واقف است که آمریکا اصلی‌ترین ناجی اروپا در جنگ جهانی دوم بود و هنوز هم اروپا از نظر دفاعی تا حد زیادی وابسته به این کشور می‌باشد. تحولات پس از یازدهم سپتامبر نیز مؤید ادعای نخبگان بریتانیا بود. با این حال در برخی حوزه‌هایی دفاعی مشترک با اتحادیه اروپا هم‌رأی است.[۸۰]

در حوزه سیاسی نیز به‌دلیل حساسیت بریتانیایی‌ها نسبت به حاکمیت ملی این کشور هرچند میزان همگرایی کم جلوه می‌کند، ولی توانایی دیپلمات‌های حرفه‌ای بریتانیا در استفاده از سیاست‌های اروپایی برای پی‌گیری منافع ملی خود بسیار نمود دارد. در حوزه‌هایی که بریتانیا به‌دلایل مختلف، قدرت مانور بیشتری ندارد می‌کوشد برای تأمین منافع ملی خود از دریچهٔ سیاست‌های مشترک اروپایی وارد شود که نمونه آن فرایند صلح خاورمیانه، مسائل شمال آفریقا، بحران زیمباوه و مسئله هسته‌ای ایران است.

البته در این حوزه نیز باید میان همکاری غیررسمی و گسترش معاهدات رسمی در سیاست خارجی تمایز قائل شد. بریتانیا همواره از پیشرفت‌های کاملاً غیررسمی حمایت کرده و ترجیحاً بر پیشرفت‌های عملی به جای الحاقیه‌های معاهداتی تأکید کرده است. دلیل این امر آن است که سیاست‌های رسمی باید مورد تأیید پارلمان قرار گیرد و این کار با آشکار کردن میزان

امتیازات داده شده، موقعیت قوه مجریه را تضعیف می‌کند.[۸۱]

اما حوزه اقتصادی تنها حوزه‌ای است که بریتانیا در آن بیشترین میزان همگرایی با اتحادیه اروپا را داشته و این به اقتصاد بریتانیا کمک قابل توجهی کرده است. ادغام اقتصاد این کشور در اقتصاد قدرتمند اتحادیه اروپا، قدرت چانه‌زنی اقتصادی آن را در برابر ژاپن و آمریکا افزایش داده است. در کنار اینها بریتانیا از اتحادیه اروپا به‌عنوان یک پشتوانهٔ مالی در تعقیب سیاست‌های ملی بهره برده است. تحقیقات انجام‌شده نیز این واقعیت‌ها را تأیید می‌کنند.

در این رابطه می‌توان به دلایل زیر به عنوان عمده دلایلی که بریتانیا را وا می‌دارد تا در برخی حوزه‌های اقتصادی، سیاسی امنیتی و نیز اجتماعی، رویه‌های ملی خود را حفظ کند، اشاره داشت:

۱) به لحاظ اقتصادی بریتانیا عضو یک جامعه بزرگ با عنوان کشورهای مشترک‌المنافع است؛

۲) به لحاظ سیاسی و امنیتی انگلیسی‌ها به مدت دو قرن بزرگ‌ترین امپراطوری جهان را داشته و به تنظیم روابط بین‌المللی بر مبنای منافع خود پرداخته‌اند؛

۳) به لحاظ تاریخی دولت بریتانیا به مدت بیش از دو قرن در مناطقی چون خاورمیانه، جنوب آسیا (هند)، آسیای شرقی، آفریقا و آمریکای شمالی و لاتین حضور استعماری داشته است. بنابراین حضور بیش از دو قرنی در مناطق مذکور نوعی خاص از سنت سیاست خارجی را برای بریتانیا به ارمغان داشته که جدایی کامل از آن و اتخاذ رویه‌ای مشترک با اتحادیه اروپا در زمینه سیاست خارجی و امنیتی مشترک امکان‌پذیر نیست؛

۴) از نظر بریتانیا همگرایی و ادغام کامل در اتحادیه اروپا به ویژه در حوزه‌های اقتصادی آن نه تنها منافعی برای آنها ندارد بلکه هزینه‌های فراوانی نیز دارد.

با توجه به نکات قبلی می‌توان ادعا کرد میزان اروپایی شدن سیاست‌های بریتانیا نسبت عکسی با میزان نزدیکی بریتانیا به آمریکا دارد. یعنی اگر در حوزهٔ دفاعی کمترین میزان همگرایی میان بریتانیا و اتحادیه اروپا وجود دارد، انتظار داریم حوزهٔ مزبور جزء اصلی‌ترین حوزه‌های همکاری بریتانیا و آمریکا باشد. به همین ترتیب می‌توان استنباط کرد بیشترین اختلافات آمریکا و بریتانیا مربوط به حوزهٔ اقتصادی و کمترین آن مربوط به حوزه دفاعی ـ امنیتی است.

در کل از نکات فوق می‌توان نتیجه گرفت که بریتانیا حداقل در دههٔ پیش‌رو به‌طور کامل در اتحادیه اروپا ادغام نخواهد شد و لذا روابط ویژه این کشور با آمریکا تداوم پیدا خواهد کرد. مخصوصاً پس از یازدهم سپتامبر و به‌طور خاص حمله آمریکا و انگلیس به عراق، اختلاف میان بریتانیا با محور برلین ـ پاریس زیاد شده و به تبع آن محور انگلو ـ آمریکایی بیش از پیش تقویت شده است.

واقعیت امر این است که گوردن براون مسیر سختی را در پیش دارد. وی از روحیه‌ای افراط‌گرایانه برخوردار بوده، ولی سعی در مخفی ساختن این روحیه دارد و احتمالاً نیز همانند بلر به کارشکنی در قبال اتحادیه اروپا ادامه خواهد داد.

در آخر نیز در یک جمله باید گفت که به طور کلی سیاست اقتصادی بریتانیا از همه بیشتر، سیاست خارجی کمتر از سیاست اقتصادی و سیاست دفاعی کمتر از هر دوی آنها اروپایی شده است.

پی‌نوشت‌ها

1. http://www.winstonchurchill.org/files/public/FinestHour130.pdf
2. http://www2.hu-berlin.de/gbz/downloads/pdf/WPS_Deighton_Blair.pdf
3. William Nicoll and Trevor C. Salmon, **Understanding the European Union**, New York: Longman, 2001, p. 31.

۴. کیومرث جاویدنیا، مواضع انگلستان در قبال روند وحدت اروپا، تهران: دانشکده روابط بین‌الملل، ۱۳۷۵، صص ۱۹ـ ۱۸.

۵. احمد نقیب‌زاده، «موضع انگلیس در قبال اتحادیه اروپا»، فصل‌نامه سیاست خارجی، سال سیزدهم، تابستان ۱۳۷۸، ص ۷۷.

۶. سعید خالوزاده، نقش انگلیس در معادلات قدرت در اروپا، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، سال ۱۳۷۷، چاپ اول، ص ۷۲.

۷. همان.

8. http://www.cf.ac.uk/carbs/econ/foreman-peckj/euro2.pdf
9. http://news.bbc.co.uk/1/hi/uk_politics/6636091.stm
10. http://europa.eu/scadplus/leg/en/lvb/r11000.htm
11. http://news.bbc.co.uk/2/hi/uk_news/politics/6927304.stm
12. http://www.labour.org.uk/britain_in_the_world
13. Alistair Jones, **Britain and the European Union**, Edinburgh: Edinburgh University Press, 2007, pp.135-137.
14. http://www.spiritus-temporis.com/euroscepticism/euroscepticism-in-the-united-kingdom.html
15. http://www.europeanfoundation.org/docs/futu_05.pdf
16. http://politics.guardian.co.uk/labour/story/0,9061,1567401,00.html
17. David Baker, David Seawright, **Britain for and Against Europe: British politics & the question of European integration**, Oxford: Oxford University Press, 1998, p. 88-90.
18. op.cit., Britain and the European Union, p.139.
19. http://consult.libdems.org.uk/europe/
20. http://image.guardian.co.uk/sys-files/Politics/documents/2005/04/12/0GreenPartyManifesto2005.pdf
21. Oliver J. Daddow, **Britain and Europe Since 1945:**

Historiographical Perspectives on Integration, Manchester: Manchester University Press, 2004, pp.2-3.
22.http://www.telegraph.co.uk/opinion/main.jhtml?xml=/opinion/2006/06/13/do1301.xml
23.op.cit., Britain and the European Union, pp.132-134.
24.Philip Lynch, "The Conservative Party and Nationhood", The Political Quarterly, Volume 71, Issue 1, January 2000, p. 61.
25.http://www.conservatives.com/tile.do?def=news.story.page&obj_id=137281
26.http://news.bbc.co.uk/1/hi/events/euros_99/parties_and_issues/349285.stm
27.http://image.guardian.co.uk/sys-files/Politics/documents/2005/04/15/axpl.pdf
28.http://www.ceeol.com/aspx/getdocument.aspx?logid=5&id=6B455DC5-0693-4EFC-AF6C-8375F213CCBF
۲۹. ماهنامه تدبیر، «انگلیس: پیوستن یا نپیوستن»، شماره ۱۲۹، ص ۸۱
30.http://www.openeurope.org.uk/research/mainfindings.pdf
31.op.cit., Britain and the European Union, p. 76.
۳۲. هفته‌نامه ترجمان اقتصادی، «انگلستان و یورو»، تیرماه ۱۳۸۰، ص ۳۵ و ۳۴.
33.http://www.news.bbc.co.uk/2/hi/politics/3024010.stm
۳۴. ماهنامه نواندیش، «بریتانیا و یورو: هنوز نه!»، شماره ۱۰، ص ۳۱.
۳۵. همان، ص ۳۱.
36.http://news.bbc.co.uk/2/hi/europe/6663361.stm
37.op.cit., Britain and the European Union, p. 8.
38.op.cit., Britain and the European Union, p.76.
39.http://www.europeanfoundation.org/docs/moving.pdf.
40.http://business.guardian.co.uk/story/0,,2001525,00.html
41.http://www.britainusa.com/sections/articles_show_nt1.asp?d=0&i=41034&L1=0&L2=0&a=24146
42.http://ec.europa.eu/fisheries/cfp_en.htm
43.op.cit., Britain and the European Union, p. 65.
44.http://www.europarl.europa.eu/facts/4_3_1_en.htm
45.http://www.politics.co.uk/issue-briefs/europe/eu-common-policies/common-fisheries-policy/common-fisheries-policy-$366693.htm
46.op.cit., Britain and the European Union, p. 67.

47.http://news.bbc.co.uk/2/hi/uk_news/scotland/4309217.stm
48.op.cit., Britain and the European Union, p. 59.
49.op.cit., Britain and the European Union, p. 60.
50.http://www.guardian.co.uk/theissues/article/0,,975350,00.html
51.http://news.bbc.co.uk/2/hi/europe/4407792.stm
52.http://www.publications.parliament.uk/pa/ld200506/ldselect/ldeucom/007/7.pdf
53.http://migration.ucdavis.edu/mn/more.php?id=2488_0_4_0
54.Ibid
55.http://www.yourrights.org.uk/your-rights/chapters/rights-of-immigrants/the-framework-of immigration-control/the-framework-of-immigration-control.shtml
56.http://www.gherson.com/immigration/european-union-law/european-union-law
57.http://www.euractiv.com/en/future-eu/eu-reform-treaty/article-163412
58.http://news.bbc.co.uk/1/hi/uk_politics/3235898.stm
59.http://news.bbc.co.uk/nol/shared/spl/hi/europe/04/money/img/contributions_gra300.gif
60.http://www.europa.eu.int/eur-lex/budget/data/D2006_VOL1EN/nmc-grseq429635830-3.index.html
61.http://www.bbc.co.uk/persian/worldnews/story/2007/06/070621_he-eu-constitution.shtml
62.http://www.fco.gov.uk/servlet/Front?pagename=OpenMarket/Xcelerate/ShowPage&c=Page&cid=1138870960450#q10
63.http://www.restena.lu/lcd/cere/f/groupe/Donnelly%20Brendan.doc
64.http://www.conservatives.com/tile.do?def=news.story.page&obj_id=137281
65.http://www.theherald.co.uk/politics/news/display.var.1671662.0.0.php
66.Clive H. Church, David Phinnemore, **Understanding The European Constitution**, Oxford: Taylor & Francis Ltd, 2005, p.1.
67.http://www.unizar.es/euroconstitucion/Treaties/Treaty_Const.htm
68.http://www.fco.gov.uk/servlet/Front?pagename=OpenMarket/Xcelerate/ShowPage&c=Page&cid=1140686759109
69.http://www.fco.gov.uk/servlet/Front?pagename=OpenMarket/Xcel

erate/ShowPage&c=Page&cid=1140684851363
70.http://www.nato.int/docu/handbook/2001/hb150302.htm
71.http://www.missouri.edu/~polswww/papers/pp010605.pdf
72.op.cit., Britain and the European Union, p. 73.
۷۳. شهرام فرسایی، «ابعاد دفاعی و امنیتی اتحادیه اروپا: آینده ناتو و نقش آمریکا»، دیدگاه‌ها و تحلیل‌ها، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، شماره ۱۴۳، ص ۷۶۵.
74.P.van Ham, "Europe's Common Defense Policy: Implications for the Trans-Atlantic Relationship", Security Dialogue, Vol. 31. No.2 (2000), 215-228.
75.William Wallace, "Europe, The Necessary Partner", Foreign Affairs, Vol. 80, No. 3 (May, June 2001), p. 27.
۷۶. شهرام فرسایی، همان، ص ۷۶۹.
77.http://did.tisri.org/document/index.fa.asp?cn=pp00020074005161511
78.http://www.twq.com/07winter/docs/07winter_algieri.pdf
79.A. Gamble, **Between Europe and America: The Future of British Politics,** New York: Palgrave, 2003 p. 108.
80.Heinz Gartner, "European Security after September 11", International Politics, 2003, 40, pp. 59-63.
81.Anthony Forster, The Foreign Policies of the EU Member States, Manchester: Manchester University Press, 2000, p. 46.

بخش چهارم

نگاهی به نفوذ صهیونیسم در انگلیس

عباس کاردان

مقدمه

«هیچ فرد یهودی نمی‌تواند روابط میان ملت یهود و امپراتوری بریتانیا و نیز صدور اعلامیه دوم نوامبر ۱۹۱۷ (اعلامیه بالفور) که یهودیان مدیون آن هستند را انکار کند... بریتانیای کبیر به دلیل دفاع از اقلیت یهود و احساس همدردی با آن که به سال‌های پیش از اعلامیه سال ۱۹۱۷ بر می‌گردد، جایگاه برجسته‌ای نزد یهودیان دارد. از این رو یهودیان سرتاسر جهان دلبستگی و احترام خاصی به بریتانیای کبیر دارند که تبدیل به یک سنت نهادینه شده است».(۱)

بخشی از نامه آژانس یهود به دولت بریتانیا در سال ۱۹۳۰

در نیمه دوم قرن ۱۹، برخی از بزرگان یهود و در رأس آنها تئودور هرتزل،[1]

1. Theodor Hrezl

روزنامه‌نگار اتریشی، به بهانه نجات قوم یهود در پی افزایش یهودستیزی در اروپا، تنها راه ممکن برای حل مشکلات آنان را تشکیل دولتی مستقل اعلام داشتند. آنها در ابتدا تلاش زیادی کردند تا سرزمین فلسطین را در مقابل پول از سلطان عثمانی به دست آوردند، ولی ناکام مانده و به سوی امپراتوری بریتانیا روی آوردند و دقیقاً از همین زمان بود که منافع بریتانیا و صهیونیست‌ها در راستای هم قرار گرفت و پیوند استعماری آنها آغاز گردید.

با این وجود پیش از مطرح شدن جدی صهیونیسم و اشاعه افکار آنها در بریتانیا، یهودیان حضور پررنگی در جامعه این کشور داشتند و با نشان‌دادن وفاداری خود به این کشور بیش از یهودیان کشورهای دیگر جذب فرهنگ انگلیسی شده بودند، به گونه‌ای که در جنگ با فرانسه، جنگ جهانی اول و جنگ جهانی دوم در کنار سربازان انگلیسی می‌جنگیدند. در عین حال برخی یهودیان همانند بنجامین دیزرائیلی[1] که دوبار در فاصله سال‌های ۱۸۶۸-۱۸۸۰ به نخست‌وزیری بریتانیا رسید، به پست‌های بالای مملکتی نیز نائل می‌شدند.

به هر حال جنگ جهانی دوم در عین نشان دادن همگرایی یهودیان و وفاداری آنان به جامعه انگلیس، پیچیدگی‌هایی را نیز در این زمینه به وجود آورد. در ماه‌های پایانی این جنگ یهودیان تحت تأثیر ادعاهای صهیونیست‌ها مبنی بر قتل‌عام یهودیان در آلمان و واقعه هولوکاست، پذیرش بیشتر اندیشه‌های صهیونیستی و تشکیل دولت یهودی در فلسطین را آغاز کردند که همین امر مسئله «وفاداری دوگانه»[2] را مطرح ساخت که بدان وسیله یهودیان

1. Benjamin Disraeli
2. Dual allegianc

انگلیس وفاداری صرف به بریتانیا را کنار گذاشته و از آن زمان به بعد وفاداری همزمان به بریتانیا (به عنوان کشور محل سکونت و تابعیت) و اندیشه‌های جاه‌طلبانه صهیونیستی مبنی بر تشکیل یک دولت یهودی را اتخاذ کردند.(۲)

با این توضیح، پژوهش حاضر تلاش دارد با بررسی چگونگی شکل‌گیری صهیونیسم در بریتانیا، میزان تعامل و تاثیرگذاری آنها بر سیاست‌های دولت بریتانیا و نقش و جایگاه مهم‌ترین سازمان‌ها و نهادهای آنان را در این فرایند مورد بررسی قرار دهد. لازم به یادآوری است که نویسنده سعی نموده است تا با استفاده از منابع و سایتهای اینترنتی مربوط به خود سازمان‌ها صهیونیستی درک تازه‌ای را از ماهیت این گروه‌ها در جامعه و ساختار سیاسی دولت بریتانیا چه در حال و گذشته ارائه دهد.

فصل اول) کلیات

الف) تاریخچه‌ای کوتاه از یهودیان انگلیس

نخستین نشانه‌های سکونت و زندگی یهودیان در انگلستان به دوران نورمان‌ها[1] برمی‌گردد. در سال ۱۰۶۶ پس از میلاد، ویلیام فاتح[2] پادشاه انگلستان، گروهی از یهودیان را از شهر روئن[3] (پایتخت تاریخی نورماندی در شمال غربی فرانسه) به پایتخت انگلیس دعوت کرد تا مهارت‌های تجاری و سرمایه‌های خود را به آنجا بیاورند. در قرون وسطی قرض دادن پول با گرفتن سود ـ رباخواری ـ گناه

1. Normans
2. William the Conqueror
3. Rouen

محسوب می‌شد و برای مسیحیان قدغن بود، ولی سلاطین آن دوران به یهودیان اجازه چنین کاری را می‌دادند، زیرا برایشان سود داشت و می‌توانستند مخارج دربار را از یهودیان رباخوار تأمین کنند. در سال ۱۱۶۸، ارزش دارایی‌های شخصی یهودیان انگلیس (در حدود ۶۰ هزار پوند) به اندازه یک چهارم کل ارزش انگلستان بود، به گونه‌ای که وقتی یکی از یهودیان ثروتمند به نام آرون[1] فوت کرد ۱۵ هزار پوند سرمایه‌اش به هنری دوم[2] رسید.(۳)

در دوران سلطنت هنری دوم، یهودیان زندگی خوبی در کنار همسایگان مسیحی خود داشتند. در عین حال یهودیان کمک فراوانی به صومعه‌های مسیحی می‌کردند و در مقابل اجازه می‌یافتند تا در زمان‌هایی که به دلایل مذهبی یا تجاری مورد آزار و اذیت قرار می‌گرفتند، به آنجا پناه ببرند.

با این وجود هر از چند گاهی روحانیون مسیحی و پاپ‌ها سبب به وجود آمدن احساس تنفر در مسیحیان نسبت به یهودیان می‌شدند و از یهودیان به عنوان «قاتلان مسیح» یاد می‌کردند که همین امر مسیحیان را تحریک به اقدام برضد یهودیان می‌کرد. نمونه این مسئله قضیه ویلیام در سال ۱۱۴۴ بود. برمبنای این داستان یهودیان انگلیس برای برگزاری مراسم عید فصح پسربچه‌ای ۱۲ ساله و مسیحی را کشته و با خون آن کلوچه درست کرده بودند. گفتنی است که این ماجرا سپس از انگلیس به فرانسه و اسپانیا و سرتاسر اروپای قرون وسطی شایع شد و نهایتاً در تبلیغات نازی‌ها در قرن ۲۰ مورد استفاده قرار گرفت.(۴) (مولف ـ لازم به ذکر است که در صحت یا جعلی

1. Aaron
2. Henri II

بودن این داستان تردید وجود دارد)

در سال ۱۲۱۸ اولین قوانین ضدیهود در سرتاسر جهان در انگلیس تدوین و به اجرا در آمد، به‌صورتی که یهودیان مجبور شدند نشانه‌ای را به لباس خود آویزان کنند تا از بقیه متمایز شوند. در عین حال لردهایی که به یهودیان رباخوار بدهکار بودند نیز مردم را تشویق کردند به خانه‌های آنها حمله کنند تا در نتیجه این غارت و چپاول اسناد بدهکاری آنان از بین برود.(۵)

در پایان قرن دوازده نیز از آنها خواسته شد به دین مسیحیت در آیند که در نتیجه مقاومت در برابر این درخواست برخی خودکشی کرده و برخی نیز کشته شدند. در سال ۱۲۹۰ ادوارد اول که منبع دیگری را در میان بازرگانان ایتالیایی جهت تأمین نیازهای مالی خود پیدا کرده بود، دستور خروج و تبعید یهودیان از انگلیس را صادر کرد.

پس از آن در حدود بیش از سیصد سال هیچ یهودی به طور رسمی در این کشور وجود نداشت تا اینکه چارلز اول کشته شده و یهودیان برای بازگشت احساس اطمینان کردند. در سال ۱۶۵۶ هم یکی از یهودیان هلند به نام مناسح بن اسرائیل[۱] از طرف اولیور کرامول[۲] (رهبر سیاسی و نظامی انگلیس در فاصله سال‌های ۱۶۵۳ تا ۱۶۵۸) اجازه بازگشت یهودیان به انگلیس را اخذ کرد. پس از کسب این اجازه بسیاری از یهودیان هلندی، اسپانیایی و پرتقالی به لندن آمدند و در سال ۱۷۰۱ نخستین کنیسه یهودی را در آنجا بنا کردند.

در سال ۱۷۵۳ هم دولت انگلیس جهت قدردانی از کمک یهودیان در جنگ با اسپانیا، نشان دادن وفاداری خود به انگلیس و دفاع داوطلبانه از لندن

---

1. Menasseh ben Israel 2. Oliver Cromwell

«لایحه یهودی»[1] را جهت تصویب به پارلمان این کشور داد که نهایتاً هم تصویب شد. بر مبنای این لایحه یهودیان اجازه کسب شهروندی و تابعیت انگلیس را به دست می‌آوردند.(۶)

تا سال ۱۸۹۰ یهودیان در برخی پست‌های دولتی مشغول به کار شدند ولی انتقادات گسترده‌ای برضد آنها می‌شد، تا اینکه در این سال تمام محدودیت‌ها برای کسب مناصب دولتی به استثنای پادشاهی برای یهودیان که در آنزمان ۴۶ هزار نفر جمعیت داشتند، برداشته شد.(۷) از همین سال به بعد نیز مهاجرت بسیار یهودیان به انگلستان آغاز شد. تا سال ۱۹۱۴، جمعیت یهودیان به ۲۵۰ هزار نفر می‌رسید که غالباً در شهرهای لندن، منچستر و لیورپول سکونت داشتند.(۸) این یهودیان هرچند فرهنگ و آداب و رسوم متمایز خاص خود را داشتند، ولی برخلاف یهودیان دیگر کشورهای اروپایی در فرهنگ انگلیسی جذب شدند و حتی برخلاف یهودیان آمریکا نام‌ها و آداب و رسوم خود را انگلیسی کردند. در جنگ جهانی دوم نیز انگلستان ۹۰ هزار یهودی را پذیرفت و به کودکان یهودی بی‌سرپرست پناه داد.(۹)

هم‌اکنون نیز انگلستان با حدود ۳۵۰ هزار یهودی - حدوداً دو سوم آنها در لندن، ۳۰ هزار نفر در منچستر و شمار قابل توجهی در لیدز، گلاسکو، برایتون، لیورپول، بیرمنگام، بورنموث، گیتسهد و ساوتلند ـ پنجمین جامعه بزرگ یهودیان در جهان را دارا می‌باشد.(۱۰)

1. The Jew Bill

ب) تعریف صهیونیسم و انواع آن

صهیونیسم از کلمه «صهیون»[1] نام تپه‌ای در بیت المقدس اقتباس شده که ریشه در باورهای مذهبی یهودیان داشته و اعتقاد دارند که آرامگاه حضرت داوود (ع) در آنجا قرار دارد. در بعد سیاسی صهیونیسم[2] نام یک جنبش ناسیونالیستی یهودی است که ایجاد دولتی یهودی در فلسطین را هدف خود قرار داده بود. در واقع این جنبش صورت دنیوی و ملت‌پرستانه‌ای از یهودیت است که پس از پیدایش موج جدید یهود ستیزی در اواخر قرن ۱۹ پدید آمد. بنابر نظر صهیونیست‌ها، یهودیان خارج از این سرزمین، در تبعید زندگی می‌کنند و زندگی کامل فقط در سرزمین موعود ممکن است.

جنبش صهیونیستی در قرن نوزدهم میلادی زمانی به وجود آمد که دو گرایش عمده بر عرصه تفکر سیاسی آن روز اروپا سایه افکنده بود. گرایش اول اعتقاد به برادری، برابری، رشد و تعالی انسانها و طبیعت نیک آن و ساختن جهانی داشت که انسان‌ها بتوانند چون یک خانواده در آن زندگی کنند. درحالی که گرایش دوم از برتری و تفاوت نژادی ملت‌ها جانبداری می‌کرد. درباره جنبش صهیونیستی نیز باید گفت که این حرکت بر مبنای گرایش دوم ابتدا در اروپا شکل گرفت و سپس به صورت یک جریان سیاسی وارد فلسطین شد.

به هرحال صهیونیستها حرکت خود را جنبشی ملی می‌دانند که اساس آن سرزمین موعود و بازگشت مردمان یهودی به آنجا می‌باشد. هسته اصلی ایده آنان نیز همان است که در بیانیه تأسیس رژیم صهیونیستی در ۱۴ می سال

---

1. Zion

2. Zionism

۱۹۴۸ آمده است:

«سرزمین اسرائیل موطن ملت یهود می‌باشد. در اینجا هویت معنوی، مذهبی و سیاسی آنها شکل گرفت. آنها در اینجا برای نخستین‌بار تشکیل دولت داده، ارزشهای فرهنگی ملی و جهانی را ایجاد کردند و به جهانیان کتاب ابدی مادر کتابها (تورات) را ارزانی داشتند. این مردمان پس از تبعید همچنان ایمان خود را حفظ کرده و هرگز از دعا و امید برای بازگشت به وطن خود و بازپس‌گیری آن برای کسب آزادی سیاسی دست نکشیدند.»[(۱۱)]

صهیونیسم به سه شاخه دسته‌بندی می‌شود که عبارتند از:

صهیونیسم سیاسی: تأکید بر اهمیت اقدامات سیاسی و دستیابی به حقوق سیاسی در فلسطین به عنوان پیش‌شرطی برای رسیدن به اهداف صهیونسیتی.[(۱۲)]

صهیونیسم عملی: تأکید بر شیوه‌های عملی جهت دستیابی به اهداف صهیونیستی همچون مهاجرت یهودیان به اسرائیل، ایجاد شهرک‌های یهودی‌نشین و نهادهای آموزشی علی‌رغم فقدان شرایط سیاسی لازم و کافی.[(۱۳)]

صهیونیسم مذهبی: تأکید بر احیای همزمان آزادی سیاسی یهودیان و مذهب یهودیت بر طبق دستورات تورات و فرامین خداوند.[(۱۴)]

به هرحال به لحاظ سابقه تاریخی باید گفت که لئون پینسکر[۱] یهودی لهستانی اولین کسی بود که بعد از مشاهده و مطالعه وضعیت یهودیان، مقاله‌ای را تحت عنوان «خودرهایی»[۲] به زبان آلمانی در سال ۱۸۸۲ چاپ کرد که در آن

---

1. Leon Pinsker 2. Autoemancipation

یهودیان را به مبارزه برای استقلال، هوشیاری میهنی و بازگشت به یک حکومت مستقل که به گفته وی یهودیان از زمان حمله رومی‌ها به اسرائیل آنرا از دست داده بودند، تشویق کرد.(۱۵) ناتان بیرنباوم[1] یهودی اتریشی نیز کسی بود که برای اولین بار کلمه «صهیونیسم» را در سال ۱۸۹۰ با توسعه ایده‌های پینسکر و اضافه کردن ایده‌های خود به کار برد. وی در سال ۱۸۹۲ «صهیونیسم سیاسی» را بنیاد نهاد و جزوه‌ای با عنوان «احیای ملی ملت یهود در سرزمین خود برای حل مساله یهودیان»[2] منتشر ساخت که چیزی شبیه اندیشه‌ها و ایده‌های تئودور هرتزل بود.(۱۶)

با این حال از تئودور هرتزل (۱۸۶۰-۱۹۰۴) روزنامه‌نگار اتریشی به عنوان پدر صهیونیسم مدرن نام برده می‌شود که با نوشتن کتاب «دولت یهود»[3] نظریه خود را مبنی بر لزوم ایجاد یک دولت ملی یهودی در فلسطین به جامعه یهودیان عرضه کرد. در واقع هرتزل صهیونیسم را از یک واژه مذهبی به یک استراتژی بلند مدت سیاسی تبدیل نمود.

پس از آن اولین کنگره صهیونیست‌ها در بازل[4] سوئیس در سال ۱۸۹۷ تشکیل شد که در آنجا هدف صهیونیست‌ها مبنی بر ایجاد یک دولت ملی در فلسطین رسماً اعلام گردید. در این زمان مرکز صهیونیست‌ها و مقر هرتزل در وین قرار داشت و تا سال ۱۹۰۱ هر ساله و از آن به بعد هر دو سال یک بار، اجلاس کنگره جهانی صهیونیسم در آنجا تشکیل می‌شد.

---

1. Nathan Birnbaum
2. The National Rebirth of the Jewish People in its Homeland as a Means of Solving the Jewish Question
3. Jewish State
4. Basel

هرتزل برای تحقق آرزوی صهیونیست‌ها ابتدا به سلطان عثمانی پیشنهاد داد تا خود مختاری فلسطین را اعلام کند و زمینه را برای مهاجرت یهودیان به آن منطقه فراهم آورد؛ اما سلطان عثمانی پیشنهاد وی را نپذیرفت و او به انگلستان متوسل شد. انگلیسی‌ها پیشنهاد کردند تا منطقه‌ای غیرمسکونی در اوگاندا را به یهودیان واگذارند. اقلیتی از صهیونیست‌ها از این پیشنهاد استقبال کردند؛ اما هرتزل واکثریت یهودیان خواهان سرزمین فلسطین بودند. بنابراین در سال ۱۹۰۵ کنگره صهیونیست‌ها ایجاد دولت یهود در غیر فلسطین را مردود شمرد. هرتزل در سال ۱۹۰۴ مرد و بعد از وی مرکز صهیونیستها به کلن و سپس به برلین و بعدها به لندن منتقل شد.(۱۷)

به هرحال در بحبوحه جنگ اول جهانی، صهیونیسم رشد سریعی یافت تا اینکه در سال ۱۹۱۷ آرتور جیمز بالفور[1] وزیر خارجه انگلیس اعلامیه‌ای صادر کرد ـ یا در واقع نامه وزارت خارجه به لرد روتشیلد[2] از حامیان اصلی صهیونیسم ـ و در آن قول داد که دولت انگلیس از یهودیان برای ایجاد دولت یهودی در فلسطین حمایت خواهد کرد. با این اعلامیه که به «اعلامیه بالفور» مشهور است، اولین نطفه‌های رژیم صهیونیستی بسته شد. گفتنی است تا ظهور هیتلر روند مهاجرت یهودیان کند بود، اما فشاری که نازی‌ها بر یهودیان وارد کردند روند مهاجرت را تسریع کرد. در طی جنگ جهانی دوم، صهیونیسم طرفداران بیشتری یافت، بخصوص یهودیان ثروتمند آمریکایی حمایت مالی گسترده‌ای از آن به عمل آوردند و از آن به بعد به یکی از عمده‌ترین حامیان

---

1. Arthur James Balfour
2. Lord Rothschild

صهیونیسم مبدل شدند.

بعد از جنگ دوم جهانی نیز سازمان ملل از تشکیل دو کشور مستقل اسرائیل و فلسطینی حمایت و قطعنامه‌ای در سال ۱۹۴۸ در تأیید آن صادر کرد. اعلام موجودیت رژیم صهیونیستی به سرعت بعد از صدور قطعنامه سازمان ملل انجام گرفت و در پی آن اولین مرحله از جنگهای اعراب و اسرائیل شروع شد.

فصل دوم) ریشه‌های صهیونیسم در بریتانیا

الف) سابقه تاریخی

جامعه یهودیان انگلیس را می‌توان از همگراترین این جوامع در سرتاسر جهان دانست که پس از قرن‌ها زندگی در این کشور، در پایان قرن نوزدهم با ورود موج بزرگی از مهاجران یهودی از روسیه جان تازه‌ای گرفت. این جامعه مهاجر سپس با اشتیاق فراوان پذیرای صهیونیسم هرتزل در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ شد. به همین دلیل جامعه یهودی انگلستان از همان آغاز تأسیس دولت صهیونیستی در فلسطین خود را جامعه‌ای حامی صهیونیسم می‌نامید و همواره کمک‌های مالی فراوانی را به صهیونیست‌ها و دولت صهیونیستی می‌کرد. در زمان تأسیس دولت یهودی نیز بیش از ۲۶ هزار یهودی انگلیسی به سرزمین‌های اشغالی مهاجرت کردند که قابل توجه بود، زیرا یهودیان انگلیس با یهودستیزی و خصومتی واقعی در این کشور مواجه نبودند که بخواهند به فلسطین فرار کنند.[۱۸]

پیش از تشکیل دولت صهیونیستی نیز شاهد پیوند صهیونیسم و امپراتوری بریتانیا بوده‌ایم که همین پیوند علت اصلی تأسیس این رژیم گردید. اندیشه

تأسیس دولتی برای قوم یهود، سابقه‌ای استعماری دارد و به زمان «ناپلئون بناپارت» باز می‌گردد. ناپلئون بناپارات در سال ۱۷۹۹ میلادی با صدور نامه‌ای از یهودیان آسیا و آفریقا خواست تا تحت لوای وی جمع شوند و در مقابل به آنها وعده داد تا سرزمین مقدس (فلسطین) را در اختیار آنان قرار دهد و عظمت و شکوه باستانی را به آنها باز گرداند. در واقع ناپلئون با بیان چنین طرحی قصد داشت تا از یهودیان برای دستیابی به اهداف خود استفاده کند.[۱۹]

به هر حال تسلط ناپلئون بر منطقه بیش از سه سال طول نکشید و با شکست فرانسه از انگلستان، نیروهای انگلیسی جایگزین نیروهای فرانسوی شدند. در واقع توجه انگلیس به فلسطین و منطقه عربی به امنیت راه‌های نظامی و دریایی هند مربوط می‌شد. یکی از پیامدهای این سیاست تأسیس نخستین کنسولگری غرب در سال ۱۸۳۹ از سوی انگلیس در قدس بود که بیشتر فعالیت آن به حمایت از یهودیان مهاجر اختصاص داشت.[۲۰] هدف انگلستان این بود که یهودیان مهاجر بیشتری را به فلسطین بیاورد و به این وسیله مقاصد استعماری خود را جامعه عمل پوشاند. این مقاصد در نامه لرد پالمرستون[۱] وزیر خارجه بریتانیا به سفیر این کشور در استانبول آشکارا بیان شده است: «بازگشت ملت یهود به دعوت سلطان عثمانی و با حمایت او، نقشه‌های شیطانی محمدعلی (پادشاه مصر) و جانشینانش را نقش بر آب خواهد کرد.»[۲۱]

بعدها در زمان دیزرائیلی، نخست‌وزیر وقت انگلستان این مسئله دوباره

---

1. Lord Palmerston

زنده شد و صهیونیست‌ها به حق می‌توانند ادعا کنند که وی بزرگ‌ترین نماینده جنبش آنها بوده است. دیزرائیلی اگرچه به مذهب کلیسای انگلیکن[1] در آمده بود، ولی احترام و علاقه فراوانی به هم‌نژادان خود داشت. او برای بازگرداندن یهودیان به جایگاهی بالا تلاش فراوانی کرد.(۲۲) نهایتاً در اواخر قرن ۱۹ صهیونیست‌ها و در رأس آنها تئودور هرتزل تلاش فراوانی داشتند تا فلسطین را در ازای کمک‌های مالی به «مرد بیمار اروپا» یعنی امپراتوری عثمانی تصاحب کنند، ولی موفق نشدند. سپس از آنجایی که احتمال اضمحلال این امپراتوری را می‌دادند، پیوند خود را با امپراتوری بریتانیا تحکیم بخشیدند، زیرا می‌دانستند که دولت بریتانیا درپی سلطه بر فلسطین می‌باشد تا کانال سوئز را به عنوان گذرگاهی برای رسیدن مستعمراتش تحت کنترل داشته باشد. نهایتاً هم با اعلامیه بالفور در سال ۱۹۱۷ دولت لوید جورج[2] حمایت خود را از پروژه صهیونیستی مستعمره‌سازی فلسطین اعلام کرد. صدور این اعلامیه برای صهیونیست‌ها بسیار مهم بود، زیرا به پانزده سال تردید و اختلاف در داخل دولت بریتانیا خاتمه داد و نهایتاً به حمایت از جنبش صهیونیستی منجر گردید.

این اتحاد در وهله نخست بر پایه منافع متقابل در مبارزه با موج فزاینده ملی‌گرایی عربی قرار داشت و در واقع با اعلامیه بالفور، جنبش صهیونیستی به بخشی کلیدی از برنامه امپریالیسم بریتانیا برای خاورمیانه تبدیل شد: راهی برای مشروعیت بخشی به سلطه نظامی بر فلسطین. شبه نظامیان شهرک‌های

---

1. Anglican Church
2. Lloyd George

یهودی‌نشین از جمله جوخه‌های ترور (سرویس‌های ویژه شب) که افراد موردنظر سازمان اطلاعاتی ارتش بریتانیا را ترور می‌کردند نیز نقشی کلیدی را در سرکوب شورش فلسطینیان در سال‌های ۳۹-۱۹۳۶ ایفا کردند.[۲۳] بنابراین دست صهیونیست‌ها برای هر اقدامی در فلسطین باز بود، منتهی اقدامات آنها باید در چارچوب منافع امپراتوری بریتانیا صورت می‌گرفت.

با این حال جنگ جهانی دوم تقابل صهیونیست‌ها و انگلیسی‌ها را موجب شد و اتحاد آنها را به هم زد. در سال ۱۹۴۵ استعمار صهیونیستی فلسطین که ۳۰ سال از طرف امپریالیسم بریتانیا حمایت شده بود در جستجوی حامی قدرتمندتری برآمد. برای این کار ایالات متحده گزینه مناسبی بود که سرانجام نیز با حمایت این کشور، سازمان ملل در نوامبر سال ۱۹۴۷ رأی به حمایت از دولت صهیونیستی داد.

پس از اینکه قیمومیت انگلیس به طور رسمی پایان پذیرفت، صهیونیست‌ها پادگان‌ها و مقامات دولتی انگلیس در فلسطین را مورد حمله قرار دادند و آنها را مجبور به پذیرش خواسته‌های خود کردند. به هر حال در طی ۳۰ سال قیمومیت انگلیس، شمار شهرک‌نشین‌های یهودی ۱۲ برابر جمعیتی شدند که در سال ۱۹۱۷ در فلسطین بودند.[۲۴]

نبرد شبه‌جزیره سینا در سال ۱۹۵۶، به تغییر دیدگاه منطقه و قدرت‌های بزرگ از اسرائیل منجر شد. تا آن زمان، دولت یهودی، به عنوان یک موجودیت ضعیف که بقای بلندمدت آن در هاله‌ای از ابهام قرار داشت، متصور بود.[۲۵] پس از پیروزی اسرائیل بر مصر، مشخص شد که این کشور قدرتمندترین نیروی جنگی در منطقه را داراست. این امر، بدان معنا بود که برای قدرت‌های

خواهان حفظ وضع موجود نظیر بریتانیا که نگران سرنگونی رژیم‌های سنتی و خواهان توقف ملی‌گرایی پان‌عربیسم ضد غربی بودند، حفظ یک اسرائیل قدرتمند به جزیی از منافع آنها تبدیل شد. در واقع، قدرت نظامی اسرائیل و توانایی آن برای ضربه زدن و مجازات متجاوزان به عنوان یک عامل بازدارنده در مقابل رژیم‌های رادیکال عربی، مورد توجه قرار گرفت.

از سال ۱۹۶۰ و در نتیجه این تغییر برداشت، بریتانیا شروع به فروش تسلیحات به اسرائیل کرد. بنابراین دولت بریتانیا به خاطر ایجاد ثبات و جلوگیری از جنگی منطقه‌ای، تصمیم به نزدیکی با آن کشور گرفت. همانطور که سفیر وقت بریتانیا در اسرائیل، در نامه‌ای به اداره امور خارجی این کشور نوشته بود: «دلیل ما برای فروش تسلیحات به اسرائیل نه جهت‌گیری غربی آنها و نه تحسین دستاوردهایشان است، بلکه، منافع ما در حفظ ثبات خاورمیانه و جلوگیری از جنگی منطقه‌ای، چنین چیزی را ایجاب می‌کند. هر چیزی که احتمال جنگ در خاورمیانه را افزایش دهد، بر ضد منافع قدرت‌های غربی خواهد بود.»[۲۶]

سقوط اتحاد شوروی و آغاز فرایند صلح اسلو توسعه بیشتر روابط بریتانیا و اسرائیل را در پی داشت. در سال ۱۹۹۵، جان میجر رهبری سفر یک هیأت تجاری بزرگ به اسرائیل را بر عهده داشت[۲۷] و در طی این سفر اعلام کرد که بریتانیا دیگر به واسطه بایکوت اعراب احساس محدودیت نمی‌کند. در سال‌های بعد از آن نیز روابط دفاعی بریتانیا با اسرائیل از رشد قابل ملاحظه‌ای برخوردار گردید. نخستین دیدار خانواده سلطنتی بریتانیا از اسرائیل در سال ۱۹۹۸ نیز، به لحاظ سمبلیک تأییدی بر بهبود روابط میان این دو کشور بود.

ب) پیوند با هیأت حاکمه انگلیس

به لحاظ تاریخی در سیاست بریتانیا، یهودیان همواره گرایش به جناح چپ داشته‌اند. ولی در سالهای اخیر بیشتر به جناح راست متمایل شده‌اند که بازتابی از توانگری، نگرانی در مورد امنیت و ارزش‌های خانوادگی است. در اینجا به رابطه صهیونیست‌ها و دو حزب اصلی انگلیس پرداخته می‌شود.

ـ حزب کارگر

حزب کارگر، سنتی طولانی در همدلی با صهیونیسم و همکاری نزدیکی با حزب کار در اسرائیل دارد. این حزب دارای یک گروه رسمی به نام دوستان اسرائیلی حزب کارگر[1] می‌باشد.(۲۸) شخصیت‌های سرشناسی همچون آنرین بوان[2] در سراسر دوره شغلی خود با هدف ملی یهودی شناخته می‌شدند.(۲۹) با این حال، ارنست بوین[3] (رهبر حزب کارگر در سالهای جنگ جهانی دوم که در دولت ائتلافی چرچیل وزیر کار بود و پس از جنگ به سمت وزارت خارجه رسید. وی به دلیل مخالفت با جنبش صهیونیستی برای ایجاد یک دولت یهودی و طرفداری از تشکیل دولتی عربی در فلسطین مورد غضب صهیونیستها بود) کماکان به عنوان منفورترین چهره در تاریخ اسرائیل باقی مانده است، هر چند که وی شخصیتی مورد احترام برای سوسیال دموکراسی بریتانیا می‌باشد. ولی دو نخست‌وزیر پس از جنگ جهانی دوم از حزب کارگر، یعنی ویلسون و بلر به همدلی با اسرائیل، شناخته‌شده هستند.

در دهه ۷۰ و ۸۰، نسلی که تحت تأثیر سیاست دهه ۶۰ و چپ جدید

---

1. Labour Friends of Israel
2. Aneurin Bevan
3. Ernest Bevin

اروپایی بود، وارد حزب کارگر شد. شخصیت‌های امروزی حزب نظیر: کلر شورت،[۱] پیتر هین،[۲] جرمی کربین[۳] و کن لیوینگستن[۴] به جهات مختلف، محصول این تجربه می‌باشند. از نظر این نسل، مسئله ملی‌گرایی فلسطینی، نکته حمایتی مهمی می‌باشد. پس از آن شماری سازمان‌های حامی فلسطین در حزب و جنبش کارگری ایجاد شد که، مهم‌ترین آنها، شورای خاورمیانه‌ای حزب کارگر[۵] بود.(۳۰)

در کنفرانس‌های حزب کارگر، می‌توان جلساتی از گروه دوستان اسرائیلی حزب کارگر و شورای خاورمیانه‌ای حزب کارگر را شاهد بود. در واقع، مواضع نمایندگان جناح چپ حامی فلسطینیان (نظیر جورج گلوی[۶] و جرمی کربین) و وارثان سنت‌های تمرکزگرا به خصوص سنت‌های کارگری بریتانیا (نظیر گوردن براون[۷]) که حامی اسرائیل می‌باشند، ارتباط مستقیمی با مواضع آنها در دیگر زمینه‌ها دارد. با این وجود، نفوذ جناح چپ حزب در رابطه با این مسئله، در سال‌های اخیر محدود بوده است.(۳۱)

ـ حزب محافظه‌کار

جناح سنتی و اشرافی حزب محافظه‌کار، به‌شدت با مشاغل خدمات عمومی در بریتانیا، از جمله اداره «امور خارجی»، عجین شده است. بر همین قیاس روابط قوی و همدلی با جهان عرب و گاهی نیز ضد یهودی بودن، از مشخصه‌های آن است.

---

1. Clare Short
2. Peter Hain
3. Jermy Corbeyn
4. Ken Livingstone
5. Labour Middle East Council
6. George Galloway
7. Gordon Brown

ولی در عین حال، باید به خاطر داشت که حزب محافظه‌کار قدیمی دوران امپراتوری، در بردارنده عناصری از ملی‌گرایی و رفتارهای امپریالیستی بود. مظهر این عنصر، بنجامین دیزرائیلی می‌باشد که تا قرن بیستم نیز، در چهره‌های آرتور بالفور و وینستون چرچیل متجلی بود. این جریان اگر چه در سیاست بریتانیای مدرن دیگر جایی ندارد ولی نقش مهمی را در حمایت اولیه بریتانیا از وطن ملی یهودیان ایفا کرد.

تغییر واقعی در نگرش‌های حزب محافظه‌کار نسبت به اسرائیل، با روی کار آمدن مارگارت تاچر و همراهانش در دهه ۷۰ ایجاد شد. تاچر در دوره تصدی خود، به طور کامل تحت محاصره همکاران یهودی خود، از جمله کیت جوزف، آلفرد شرمان، لئون بریتان، نیگل لاوسون، مالکوم ریفکیند و مایکل پولانی بود.

خاستگاه او که از طبقه متوسط بود و ارزشی که برای روح سازمانی قائل بود، وی را متحد طبیعی نیروهای جدید در حزب ساخت که این شخصیت‌ها با آنها در ارتباط بودند. در عین حال حوزه انتخابیه وی، یعنی فینچلی[1] نیز، دارای جمعیت زیادی از یهودیان بود.[(۳۲)]

تاچر در نگرش سیاست خارجی خود ضد کمونیسم و مخالف تروریسم بود؛ این امر، وی را به سوی اسرائیل و نزدیکی به آمریکا سوق داد. نفوذ تاچر در حزب محافظه‌کار، باعث تداوم این نگرش شده است. جانشین وی، جان میجر، نیز ارتباطی با جناح قدیمی، اشرافی و ضد صهیونیستی حزب نداشت.

حزب محافظه‌کار در فاصله سال‌های ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۵ تحت رهبری یک

---

1. Finchley

یهودی انگلیسی به نام مایکل هاوارد[1] بود. یک لابی فعال حامی اسرائیل، به نام «دوستان اسرائیلی حزب محافظه‌کار» نیز، در این حزب وجود دارد.(۳۳) محافظه‌کاران دارای هیچ گروه سازمان‌یافته‌ای چون «دوستان فلسطینی» نیستند، ولی این امر بازتابی از ماهیت قدیمی و نهادینه‌شده جناح حامی اعراب در حزب است و نه عدم حمایت از اعراب.

ج) صهیونیسم مسیحی در انگلیس

صهیونیسم مسیحی را در ساده‌ترین شکل با عبارت «حمایت مسیحیان از صهیونیسم» تعریف می‌کنند و اینکه جنبشی هستند که خود را مدافع ملت یهود به ویژه دولت صهیونیستی اسرائیل می‌دانند.(۳۴) این اصطلاح در دو برداشت مختلف به کار می‌رود: نخست از سوی موافقان، به معنی حمایت مسیحیان از اسرائیل و صهیونیسم و دیگر از سوی جنبش‌ها و تفکرات ضدصهیونیستی برای اشاره به مسیحیان اوانجلیک و معتقدان به ایدئولوژی «اسرائیل بزرگ».(۳۵)

امروزه معروف‌ترین و بانفوذترین سازمان‌های مسیحیان صهیونیست در بریتانیا عبارتند از «روحانیون کلیسا در میان ملت یهود»[2] که همچنین به «اعتماد کلیسای انگلیکن به اسرائیل»[3] نیز معروف است؛ «دوستان مسیحی اسرائیل»[4]؛ «شفاعت‌کنندگان برای بریتانیا»[5]؛ «دوستان نیایشگر اسرائیل»[6]؛ و «شورای مسیحیان و یهودیان»[7] که همگی بخشی از ائتلاف بین‌المللی سازمان‌های مسیحیان صهیونیست می‌باشند. از جمله رهبران صهیونیسم مسیحی در این

1. Michael Howard
2. Church's Ministry Among Jewish People (CMJ)
3. The Israel Trust of the Anglican Church (ITAC)
4. Christian Friends of Israel (CFI)
5. Intercessors for Britain (IFB)
6. Prayer Friends of Israel (PFI)
7. The Council of Christians and Jews (CCJ)

کشور نیز می‌توان به درک پرینس[1]؛ دیوید پاوسون[2]؛ لنس لمبرت[3]؛ و والتر ریگانز[4] اشاره کرد. اینها کسانی هستند که از نفوذ قابل توجهی در پذیرش دیدگاه‌های صهیونیستی از سوی مسیحیان اوانجلیک برخوردارند.

سازمان «روحانیون کلیسا در میان ملت یهود» (CMJ) نخستین نهاد صهیونیست مسیحی در بریتانیا بود که در سال ۱۸۰۹ با نام «جامعه لندن» برای اشاعه مسیحیت در میان یهودیان تأسیس شد. بعدها در قرن ۱۹ در واکنش به تغییر نگرش‌ها نسبت به یهودیان، این جامعه نیز نام خود را به «مأموریت‌های کلیسا برای یهودیان» و سپس به «روحانیون کلیسا در میان یهودیان» و نهایتاً در سال ۱۹۹۵ به «روحانیون کلیسا در میان ملت یهود» تغییر داد.(۳۶) اهداف این سازمان به شرح زیر است:

اوانجلیسم: قدم برداشتن در راه خدا در راستای هدف وی برای ملت یهود در اسرائیل و سرتاسر جهان، به خصوص رهبری آنها در اعتقاد به مسیح به عنوان تنها نجات دهنده آنها.

تشویق: حمایت از معتقدان یهودی به مسیح به هر صورت ممکن.(۳۷)

آموزش: کمک به مسیحیان برای درک ریشه‌های یهودی مسیحیت.(۳۸)

«دوستان مسیحی اسرائیل» (CFI) نیز به همین صورت بر ضرورت بی‌قید و شرط «ایستادن در کنار اسرائیل» منتهی در وهله نخست از طریق نیایش و کمک‌های بشردوستانه اصرار دارند.(۳۹) «شورای مسیحیان و یهودیان» (CCJ) نیز نگرانی‌های زیادی در دفاع از اقدامات دولت اسرائیل از خود نشان داده است.(۴۰)

---

1. Derek Prince
2. David Pawson
3. Lance Lambert
4. Walter Riggans

در اینجا برای شناخت بیشتر عقاید صهیونیست‌های مسیحی در بریتانیا بخشی از صحبت‌های والتر ریگانز دبیرکل «روحانیون کلیسا در میان ملت یهود» را می‌آوریم که به باور اصلی صهیونیست‌های مسیحی اشاره دارد:

«بازگشت یهودیان به اسرائیل در صد سال گذشته و تاسیس دولت اسرائیل را باید به عنوان اجرای وعده‌ها و پیش‌گویی‌های عهد عتیق در رابطه با سرزمین موعود یا حداقل به عنوان نشانه‌هایی از رحمت خداوند برای ملت یهودی دانست. امروزه از دید بسیاری مسیحیان، بزرگ‌ترین نشانه وفای به عهد خداوند ماندگاری و بقای ملت یهود است. خداوند آنها را در مقابل تمام رنج‌ها و بلاها حفظ، مراقبت و هدایت نموده است. به همین دلیل، دولت اسرائیل و حاکمیت یهودی بر سرزمین اسرائیل نیز از جمله دیگر نشانه‌های خداوند است. این موضوع باور اصلی صهیونیست‌های مسیحی است... تأسیس دولت اسرائیل به دلیل معنای آن برای یهودیان و توالی حوادثی که به روی آوردن ملت یهود به عیسی مسیح و ظهور مجدد وی منجر می‌شود، از اهمیت مذهبی خاصی برخوردار است. مسیحیان نه تنها از ایده یک دولت یهودی، بلکه از سیاست‌های آن نیز باید حمایت کنند... مسیحیان باید از دولت اسرائیل به عنوان نشانه رحمت خداوند و دست آن در جهان پشتیبانی کنند».(۴۱)

فصل سوم) سازمانهای صهیونیستی در بریتانیا

الف) فدراسیون صهیونیستی بریتانیای کبیر و ایرلند[1]

«فدارسیون صهیونیستی بریتانیای کبیر و ایرلند» (از جمله اسامی دیگر این

---

1. The Zionist Federation of Great Britain and Ireland

فدراسیون عبارت است از «بنیاد صهیونیستی بریتانیای کبیر و ایرلند شمالی»، «بنیاد صهیونیستی بریتانیا» و «بنیاد صهیونیستی») در سال ۱۸۹۹ و در راستای نبرد برای ایجاد وطنی دائمی برای مردمان یهود تأسیس گردید. در آن زمان برخی رهبران یهودی و اعضای این نهاد حمایت خود را از آرمان‌های تئودور هرتزل اعلام کردند و این بنیاد به کانونی تبدیل شد که افرادی همانند حییم وایزمن[1] (نخستین رئیس‌جمهور اسرائیل) و گروه کوچکی از صهیونیست‌های بریتانیایی نبرد خود برای ایجاد دولت یهودی را آغاز کردند.

پس از صدور اعلامیه بالفور در سال ۱۹۱۷، لندن به مدت ۳۰ سال به مرکزی برای جنبش جهانی صهیونیست‌ها تبدیل شد که در این سال‌ها نقش اصلی را «فدراسیون صهیونیستی بریتانیای کبیر و ایرلند» ایفا می‌نمود. آژانس یهود نیز در همین سالها در ساختمان اصلی این بنیاد در خیابان ۷۷ «راسل بزرگ»، دفتر سیاسی خود را افتتاح نمود و مذاکرات با دولت بریتانیا را انجام می‌داد.

در همین زمان فدراسیون صهیونیستی درپی کسب حمایت‌های مالی و سیاسی برای تشکیل دولت یهودی بود و در واقع اقدامات و رهبری این سازمان بود که سبب شکل گرفتن دیگر سازمان‌های صهیونیستی مهم از جمله «سازمان جهانی زنان صهیونیست» (WIZO)، «درخواست برای یک اسرائیل یهودی متحد» (UJIA)، «صندوق ملی یهود» (JNF) و جنبش‌های صهیونیستی جوانان شده است.

پس از تأسیس رژیم صهیونیستی نیز بسیاری از تحصیلکردگان عضو

---

1. Chaim Weizma

«فدراسیون صهیونیستی بریتانیای کبیر و ایرلند» به سرزمین‌های اشغالی رفته و مناصب بالای دولتی را در اختیار گرفتند. این بنیاد در سال ۱۹۵۴ از طریق سازمان «قیمومیت آموزشی بنیاد صهیونیستی»، شبکه‌ای از مدارس شبانه‌روزی را برای آموزش کودکان یهودی براساس اندیشه‌های صهیونیستی ایجاد کرد که شمار آنها هم‌اکنون به بیش از ۱۴ مدرسه و بیش از پنج هزار دانش‌آموز می‌رسد.

«فدراسیون صهیونیستی بریتانیای کبیر و ایرلند» همچنین نخستین سازمانی در جهان بود که دفاتر خود را جهت کمک به همگرایی مهاجران یهودی از بریتانیا در اسرائیل افتتاح نمود. این بنیاد صهیونیستی هم‌اکنون نمایندگی جنبش صهیونیستی بریتانیا که شامل ۱۲۰ سازمان و بیش از ۵۰ هزار عضو وابسته می‌باشد را برعهده دارد.

اهداف

- حمایت، هماهنگی و تسهیل فعالیت و کارهای تمام اعضای وابسته در سرتاسر جهان و پایبندی به تعهد خود به جنبش‌های صهیونیستی جوانان؛
- تشویق مشارکت یهودیان در فعالیت‌های صهیونیستی از جمله آموزش، فرهنگ، فراگیری زبان عبری و مهاجرت به اسرائیل؛
- عمل به عنوان سازمانی حمایتی برای دیگر سازمان‌های صهیونیستی در بریتانیا و اعضای آنها.

از جمله فعالیت‌های این نهاد می‌توان به برگزاری سمینارها در اسرائیل، سازماندهی سخنرانی‌ها و کنفرانس‌ها جهت بررسی مسائل مختلف و تأثیرگذار بر یهودیان، برگزاری گروه‌های مباحثه به زبان عبری به صورت ماهانه و چاپ مقالات و کتاب اشاره کرد. از دید بانیان این سازمان، یکی از راههای نزدیک

ساختن یهودیان به اسرائیل از طریق برگزاری مراسم و رویدادهای فرهنگی است. به همین جهت همواره در پی سازماندهی جشن‌ها و مناسبت‌های فرهنگی همچون نمایشگاه‌های هنری، کنسرت‌ها و جشن سالروز تأسیس رژیم صهیونیستی می‌باشند.[۴۲]

ب) هیأت نمایندگان یهودیان بریتانیا[۱]

«کمیته نمایندگان یهودیان بریتانیا» که هم‌اکنون به «هیات نمایندگان یهودیان بریتانیا» معروف می‌باشد، در سال ۱۷۶۰ یعنی زمانی که هفت نماینده از سوی بزرگان اجتماعات مذهبی اسپانیا و پرتغال (یهودیان سفاردی) برای تشکیل کمیته‌ای مهم جهت بیعت با جورج سوم و پذیرش سلطنت وی منصوب گردیدند، تشکیل شد. در این تاریخ همچنین جامعه اشکنازی بریتانیا «کمیته سری روابط عمومی» خود را بنیان نهاد. در پایان سال ۱۷۶۹ توافق حاصل شد که این دو کمیته باید نشستهای مشترکی را به صورت ادواری برگزار نمایند که در اساس «هیات نمایندگان یهودیان بریتانیا» به طور مشترک از سوی آنها تشکیل گردید.

در دهه ۱۸۳۰ نقش و شهرت هیات نمایندگان با انتخاب موسی مونتفیور[۲] به عنوان رئیس این هیات در سال ۱۸۳۵ و شناسایی رسمی از سوی پارلمان انگلیس بسیار افزایش یافت. تا نیمه دوم این قرن یهودیان هیچ نفوذی در پارلمان انگلیس نداشتند ولی در سال ۱۸۳۶ بر اثر تلاشهای «هیات نمایندگان یهودیان بریتانیا» طبق قانون ازدواج رئیس هیات نمایندگان به عنوان مسئول

---

1. The Board of Deputies of British Jews 2. Moses Montefiore

تعیین کارگزاران مراسم ازدواج در کنیسه‌ها تعیین شد. در همین سال نخستین اساسنامه هیات نمایندگان تدوین گردید ولی از آنزمان بر اساس نیازهای جامعه یهودیان به طور منظم تعدیل می‌گردد.

تحت ریاست موسی مونتفیور، هیات نمایندگان به عنوان نماینده یهودیان بریتانیا به رسمیت شناخته شد. وی چندین بار از سرزمین‌های فلسطینی بازدید کرد و بعدها صهیونیستها بخشی از بیت‌المقدس را به اسم وی نامگذاری کردند. وی همچنین روابط خوبی با اداره خارجی و شخص ملکه بریتانیا داشت.

به هرحال فعالیت این هیات در زمانهای کشتار یهودیان به دست روسیه تزاری و آزار و اذیت یهودیان در کشورهای دیگر ادامه داشت تا اینکه به دنبال قدرت گرفتن نازیها در آلمان، هیات مذکور خود را در انگلیس بازسازی کرد. هیأت نمایندگان در سال ۱۹۵۰ نخستین کنفرانس جوامع یهودی در جامعه مشترک المنافع بریتانیا را برگزار کرد که در آن نمایندگان یهودی موضوعات مورد توجه خود را مورد بحث قرار دادند. در نخستین اجلاس سازمان ملل نیز این هیات نماینده‌ای را جهت بیان مشکلات یهودیان اروپا به این سازمان اعزام کرد.

در سال ۱۹۴۰ «شورای مشورتی تجارت» جهت مبارزه با یهودستیزی در تجارت؛ تشویق روابط خوب میان بازرگانان یهودی و غیریهودی؛ اعطای جواز به مغازه‌داران یهودی جهت کار در روز یکشنبه؛ و غیره ایجاد شد که هم‌اکنون به عنوان بخشی از «هیات نمایندگان یهودیان بریتانیا» فعالیت می‌کند. همچنین تشکیل رژیم صهیونیستی در سال ۱۹۴۸ سبب تمرکز خاص این نهاد صهیونیستی بر این رژیم گردید و تلاش فراوانی را در راستای مهاجرت یهودیان به سرزمین‌های اشغالی صورت داد.

این هیات متشکل از نمایندگان منتخب سازمانهای اجتماعی و تـشکل‌هـای مذهبی می‌باشد. در سال ۱۸۳۵ بیست و دو نماینـده از چهـار کنیـسه انتخـاب شدند؛ تا دهه ۱۹۸۰ در حدود ۵۰۰ نماینده از طرف ۲۵۰ کنیسه و شـمار کمـی از موسسات سکولار انتخـاب شـدند. تـا سـال ۲۰۰۰ شـمار آنهـا تقریبـاً ۳۰۰ نمایندگی بوده است. هر کنیسه یا موسـسه‌ای در هـر سـه سـال یـک یـا چنـد نماینده را بسته به اندازه آن مجموعه، انتخاب می‌کند. گفتنی است کـه در ایـن هیات هیچ نوع تقسیم‌بندی سیاسی و حزبی وجود ندارد.

ریاست این هیات را در حال حاضر هنری گرانوالـد[1] برعهـده دارد کـه در سال ۲۰۰۶ برای یک دوره سه ساله دیگر انتخاب گردید. هیـأت نماینـدگان در سال هشت مرتبه راجع به موضوعات مختلف و بررسی گزارشات بخـش‌هـای مختلف این نهاد تشکیل جلسه می‌دهد. از جملـه کمیتـه‌هـای آن مـی‌تـوان بـه «کمیته حقوق و پارلمان»، «کمیته روابـط خـارجی»، «کمیتـه آمـوزش»، «کمیتـه مهاجران»، «کمیته جوانان» و «کمیته دفاع» اشاره کرد.

وظایف این نهاد عبارت می‌باشد از:

- نمایندگی و بیـان منـافع و دیـدگاههای حـوزه انتخابیـه خـود در هیـات نمایندگان، بخش‌های مختلف و گروههای کاری آن؛
- انتقال سیاستهای هیات و تضمین برداشتی روشن از سیاستهای این هیات در حوزه انتخابیه خود؛
- اشاعه و تشویق حمایت از اقدامات هیات در تمامی جنبـه‌هـا بخـصوص

---

1. Henry Grunwald

اتخاذ گام‌های اساسی در جهت کسب حمایتهای مالی.(۴۳)

ج) فدراسیون جوانان صهیونیست[1]

«فدراسیون جوانان صهیونیست» FZY، جنبشی متشکل از جوانان صهیونیست یهودی در بریتانیا می‌باشد که نهادهای وابسته‌ای در بیت‌المقدس و ایالات متحده آمریکا نیز دارد. این جنبش در سال ۱۹۱۰ تأسیس شد و بسیاری از اعضای آن در جنگ جهانی دوم و پس از آن در ارتش بریتانیا خدمت کردند و بعدها نیز نقش مهمی را در تشکیل رژیم صهیونیستی ایفا نمودند. آنهایی هم که در این جنبش باقی ماندند به فعالیت خود جهت نزدیک ساختن یهودیان به اسرائیل ادامه دادند و توانستند در دهه ۱۹۵۰ در حدود ۳۰ جامعه یهودی را در بریتانیا سازماندهی کنند.

اوایل دهه ۱۹۶۰ با کاهش فعالیتهای این جنبش همراه بود، ولی در سالهای ۶۵-۱۹۶۴ اولین نشستهای هفتگی موسوم به «هافینجان»[2] را برگزار کردند که هنوز هم ستون اصلی این سازمان می‌باشد. با پیروزی رژیم صهیونیستی در جنگ شش روزه سال ۱۹۶۷ این نهاد صهیونیستی مجدداً جان تازه‌ای گرفت و در همین زمان بود که «جامعه (یهودیان) گلاسکو»[3] تأسیس شد. در این جنگ فدراسیون جوانان صهیونیست دفاتر و اعضای جوان و داوطلب خود را در اختیار آژانس یهود قرار داد. جنگ رمضان (یوم کیپور) نیز به همین صورت سبب افزایش توان این نهاد گردید. در این زمان یهودیان بریتانیا حمایت زیادی از اسرائیل می‌کردند و بسیاری از نیروهای اسرائیل را جوانان جوامع هافینجان

1. The Federation of Zionist Youth
2. Hafinjan
3. Glasgow Society

تشکیل می‌دادند.

این جنبش صهیونیستی در اواخر دهه ۱۹۷۰ روابط تازه‌ای را با سازمان «یهودیان جوان آمریکا»[1] برقرار کرد و برخی اعضای آن در دوره‌های دانشگاهی آمریکا در اسرائیل شرکت کردند که سبب تغییراتی اساسی در استراتژی آموزشی این جنبش و جایگزینی شیوه‌های مدرن بجای شیوه‌های سنتی گردید.

«فدراسیون جوانان صهیونیست» امروزه نیز به فعالیتها و ارتباطات خود با نهادهای گوناگون صهیونیستی ادامه می‌دهد و همچنان به بسط اندیشه‌ها و آرمانهای صهیونیستی پایبند است. در سال ۲۰۰۱ نیز با وجود مخالفت اکثریت یهودیان جهان با سفر به سرزمین‌های اشغالی به دلیل انتفاضه مسجدالاقصی، این گروه ۹ سفر آموزشی و تفریحی را به اسرائیل ترتیب داد.

در سایت اینترنتی این جنبش هدف سازمان مذکور ایجاد جوی سازنده (تا تمامی اعضا برای ابراز عقاید خود کاملاً احساس راحتی بکنند)، توسعه هویتی یهودی و صهیونیستی و کسب تجربیات در زمینه‌های مختلف عنوان شده است. در عین حال بیان میگردد که این سازمان تلاش دارد تا از طریق برنامه‌های گوناگون به صورت هفتگی از جمله تشکیل اردوها و نیز برگزاری سمینارها و جشن‌ها در سطح ملی و بین‌المللی جوانان یهودی بریتانیا را به فرهنگ و هویت یهودی و صهیونیستی نزدیک سازد.

این سازمان همچنین ایدئولوژی خود را همان چیزی می‌داند که در

---

1. US Young Judaea

اساسنامه سازمان جهانی صهیونیستی آمده و در چهار هدف مدون فدراسیون جوانان صهیونیست عینیت یافته است:

دفاع از حقوق یهودیان (ماگن[1])

درستکاری (زداخ[2])

بسط فرهنگ یهودی و اسرائیلی (تاربوت[3])

مهاجرت به اسرائیل و تداوم کمکها به اسرائیل (الیاه نیمشچت[4])

اعضای «فدراسیون جوانان صهیونیست» بر این باورند که آنچه مردمان یهود را متحد می‌سازد بیش از آنچیزی است که سبب تفرقه و اختلاف میان آنها می‌شود و بر همین مبنا ادعا می‌کنند که سعی دارند در فضایی پلورالیستیک (کثرت‌گرا) پیام یکپارچگی یهودیت و صهیونیسم را طنین‌انداز کنند.

همانطور که در سایت این نهاد صهیونیستی آمده، این سازمان در دو سه دهه اخیر بزرگترین و مهم‌ترین جنبش جوانان صهیونیست در بریتانیا بوده است. این سازمان دارای چهار دفتر و شمار زیادی کارمند در بریتانیا و اسرائیل می‌باشد.

«فدراسیون جوانان صهیونیست» همچنین در کنفدراسیونی رسمی با عنوان «ایتید»[5] (به معنای آینده) در پیوند با دو سازمان صهیونیستی دیگر یعنی سازمان «یهودیان جوان آمریکا» و «جنبش پیشاهنگان اسرائیلی»[6] سعی در پیشبرد اهداف صهیونیستی دارند. گفتنی است که این کنفدراسیون نخستین نشست خود را در دسامبر سال ۱۹۹۷ در بیت‌المقدس برگزار کرد.

---

1. Magen
2. Tzedakh
3. Tarbut
4. Aliyah Nimshechet
5. Atid
6. Israeli Tsofim movement

از جمله برنامه‌های این سازمان می‌توان به پروژه زداخ (درستکاری) اشاره کرد که از ملاقات افراد سالخورده در خانه سالمندان تا کمک در جمع‌آوری پول از مردم را شامل می‌شود. هم‌اکنون نیز برنامه‌ای را برای کمک به کودکان اتیوپی که به تازگی وارد اسرائیل شده‌اند در دست دارد. گفتنی است که در سال ۲۰۰۲ اعضای این جنبش ۲۴ هزار پوند به برنامه‌های زداخ کمک کردند.

نشریه «صهیونیست جوان»[1] نیز ارگان رسمی فدراسیون جوانان صهیونیست می‌باشد که برای سالها مقالات زیادی را به چاپ رسانیده و سبب بحثهای گسترده میان اعضای جنبش شده است.[۴۴]

د) سازمان بین‌المللی زنان صهیونیست (بریتانیا)[2]

«سازمان بین‌المللی زنان صهیونیست» (WIZO) جنبشی بین‌المللی متشکل از زنان صهیونیست است که دارای بیش از ۲۵۰ هزار عضو در ۵۰ کشور جهان می‌باشد. این سازمان همچنین از سوی سازمان ملل متحد به عنوان سازمانی غیردولتی مورد شناسایی قرار گرفته و به عنوان نهاد مشورتی دو نهاد وابسته به سازمان ملل یعنی اکوسوک[3] (شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل) و یونیسف[4] (صندوق کودکان سازمان ملل) کار می‌کند.

«سازمان بین‌المللی زنان صهیونیست» هدف اصلی خود را جمع‌آوری پول جهت پشتیبانی از اقدامات رفاه اجتماعی برای یهودیان ساکن در سرزمین‌های

1. Young Zionist
2. Women's International Zionist Organisation (WIZO) – Britain
3. Economic and Social Council (ECOSOC)
4. The United Nations Children's Fund (UNICEF)

اشغالی فلسطین اعلام می‌دارد. گفتنی است که این سازمان یکی از بزرگترین ارائه‌دهندگان خدمات رفاه اجتماعی به مردمان اسرائیل پس از دولت این رژیم می‌باشد، به گونه‌ای که سالانه در حدود ۱۰۰ میلیون دلار بودجه در اختیار دارد و از هر ۸ خانواده یهودی در اسرائیل یک خانواده زیر پوشش حمایتی آن قرار دارد.

شعبه این سازمان در بریتانیا که بزرگترین سازمان یهودی زنان در بریتانیا و ایرلند می‌باشد نیز در راستای همین اهداف فعالیت می‌کنند. به لحاظ سابقه تاریخی، گروههای زنان صهیونیست از دهه ۱۸۹۰ تحت نظارت فدراسیون صهیونیستی انگلیس وجود داشته و فعالیت می‌کردند. سپس صدور اعلامیه بالفور انگیزه لازم را در اختیار برخی زنان صهیونیست (از جمله ربکا سیف[1] و ورا وایزمن[2] گذارد تا در سال ۱۹۱۸ به صورت مجزا مبادرت به تشکیل سازمانی صهیونیستی با نام «فدراسیون زنان صهیونیست» کنند. به ادعای سایت سازمان مذکور، مسافرت این زنان به سرزمین‌های فلسطینی و مشاهده اوضاع آنجا سبب شد تا این افراد به هنگام بازگشت فعالیتهای خود در جهت ارائه کمکها به یهودیان در سرزمین‌های اشغالی را شروع کنند. در سال ۱۹۲۰ که فلسطین تحت قیمومیت انگلستان درآمد، رهبران این جنبش با بهره‌گیری از این فرصت «سازمان بین‌المللی زنان صهیونیست» را تشکیل داده و از تمام زنان یهودی در سرتاسر جهان خواستند به آن بپیوندند.

سازمان زنان صهیونیست در بریتانیا خود را جنبشی غیرسیاسی می‌داند که به عنوان سخنگوی تمام زنان یهودی انگلیس در رابطه با موضوعاتی نظیر

---

1. Rebecca Sieff
2. Vera Weizmann

حقوق بشر و جایگاه زنان عمل می‌کند. این سازمان در بریتانیا بیش از ۲۵ هزار عضو دارد و ۹ هزار نفر از آنها در عین حال عضو یکی از صد گروه اجتماعی در سرتاسر بریتانیا می‌باشند.

از جمله اهداف آن نیز عبارت است از:

- بالا بردن کیفیت زندگی برای تمام یهودیان، بخصوص زنان یهودی؛
- تعهد به همبستگی با مردمان اسرائیل؛
- ارائه بهترین خدمات به آسیب‌پذیرترین بخش‌های جامعه اسرائیل؛
- ارائه آموزش و جمع‌آوری پول؛
- ایجاد فرصتها جهت ایجاد آینده‌ای درخشان برای جوانان یهودی.(۴۵)

ه) *فدراسیون میزراچی*[۱]

«فدراسیون میزراچی بریتانیا» یکی از نهادهای وابسته به «جنبش جهانی میزراچی»[۲] (برگرفته از اصطلاح «مارکز روچانی» به معنای کانون معنوی) می‌باشد که در سال ۱۹۰۲ در شهر ویلنیوس[۳] پایتخت لیتوانی در کنفرانس جهانی صهیونیستهای مذهبی و به درخواست خاخام اسحاق یاکوف رینیس[۴] بنیان گذاشته شد. مقر اصلی این نهاد در بیت‌المقدس قرار داشته و در ۳۰ کشور جهان نماینده دارد.

«جنبش جهانی میزراچی» بر این اعتقاد است که تورات باید در کانون صهیونیسم قرار گیرد. در عین حال ملی‌گرایی یهودی را ابزاری برای دستیابی

1. Mizrachi Federation
2. World Mizrachi Movement
3. Vilnius
4. Yitzchak Yaacov Reines

به اهداف مذهبی می‌بیند. حزب میزراچی نیز نخستین حزب صهیونیستی مذهبی می‌باشد که وزارت مذهب را در اسرائیل تأسیس کرده و سبب اجرای قوانین مذهبی در زمینه مواد غذایی و تعطیلی و به جاآوردن مراسم روز شنبه گردید. همچنین پیش از تشکیل رژیم صهیونیستی در سرزمین‌های فلسطینی شبکه‌ای از مدارس مذهبی را ایجاد کرده بود که تاکنون نیز وجود دارند.

از جمله چهره‌های مهم در این جنبش صهیونیستی مذهبی می‌توان به خاخام اسحاق کوک[1] اشاره کرد که در سال ۱۹۲۱ به مقام خاخام بزرگ اشکنازی فلسطین رسید و تلاش کرد تا میان صهیونیسم و یهودیت ارتدوکس سازش ایجاد کند. در سال ۱۹۵۶، شماری از صهیونیستهای میزراچی حزب مذهبی ـ ملی (مَفدال) را جهت پیشبرد حقوق یهودیان مذهبی در اسرائیل بنیان گذاشتند.

در همین رابطه نیز «فدراسیون میزراچی بریتانیا» امروزه چندین برنامه آموزشی و اجتماعی را اجرا می‌کند که هدف از آن تقویت و گسترش ارتباط مردمان یهودی این کشور با رژیم صهیونیستی می‌باشد. این نهاد هم‌اکنون خود را سازمان پیشروی بریتانیایی در حوزه صهیونیسم مذهبی می‌داند.

فدراسیون میزراچی در عین حال سازمانی حمایتی برای دیگر سازمانهای صهیونیستی مذهبی است که با اهداف آن هماهنگ بوده و در طیف گسترده‌ای از حوزه‌ها فعال هستند. همانطور که در سایت این فدراسیون آمده هدف این نهاد صهیونیستی عبارت از تقویت هویت یهودی در دایسپورا، استحکام روابط با یهودیان اسرائیل، تشویق آموزش‌های یهودی و ارائه کمکها و حمایتها از

1. Isaac Kook

نهادها و سازمانهایی می‌باشد که با آن پیوند خورده‌اند. این سازمان همچنین هر ساله «جایزه هرتزل» را به فرد یا افرادی اعطا می‌کند که خـدمات بزرگـی را در راستای اهدافی صهیونیستی انجام داده باشند.(۴۶)

و) مرکز تحقیقات و ارتباطات اسرائیل ـ بریتانیا[1]

«مرکز تحقیقات و ارتباطات اسرائیل ـ بریتانیا» BICOM به ادعای بانیان آن سازمانی مستقل است که به دنبال افزایش حمایت از اسرائیل در بریتانیا بـوده و در این راستا در چهار حوزه فعالیت دارد:

- بکارگیری یک مرکز رسانه‌ای کاملاً کارآمد؛
- ارائه گزارش‌های به موقع و پژوهش‌های با کیفیت بالا؛
- انتشار گزارشات روزانه از تمامی خبرهای مرتبط با اسرائیل و نیز تحلیـل وقایع روز؛ و
- سازماندهی بازدید سیاستمداران، دانشگاهیان و روزنامه‌نگاران برجسته از اسرائیل.

این مرکز همچنین اطلاعاتی را در مورد تاریخ، فرهنگ، اقتـصاد و سیاسـت اسرائیل، برنامـه صـلح خاورمیانـه، تروریـزم در خاورمیانـه، روابـط بریتانیـا و اسرائیل و سیاست خارجی آنها و نیز آینده فلسطین ارائه می‌کند. وب‌سایت این مرکز نیز اجازه دسترسی و مشاهده رایگان از اخبار، تحلیل و مقالات پژوهـشی را به خواننده می‌دهد.

---

1. Britain Israel Communication and Research Center

تا سال ۲۰۰۶ ریاست این نهاد را دنی شک[1] از مقامات بلندپایه وزارت خارجه اسرائیل بر عهده داشت که هم‌اکنون سفیر اسرائیل در بریتانیا می‌باشد. رئیس فعلی آن نیز لرنا فیتسیمون[2] عضو سابق پارلمان بریتانیا از حزب کارگر می‌باشد.(۴۷) وی که یهودی نیز نمی‌باشد به مدت بیش از ۲۰ سال از حامیان سرسخت اسرائیل بوده و برای اولین بار در سال ۱۹۸۹ از سرزمین‌های اشغالی دیدار و بارها نیز پس از آن به آنجا سفر کرده است.(۴۸) اخیراً نیز که دانشگاههای بریتانیا در واکنش به کشتار فلسطینیان خواستار تحریم و بایکوت دانشگاههای اسرائیل شده بودند، فیتسیمون با تشکیل ائتلاف موسوم به «بایکوت را متوقف کنید» از سیاستهای رژیم صهیونیستی دفاع نمود.(۴۹)

ز) صندوق ملی یهودیان (بریتانیا)[3]

«صندوق ملی یهودیان» در همان اوایل پیدایش صهیونیسم (پنجمین کنفرانس صهیونیستی در باسل سوئیس در سال ۱۹۰۱) جهت کمک به خرید زمین از امپراطوری عثمانی و ایجاد یک وطن به اصطلاح ملی برای یهودیان در سرزمین‌های فلسطینی با سرمایه اولیه ۲۰۰ هزار پوند تأسیس شد. این صندوق از ابتدای تأسیس، فعالیتهای خود را در سطحی بین‌المللی گسترش داد و با جمع‌آوری همین مبالغ موفق شد تا در سال ۱۹۰۳ زمینی را به وسعت ۵۰ هکتار در فلسطین خریداری نماید که تا سال ۱۹۰۵ به دریاچه طبریا[4] رسید. در سال ۱۹۲۷ نیز ۵۰ هزار هکتار دیگر را خریداری کرد. نهاد مذکور در سال

---

1. Danny Scheck
2. Lorna Fitzsimon
3. Jewish National Fund
4. Lake Tiberias

۱۹۰۴ هم با پرداخت هزینه‌های دانشمندان مطرح یهودی کار بر روی پرژه‌های تحقیقاتی و علمی را شروع کرد.(۵۰)

«صندوق ملی یهودیان»، شاخه بریتانیا در سال ۱۹۳۹ جهت کمک به تشکیل دولت صهیونیستی و انجام کارهای به اصطلاح خیریه در سرزمین‌های فلسطینی ایجاد شد و امروزه به عنوان یک بنگاه خیریه در این کشور به ثبت رسیده است. این نهاد همچنین تحت قوانین «کمیسیون خیریه انگلستان و ولز» فعالیت کرده و حسابهای خود را باید هر ساله منتشر کند. به همین دلیل تحت عنوان دریافت کمکهای مردمی تا حدودی از قوانین مالیاتی بریتانیا مستثنی می‌باشد.

«صندوق ملی یهودیان» در بریتانیا مبالغ و کمکهای یهودیان در این کشور را جمع‌آوری کرده و سپس آن را به آژانس‌های مورد نظر خود در اسرائیل ارسال می‌کند. سایت رسمی این نهاد صهیونیستی هرچند عنوان می‌دارد که برخی از این آژانس‌ها فعالیتهایی دارند که بر مبنای قوانین بریتانیا فعالیتهایشان خیریه محسوب نمی‌شود، ولی همچنین ادعا می‌کند که مبالغ دریافت شده از سوی آنان به پروژه‌های خیریه اختصاص می‌یابد.

این صندوق دارای کمیته‌های مختلف از جمله «کمیته نقب»، «کمیته اقدام برای آب» و «کمیته بانوان اول» و هشت دفتر در لندن (دفتر مرکزی)، بیرمنگام، دوبلین، گلاسکو، هال، لیدز، لیورپول و منچستر می‌باشد. ریاست فعلی آن را نیز خانم گیل سیل[1] بر عهده دارد.

از اقدامات این نهاد همچنین می‌توان به سازماندهی دیدار از سرزمین‌های

---

1. Gail Seal

اشغالی برای یهودیان انگلیس اشاره کرد.(۵۱)

ح) موسسه پژوهش سیاست یهودی[1]

«موسسه پژوهش سیاست یهودی» در سال ۱۹۹۶ در لندن تأسیس شد. به نوشته سایت رسمی این مرکز: «پویایی یهودیان در اروپا و سقوط کمونیسم در سال ۱۹۸۹ شرایط لازم را برای احیای حیات یهودی در دهه ۱۹۹۰ فراهم آورد. یهودیان کشورهای کمونیستی سابق که تشنه شناخت عمیق‌تر یهودیت بودند، شروع به ایجاد اجتماعاتی فعال در این عرصه کردند. این موضوع در اروپای غربی با شدت بیشتری دنبال شد و در این راستا بود که «موسسه پژوهش سیاست یهودی» متولد گردید.»

به باور آنها مشکلات یهودیان در اروپا نیز شبیه مشکل دیگر یهودیان در سرتاسر جهان است و چه بسا ممکن است در آینده دوباره یهودستیزی شایع گردد. از اینرو مرکز مذکور در پی این هدف است که با ایجاد فضای گسترده‌ای برای اشاعه دیدگاههای متفاوت و شکل‌گیری ایده‌های تازه با یهودستیزی در اروپا مقابله کند. از دید این مرکز هرکس که بلندتر صحبت کند، بیشتر جلب توجه کرده و موفق‌تر خواهد بود، از اینرو با طیفی گسترده از غیریهودیان، موسسات و دانشگاهها همکاری دارد تا صدای خود را بهتر به گوش دیگران برساند.

از جمله پژوهش‌های حال حاضر این مرکز می‌توان به پژوهش‌هایی با

1. Institute for Jewish Policy Research

عناوین «زندگی در کنار هم، رهیافتی جدید برای ایجاد جامعه مدنی»، «تفکر تازه در اروپا»، «اروپا و خاورمیانه؛ و جوامع به هم وابسته فراملی» و «فضای باز» اشاره کرد.

«موسسه پژوهش سیاست یهودی» دیدگاهها و پژوهش‌های خود را از طریق گزارشات، مقالات و کتابهای مختلف اشاعه می‌دهد که در رابطه با مسائل تاثیرگذار بر زندگی یهودیان بوده و از سوی اعضای مرکز، اساتید دانشگاه، پژوهشگران و روزنامه‌گاران نوشته می‌شود. سایت رسمی این مرکز از بخش‌های مختلفی تشکیل شده که از آن میان می‌توان به «برنامه‌های پژوهشی»، «اخبار»، «تحولات» و «نشریات» اشاره کرد.[۵۲]

فصل چهارم) قدرت رسانه‌ای صهیونیستها در بریتانیا

غالباً عنوان می‌شود که دموکراسی یعنی آزادی بیان و حکومت مردم بر خود. به همین جهت کشورهای غربی نیز که ادعای دموکراتیک بودن را دارند، به این نظام سیاسی خود افتخار می‌کنند. ولی موضوع مذکور در رابطه با مسائلی که از دید آنها حساس می‌باشد صدق نمی‌کند که از جمله آنها می‌توان به اسرائیل و صهیونیستها اشاره کرد. از دید مقامات بریتانیایی این موضوعات به عنوان خط قرمز بوده و عبور از آن غیرممکن است. نمودهای بارز چنین مساله‌ای را در رسانه‌های بریتانیا شاهدیم که سخنی برضد صهیونیسم و اهداف صهیونیستی زده نمی‌شود و برنامه‌ای تهیه نمی‌گردد.

در همین رابطه هرچند اطلاعات زیادی در مورد نام گردانندگان رسانه‌های بریتانیا وجود دارد ولی از مسائل پشت پرده و ارتباطات آنها اطلاعات زیادی

در دسترس نیست. به همین دلیل مردمان کمی در بریتانیا از نفوذ عظیم اقلیت اندکی از یهودیان بر رسانه‌های کشورشان آگاهی دارند.

همچون آمریکا در بریتانیا نیز یهودیان و صهیونیستها بر اکثر رسانه‌ها سلطه دارند. اگرچه یهودیان تنها ۰/۵ درصد از جمعیت بریتانیا را شامل می‌شوند ولی تقریباً کنترل انحصاری رسانه‌های این کشور را برعهده دارند و به طور سیستماتیک تبلیغات مدنظر صهیونیستها در آنها را تغذیه می‌کنند.(۵۳)

الف) شبکه‌های تلویزیونی

شبکه تلویزیونی ایندپندنت تی‌وی[1] از پربیننده‌ترین شبکه‌های تلویزیونی در بریتانیا، به چهارده منطقه تقسیم‌بندی شده است که تمامی آنها از سوی دو کمپانی تحت کنترل یهودیان یعنی شرکت ارتباطات کارلتون[2] و گرانادا[3] اداره می‌شوند. مایکل گرین[4] و استیو موریسون[5] که هر دو یهودی هستند به ترتیب ریاست این شرکتها را عهده‌دار هستند.

شرکت کارلتون همچنین ۵۰ درصد از سهام شبکه اخبار لندن[6]، ۲۵ درصد از سهام جی‌ام‌تی‌وی[7] و ۲۰ درصد از سهام اخبار تلویزیون آی‌تی‌ان[8] را در اختیار خود دارد. بخش تولیدات کارلتون هم یکی از مهم‌ترین تولیدکنندگان برنامه‌های آی‌تی‌وی[9]، بی‌بی‌سی، کانال چهار، کانال پنج و کانال‌های دیجیتالی می‌باشد، به گونه‌ای که سالانه ۲۰۰ میلیون پوند در این زمینه هزینه می‌کند. این

---

1. Independent TV
2. Carlton Communications
3. Granada
4. Michael Green
5. Steve Morrison
6. London News Network
7. GMTV
8. Independent Television News (ITN)
9. ITV

شرکت همچنین دارای آرشیوی با ۲۰ هزار فیلم و ۱۸ هزار ساعت برنامه تلویزیونی است که در بیش از ۱۰۰ کشور مبادرت به فروش آنها می‌کند. مایکل گرین در عین حال رئیس شبکه تلویزیونی آی‌تی‌ان که اخبار شبکه‌های آی‌تی‌وی، جی‌ام‌تی‌وی و تامسون مولتی‌مدیا[1] در فرانسه را تهیه می‌کند نیز بوده و همچنین رئیس شرکت مدیا تراست[2] می‌باشد.

شرکت گرانادا نیز مالک هفت ایستگاه شبکه آی‌تی‌وی می‌باشد که عبارتند از: انگلیا[3]، بردر[4]، گرانادا، لاندن ویکند (آخر هفته لندن)[5]، مریدیان[6]، تاین تیز[7] و یورکشایر.[8] برنامه‌های پخش‌شده از سوی این شرکت در ۶۰ درصد از خانه‌های بریتانیا مشاهده می‌شود. این شرکت در عین حال ۲۰ درصد از سهام آی‌تی‌وی و ۲۵ درصد از سهام جی‌ام‌تی‌وی، ۵۰ درصد از سهام شبکه اخبار لندن و ۱۸ درصد از سهام گروه رسانه‌های اسکاتلندی[9] را در اختیار خود دارد.[(۵۴)]

شرکت پاین‌وود- شپرتون[10] که از به هم‌پیوستن دو استودیوی فیلم و برنامه‌های تلویزیونی پاین‌وود و شپرتون تشکیل شده است نیز در کنترل مایکل گرید[11] یهودی می‌باشد (نوه لو گرید[12]، تهیه‌کننده فیلم و یکی از پایه‌گذاران شبکه آی‌تی‌وی). مایکل گرید در سال ۱۹۸۴ مدیر شبکه یک بی‌بی‌سی، در سال ۱۹۸۶ مدیر برنامه‌های بی‌بی‌سی و در سال‌های ۱۹۸۸ تا ۱۹۹۷ رئیس شبکه تلویزیونی «کانال ۴» بوده است.[(۵۵)]

---

1. Thomson Multimedia
2. Media Trust
3. Anglia
4. Border
5. London Weekend
6. Meridian
7. Tyne Tees
8. Yorkshire
9. Scottish Media Group
10. Pinewood-Sheperton
11. Michael Grade
12. Lew Grade

قدرتمندترین مرد در بنگاه سخن‌پراکنی بریتانیا «بی‌بی‌سی» نیز آلن ینتوب[۱] یهودی، مدیر برنامه‌های این شبکه است. در واقع وی مسئول تمامی برنامه‌های غیرخبری از جمله کانال‌های ماهواره‌ای این شبکه می‌باشد. وی از دوستان نزدیک مایکل گرید و مایکل گرین می‌باشد. در رادیو بی‌بی‌سی نیز وضع به همین صورت است، به گونه‌ای که تمامی ایستگاههای رادیویی بی‌بی‌سی که به تنهایی ۴۹ درصد از کسانیکه را که به رادیو گوش می‌کنند را تحت پوشش خود دارند، در کنترل ینی آبرامسکی[۲] یهودی می‌باشد.[(۵۶)]

شبکه بی‌اسکای‌بی[۳] نیز تحت کنترل رابرت مردوخ[۴] یهودی (غول رسانه‌ای جهان) است که تولیدات این شبکه اخبار، برنامه‌های سرگرمی و ورزشی می‌باشد و بیش از ۱۰ میلیون مشترک در بریتانیا و ایرلند دارد.[(۵۷)]

ب) روزنامه‌ها

شرکت «روزنامه‌های اکسپرس»[۵]، صاحب امتیاز روزنامه‌های دیلی اکسپرس[۶] (با تیراژ حدوداً ۹۳۰ هزار نسخه در روز و دومین روزنامه بریتانیا از لحاظ تیراژ و خواننده)، ساندی اکسپرس[۷] (با تیراژ حدوداً ۸۵۰ هزار نسخه در روز) و دیلی استار[۸] (با تیراژ حدوداً ۸۳۰ هزار نسخه در روز) که جمعاً به طور متوسط ۱۳ میلیون نسخه روزنامه را به صورت هفتگی در بریتانیا توزیع می‌کنند، در نوامبر سال ۲۰۰۰ از سوی ریچارد دسموند یهودی[۹] ناشر

---

1. Alan Yentob
2. Jenny Abramski
3. BSkyB
4. Rupert Murdoc
5. Express Newspapers
6. Daily Express
7. Sunday Exprees
8. Daily Star
9. Richard Desmond

نشریات پورنوگرافی به بهای ۱۲۵ میلیون پوند (۱۸۰ میلیون دلار) خریداری شد.(۵۸)

شرکت نیوز اینترنشال[1] متعلق به رابرت مردوخ نیز صاحب امتیاز روزنامه‌های سان[2] (با تیراژ ۳۵۰ هزار)، تایمز[3] (با تیراژ ۷۰۰ هزار)، ساندی تایمز[4] (با تیراژ بیش از یک میلیون نسخه در هفته)و اخبار جهان[5] (با تیراژ ۴۰ هزار) می‌باشد. در کل باید گفت که این شرکت بیش از ۵۰ میلیون نسخه روزنامه را در هفته منتشر و توزیع می‌کند.(۵۹)

گروه تلگراف[6] نیز که شامل دیلی تلگراف[7]، ساندی تلگراف[8] و ویکلی تلگراف[9] می‌شود نیز هرچند دارای صاحبان یهودی نیستند ولی دیدگاههای خاص یهودی داشته و جهت‌گیری صهیونیستی دارند.

روزنامه دیلی میل[10] نیز که وابسته به شرکت «روزنامه‌های اسوشیت»[11] می‌باشد هم در کنترل گای زیتر[12] یهودی است.(۶۰)

بنابراین در کل بیش از ۸۵ میلیون نسخه روزنامه که در کنترل یهودیان هستند در بریتانیا به فروش می‌رسد و همانطور که گفتیم این مجلات اکثراً در کنترل تهیه‌کنندگان برنامه‌ها و مطالب پورنوگرافی از جمله ریچارد دسموند و گای زیتر می‌باشند.(۶۱)

---

1. News International
2. The Sun
3. The Times
4. The Sunday Times
5. The News of the World
6. The Telegraph Group
7. Daily Telegraph
8. Sunday Telegraph
9. Weekly Telegraph
10. Daily Mail
11. Associate Newspapers
12. Guy Zitter

نتیجه‌گیری

همانطور که در این پژوهش آمد، جامعه یهودیان انگلیس را می‌توان از همگراترین این جوامع در سرتاسر جهان دانست که پس از تشکیل جنبش صهیونیستی در اروپا حمایت وسیعی را از آن به عمل آورده و در پیوندی استعماری با بریتانیای کبیر، در راستای هدف اصلی آن یعنی تشکیل یک دولت یهودی در فلسطین حرکت کردند.

در همین رابطه حمایت اولیه صهیونیستهای انگلیس از تشکیل دولت یهودی به حدی بود که بیانیه بالفور را جدای از تغییرات جغرافیایی ناشی از جنگ جهانی اول، بیش از هر چیز نتیجه تلاش و لابی صهیونیستهای انگلیس، بخصوص حییم وایزمن، رئیس وقت سازمان جهانی صهیونیست در لندن می‌دانند.

در عین حال اگر کمکهای دولت استعماری بریتانیا به صهیونیستها نبود، قطعاً آنان توان ایجاد چنین رژیمی در قلب جهان اسلام را نداشتند. در اصل بریتانیا نیز در پی منافع خود بود و تشکیل حکومت صهیونیستی در خاک فلسطین می‌توانست دیده‌بانی مدیترانه، دریای سرخ و خاورمیانه را به این استعمارگران بدهد.

اتحاد صهیونیسم و هیات حاکمه بریتانیا در سالهای نخست بر پایه منافع متقابل در مبارزه با موج فزاینده ملی‌گرایی عربی قرار داشت و در واقع با اعلامیه بالفور، جنبش صهیونیستی به بخشی کلیدی از برنامه امپریالیسم بریتانیا برای خاورمیانه تبدیل شد تا سلطه نظامی بریتانیا بر فلسطین مشروعیت یابد. بعدها نیز با تبدیل اسرائیل به قدرت برتر منطقه‌ای، این استعمارگران تلاش خود در سرکوب اسلام‌گرایی و جنبش‌های ملی‌گرایانه و جلوگیری از

قدرت‌یافتن کشورهای منطقه را آغاز کردند.

به مرور زمان، صهیونیستهای یهودی انگلیس در کنار صهیونیستهای مسیحی این کشور که از آزادی زیادی در بریتانیا برخوردار بودند مبادرت به تشکیل سازمانهایی صهیونیستی کردند که خود موجب شکل‌گیری سازمانهای دیگری در جهت اهداف رژیم صهیونیستی در سطح جهان شدند.

از سوی دیگر صهیونیستهای بریتانیا همچون صهیونیستهای ایالات متحده با درک اهمیت و تاثیرگذاری رسانه‌ها بر افکار مردم، اکثر رسانه‌های این کشور را در دست خود گرفته و هرگونه که می‌خواهند دیدگاه مردم انگلیس را شکل می‌دهند و مردمان اندکی از جامعه انگلیس از نفوذ گسترده آنها در این زمینه اطلاع دارند.

آنها در عین حال به دلیل حساسیت موضوع صهیونیسم سعی دارند کمکهای خود را تحت پوشش امور خیریه در اختیار رژیم صهیونیستی قرار دهند. شرکت در جنبش‌های سیاسی سازمان‌یافته از سوی سازمانهای صهیونیستی و نیز کمک به مهاجرت یهودیان جهان به اسرائیل نیز از جمله دیگر اقدامات آنها برای تقویت رژیم صهیونیستی بوده و می‌باشد.

پی‌نوشت‌ها

1. As quoted in the editiorial of the Jewish Chronicle, july 26 1946, p. 10
2. http://users.ox.ac.uk/~metheses/Bagon.html
3. http://news.independent.co.uk/uk/this_britain/article878482.ece
4. http://findarticles.com/p/articles/mi_m2386/is_3_116/ai_n15954445/print
5. Paul Brand, "Jews and the Law in England, 1275-90", The English Historical Review, Vol. 115, No. 464 (Nov., 2000), pp. 1138-1158
6. L. W. Conolly, "The Merchant of Venice and the Jew Bill of 1753", Shakespeare Quarterly, Vol. 25, No. 1 (Winter, 1974), pp. 125-127.
7. http://www.jewishvirtuallibrary.org/jsource/vjw/England.html
8. Ibid
9. Ibid
10. Ibid
11. http://www.mfa.gov.il/MFA/MFAArchive/2000_2009/2004/7/Herzl+and+Zionism.htm
12. http://www.jewishvirtuallibrary.org/jsource/Zionism/Political_Zionism.html
13. http://www.jewishvirtuallibrary.org/jsource/Zionism/Practical_Zionism.html
14. http://www.jewishvirtuallibrary.org/jsource/Zionism/Religious_Zionism.html
15. http://www.mideastweb.org/autoemancipation.htm
16. http://www.jewishvirtuallibrary.org/jsource/biography/Birnbaum.html
17. http://www.mfa.gov.il/MFA/MFAArchive/2000_2009/2004/7/Herzl+and+Zionism.htm
18. http://www.atholbooks.org/holocaust.pdf
19. http://www.mideastweb.org/napoleon1799.htm
20. Alexander Scholch, "Britain in Palestine, 1838-1882: The Roots of the Balfour Policy", Journal of Palestine Studies, Vol. 22, No. 1 (Autumn, 1992), pp. 39-56
21. http://christianactionforisrael.org/judeochr/rolegent/prozion.html
22. Cecil Roth, "Benjamin Disraeli, Earl of Beaconsfield", Political Science Quarterly, Vol. 68, No. 2 (Jun., 1953), pp. 294-297

23.http://www.atholbooks.org/holocaust.pdf
24.http://www.sharghian.com/mag/archive/005499.html
25.Howard Sacher, A History of Israel: From the Rise of Zionism to our Time, p.515for a detailed account of the Israeli military campaign.
26.Moshe Gat, Britain and the Conflict in the Middle East, 1964-67: the Coming of the Six Day War, p. 26.
27.http://www.britemb.org.il/trade/helpisrael.html
28.http://www.lfi1.dircon.co.uk

۲۹. برای بررسی دیدگاه‌های بوین راجع به مناقشه اعراب و اسرائیل نگاه کنید به:

Harold Wilson, The Chariot of Israel (London: Weidenfeld and Nicholson, 1981), pp. 184-188

۳۰. برای اطلاعات بیشتر در مورد این شورا می‌توانید به سایت آن مراجعه کنید:

http://www.lmec.org.uk

31.http://meria.idc.ac.il/journal/2004/issue2/jv8n2a7.html

۳۲. تاچر در خاطراتش از رأی‌دهندگان یهودی خود اینچنین می‌نویسند: «من احترام زیادی برای یهودیان داخل یا خارج انگلستان قائل هستم... حوزه انتخاباتی من در فینچلی دارای جمعیتی زیاد از یهودیان بود. در سی و سه سالی که من نمایندگی آنجا را بر عهده داشتم، هیچگاه شاهد فقر و مصیبت آنها نبودم. یهودیان همواره نسبت به جامعه خود توجه ویژه داشته و از آن مراقبت می‌کنند».

Margaret Thatcher, The Downing Street Years (London: Harper Collins, 1993).

۳۳. برای اطلاعات بیشتر در مورد این لابی صهیونیستی می‌توانید به سایت آن مراجعه کنید:

http://www.cfoi.co.uk

34.http://www.cc-vw.org/articles/czdefine1.html
35.http://www.zionism-israel.com/dic/Christian_Zionism.htm
36.Church's Ministry Among Jewish People (CMJ), Shalom, 3, 1995, p.1
37.Church's Ministry Among Jewish People (CMJ), Shalom, 3, 1994, p.1

38.Church's Ministry Among Jewish People (CMJ), Shalom, 3, 1996, p.1
39.http://www.cfijerusalem.org/pdf/StandingWithIsraelbrochure.pdf
۴۰. برای اطلاعات بیشتر در مورد این شورا می‌توانید به سایت آن مراجعه کنید:
http://www.ccj.org.uk/
41.Colin Chapman, Whose Promised Land, Israel or Palestine? rev. edn. (Oxford, Lion, 1992), p. 278
۴۲. مطالب این بخش از سایت رسمی «فدراسیون صهیونیستی بریتانیا و ایرلند» www.zionist.org.uk تهیه شده است.
۴۳. مطالب این بخش از سایت رسمی «هیات نمایندگان یهودیان بریتانیا» http://www.bod.org.uk/ گردآوری شده است.
۴۴. مطالب این بخش از سایت رسمی «فدراسیون جوانان صهیونیست» http://www.fzy.org.uk/ گردآوری شده است.
۴۵. مطالب این بخش از سایت رسمی «سازمان بین‌المللی زنان صهیونیست» http://www.wizouk.org/ تهیه شده است.
۴۶. مطالب این بخش از سایت رسمی «فدراسیون میزراچی» http://www.mizrachi.org.uk/ و «جنبش جهانی میزراچی» http://www.mizrachi.org/ گردآوری شده است.
۴۷. مطالب این بخش از سایت رسمی «مرکز تحقیقات و ارتباطات اسرائیل - بریتانیا» http://www.bicom.org.uk/ گردآوری شده است.
48.http://www.ynetnews.com/articles/0,7340,L-3309259,00.html
49.http://www.jpost.com/servlet/Satellite?cid=1182951029898&pagename=JPost%2FJPArticle%2ShowFull
50.http://www.jnf.org/site/PageServer?pagename=history
۵۱. مطالب این بخش از سایت رسمی «صندوق ملی یهودیان بریتانیا» http://www.jnf.co.uk/ گردآوری شده است.
۵۲. مطالب این بخش از سایت رسمی «موسسه پژوهش سیاست یهودی»

http://www.jpr.org.uk/ گردآوری شده است

53.http://www.radioislam.org/islam/english/jewishp/gbmedia/gbmedia.htm

54.http://theunjustmedia.com/Media/Jewish%20Control%20of%20the%20British%20Media.htm

55.Ibid

56.Ibid

57.Ibid

58.http://news.bbc.co.uk/1/hi/business/1035528.stm

۵۹. برای اطلاعات بیشتر در مورد این شرکت می‌توانید به سایت آن مراجعه کنید:

http://www.newsint.co.uk/

60.http://boston.craigslist.org/gbs/pol/384656542.html

61.Ibid

بخش پنجم

نگاهی به حضور نومحافظه‌کاران در انگلستان[1]

ترجمه: بهزاد احمدی لفورکی[2]

در ۱۴ ژوئیه یعنی درست هنگامی‌که اسرائیل پنج هزار بار لبنان را تحت حمله هوایی قرار داده بود، بخش بزرگی از بیروت را منهدم کرده بود، شمار زیادی از مردم غیرنظامی را در قانا به قتل رسانده بود و به حملات خود علیه مراکز غیرنظامی همچنان ادامه می‌داد، در محل مخفی در بریتانیا در حدود ۲۰۰ نفر از اعضای انجمن هنری اسکوپ جکسون مشغول تعریف و تمجید از حمایت بریتانیا از این حملات ـ تحت حمایت ایالات متحده ـ بودند و آن را «لحظه سرنوشت‌ساز بریتانیا» نامیدند. آلن مندوزا[3]، یکی از مدیران این انجمن نوپا، اعلام نمود که تمامی اعضا از بانیان افزایش کمی و کیفی چشمگیر مداخلات اخلاقی بریتانیا در دهه آتی حمایت و قدردانی می‌نمایند. علت برگزاری این نشست چیزی نبود جز انتشار کتاب «لحظه سرنوشت‌ساز بریتانیا[4]» که در

---

۱. برگرفته از:

"The Henry Jackson Society: Would – Be Fascist World Rule", by Scott Thompson, and Michele Steinberg, Executive Intelligence Review, August 2006

۲. کارشناس ارشد زبان آلمانی و مدیر بولتن‌های ویژه مؤسسه تهران

3. Alan Mendoza

4. The British Moment

حقیقت مانیفیست این گروه می‌باشد.

انجمن هنری جکسون به ادعای خود با یک «استراتژی پیشرو» به دنبال کمک به کشورهای غیردموکراتیک و غیرلیبرال و تبدیل آنها به کشورهای دموکراتیک و لیبرال می‌باشد. به گفته مندوزا این کمک شامل مجموعه کاملی از مشوق‌های فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و دیپلماتیک و در صورت لزوم چماقی به نام «استفاده از زور» می‌شود.

چند روز بعد در ۲۳ و ۲۶ ژوئیه، انجمن هنری جکسون تارنمای خود را با مجموعه‌ای از مقالات دنباله‌دار در زمینه حمایت از اشغال و بمباران لبنان توسط اسرائیل پر کرد و خواهان الگوبرداری بریتانیا و ایالات متحده ـ به عنوان قدرت‌های هسته‌ای ـ از این اقدام اسرائیل شد. به اعتقاد جوجه امپریالیست‌های انجمن جکسون، لبنان شایسته استقلال نبوده و نیازمند چماق نظامی است. این انجمن، اقدام اسرائیل را مستحق کیفر و جزا ندانسته و کشتار صورت گرفته از سوی آن را اقدامی لازم برای اعمال فشار بر حکومت لبنان برای مقابله با تروریست‌های داخل کشورش ارزیابی کرده است. به اعتقاد این انجمن، چماق اسرائیلی لازمه زمان حاضر است ـ چماقی که از سوی بلر، بوش و چنی حمایت می‌شود ـ چراکه دولت لبنان در قبال رفتار خوب حزب‌الله در داخل به ادامه فعالیت‌های تروریستی آن در خارج رضایت داده است.

انجمن هنری جکسون، انجمن نوپاست که در مارس سال ۲۰۰۵ توسط اعضای گروه نفوذ «عصر طلایی[1]» ـ یک میزگرد غیرمعروف ـ و اعضای کمیته

1. Golden Age

امپریالیستی/ فاشیست خطر کنونی بنیان گذاشته شد تا به عنوان پایگاه جدید این کمیته در لندن به عملیات‌های آن ادامه دهد. کمیته خطر کنونی، کمیته‌ای است که برای سومین بار در طول تاریخ خود توسط نومحافظه‌کاران تجدید حیات یافت تا پروژه «جنگ عراق» را از خطر نجات دهد. این کمیته نخستین بار در سال ۵۱ ـ ۱۹۵۰ توسط شورای استراتژی روانی[1] دولت هری ترومن[2] برای تبلیغ جنگ هسته‌ای پیشگیرانه علیه کره شمالی تشکیل گردید. در سال ۱۹۷۶ و در آستانه مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوریِ سناتور اسکوپ جکسون که خواهان درگیری مستقیم با اتحاد جماهیر شوروی بود، کمیته خطر بار دیگر تجدید حیات یافت. افرادی که در طول دهه ۱۹۷۰ به این سیاست جکسون تداوم بخشیدند و نخستین جنگ مبتنی بر دکترین پیشگیرانه بوش ـ چنی را رهبری کردند یعنی پل ولفوویتز[3]، معاون سابق وزیر دفاع و رئیس کنونی بانک جهانی، ریچارد پرل[4]، رئیس سابق شورای سیاست‌گذاری دفاعی و داگلاس فیث[5]، معاون سابق سیاستگذاری وزیر دفاع، برای بار سوم، کمیته خطر کنونی را به وجود آوردند. این سه نفر شبکه اطلاعات کشورهای یاغی را در پنتاگون تأسیس نمودند که مستقیماً به دفتر دیک چنی گزارش می‌داد. یکی دیگر از افراد مهم مبارزه انتخاباتی جکسون در سال ۱۹۷۶، فلیکس روهاتین[6]، مشاور ارشد اقتصادی کمپانی برادران لازارد[7]، بود. اگرچه روهاتین به عنوان یک نومحافظه‌کار شناخته نمی‌شود اما به احتمال زیاد یکی از مهم‌ترین

---

1. The Psychological Strategy Board
2. Harry Truman
3. Paul Wolfowitz
4. Richard Perle
5. Douglas Feith
6. Felix Rohatyn
7. Lazard Brothers

چهره‌های تأثیرگذار این گروه است؛ وی به واسطه استاد خود، آندره مه‌یر[1]، رئیس لیزارد فررس[2] ـ بانک سرمایه‌گذار در جنگ جهانی دوم و سرمایه‌گذار کنونی مؤسساتی چون واشنگتن پست ـ تأثیری مستقیم در تحولات اخیر ایالات متحده داشته است. مه‌یر که از روهاتین به عنوان پسر خود یاد می‌کند و او را برای برعهده گرفتن هدایت لازارد پرورش داده، در اسناد جاسوسی جنگ جهانی دوم، تهیه شده برای فرانکلین روزولت، به عنوان یکی از متحدان نازی‌ها در فرانسه معرفی گشته است.

امروزه جایگاه نومحافظه‌کاران به خاطر جنگ عراق تضعیف شده و این گروه از موقعیت گذشته خود برخوردار نیست. سناتور دموکرات جو لیبرمن[3]، به عنوان هنری اسکوپ زمان حال، به خاطر اطاعت کورکورانه از دکترین چنی و جنگ عراق در انتخابات مقدماتی ۸ اوت شکست خورد. لیبرمن که یکی از روسای کمیته خطر کنونی است در ۱۶ ژوئن ۲۰۰۴ در جلسه تأمین بودجه کمیته اظهار داشت که در قرن ۲۱ جهادگری اسلامی معادل توتالیتاریسم نازی در اوایل قرن ۲۰ است.

انجمن هنری جکسون خواستار تبدیل شدن به مغز متفکر حکومتی فاشیستی در جهان است که می‌تواند از چماق نیروی نظامی علیه کشوری که از سوی آنها به عنوان مخل نظم جهانی شناخته می‌شود، استفاده کند. از همه مهم‌تر اینکه این انجمن به دنبال ایجاد رویه‌ای است که در آن استقلال و حاکمیت کشورها یکسان ارزیابی نگردد. برای انجمن هنری جکسون نابود

---

1. André Meyer
2. Lazard Fréres
3. Joe Lieberman

کردن ملت ـ دولت‌ها به معنی تکرار مداوم مداخله فراملی یا یکجانبه تا زمانی است که درس لازم گرفته شود.

از نظر بنیان‌گذاران کمیته خطر کنونی جنگ علیه عراق و افغانستان کافی نیست و برای پیروزی در جنگ جهانی علیه ترور، شکست نظامی ایران، سوریه، حزب‌الله، دولت خودگردان فلسطینی و احتمالاً تعداد دیگری از کشورهای اسلامی ضروری می‌باشد.

فصل اول) پروژه قرن جدید انگلیسی ـ آمریکایی

یکی از منابع اطلاعاتی ارشد ایالات متحده و آشنا با انجمن هنری جکسون معتقد است که این انجمن ترکیبی از نومحافظه‌کاران بریتانیایی و آمریکایی دو حزب دموکرات و جمهوریخواه می‌باشد که می‌خواهند در دوران پس از بوش دوام یابند. به گفته این منبع برخی از حامیان برجسته آمریکایی این انجمن حامیان سناتور جان مک‌کین[1] رقیب انتخاباتی بوش در سال ۲۰۰۰ می‌باشند که همچنان به دنبال نامزدی مک‌کین در انتخابات سال ۲۰۰۸ هستند. اما در عین حال نومحافظه‌کاران آمریکایی بر روی پیروزی دموکرات‌ها در سال ۲۰۰۸ نیز سرمایه‌گذاری کرده‌اند. نماینده دموکرات‌های آمریکایی در انجمن هنری جکسون، جیمز ولسی[2] رئیس سیا در دوره کلینتون و یکی از اعضای برجسته «گروه توطئه ولفوویتز»[3] ـ که در سال ۲۰۰۱ نقشه حمله به عراق را تهیه کرد ـ می‌باشد. ولسی همچنین یکی از بنیانگذاران پروژه امنیت ملی ترومن، در خارج

---

1. John McCain
2. James Woolsey
3. Wolfowitz Cabal

از شورای دست‌راستی رهبری دموکراتیک[1]، است که این پروژه پایگاه عملیاتی روهاتین در حزب دموکرات به حساب می‌آید. به اعتقاد منابع آگاه در واشنگتن، انجمن هنری جکسون جانشین پروژه قرن جدید آمریکایی شده که در ژوئیه ۲۰۰۶ کنار گذاشته شد و می‌توان این انجمن را پروژه قرن جدید انگلیسی ـ آمریکایی نامید.

در ۱۲ ژوئن ۲۰۰۶ واشنگتن پست نوشت: «به زودی درها به روی پروژه قرن جدید آمریکایی، مخزن اندیشه‌ای به ریاست ویلیام کریستول سردبیر هفته‌نامه ویکلی استاندارد ... بسته می‌شود ... بنیانگذاران این پروژه ریچارد بی. چنی، دونالد اچ. رامسفلد، پاول دی. ولفوویتز، جب بوش اول، لوئیس اسکوتر لیبی و ... بودند. هدف این پروژه طبق مانیفیست گروه، نشان دادن قدرت آمریکا و شفافیت اخلاقی در دوران پس از جنگ سرد است و آماج آن انزواگرایی محافظه‌کاران و حرکت لیبرال اعلام شده است».

یکی از مهم‌ترین سیاست‌های این پروژه، سرنگون ساختن صدام حسین بود. این پروژه تأثیر زیادی در تصمیمات دولت بوش داشت و اسناد تأسیس آن تقریباً اساس استراتژی امنیت ملی ایالات متحده در سال ۲۰۰۲ بود. طبق این استراتژی ایالات متحده آشکارا دکترین جنگ پیشگیرانه مشتمل بر استفاده از تسلیحات هسته ای علیه کشورهایی نظیر ایران، عراق و کره شمالی را در دستور کار خود قرار داد.

پروژه قرن جدید آمریکایی در یکم ژوئیه ۲۰۰۶ با بیان اینکه مأموریت

1. The Democratic Leadership Council (DLC)

خود را به پایان رسانده، رسماً به کار خود پایان داد. در حقیقت وقتی در اواخر سال ۲۰۰۵ لوئیس لیبی[1]، از مقامات بلندپایه نئوکان و مشاور امنیت ملی چنی، به خاطر شهادت دروغ و ممانعت از اجرای عدالت به محاکمه کشیده شد، می‌شد فهمید که خورشید نئوکان‌ها در حال غروب است.

آنچه واشنگتن پست و اکثر آمریکایی‌ها به خصوص نمایندگان کنگره و سناتورها از درک آن غافل هستند این است که پروژه قرن جدید آمریکایی عملاً به بریتانیا منتقل شده و تحت نام انجمن هنری جکسون به فعالیت خود ادامه می‌دهد. شاید این انتقال از ایده گسترش یا تضمین تداوم خط مشی در صورت رویگردانی مردم آمریکا از نئوکان‌ها، نشأت گرفته باشد. بدیهی است که فروپاشی فزاینده اقتصادی ـ مالی دنیا از میزان حمایت از رژیم بوش ـ چنی کاسته است اما در عین حال نباید فراموش کرد که نیاز به یک نیروی پیش‌برنده امپریالیستی و مبتنی بر گروه‌های نفوذ ـ از دیدگاه نومحافظه‌کاران ـ هرگز بیشتر از شرایط فعلی احساس نشده است.

انتقال پروژه قرن جدید آمریکایی به بریتانیا در دو مرحله صورت گرفته است: نخست در ۱۱ مارس ۲۰۰۵ تأسیس انجمن هنری جکسون توسط نئوکان‌های آمریکایی اعلام گردید و در مرحله بعد در ۲۲ نوامبر ۲۰۰۵ طبق بیانیه‌ای اصولی که برای از بین بردن سنت دولت ـ ملت رئیس‌جمهور فرانکلین روزولت طراحی شده بود، تقویت مداخله‌گرایی به اسم دموکراسی به عنوان اساس کار انجمن معرفی گردید. بر این اساس تلاش شد تا اصول نهفته در

1. Lewis Libby

پس جنگ عراق (مداخله یکجانبه) با جنگ کوزوو (مداخله چندجانبه) ادغام و یکسان تلقی گردد. این اصول تحت رهبری گروه نفوذ بوش - بلر در حال حاضر احتمال وقوع جنگ جهانی سوم را به گزینه‌ای ممکن در آینده‌ای نزدیک تبدیل کرده است.

بیانیه اصولی انجمن هنری اسکوپ جکسون در حقیقت نسخه دیگری از دکترین بوش است که توسط نومحافظه‌کاران احزاب مختلف انگلستان امضا شده است. طبق اصول این بیانیه: «رسیدن به یک سیاست خارجی قوی از دغدغه‌های اصلی انجمن هنری اسکوپ جکسون است. چنین سیاست خارجی باید مبتنی بر اصول جهانی نظیر ارتقای جهانی حاکمیت قانون، لیبرال دموکراسی، حقوق بشر، مسئولیت‌پذیری در قبال محیط زیست و اقتصاد بازار باشد».

دیگر اصول این انجمن اینگونه معرفی شده‌اند: «۲ــ حمایت از یک استراتژی پیشرو برای کمک به کشورهایی که لیبرال و دموکراتیک نیستند و باید لیبرال و دموکراتیک شوند، ۳ـ کمک به حفظ قدرت نظامی ایالات متحده، کشورهای اتحادیه اروپا و دیگر قدرت‌های دموکراتیک و توانایی‌های اعزام نیرو و دسترسی جهانی آنها، ۴ـ کمک به ادامه نوسازی ارتش اروپایی تحت نظارت بریتانیا و در چارچوب ناتو ...، ۶ـ با این اعتقاد که تنها کشورهای لیبرال دموکراتیک مدرن هستند که مشروعیت حقیقی دارند و لذا هر سازمان بین‌المللی که کشورهای غیردموکراتیک را با کشورهای لیبرال یکسان تلقی می‌کند، مردود و غیرقانونی است ...، ۸ـ انجمن می‌پذیرد که باید اولویت‌ها مشخص شوند اما با این وجود اصرار بر حفظ ارزش‌های اساسی خود دارد. یعنی اینکه ائتلاف با رژیم‌های سرکوبگر تنها باید شکلی گذار داشته باشند».

فصل دوم) میزگرد جدید

انجمن هنری جکسون بنابر نیاز خود به یک حاکمیت جهانی، عنصر حیاتی دیگری را نیز به اصول خود اضافه کرده است و آن چیزی جز پذیرفتن خاندان‌های چند صدساله امپراتوری که به متحدان آمریکایی خود به چشم رعایا و بازیگران جدید بازی استعمار می‌نگرند، نمی‌باشد.

علاوه بر این، الیگارش‌های بریتانیایی به خوبی می‌دانند که هنوز ایالات متحده به میراث فرانکلین دی. روزولت که از مخالفان سرسخت امپریالیسم بود همچنان به شدت پایبند می‌باشد. اما آنچه اطلاعات موجود نشان می‌دهد این است که انجمن هنری جکسون، تجدید حیات پروژه انگلیسی «میزگرد سیسل رودس[۱]» می‌باشد. این پروژه به دنبال استفاده از ایالات متحده به عنوان پیاده نظام امپراتوری بریتانیا بود. یکی از افراد برجسته و پرنفوذ انجمن هنری جکسون، مایکل آنکرام[۲]، سیزدهمین لرد لویتان[۳]، و نوه رهبر میزگرد، فیلیپ کر[۴]، یازدهمین لرد لویتان می‌باشد. همان‌طور که پروفسور کارول کویگلی[۵] در کتاب خود تشکیلات انگلیسی ـ آمریکایی[۶] آورده، گروه میزگرد معروف به تراست رودس[۷]، مهد کودک میلنر[۸] و مجموعه کلیودن[۹] به عنوان یک انجمن مخفی سلطنتی در اواخر قرن نوزدهم با هدف کمک به تداوم امپراطوری بریتانیا در قالب کشورهای مشترک‌المنافع تأسیس گردید. نکته حائز اهمیت این

---

1. The Raund Tabel of Cecil Rhodes
2. Michael Ancram
3. Marquess of Lothian
4. Philip Kerr
5. Carrol Quigley
6. The Anglo-American Establishment
7. Rhodes Trust
8. Milner Kindergarten
9. Cliveden Set

پروژه به راه انداختن تشکیلاتی هواخواه بریتانیا در ایالات متحده برای تقویت دوستداران بریتانیا در این کشور بود.

سیسیل رودس، ویلیام تی. استید[1] و رجینالد بالیول برت[2] بنیانگذاران اصلی «میزگرد» بودند. چیزی نگذشت که افرادی چون لرد میلنر، لرد لویتان و سر رابرت براند[3]، همکار مدیریتی شعبه بانک لازارد در لندن، هسته اصلی گروه را تشکیل دادند. در قرن بیستم گروه میزگرد از یک سو به تشکیلات طرفدار هیتلر در بریتانیا تبدیل شد و از سوی دیگر به گسترش نفوذ خود در ایالات متحده پرداخت تا به اتحاد انگلیسی ـ آمریکایی استحکام بخشد. این کار گروه در راستای حرف چرچیل قرار داشت که معتقد بود با شهامت آمریکایی و مغز بریتانیایی، انگلیسی ـ آمریکایی‌ها بر دنیا حکومت خواهند کرد.

در طول دوران پربحبوحهٔ قرن بیستم، پروژه میزگرد به بانک لازارد و رئیس آن سر رابرت برند و پس از آن به دو جانشین او در اواخر دهه هشتاد محدود شد. لرد کنونی لویتان، مایکل اندرو فاستر جود کر[4] متولد ۱۹۴۵ لندن است که به نام مایکل آنکرام، سیاستمدار حزب محافظه‌کار، عضو پارلمان و از اعضای سابق دولت سایه، شناخته می‌شود. آنکرام فارغ‌التحصیل کالج امبل فورث[5] دانشگاه آکسفورد و دانشگاه ادینبورگ می‌باشد. او به وکالت روی آورد و در این کار به شهرت رسید. بعد از مرگ پدرش در سال ۲۰۰۴ آنکرام عنوان پدر

---

1. William T. Stead
2. Regionald Baliol Brett
3. Robert Brand
4. Michael Andrew Foster Jude Kerr
5. Ampelforth College

را به ارث برده اما از آن استفاده نمی‌کند. او نوه و وارث فیلیپ کر، لرد لویتان و عضو معرف جنبش میزگرد، می‌باشد.

دیگر اعضای برجسته انجمن هنری جکسون بریتانیا نیز بر این اعتقادند که پروژه میزگرد از سوی مقامات عالی‌رتبه یا آنچه از نظر تاریخی «باشگاه جزایر» خوانده می‌شود و قلب الیگارشی مالی انگلیسی ـ هلندی است، مطرح شده و هدایت می‌شود. این اعضا عبارتند از:

سرهنگ تیم کالینز[1]: فرمانده اولین گردان هنگ سلطنتی ایرلند در عراق (۲۰۰۳).

پروفسور پل کورنیش[2]: استاد امنیت بین‌الملل دانشگاه کارینگتون و عضو چاتهام هاوس، بازوی علنی میزگرد در لندن.

سر ریچارد دیرلاو[3]: متولد ۱۹۴۵، رئیس ام آی سیکس[4] از سال ۱۹۹۹ تا ۶ مه ۲۰۰۴. انتصاب او به این مقام به پیشنهاد رابین کوک و تصویب تونی بلر صورت گرفت. دیرلاو نقش مهمی در هماهنگی دروغ‌های بوش، چنی و بلر برای به راه انداختن جنگ عراق داشت. در دوره ریاست دیرلاو بر MI6 ـ در این دوره معروف به فرد C ـ کتاب «گزارش داونینگ استریت[5]» منتشر شد که آن را به وی نسبت می‌دهند. در این کتاب آمده که بوش و بلر تصمیم خود را برای سرنگونی صدام و اشغال عراق گرفته‌اند و تنها کار باقیمانده دلیل‌تراشی این کار از سوی نیروهای اطلاعاتی برای قانع کردن مردم است. دیرلاو در سال

---

1. Tim Collins
2. Paul Cornish
3. Richard Dearlove
4. MI6
5. The Downing Street Momorandum

۲۰۰۴ به استادی کالج بیم‌بروک دانشگاه کمبریج درآمد و دعوت عضویت در هیئت رئیسه انجمن اتحادیه کمبریج را در سال ۲۰۰۶ پذیرفت.

سرلشگر جان دریوین‌کیویچ[1]: مشاور نظامی نماینده عالی امور بوسنی.

مارک اترینگتون[2]: فرماندار غیرنظامی استان کوت در عراق از سال ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۴، نویسنده کتاب «ظهور مقتدی صدر و کنترل عراق». جمعی سابق یگان چترباز بریتانیا.

مایکل کاو[3]: نماینده مجلس ـ متولد ۱۹۶۷ در ادینبورگ، سیاستمدار، نویسنده و روزنامه‌نگار. نماینده حزب محافظه‌کار از سال ۲۰۰۵. مایکل کاو به مجموعه تأثیرگذاری از محافظه‌کاران جوان تعلق دارد که بعضاً «تشکیلات ناتینگ هیل» خوانده می‌شود. دیوید کامرون[4] عضو مهم این تشکیلات است. وقتی کامرون در دسامبر ۲۰۰۵ برای ریاست حزب محافظه‌کار انتخاب شد، کاو سخنگویی دولت سایه مجلس عوام را برعهده گرفت.

رابرت هالفون:[5] مدیر سیاسی و از دوستان اسرائیل در حزب محافظه‌کار.

الیور کام:[6] ستون‌نویس روزنامه تایمز. مطالب متعددی درباره تأسیس انجمن هنری جکسون و میراث آن نوشته است.

ژاکلین ریتا لاورنس:[7] نماینده پارلمان (۱۹۷۷ تا ۲۰۰۵) از سوی حزب کارگر.

---

1. John Dreewienkiewicz
2. Mark Etherington
3. Michael Cove
4. David Cameron
5. Robert Halfon
6. Oliver Kamm
7. Jacqueline Rita Lawrence

دکتر دنیس مک‌شین:[1] نماینده مجلس، متولد ۱۹۴۸، نماینده روتردام در مجلس از سوی حزب کارگر و وزیر اروپای وزارت خارجی تا سال ۲۰۰۵.

استیفن پولارد:[2] ستون‌نویس روزنامه تایمز و محقق ارشد مؤسسه اروپا.

گرگ پوپ:[3] نماینده مجلس، متولد ۱۹۶۰ در بلکبرن، نماینده هیندبورن در پارلمان از سوی حزب کارگر از سال ۱۹۹۲.

لرد پاول آف بایس واتر:[4] لرد پاول سالیان سال منشی و مشاور خصوصی مارگارت تاچر در زمینه امور خارجی و نظامی بود. او در حال حاضر رئیس شرکت مدیریت دارایی‌های ساگیتا، رئیس بنگاه حراج آثار هنری فیلیپس و رئیس شرکت LVMH در بریتانیا می‌باشد. او عضو هیئت مدیره شرکت تکستورن، کاتر پیلار، LVMH و گروه هتل‌های ماندرین شرق می‌باشد. پاول رئیس شورای تجاری بریتانیا ـ چین، رئیس شورای تجاری سنگاپور ـ بریتانیا و رئیس هیئت امنای مدرسه تجارت آکسفورد است.

دکتر جیمی شِی:[5] متولد ۱۹۵۳ در لندن. مدیر برنامه‌ریزی سیاسی دفتر خصوصی دبیر کل ناتو، مشاور دبیر کل ناتو و از مدیران ارشد ناتو و شورای مسائل استراتژیک.

دکتر ایروین استلتزر:[6] مدیر مطالعات سیاست اقتصادی مؤسسه هادسون. اقتصاددانان آمریکایی و نویسنده ستون هفتگی در ساندی تایمز لندن و دوست

---

1. Denis McShane
2. Stephen Pollard
3. Greg Pope
4. Powell of Bayswater
5. Jamie Shea
6. Irwin Stelzer

نزدیک و مشاور ارشد روبرت مرداخ. استلتزر از نزدیکان تونی بلر و از مشاوران اوست. گفته می‌شود که مرداخ سالی یک میلیون پاند به او حقوق می‌دهد.

گیزلا گشایدر استوارت:[1] نماینده مجلس. متولد سال ۱۹۵۵ در ولدن باواریا (آلمان). مهاجرت به بریتانیا در سال ۱۹۷۴. نماینده بیرمنگام در مجلس از سوی حزب کارگر. وقتی در اکتبر ۲۰۰۴ تنها نماینده حزب کارگر بود که از انتخاب مجدد جورج بوش حمایت کرد، بحث‌های زیادی را به وجود آورد.

لرد دیوید تریمبل:[2] لرد کراسبنج پیر. در ۶ ژوئن ۲۰۰۶ به مجلس لردها راه یافت. بیش از آن تا ۱۱ آوریل ۲۰۰۵ نماینده آپر بان بود. در اوایل دهه هفتاد به دنبال نارضایتی شدید از رهبری اتحادیه کارگری در ایرلند شمالی وارد عرصه سیاست شد. به همین خاطر به جنبش آلستر وانگارد که به دنبال سازماندهی افکار اعضای اتحادیه کارگری بود، پیوست. در سال ۱۹۷۳ وقتی این جنبش به یکی از اعضای حزب پیشرو اتحادیه کارگری وانگارد[3] تبدیل شد به عضویت این حزب درآمد و برای انتخابات مجمع در ژوئن ۱۹۷۳ نامزد شد که با موفقیت همراه نبود.

به دنبال بروز بحران داخلی برای VUPP در سال ۱۹۷۸ این حزب به کار سیاسی خود پایان داد و تریمبل به همراه برخی از هم‌حزبی‌های خود به حزب اتحادیه کارگر آلستر پیوست. در سال ۱۹۹۰ به عنوان نامزد این حزب برای وست مینستر معرفی گردید که برنده انتخابات شد و تا سال ۲۰۰۵ این نمایندگی را برعهده داشت. در سال ۱۹۹۶ به میزگرد ایرلند شمالی برای

---

1. Gisela Geschaider Stuart
2. David Trimble
3. VUPP

گفت‌وگوی سیاسی برای حوزه انتخاباتی آپر بان (۹۸ ـ ۱۹۹۶) پیوست و هدایت حزب خود در مذاکرات چندجانبه که از ژوئن ۱۹۹۶ آغاز شد را برعهده گرفت. به دنبال پیوستن شین فن به مذاکرات در سپتامبر ۱۹۹۷، تریمبل بر مخالفان مذاکره در حزب خود پیروز شد و این مذاکرات ادامه یافت. این مذاکرات به رفراندوم توافقنامه بلفاست در مه ۱۹۹۸ انجامید. تلاش‌های او در طول این مدت باعث شد تا به همراه جان هیوم، رهبر حزب سوسیال دموکرات و کارگر، در سال ۱۹۹۸ جایزه صلح نوبل را دریافت کند. تریمبل در انتخابات مجمع ایرلند شمالی در سال ۱۹۹۸ به عنوان نماینده آپر بان انتخاب گردید. در نوامبر ۱۹۹۹ به دنبال تأسیس قوه مجریه ایرلند شمالی به عنوان نخست‌وزیر (۱۹۹۹ تا ۲۰۰۱ و ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۲) برگزیده شد. از آن زمان تاکنون وی دو بار به خاطر تلاش برای سرعت بخشیدن به خلع‌سلاح شبه‌نظامیان از مقام خود استعفا داده است. در انتخابات سال ۲۰۰۵ وست مینستر، وی کرسی خود را از دست داد و بلافاصله بعد از آن از ریاست حزب UUP کناره گرفت و جای خود را به سر رگ امپی داد. وی در ۲ ژوئن سال ۲۰۰۶ به نمایندگی مجلس لردها انتخاب شد.

ادوارد ویزی:[1] نماینده مجلس، نماینده وانتج در مجلس از سوی حزب محافظه‌کار. ارتباط بسیار نزدیک با محافظه‌کاران جدید و گروه دیوید کامرون.

دیوید ویللتس:[2] نماینده مجلس، متولد ۱۹۵۶، نماینده هاوانت در مجلس از سوی حزب محافظه‌کار. فارغ‌التحصیل آکسفورد و مدیر کل اداره پرداخت

1. Edward Vaizey
2. David Willets

در دوران نخست‌وزیری جان میجر. وی به خاطر دروغگویی و افشای آن از سوی کمیته استانداردها و امتیازات از مقام خود استعفا کرد. چند سال بعد او به عنوان عضو دولت سایه بار دیگر به عرصه سیاست بازگشت. در اوت ۲۰۰۵، تحلیل‌گران اعلام کردند که او به دنبال پست وزیر دارایی دولت سایه است به همین خاطر حاضر به معامله هم با دیوید دیویس و هم دیوید کامرون می‌باشد. او دیوید دیویس را انتخاب کرد که گزینه مطلوب بنگاه‌های شرط بندی بود.

فصل سوم) حامیان بین‌المللی

دکتر برندن سیمس:[1] مدیر عامل.

دکتر آلن مندوزا:[2] مدیر عامل. یکی از بنیانگذاران انجمن هنری جکسون. دکتر مندوزا به دنبال استفاده از موقعیت خود برای انتقال آرام انجمن جکسون از کمبریج به لندن و افزایش حمایت‌ها از آن است. مدیر عامل و بنیانگذار اتحادیه دسیرا اِلین که یک مخزن اندیشه و میزگردی وابسته به محافظه‌کاران است.

جیمز راجرز:[3] مدیر اجرایی. دبیر نشریه بررسی مسائل بین‌المللی کمبریج. دستیار دو نماینده حزب کارگر در مجلس.

ماتیو جمیسون:[4] مدیر ارتباطات. متولد ایرلند شمالی. فارغ‌التحصیل رشته تاریخ از کمبریج در سال ۲۰۰۵. در تابستان ۲۰۰۶ بار دیگر در کمبریج برای دریافت کارشناسی ارشد تاریخ با موضوع بررسی سیاست خارجی بلر در

1. Brenden Simms
2. Alan Mendoza
3. James Rogers
4. Matthew Jamieson

ارتباط با گذشته امپریالیستی بریتانیا مشغول تحصیل گردید. او در سال ۲۰۰۳ به ریاست حزب محافظه‌کار دانشگاه کمبریج انتخاب شد. وی پیش از آن به عنوان مسئول انتخابات فعالیت کرده بود.

مارتین فرمپتون:[۱] دبیر وب‌سایت، مدیر بخش خاورمیانه. فرمپتون دانشجوی سال آخر دکترای تاریخ در کالج مسیح دانشگاه کمبریج می‌باشد. حوزه اصلی تحقیقاتی او تاریخ معاصر ایرلند با نگاه ویژه به معضلات آن است. دیگر حوزه‌های تحقیقاتی فرمپتون عبارت است از: سیاست خاورمیانه، بالکان و تاریخ معاصر بریتانیا و اروپا.

جان بیو:[۲] معاون. دبیر نشریه بررسی مسائل بین‌المللی کمبریج.

پسرعموهای آمریکایی

انجمن هنری جکسون فهرستی عمومی از حامیان خود منتشر کرده که در بین آنها نام بسیاری از نومحافظه‌کاران آمریکایی حزب جنگ آمریکا و رهبران اصلی پروژه قرن جدید آمریکایی به چشم می‌خورد. این افراد عبارتند از:

بروس پی. جکسون:[۳] مدیر عامل پروژه دموکراسی‌های در حال گذار، بنیان‌گذار بنیاد دفاع از دموکراسی‌ها (مرکزی نومحافظه‌کار در واشنگتن).

رابرت کیگان:[۴] کارشناس ارشد بنیاد کارنگی برای صلح بین‌المللی و یکی از مبلغان اصلی و نومحافظه‌کار امپراتوری انگلیسی ـ آمریکایی.

ویلیام کریستول:[۵] دبیر هفته‌نامه ویکلی استاندارد.

ویتاتوس لاندس برگیس:[۶] رئیس‌جمهور سابق لیتوانی.

---

1. Martyn Frampton
2. John Bew
3. Bruce P. Jackson
4. Robert Kagan
5. William Kristol
6. Vytautus Landsbergis

کلینورد می:[1] مدیر عامل بنیاد دفاع از دموکراسی‌ها، مدیر عامل کمیته خطر کنونی و رئیس کمیته سیاستگذاری آن.

مایکل مک‌فال:[2] محقق ارشد مؤسسه هوور، مشاور ارشد مؤسسه دموکراتیک ملی.

جاشووا موراوچیک:[3] شخصیت مهم جناح راست سوسیال دموکرات‌های ایالات متحده و مبلغ مهم سیاست جنگ‌طلبانه بوش ـ چنی.

ریچارد پرل: معاون اسبق وزیر دفاع، دستیار اسبق سناتور هنری جکسون. رئیس شورای سیاستگذاری دفاعی دولت بوش ـ چنی برای سال‌ها. بنیانگذار پروژه امنیت ملی ترومن و یکی از نومحافظه‌کاران جوان حزب دموکرات.

فصل چهارم) آینده دنیا

انجمن هنری جکسون به بخش‌هایی چون تحقیقات، میزگردها و تحریریه تقسیم شده و هر بخش تحت نظارت یک یا چند تن از افراد، سازمان‌دهنده کمیته‌ای است که برای بیانیه اصولی انجمن امضا جمع کرده‌اند. (کمیته سازماندهی یا به عبارت بهتر مهد کودک کمبریج نه تنها به دنبال تقسیم کار است بلکه حتی در آرزوی تقسیم دنیا می‌باشد).

بخش اول انجمن اروپای بزرگ‌تر نام دارد که جیمز راجرز[4] مدیر آن است. این بخش بر این باور است که اروپا در حال تبدیل شدن به یک قدرت برتر در

---

1. Clifford May
2. Michael McFaul
3. Joshua Muravchik
4. James Rogers

دنیاست و بریتانیا محور اصلی ارتباطی آمریکا با اتحادیه اروپا مـی‌باشـد. در نخستین مطلب منتشر شده از سـوی ایـن بخـش در ۱۱ مـارس ۲۰۰۵ آمـده است: «امروز در سال‌های آغازین قرن ۲۱ اتحادیه اروپا تا حد زیادی قـدرتی جهانی است و قدرت سخت ارعاب‌آمیز آن به اندازه قدرت نـرم جـذاب آن اهمیت دارد ...»

بخش دیگر این انجمن بخش بالکان است. در مطلب افتتاحیه این بخش در ۱۵ مارس ۲۰۰۵ نویسنده به تحسین مداخله‌گرایی پرداخته است: «امروزه دیگر بررسی سیاست بین‌المللی به عنوان مسئله غرب در برابر شرق بی‌معنی است و در حقیقت مسئله اصلی بیـشتر بـه شـکاف نظـری بـین طرفـداران مداخلـه و مخالفان آن بازمی‌گردد». این بخش انجمن عمـلاً هـدایت مباحـث مربـوط بـه جنگ بوسنی، کوزوو، عراق و افغانستان را برعهده داشت و دارد. در این بخش بحث اصلی بین دو گروه طرفدار مداخله نظامی و طرفـدار مداخلـه غیرنظـامی برای مواجهه با دموکراسی‌های غربی با دیکتاتوری، سـرکوب، سـوءاسـتفاده از حقوق بشر در جریان است.

راجرز همچنین مدیر بخش «بریتانیا در دنیا» نیز می‌باشد. این بخش بر ایـن باور است که در ۲۰ سال گذشته بریتانیا رنسانسی دوباره را تجربـه کـرده و از نظر قدرت نظامی بعد از ایـالات متحـده قـرار گرفتـه اسـت. عـلاوه بـر ایـن همان‌طور که نیل گارنر[۱] و جان هولسمن[۲] اخیراً خاطرنشان کـرده‌انـد: «بریتانیـا

1. Nile Gardner
2. John Hulsman

قطعاً به دومین کشور قدرتمند دنیا تبدیل شده است ...». یکی از مفسران بی‌بی‌سی حتی عنوان کرد که امپراتوری جدید بریتانیا مبتنی بر جذابیت فرهنگی و تأثیر جهانی بار دیگر آغاز شده است و این وضعیت به بریتانیا اجازه می‌دهد تا موقعیت محوری خود را به شکل نامحدودی حفظ کند.

راجرز همچنین مدیر بخش «آمریکا در دنیا» نیز می‌باشد. در بیانیه افتتاحیه این بخش آمده است: «سناتور جکسون ممکن از پیروزی نمایی‌هایی که اخیراً در برخی گروه‌های نومحافظه‌کار دیده شده، ناراضی باشد اما بدون شک منتقد جدی دموکرات‌هایی است که با بازسازی سیاسی خاورمیانه مخالفند ... از پاییز ۲۰۰۱ تا به امروز سیاستمداران و مردم آمریکا با این حقیقت دردناک مواجه شده‌اند که تروریسم مشکل دیگران نیست .. استراتژی پیشرو دولت بوش با این وجود باید تلاش کند تا ایده لیبرال دموکراسی را که خود به دنبال گسترش آن در خاورمیانه، آفریقا و آسیای مرکزی است، به خطر نیاندازد. ایالات متحده نباید به خاطر اعمال خود شرمنده باشد ـ چیزی که برخی از چپ‌گرایان آرزو می‌کنند ـ و نباید در مواجهه با رژیم‌های غیرمنتخب و مستبد مأیوس گردد. در پایان جنگ سرد، سنت جکسون با موفقیت توانسته شکاف بین ایده میانه‌روی فرهنگی و ایده ایفای نقش فعال ایالات متحده را پر کند».

کریستوفر سویفت[1]، دستیار سابق برژینسکی، مدیر بخش روسیه و اوراسیا است. در «گزیده اخبار» این بخش آمده است: «از سال ۱۹۹۹ کرملین آزادی‌های مدنی را محدود کرده، اصلاحات دموکراتیک را به تعویق انداخته و

1. Christopher Swift

بر اقتدار ریاست جمهوری افزوده است. این تحولات با فروش فناوری هسته‌ای به ایران، جنگ چچن و مداخله در امور داخلی همسایگان همراه شده است ... در مقابل چنین عقب‌گردی بسیار اشتباه خواهد بود که به منافع مسکو در شرق اروپا، آسیای مرکزی و قفقاز مشروعیت داده شود ... اتحادیه اروپا و ناتو باید به گسترش خود ادامه دهند و بر ادامه اصلاحات در اوکراین و گرجستان پافشاری نمایند. موفقیت در این عرصه‌ها، به انگیزه‌ای برای تداوم تکامل روسیه و مانعی بر سر راه انگیزه‌های نئوامپریالیستی روسیه تبدیل می‌شود».

مارتین فرمپتون مدیر بخش خاورمیانه بزرگ‌تر است. دکتر برندن سیمس، مدیر عامل انجمن هنری جکسون، در بیانیه افتتاحیه این بخش نوشته است: «بدیهی است که تروریست‌های برخاسته از خاورمیانه مسئول حوادث ۱۱ سپتامبر می‌باشند. نحوه عکس‌العمل به این حملات به ایجاد دو مکتب فکری در این زمینه انجامیده است. مکتب اول معتقد است که ما باید تغییر کنیم. این مکتب طرفدار زیادی ندارد و چیز زیادی نمی‌توان درباره آن گفت. مکتب دوم که عکس‌العمل نسبی به ۱۱ سپتامبر نیز مبتنی بر آن بود بر این باور است که ما باید تغییر ایجاد کنیم. ما باید باتلاق خاورمیانه را خشک کنیم و با برانداختن رژیم‌های فاشیست و سرکوبگر در این منطقه به امنیت دست یابیم. برای این کار لازم است که تغییر دموکراتیک در خاورمیانه با حمله به دیکتاتور بزرگ صدام حسین و حمایت بیشتر از تنها دموکراسی این منطقه یعنی اسرائیل آغاز شود». اما سرنگونی صدام تنها شروع یک پروژه بسیار بزرگ‌تر یعنی تغییر ژئوپلیتیک خاورمیانه بود. این بخش انجمن هنری جکسون همچنان مدافع سرنگون ساختن صدام حسین آن هم به شیوه نظامی است و از اقدامات دیگر به همین شکل حمایت می‌کند. در ادامه سخنان سمیس آمده است: «... ما باید درباره ایران هوشیارانه عمل کنیم ... شاید

مجبور شویم تا حملات هوایی گزینشی محدودی را علیه تأسیسات هسته‌ای آن انجام دهیم اما باید بدانیم که این کار در درازمدت چیزی را حل نمی‌کند و حتی بیش از آنکه مفید باشد، مضر است ...».

توبیاس هریس[1] مدیریت بخش حوزه آسیا ـ اقیانوسیه را برعهده دارد. در بیانیه افتتاحیه این بخش آمده است: «بعد از پایان جنگ سرد دولتمردان و کارشناسان به اتفاق پیش‌بینی کردند که قرن ۲۱ قرن آسیاست. در این باره سخن‌ها بسیار است. رشد اقتصادی چین و هند همانند گذشته ادامه خواهد یافت و تأثیر غیرعادی بر اقتصاد جهانی خواهد گذاشت. با این وجود قرن آسیا عاری از مشکل نخواهد بود. به دلیل وجود پنج کشور دارای بزرگ‌ترین بودجه نظامی دنیا در شرق آسیا احتمال درگیری در این منطقه بسیار زیاد است. ملی‌گرایی خطر بزرگی است که می‌تواند تنش‌های کوچک در این منطقه را به درگیری‌های عمده تبدیل کند ... رقابت اصلی در منطقه آسیا ـ اقیانوسیه بین چین و ایالات متحده خواهد بود. هرچقدر مشروعیت چین در سازمان‌های بین‌المللی بیشتر شود این کشور آسان‌تر خواهد توانست تا حمایت همسایگان خود را به دست آورد و رهبری آمریکا در منطقه را به چالش کشد ... آیا اتحادیه اروپا واقعاً خواهان بازگشت به یک رقابت امنیتی جهانی چندجانبه می‌باشد؟ ... آسیا بدون ایفای نقش مؤثر آمریکا در امور امنیتی به محل تجمع تسلیحات هسته‌ای، بسیار بیشتر از حال حاضر، و محل امن‌تری برای رژیم های سرکوبگر تبدیل می‌شود ... اتحادیه اروپا باید ـ حتی اگر بریتانیا نقش رهبری در شکل‌گیری سیاست این اتحادیه ـ در قبال آسیا را برعهده گیرد ـ از موضع ایالات متحده در شرق آسیا حمایت کند».

---

1. Tobias Harris

بخش ششم

بررسی وضعیت مسلمانان در انگلستان

عباس کاردان

مقدمه

به طور کلی در کشور انگلیس سه گروه از مسلمانان را می‌توان از یکدیگر متمایز ساخت: نخست مردان و زنانی که به این کشور مهاجرت کرده و بافت فرهنگی آنها انگلیسی نیست؛ دوم کودکان و نواده‌های گروه اول که همزمان به دو جهان سرزمین پدری و انگلیس تعلق داشته ولی جهان انگلیسی تأثیر بسیار بیشتری بر آنها دارد؛ سوم نیز کسانی هستند که به دین اسلام درآمده‌اند.

با این حال، بافت داخلی مسلمانان بسیار متفاوت بوده و برخلاف برداشت‌ها و کلیشه‌های رایج از آنان به عنوان گروهی یکپارچه، باید گفت که یکی از جنبه‌های بارز مسلمانان ساکن در انگلیس گوناگونی و تنوع آنها می‌باشد. این امر در طیف گسترده‌ای از زمینه‌های قومی بازتاب دارد و مستقیماً به این حقیقت مربوط می‌شود که مهاجرت مسلمانان به بریتانیا از بخش‌های

مختلف جهان، ویژگی مهم آنان در ۱۵۰ سال گذشته محسوب می‌شود.

اکثریت آنان از کشورهای مسلمانی چون پاکستان، بنگلادش و کشورهای خاورمیانه مهاجرت کرده‌اند که با ورود به جامعه‌ای غیرمسلمان، با مشکلات زبانی، نگرانی‌های فرهنگی و انتظارات آموزشی و روی هم رفته، وضعیتی طاقت‌فرسا مواجه شده‌اند.

برداشت آنان از غرب و کشورهای غربی و از جمله انگلستان، جامعه‌ای مسیحی بود با روحیاتی مذهبی و کلیساهایی که یکشنبه‌ها پر از نمازگزاران می‌شد. اما آنچه که دیدند، چهره‌ای کاملاً متفاوت و دور از انتظار بود: فرهنگی مدرن و بی‌دین که مسیحیت، در حاشیه آن قرار می‌گرفت. از این گذشته، درک خود مهاجران از اسلام با درک قومی و فرهنگی‌شان از آن درهم آمیخته شده بود، بنابراین آداب و رسوم این گروه‌های مهاجر در ارائه معنی دین‌شان در انگلستان نقش مهمی داشته است. ساکنان بومی انگلستان نیز مسلمانان را با فرهنگ، تعالیم و باورهای یکپارچه می‌شناختند، آنها فقط آسیایی تبارها را می‌دیدند و تفاوت اندکی میان مسلمانان، هندوها یا سیک‌ها قائل بودند.

به هرحال، در اوایل دهه ۱۹۶۰ اسلام نقشی وحدت‌بخش در میان کارگران مسلمان ایفا کرده و فراتر از مرزهای قومی، زبانی و سیاسی بود و حسی از هویت یکپارچه را ایجاد کرده بود که تفاوتهای دیگر را می‌پوشانید. ولی این وضعیت در اواسط دهه ۱۹۷۰ تغییر کرد و جوامع و سازمان‌های بسیاری ظاهر شدند که هرکدام نشان و هویت خاص ملی، قومی، زبانی و مذهبی داشتند. سپس از اواسط دهه ۱۹۸۰ به بعد، مسلمانان بریتانیا در تعاملات خود با دولتهای محلی و دیگر حوزه‌های حیات عمومی از سازماندهی بهتر و موثرتر

برخوردار شدند و با کسب تجربیات بیشتر در این زمینه‌ها، برنامه‌های خود را جهت توجه به مسائل مختلف در طیفی از تصویب قانون خانواده اسلامی تا نمایندگی سیاسی گسترش دادند، به گونه‌ای که تا اواسط دهه ۱۹۹۰، حداقل ۸۳۹ مسجد و بیش از ۹۵۰ سازمان از مسلمانان در طیفی از گروههای محلی تا سازمان‌های حمایتی در سطح ملی وجود داشت.(۱)

هم‌اکنون نیز با وقوع حملات یازده سپتامبر و اقدامات تروریستی در لندن، فشار بر مسلمانان این کشور افزایش یافته و نوعی «اسلام‌هراسی» در جامعه بریتانیا ضدمسلمانان بوجود آمده است. آنان نیز در واکنش به این پدیده شیوه‌های تبلیغی مختلفی را اتخاذ کرده‌اند. به هرحال باید عنوان داشت که اکثریت جامعه اسلامی بریتانیا را مسلمانان میانه‌رو تشکیل می‌دهند و گروههای کوچکی نیز دارای دیدگاههای افراطی می‌باشند که برخی از آنها از سوی دولت انگلیس غیرقانونی اعلام شده‌اند.

فصل اول) کلیات

تاریخچه‌ای از مسلمانان انگلیس

عده‌ای بر این باور هستند که اسلام از ادیان تازه وارد بریتانیا محسوب می‌شود، اما پادشاهی متحد انگلستان قرنهاست که با جهان اسلام در تماس بوده است، به گونه‌ای که افا[1] (۷۵۷– ۷۹۶ پس از میلاد) پادشاه مرسیا[2] (کشوری در جنوب و مرکز انگلستان در دوران باستان) در قرن هشتم با الهام از جهان اسلام اقدام

---

1. Offa
2. King of Mercia

به ضرب سکه کرد که برخی عنوان می‌دارند این سکه‌ها هدیه‌ای از سوی حاکم وقت مسلمانان «منصور» بوده یا برای تسهیل تجارت با امپراطوری در حال رشد مسلمانان ضرب شده است.(۲)

درکتاب شیخ مشیر حسین کیدوای[1] (از مسلمانان هند، ۱۸۷۸ - ۱۹۳۷) در سال ۱۹۲۹ نیز آمده است که در اوایل تماس بریتانیا با اسلام برای نخستین بار یک ایرانی به فکر اشاعه و ترویج دین اسلام در انگلیس افتاد، ولی در این راه موفقیتی کسب نکرد.(۳)

به هرحال می‌توان از «جان نلسون»[2] و کاپیتان جان وارد[3] (از دریانوردان انگلیسی) به عنوان نخستین کسانی نام برد که به دین اسلام مشرف شدند.(۴) بعدها برخی از مسیحیان نیز به دین اسلام علاقمند شده و در این زمینه مطالعه کردند. در قرن نوزده اولین مساجد در بنادر بریتانیا ساخته شدند که اولین آنها در سال ۱۸۶۰ در شهر بندری کاردیف[4] بود.

از دهه ۱۹۵۰ به بعد نیز مهاجران بسیاری از مستعمره‌های سابق بریتانیا به این کشور سفر کردند. به هرحال، اگرچه مهاجرت مسلمانان به انگلیس از اواسط قرن نوزده آغاز شد، ولی نقطه عطف آن را می‌توان افتتاح کانال سوئز در سال ۱۸۶۹ دانست. این کانال تجارت میان بریتانیا و مستعمرات آن را تسهیل کرده و موجب شد تا نیرویی از کارگران یمنی برای کار در کشتی‌ها و بنادر به کار گرفته شوند. آنها نخستین گروه از مهاجران مسلمان بودند که به بنادر کاردیف، لیورپول، پولاکشیلدز[5] و لندن در بریتانیا وارد شدند. از اینرو،

---

1. Sheikh Mushir Hosain Kidwai
2. John Nelson
3. John Ward
4. Cardiff
5. Pollockshields

بین سالهای ۱۸۹۰ تا ۱۹۰۳ در حدود چهل هزار ملوان وارد سواحل بریتانیا شده و بر طبق برخی گزارشات سی هزار نفر از آنها بخشی از عمر خود را در بریتانیا گذراندند. به همین دلیل، هم‌اکنون در شهرهای بندری همچون کاردیف و لیورپول چندین نسل از مسلمانان وجود دارند.

در این دوره همچنین برخی از کارمندان مسلمان در شبه قاره هند نیز برای کسب تجربه یا آموزش در بریتانیا جهت کسب پیشرفت شغلی به این کشور رفته و برخی از آنها در آنجا ساکن شدند که از جمله این اشخاص می‌توان به عبدالله یوسف علی، از کارمندان و مترجم قرآن به زبان انگلیسی اشاره کرد که در بریتانیا ازدواج و زندگی کرده و همانجا فوت کرد. از طرف دیگر برخی انگلیسی‌ها نیز در پی آشنایی با بعد عرفانی اسلام جذب آن شده و مسلمان شدند.(۵) برای مثال، ویلیام اچ کیلیام[1] (شیخ عبدالله کیلیام که به طور آشکار به دین اسلام درآمد) از حقوقدانان لیورپول، در سال ۱۸۸۷ به مراکش سفر کرده و در آنجا جذب اسلام شده و مسلمان گردید. وی پس از بازگشت به انگلستان مسجد لیورپول و نهاد اسلامی[2] را بنیان گذاشت. ویلیام کیلیام سپس هفته‌نامه «هلال» را در زمینه اسلام و مسلمانان منتشر ساخت. وی همچنین یتیم‌خانه‌ای را با نام «خانه مدینه»[3] تأسیس کرد.(۶)

نهاد مهم دیگر «هیأت کاری»[4] بود که در ابتدا از سوی دکتر لیتر[5] از شرق‌شناسان مجارستان تأسیس شد ولی به مدت دوازده سال تا ورود خواجه

1. William H. Quilliam
2. Muslim Institute
3. Madina House
4. The Working Mission
5. Dr. Leither

کمال‌الدین از هندوستان به انگلیس در سال ۱۹۱۲ چندان اهمیتی نداشت. وی برای اصلاح سوء برداشت‌ها در مورد اسلام ماهنامه‌ای را با نام «برآورد اسلام» در سال ۱۹۱۳ منتشر ساخت. زمانیکه یکی دیگر از انگلیسی‌ها به نام لرد هدلی[1] (الحاج الفاروق) مسلمان شد، «هیأت کاری» نیز از توان بالایی برخوردار شد. هدلی سپس در سال ۱۹۱۴ «جامعه مسلمانان بریتانیا» را بنیانگذاری کرد. وی همچنین در سال ۱۹۱۶ از وزیر خارجه بریتانیا خواست تا به نشانه یادبود سربازان مسلمان کشته‌شده در ارتش امپراطوری بریتانیا، سرمایه‌ای برای ساخت مسجدی در لندن اختصاص داده شود که تا زمان دوره تصدی چرچیل در سال ۱۹۴۰ چنین بودجه‌ای اختصاص داده نشد.(۷)

پس از جنگ جهانی دوم مهاجرت مسلمانان به این کشور به لحاظ تعداد افزایش زیادی داشت، هرچند این افزایش بیشتر به دوره بعد از سال ۱۹۶۱ مربوط می‌شد که با خبر قریب‌الوقوع بودن تصویب قانون مهاجرت همراه بود. این رشد مهاجرت همچنان در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ تداوم داشت.

مهاجرت دسته جمعی از پاکستان (از جمله بنگلادش) ریشه در استعمارگری داشت، زیرا بسیاری سربازان پاکستانی که در زمان جنگ در ارتش بریتانیا خدمت می‌کردند در این کشور ساکن شدند. به هرحال تا زمان تجزیه هندوستان شمار آنها کم بود. تجزیه سبب جابه‌جایی و مهاجرت کثیری از مردمان مناطق پنجاب و میرپور[2] شد که همین امر افزایش مهاجرت در بریتانیا را به دنبال داشت. عامل مهم دیگر در مهاجرت گسترده از شبه قاره هند عبارت از ساخت

1. Lord Headley
2. Mirpur

سد منگلا[1] در پاکستان بود. ساخت این سد جابه‌جایی بیش از یکصد هزار نفر را در پی داشت که برخی با دریافت غرامت به مناطق دیگر رفته و برخی نیز با حمایت بستگان خود در انگلیس به آن کشور مهاجرت نمودند.(۸)

دومین موج مهاجرت از کشورهای افریقای شرقی بود که در پی یافتن کار به انگلیس آمدند. موج دیگر نیز به اوایل دهه ۱۹۶۰ مربوط می‌شود که طی آن دانشجویان کشورهای مسلمان از جمله مالزی، ایران، پاکستان، عراق، عربستان و کشورهای حوزه خلیج فارس برای کسب تحصیلات بالاتر به این کشور آمدند.(۹)

در این زمان همچنین شماری از سازمان‌های اسلامی نیز تأسیس شدند، منجمله «هیأت اسلامی»[2] (۱۹۶۲)، جامعه دانشجویان مسلمان[3] (۱۹۶۲)، مسلمانان جوان[4] (۱۹۸۴)، حزب اسلامی[5] (۱۹۸۹)، جامعه اسلامی بریتانیا[6] (۱۹۹۰) و پس از آنها پارلمان اسلامی،[7] کمیته اقدام بریتانیا در امور اسلامی[8]، هیأت اسلامی جهان،[9] جماعت العلمای اسلامی و بسیاری نهادهای دیگر.(۱۰)

جمعیت‌شناسی مسلمانان انگلیس

بر اساس سرشماری سال ۲۰۰۱، در حدود ۱/۶ میلیون مسلمان در میان جمعیت حدوداً ۶۰ میلیونی انگلیس زندگی می‌کنند که چیزی در حدود ۳

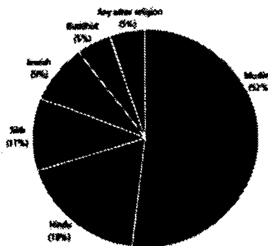
1. Mangla Dam
2. Islamic Mission
3. Muslim Student's Society
4. Young Muslims
5. Islamic Party
6. Islamic Society of Britain
7. Muslim Parliament
8. UK Committee of Islamic Affairs
9. World Islamic Mission

درصد از کل جمعیت بریتانیا را شامل می‌شوند. بر این اساس، مسلمانان بزرگترین اقلیت مذهبی در بریتانیا بوده (۵۲ درصد از کل مذاهب غیرمسیحیت) و ۴۶ درصد از آنان متولد این کشور می‌باشند.[۱۱]

ترکیب جمعیتی بریتانیا به تفکیک مذهب، آوریل ۲۰۰۱[۱۲]

مسیحیت	۴۱,۰۱۴,۸۱۱	۷۱/۸
اسلام	۱,۵۸۸,۸۹۰	۲/۸
هندو	۵۵۸,۳۴۲	۱/۰
سیک	۳۳۶,۱۷۹	۰/۶
یهودیت	۲۶۷,۳۷۳	۰/۵
بودایی	۱۴۹,۱۵۷	۰/۳
مذاهب دیگر	۱۵۹,۱۶۷	۰/۳

توزیع مذاهب غیرمسیحیت در بریتانیا، آوریل ۲۰۰۱[۱۳]

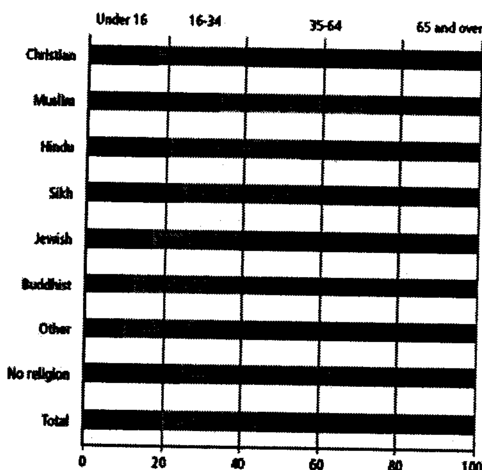


اکثر این مسلمانان همچنین دارای ریشه‌هایی در مستعمرات سابق بریتانیا از

جمله پاکستان، بنگلادش و هندوستان می‌باشند. کمبود کارگر در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، سبب شد تا بر مبنای سیاستهای جدید مهاجرتی شمار بسیاری از کارگران مسلمان از این کشورها به انگلیس بیایند. هم‌اکنون ۷۳ درصد از کل مسلمانان انگلیس آسیایی‌تبار بوده (۴۳ درصد پاکستانی، ۱۶ درصد بنگلادشی، ۸ درصد هندی و ۶ درصد از کشورهای دیگر آسیایی) و بقیه از مسلمانان عرب، افغانی، ایرانی، ترکی، کردی (ترکیه) و افریقایی هستند.[۱۴]

در عین حال، مسلمانان از ترکیب جمعیتی جوانی نیز برخوردار می‌باشند، به طوریکه یک سوم جمعیت مسلمانان زیر ۱۶ سال می‌باشد. برخی از کارشناسان نیز بر این باورند که اگر مهاجران غیرقانونی نیز در ارقام رسمی دولتی منظور شوند، آنگاه جمعیت مسلمانان به دو میلیون نفر خواهد رسید.[۱۵]

ترکیب مذهب به تفکیک سن، آوریل ۲۰۰۱[۱۶]



بر اساس برآوردهای صورت گرفته، کل شمار بریتانیایی‌های مسلمان‌شده نیز ۵ هزار نفر است که بسیاری از آنها آفریقایی‌تبار بوده یا از حوزه کارائیب می‌باشند.[۱۷] بریتانیایی‌های سفید پوست نیز غالباً بواسطه طریقت صوفی به دین اسلام درآمده‌اند.[۱۸]

اکثریت مسلمانان انگلیس در لندن سکونت داشته که از آن میان ۶۰ درصد آنها در بخش جنوب شرقی این شهر (لندن بزرگ) زندگی می‌کنند. بر اساس برآوردهای انجام‌شده، اسکاتلند دارای جمعیتی میان ۴۰ تا ۶۰ هزار مسلمان می‌باشد.[۱۹] بر اساس سرشماری سال ۱۹۹۱، در ایرلند شمالی نیز تنها ۹۲۵ مسلمان زندگی می‌کردند که اکثراً از ملیت پاکستانی بودند[۲۰] ولی برآوردهای اخیر نشان از سکونت ۴ هزار مسلمان در این منطقه دارد.[۲۱] در عین حال برآورد می‌شود که ۵۰ هزار مسلمان نیز در منطقه ویلز سکونت داشته باشند.[۲۲]

بر طبق یکی از گزارش‌های فاش‌شده دولتی در سال ۲۰۰۴، به نسبت کل جمعیت بریتانیا، نرخ بیکاری مسلمانان سه برابر پیروان مذاهب دیگر بوده و همچنین پایین‌ترین نرخ فعالیت اقتصادی، بالاترین درصد افراد غیر ماهر و بالاترین تمرکز جمعیت در نواحی محروم مسکونی نیز مختص مسلمانان می‌باشد. مهاجران از پاکستان و بنگلادش نیز محروم‌ترین گروهها هستند. درعین حال، هرچند مسلمانان تنها ۳ درصد از کل جمعیت بریتانیا را شامل می‌شوند، ولی بیش از ۸ درصد از زندانیان این کشور را تشکیل می‌دهند.[۲۳]

همچنین براساس گزارش دیگری از دولت بریتانیا در سال ۲۰۰۶ تنها پنجاه درصد مسلمانان انگلیسی بالای ۲۵ سال رسماً به کار مشغولند، درحالیکه این آمار درکل جمعیت بریتانیا، ۶۷ درصد است.[۲۴]

هندوها و پس از آنها سیک‌ها موفق‌ترین گروه اقلیت مذهبی در سه گروه مورد بررسی مسلمانان، هندوها و سیک‌ها هستند. براساس این گزارش همچنین تنها ۲۹ درصد زنان مسلمان در انگلستان کار می‌کنند. مسلمانان همچنین از نظر سواد و آموزش در مقایسه با سایر اقلیت‌ها در رده پایین‌تری قرار دارند و در برابر بیماری‌ها نیز آسیب‌پذیرترهستند.[۲۵]

مسلمانان و نقش آنان در سیاست و حکومت انگلیس

سطح مشارکت سیاسی مسلمانان در فرایندهای سیاسی انگلیس تفاوت چندانی با دیگر مردمان این کشور ندارد. تا دهه ۱۹۷۰، اساس مشارکت مسلمانان در حوزه عمومی برپایه قومیت و فرهنگ و نه مذهب قرار داشت. با توسعه برنامه‌ها در دهه ۱۹۸۰، مشارکت آنها بیشتر گردید، ولی آنان هنوز هم بر اساس سازمان‌های اجتماعی مجزا عمل می‌کردند، سازمان‌هایی که با تشویق دولت بریتانیا به عنوان بازتابی از یک جامعه چندفرهنگی و کثرت‌گرا نمود پیدا می‌کرد. در اوایل این دهه شماری از نهادهای اسلامی در سطح شهری ایجاد گردیدند که از سوی شوراهای شهری حمایت مالی می‌شدند. این سازمان‌ها تلاش داشتند از طریق گفتگو و مصالحه در سیاست محلی به توافقی راجع به برخی مسائل مشخص دست پیدا کنند. در همین رابطه بسیاری از آنها برای ایجاد تغییراتی سیاسی و اقدام روی حوزه‌های مورد نگرانی خود با یکدیگر متحد می‌شدند و به لابی‌گری می‌پرداختند. این گروهها پس از چندی متوجه شدند که تلاش‌های محلی راجع به برخی مسائل پاسخگو نبوده و باید در سطح سیاستگذاری ملی فشار وارد کنند. مبارزه ضد الغای استثنائات در مورد

ذبح حیوانات برای غذا و بحث راجع به موضوعات مذهبی در قانون اصلاحیه آموزش[1] از نخستین تلاش‌های آنان در سطح ملی به حساب می‌آمد.

در اواسط دهه ۱۹۸۰ شاهد مشارکت فعال جوانان مسلمان در سیاست بودیم، زیرا آنان به این نتیجه رسیده بودند که عدم مشارکت منافع آنها را تأمین نخواهد کرد. در ادامه، مشارکت آنها گسترش یافته و اتحاد با احزاب اصلی این کشور را به همراه داشت.

در این میان، مشارکت سیاسی مسلمانان اشکال متفاوتی داشت: رأی دادن، عضویت در حزب و نامزد شدن برای انتخابات. نخستین شاخص مشارکت آنها میزان گستردگی ثبت‌نام آنها برای رأی دادن بود. شمار ثبت‌نام‌کنندگان برای رأی دادن از دو سوم در دهه ۱۹۶۰ به سه چهارم در دهه ۱۹۷۰ رسید. در سال ۱۹۹۱، تنها ۱۵ درصد از مسلمانان آسیای جنوبی (اکثریت مسلمانان بریتانیا) برای رأی دادن ثبت نام نکردند. به هرحال، این میزان در انتخابات سال ۱۹۹۷ به طور متوسط ۲۰ درصد کاهش داشت. با این وجود، میزان حضور برای رأی دادن در میان مسلمانان جنوب آسیا بازتابی از سطح امیدواری در مشارکت سیاسی آنان می‌باشد.

در همین زمینه، شواهد موجود حکایت از آن دارند که مسلمانان بریتانیا تنها بر اساس وفاداری و معیارهای «مذهبی» رأی نداده و صرفاً نیز به نامزدهای مسلمان رأی نمی‌دهند.

از سال ۱۹۷۴ به بعد، اکثریت مسلمانان بریتانیا از حزب کارگر حمایت

1. Education Reform Act

کرده‌انـد. همـانطور کـه در کتـاب «تـأثیرات دموکراسـی بـر هویـت: اعـضای انجمـن‌هـای اسـلامی و تجربیاتـشان در سیاسـت محلـی در بریتانیـا»[1] نوشـته کینگزلی پردام[2] آمده است، مسلمانان به حزب کـارگر وفادارنـد، زیـرا بـر ایـن باورند که این حزب برای طبقه کارگر بوده و در نگرش و عملکرد بسیار کمتـر از احزاب دیگر و بخصوص حزب محافظه‌کـار نژادپرسـت مـی‌باشـد.(۲۶) ایـن حمایت و حضور در حزب کارگر هرچند در برخی سالها با کاهش مواجه بود، ولی روند کلی همان حمایت از این حزب می‌باشد.(۲۷) با این حال، باید گفـت که به نظـر مـی‌رسـد احـزاب اصـلی بریتانیـا چنـدان مایـل نیـستند مـشارکت اقلیت‌های قومی (منجمله مسلمانان) از میزان مشخصی فراتر رود.(۲۸)

در همین رابطه، با پیروزی حـزب کـارگر در سـال ۲۰۰۱، مـسلمانان وارد مجالس محلی و اعیان شدند.(۲۹) سپس در انتخابات سال ۲۰۰۵، برای اولین بار نمایندگانی مسلمان از این حزب به مجلس عوام راه یافتند.(۳۰) همچنین آنان به بودجه عمومی برای مدارس دینی (کـه پـیش از آن بـرای دیگـر ادیـان وجـود داشت) و وارد ساختن ردیف دین در سرشماری سال ۲۰۰۱ دست یافتند. ایـن دستاوردها با شکوفایی روزنامه‌ها، مدارس، گروه‌های تخصـصی و ایجـاد یـک شبکه تلویزیونی همراه بود. لندن نیز به مرکز مهم مالی اسلامی تبدیل شـد کـه ارزش دارایی مسلمانان آنجا سیصد و هفتاد میلیارد یورو تخمین زده می‌شد.(۳۱)

در همین رابطه گفتنی است که دولت بریتانیا اسلام را به عنوان یک دین به

1. The Impacts of Democracy on Identity: Muslim Councillors and their Experiences of Local Politics in Britain
2. Kingsley Purdam

رسمیت نمی‌شناسد و تنها دین به رسمیت شناخته شده، مسیحیت پروتستانی است. اما دموکراسی بریتانیایی برای پیروان سایر ادیان، آزادی فعالیت‌های عبادی را ضمانت کرده است و از این روی برای اسلام احترام رسمی قائل است، به طوری که پرنس چارلز یکی از حامیان اصلی مرکز مطالعات اسلامی آکسفورد[۱] (OCIS) بوده و در بیشتر مناسبت‌ها، پیرامون مفاهیم اسلامی و تعالیم آن سخنرانی می‌کند.

درکل باید گفت که به نظر می‌رسد اکثر گروههای اسلامی در بریتانیا بر این نظرند که مسلمانان باید در حیات سیاسی بریتانیا مشارکت داشته و انتخاب نامزدهای مسلمان را به عنوان یک دستاورد مثبت مورد توجه قرار دهند. هم‌اکنون نیز از سیاستمداران مسلمان این کشور می‌توان به سید صلاح کمال[۲] (عضو پارلمان اروپایی از حزب محافظه‌کار بریتانیا)، شهید مالک[۳] (عضو مجلس عوام انگلستان از حزب کارگر)، صادق خان[۴] (عضو مجلس عوام انگلستان از حزب کارگر) [گفتنی است که شهید مالک و صادق خان اولین مسلمانانی هستند که به پارلمان بریتانیا راه پیدا کرده‌اند][۳۲]، ایفر ارفان[۵] (عضو فعال حزب کارگر و کاندیدای این حزب در انتخابات عمومی سال ۲۰۰۵)، آیرن خان[۶] (هفتمین دبیرکل سازمان عفو بین‌الملل)[۳۳]، مانزیلا پولا اودین[۷] (نخستین زن مسلمان در مجلس اعیان انگلستان)[۳۴] و فیاض مغال[۸] (معاون سابق حزب لیبرال دموکرات بریتانیا)[۳۵] اشاره کرد.

---

1. Oxford Center for Islamic Studies
2. Syed Salah Kamall
3. Shahid Malik
4. Sadiq Khan
5. Ayfer Orphan
6. Irene Khan
7. Manzila Pola Uddin
8. Fiyaz Mughal

فصل دوم) بررسی جریان‌های اسلامی در انگلیس

مسلمانان بریتانیا نماینده بخش بسیار کوچکی از تنوع جهانی اسلام هستند که در پشت ظاهر همگون مذهبی خود، در جوامع و سازمان‌هایی توزیع شده‌اند که طیفی از وفاداری و وابستگی را شامل می‌شوند. در این رابطه، هرچند مسلمانان سنی به لحاظ تعداد برتر از دیگر مذاهب اسلامی هستند، ولی سازمان‌هایی از دیگر اقلیتهای اسلامی نظیر شیعیان دوازده امامی و اسماعیلیه و نیز طیفی از طریقت‌های عارفانه و زاهدانه صوفیسم را نیز می‌توان در میان این اقلیت مذهبی یافت. به این لیست همچنین می‌توان فرقه احمدیه و اخیراً «امت اسلامی» را نیز افزود که خودشان را مسلمان می‌دانند، ولی از سوی بسیاری جوامع اسلامی مسلمان به حساب نمی‌آیند. فرقه «امت اسلامی» از ایالات متحده آمده است و بر خوداتکایی مردمان سیاه‌پوست در چارچوب اسلامی تأکید داشته و اعضای آن از چند هزار نفر فراتر نمی‌رود.[۳۶]

اگرچه اکثریت وسیعی از مسلمانان در بریتانیا مشارکتی در فعالیت‌های افراط‌گرایانه ندارند، ولی جمعیتی حاشیه‌ای وجود دارد که پذیرای اسلام رادیکال بوده و در برخی موارد از تروریسم حمایت می‌کنند. برخی از این افراد مهاجران یا پناهندگان بوده و برخی نیز همچون سه نفر از عاملان بمب‌گذاریهای لندن در ۷ جولای سال ۲۰۰۵ متولد انگلیس می‌باشند. حداقل دو نفر از چهار عامل حملات نافرجام ۲۱ جولای سال ۲۰۰۵ نیز از کودکی در بریتانیا زندگی کرده‌اند. در این زمینه باید گفت که هر چند بریتانیا چندین دهه گرفتار حملات گروههای استقلال‌طلب ایرلند شمالی بوده است، ولی تروریزم اسلامگرایان افراطی چالش نسبتاً جدیدی برای آن می‌باشد. با این حال، اکثر

رهبران مسلمان بریتانیا و مقامات این کشور اعتقاد دارند که ریشه افراط‌گرایی در مساجد بریتانیا نبوده و در زندان‌ها و دانشگاهها باید آنرا جستجو کرد. به گفته آنها بسیاری از مسلمانان افراطی و فعالان تروریستی مسلمان تحصیلکرده بوده و از مهارتهای فنی و حرفه‌ای خوبی برخوردار هستند.[۳۷]

در اینجا جهت بررسی جریان‌های اسلامی در بریتانیا، آنها را به دو جریان «میانه‌رو» و «افراطی» دسته‌بندی کرده و سازمان‌ها و گروه‌هایی که در زیر آنها قرار می‌گیرند را مورد توجه قرار می‌دهیم.

الف) سازمان‌های میانه‌رو

۱ـ اتحادیه سازمان‌های اسلامی بریتانیا و ایرلند

اتحادیه سازمان‌های اسلامی بریتانیا و ایرلند[۱] (UMO) سازمانی حمایتی است که در سال ۱۹۷۰ تأسیس شد و پیشرفت اندکی در انجام تغییرات داشت و به همین صورت نتوانست حمایت کافی راجع به مسائل بین‌المللی مورد نگرانی مسلمانان همچون قضیه فلسطین و کشمیر کسب کند. این سازمان در حال حاضر ۱۸۰ گروه اسلامی را زیر پوشش خود دارد.[۳۸]

هدف اتحادیه سازمان‌های اسلامی بریتانیا عبارت از هماهنگ ساختن فعالیت‌های تمامی سازمان‌های اسلامی در بریتانیا و عمل به عنوان نماینده مسلمانان بریتانیا در مذاکرات با دولت انگلیس و دیگر نهادهای بین‌المللی می‌باشد. این سازمان در راستای فعالیتهای خود همچنین با ارائه رهنمودها و

---

1. Union of Muslim Organizations of UK and Ireland

موضوعات درسی به آموزگاران مسلمان در امر آموزش اسلام نیز کمک می‌کند. گفتنی است که این اتحادیه همچنین عضو شورای آموزش مذهبی انگلیس و ویلز نیز می‌باشد.(۳۹)

هم‌اکنون دکتر سید عزیز پاشا[1] دبیرکلی اتحادیه سازمان‌های اسلامی را بر عهده دارد. وی اخیراً خواستار تعطیلی برخی مناسبت‌های اسلامی و لحاظ کردن شریعت در قانون خانوادگی مرتبط با مسلمانان در این کشور شده و از آن به عنوان راهی برای مبارزه با افراط‌گرایی در میان مسلمانان انگلیس یاد کرده است.(۴۰)

۲ـ پارلمان اسلامی بریتانیا

پارلمان اسلامی بریتانیا[2] در سال ۱۹۹۲ توسط کلیم صدیقی[3] در لندن و طی مراسمی با حضور نمایندگان مطبوعات و رادیو و تلویزیون رسماً آغاز به کار کرد. پیش از آن هیچ رویدادی دربارهٔ مسلمانان بریتانیا چنین انعکاس خبری وسیعی پیدا نکرده بود. در واقع پس از مسأله سلمان رشدی ایجاد این پارلمان تدبیری بود که برای حل برخی از مشکلات ناشی از این قضیه اندیشیده شد و قدرت و همبستگی دینی جامعهٔ مسلمانان را نشان داد.(۴۱)

پارلمان که بنیانگذارش آن را «نظامی سیاسی برای مسلمانان بریتانیا» خوانده است دستاوردی نو در اندیشهٔ سیاسی اسلامی بود و ویژگیهای بدیع آن نشان دهندهٔ رویکردی کاملاً بی‌نظیر و جدید به مشکلات اقلیت مسلمان بود

1. Dr. Syed Aziz Pasha
2. Muslim Parliament
3. Kalim Siddiqui

که در محیطی خصمانه منزوی شده بودند. در آغاز عنوان «شورای مسلمانان بریتانیا» درنظر گرفته شده بود اما رسانه ها عنوان «پارلمان» را تحمیل کردند.

پارلمان از لحاظ ساختار دو مجلسی می‌باشد، ولی بر خلاف مجالس اسکاتلند یا ویلز، قدرتی در اختیار ندارد تا حکومت را به اجرای تصمیمات پارلمان وادارد. در عین حال، پارلمان نمی‌تواند قانونگذاری کرده، سپاهی فراهم بیاورد یا مالیات وضع کند. اما برپایهٔ اتفاق نظر قادر به اجرای برخی امور است، برای مثال، می‌تواند از یک مرجع صالح فتوا بگیرد و زکات و صدقات را گردآوری و توزیع کند.(۴۲)

ترکیب پارلمان نشان دهندهٔ تنوع افرادی است که جامعهٔ مسلمانان را در بریتانیا تشکیل می‌دهند؛ از نوکیشان محلی یا فرزندان آنها تا مهاجرانی که با انگیزهٔ اقتصادی از کشورهای مشترک المنافع مهاجرت کرده‌اند و نیز روشنفکران مهاجر که در تبعید خودخواسته یا اجباری به سر می‌برند اما تابعیت بریتانیا را دارند.(۴۳)

بنیانگذار پارلمان در سخنرانی افتتاحیهٔ خود اهداف آن را چنین بیان کرد: «گسترش حضور توانمند مسلمانان در بریتانیا بر پایهٔ تابعیت عمومی؛ ایجاد توافق در مسائل اساسی میان مسلمانان؛ تعیین اهداف جامعهٔ مسلمانان؛ بهبود وضع اقتصادی و اجتماعی مسلمانان بریتانیا؛ و بسیج کردن منابع انسانی معنوی و مادی جامعهٔ اسلامی در خدمت به جامعهٔ مسلمانان و اسلام».(۴۴)

اگرچه بعضی از این اهداف دور از دسترس است، ولی پیشینهٔ پارلمان تا به امروز بویژه در امورخیریه ستایش‌انگیز بوده است. پارلمان از یک کمیتهٔ برنامه‌ریزی راهبردی که گروه‌های ویژه را برای تعیین مسائل مورد بحث و

رأی‌گیری در جلسهٔ عمومی فرا می‌خواند و یک کمیتهٔ اهداف عام تشکیل شده است. تصمیمات اتخاذ شده را اعضای دایم در دفتر مرکزی پارلمان در لندن به اجرا در می‌آورند. همچنین پارلمان از طریق شماری از نهادهای جانبی بویژه کمیتهٔ حقوق بشر و بیت‌المال اسلامی تأمین سرمایه می‌کند و فعالیت اقتصادی دارد. کمیتهٔ حقوق بشر به مواردی که حقوق مسلمانان بریتانیایی یا خارجی پایمال شود رسیدگی می‌کند و پارلمان را مطلع می‌سازد. بیت‌المال اسلامی با گردآوری زکات و صدقه برای اهداف خیرخواهانه سرمایه فراهم می‌کند. به عنوان نمونه «طرح وام‌های دانشجویی» برای تکمیل یا جایگزینی کمک هزینه های دولتی طرح‌ریزی شده است. یکی دیگر از نهادهای جنبی پارلمان سازمان «مواد غذایی حلال» است. این سازمان رسوایی صنایع غذایی به اصطلاح حلال بریتانیا را افشا کرد و با شیوه‌هایی از قبیل صدور مجوز، مجموعه‌ای از مراقبتها برای محصولات غذایی را ایجاد کرد تا با سوء استفاده‌های حاکم بر این صنعت مبارزه کند.[۴۵]

اعضای این نهاد معتقدند دلمشغولی پارلمان دربارهٔ جامعهٔ مسلمانان بریتانیا سبب بی‌توجهی به جامعهٔ جهانی مسلمانان نشده است. این امر در توسعهٔ روابط کارآمد و نزدیک با دولت چچن و نمایندگان آنها در لندن در سالهای ۱۹۹۹ـ۲۰۰۰ نمایان است. پارلمان مسلمانان به بسیج کردن کمکهای مالی جامعهٔ مسلمانان برای چچن و تأسیس مرکز اطلاع رسانی رسانه‌های گروهی برای انتقال اخبار از چچن به دیگر نقاط جهان کمک نمود.[۴۶]

هر چند تأسیس پارلمان اسلامی در سال ۱۹۹۲، بدیلی برای تشکیلات اسلامی سنتی‌تر در بریتانیا محسوب می‌شد، با این حال، تجربه یک پارلمان

اسلامی غیرمنتخب با شکست مواجه شد و پس از فوت صدیقی رو به افول نهاد. این سازمان حتی زمانیکه در اوج بود نیز نتوانست حمایت کافی برای تحقق استراتژی خود کسب کند. پس از وی غیاث‌الدین صدیقی رهبری این نهاد را بر عهده گرفته و با انجام تعدیلاتی در سیاستهای آن تلاش کرد تا عملکرد این نهاد را بهبود بخشد. در این وضعیت برخی از طرفداران اندیشه‌های کلیم صدیقی پارلمان اسلامی را ترک کرده و به سازمان‌های دیگر پیوستند.

این سازمان اقدامات و مبارزات زیر را در راستای اهداف خود اعلام می‌کند:

۱. مخالفت با جنگ؛
۲. مقابله با بنیادگرایی و افراط‌گرایی؛
۳. مقابله با گروههای تبهکار؛
۴. دفاع از آزادیهای مدنی؛
۵. حمایت از پناهجویان.(۴۷)

۳ـ جامعه اسلامی بریتانیا

جامعه اسلامی بریتانیا[1] در سال ۱۹۹۰ توسط مهاجرانی از شبه قاره هند و با استفاده از ماجرای سلمان رشدی جهت متحد ساختن مسلمانان بریتانیا تحت رهبری خود تأسیس گردید. بنیانگذار این سازمان فاروق مراد[2] می‌باشد که

1. Islamic Society of Britain
2. Farooq Murad

ریاست آن را نیز بر عهده گرفت.(۴۸)

این سازمان نیز همانند شورای اسلامی بریتانیا (توضیح آن در پی خواهد آمد)، از سوی فعالانی تشکیل شد که از جماعت اسلامی، مهم‌ترین حزب اسلامی در پاکستان الهام می‌گرفتند. از میان آنها می‌توان به خرم مراد،[۱] معاون سابق این حزب اشاره کرد.(۴۹)

لازم به ذکر است در سال ۱۹۹۷، بسیاری از اعضای کلیدی جامعه اسلامی بریتانیا تصمیم گرفتند تا همچنان بر فعالیتهای مردمی تمرکز داشته باشند. به همین جهت به گروههای دیگر پیوسته و شورای اسلامی بریتانیا را به عنوان سازمانی حمایتی برای فشار بر حکومت و لابی‌گری جهت اتخاذ سیاستهای اسلامی‌تر تأسیس کردند. تأسیس شورای اسلامی بریتانیا سبب شد تا نمود عمومی این سازمان بیشتر به همان فعالیتهای مردمی پرداخته و از مداخله آشکار در مسائلی نظیر جنگ عراق، کاریکاتورهای دانمارکی و عملیاتهای ضدتروریستی اجتناب ورزد. با این حال، تسلط آرام آن بر شورای اسلامی بریتانیا و دیگر گروه‌ها بدان معنی است که این گروه نفوذ زیادی را بر سیاست دولت بریتانیا اعمال می‌کند.(۵۰)

جامعه اسلامی بریتانیا در سطح مردمی توانسته است از طریق شعبات خود یعنی سازمان مسلمانان جوان،[۲] خواهران مسلمان جوان[۳] و انجمن یاوران مسلمان نفوذ[۴] و تأثیر عمیقی بر جامعه اسلامی بریتانیا داشته باشد.

اگرچه جامعه اسلامی بریتانیا یکی از بزرگترین و بانفوذترین سازمان‌های

1. Khurram Murad
2. Young Muslims Organisation
3. Young Muslim Sisters
4. Muslim Scouts Fellowship

اسلامی بریتانیا می‌باشد، ولی به عنوان یک سازمان خیریه به ثبت نرسیده است، در نتیجه حساب‌های آن تحت نظارت دولتی قرار ندارد و نمی‌توان آمار دقیقی را از جایگاه حقوقی و مالی آن ارائه داد.[۵۱]

جامعه اسلامی دارای ۱۶ شعبه در سرتاسر بریتانیا می‌باشد که از جمله فعالیت‌های آنان می‌توان به برگزاری مراسم «هفته آگاهی اسلامی»، نمایشگاه‌ها، کنفرانس‌ها، سمینارها، اردوهای منطقه‌ای و ملی، برنامه‌های سخنرانی، گروه‌های مطالعاتی، گردهمایی‌های اجتماعی، تورنمت‌های ورزشی و پخش برنامه‌های رادیویی اشاره داشت.

اهداف کلی آن نیز عبارت می‌باشد از:

۱. افزایش آگاهی و درک از اسلام در بریتانیا؛
۲. سازماندهی، آموزش و بسیج مسلمانان در بریتانیا؛
۳. همکاری برای توسعه جامعه اسلامی در بریتانیا؛
۴. تشویق تعامل سازنده با جامعه بریتانیا.[۵۲]

۴ـ *شورای اسلامی بریتانیا*

اگرچه اکثریت سازمان‌های اسلامی تأسیس‌شده از سوی نسل اول مهاجران مسلمان تمایل به همکاری و فعالیت در چارچوب «پیوندهای قومی» داشتند، ولی سازمان‌های متشکل از شمار فزاینده نسل دوم از جمله شورای اسلامی بریتانیا[۱] (MCB) وارد مباحث عمومی شده و تلاش دارند نماینده منافع تمامی

---

1. Muslim Council of Britain

مسلمانان انگلیس در برابر دولت باشند.(۵۳)

شورای اسلامی بریتانیا سازمانی حمایتی است که پس از چندین سال مشورت و برنامه‌ریزی دقیق در سال ۱۹۹۷ از سوی نمایندگان بیش از ۲۵۰ سازمان اسلامی از تمامی بخش‌های بریتانیا منجمله ایرلند شمالی تشکیل گردید که جایگاهش به عنوان یک نهاد مورد تأیید تمامی سیاستمداران طراز اول بریتانیا قرار گرفته است. این سازمان هم‌اکنون دارای ۳۵۰ نهاد وابسته می‌باشد و تلاش دارد تا شمار آنها را افزایش دهد. از جمله مواضع این نهاد می‌توان به محکومیت تروریزم، افراط‌گرایی و در همان حال جنگ عراق در سال ۲۰۰۳ اشاره کرد.(۵۴)

دبیرکل فعلی شورای اسلامی بریتانیا دکتر محمد عبدالباری[1] می‌باشد که در سال ۲۰۰۶ به این سمت برگزیده شد. وی پیش از این به مدت چهار سال سمت معاونت دبیرکل را در اختیار داشت. گفتنی است که اقبال سکرانی[2] دبیر کل سابق شورای اسلامی بریتانیا، در سال ۲۰۰۵ برای خدمات طولانی‌مدت خود در راستای گفتگوی میان مذاهب به مقام شوالیه[3] (مقام افتخاری غیرموروثی که از بارونت[4] پایین‌تر است و به شخص حق استفاده از عنوان «سر»[5] را می‌دهد) نائل شد.(۵۵)

اهداف شورای مسلمانان بریتانیا عبارتند از:

۱. ترویج همکاری، اجماع نظر و اتحاد در مورد بسیاری از امور

---

1. Dr. Muhammad Abdul Bari
2. Iqbal Sacranie
3 Knight
4. Baronet
5. Sir

مسلمانان در بریتانیا؛

۲. تشویق و تقویت تمامی تلاش‌های موجود در راستای منافع جامعه اسلامی؛

۳. همکاری برای درک بهتر اسلام و مسلمانان در کل جامعه بریتانیا؛

۴. ایجاد موقعیتی برای مسلمانان بریتانیا بر اساس حقوق برابر و عادلانه؛

۵. تلاش در راستای حذف نابرابری‌ها و اشکال تبعیض؛ تقویت روابط بهتر مسلمانان و تلاش برای ایجاد جامعه‌ای خوب از مسلمانان.[۵۶]

به هرحال باید گفت که روابط دولت بریتانیا با این شورا در ماههای اخیر چندان خوب نبوده است، زیرا به نظر دولت این نهاد به حد کافی با افراط‌گرایان مقابله نکرده و امتناع آن از پذیرش روز یادبود شصتمین سالگرد هولوکاست را قابل بخشش نمی‌داند. گفتنی است که شورای اسلامی بریتانیا خواستار روز یادبود برای تمامی جوامع ستمدیده شده است.[۵۷]

این گروه ادعا می‌کند که برای فعالیت اصلی خود هیچ پولی را از دولت بریتانیا دریافت نکرده ولی همچون بقیه سازمان‌ها برای اجرای پروژه‌های مختص به توسعه جوامع اسلامی در بریتانیا مقادیری را دریافت نموده است.[۵۸] با این حال در یکی از گزارشات موسسه پژوهشی فویا[۱] در سال ۲۰۰۶ آمده است که با بررسی مکاتبات میان وزرات کشور بریتانیا و این نهاد مشخص می‌شود که دولت انگلیس حداقل ۱۵۰ هزار پوند را در اختیار این سازمان قرار داده است.[۵۹]

1. FOIA Research Company

شورای اسلامی بریتانیا همچنین در سال ۲۰۰۶ توانست کمکی ۳۰۰ هزار پوندی را از اداره توسعه بین‌المللی بریتانیا[1] برای انجام پروژه‌هایی در زمینه تولید مواد آموزشی برای مدارس اسلامی و راه‌اندازی وب‌سایتی با تمرکز روی کاهش فقر و مرتبط‌ساختن جوامع مسلمان در بریتانیا و مسلمانان نیجریه، بنگلادش و هندوستان دریافت کند.(۶۰)

۵ـ انجمن اسلامی بریتانیا

انجمن اسلامی بریتانیا[2] (MAB) در نوامبر سال ۱۹۹۷ توسط دکتر کمال هلباوی[3] سخنگوی تبعیدی شاخه اخوان‌المسلمین مصر تأسیس گردید(۶۱) و هدف خود را «ترویج و تبلیغ اصول تعامل مثبت مسلمانان با تمامی عناصر جامعه برای نشان‌دادن و انتقال پیام اسلام و شکل خالص و درست آن» اعلام نمود.(۶۲) هلباوی در همان سال همچنین در تأسیس شورای اسلامی بریتانیا نقش داشت، هرچند از آن زمان برای کسب رهبری و نمایندگی مسلمانان بریتانیا در مقابل دولت بریتانیا با شورای اسلامی بریتانیا در رقابت بوده است. بنابراین این نهاد یکی از چند سازمان اسلامی در انگلیس است که آشکارا خواهان رهبری منافع سیاسی، فرهنگی و اجتماعی تمامی مسلمانان بریتانیا می‌باشد.(۶۳)

انجمن اسلامی بریتانیا هم‌اکنون با رهبری عظام تمیمی[4] درصدد است تا خود را نیرویی میانه‌رو در طیف جنبش‌های اسلامی بریتانیا نشان دهد. برای

---

1. UK Department for International Development (DFID)
2. Muslim Association of Britain
3. Dr. Kamal Helbawy
4. Dr. Azzam Tamimi

مثال، رهبران این سازمان قویاً حملات تروریستی یازده سپتامبر و بمب‌گذاریهای لندن را محکوم کردند. به همین دلیل برخی مواقع انجمن اسلامی بریتانیا به عنوان طرف مورد اعتماد دولت بریتانیا مطرح می‌شود. برای نمونه، این انجمن یکی از چهار سازمان دعوت شده از سوی دولت بود که منجر به تشکیل شورای ملی مساجد وامامان جمعه در سال ۲۰۰۶ گردید.(۶۴)

با این وجود، برخی ناظران انگلیسی با استناد به اظهارات نمایندگان این سازمان و تحلیل اقدامات و روابطشان با گروههای دیگر، نفوذ و تأثیر آنان بر مسلمانان بریتانیا را خوشایند نمی‌دانند.(۶۵)

این سازمان در عین حال از مخالفان سرسخت استرداد بابر احمد[1] (از متخصصان تکنولوژی اطلاعاتی IT که متهم به راه‌اندازی وب‌سایتهایی برای تشویق به کشتن آمریکایی‌ها و غیرنظامیان کشورهای متحد آن می‌باشد) به ایالات متحده است.(۶۶)

این سازمان همچنین از مخالفان جنگ عراق بوده و با همکاری جنبش ضد جنگ موسوم به «ائتلاف برای جنگ را متوقف کنید»[2] و مبارزه برای خلع سلاح هسته‌ای[3] از برگزاری تظاهرات در مخالفت با تهاجم سال ۲۰۰۳ و اشغال عراق حمایت می‌کرد. همچنین تظاهراتی را در حمایت از مسأله فلسطین برگزار نموده است.(۶۷)

همانطور که گفته شد، این سازمان نیز خود را مخالف تروریزم دانسته و حوادث یازده سپتامبر و بمب‌گذاری‌های لندن را شدیداً محکوم کرد،(۶۸) ولی به

---

1. Babar Ahmad
2. Stop the War Coalition (StWC)
3. Campaign for Nuclear Disarmament

هرحال نسبت به رفتار مردمان بریتانیا در قبال مسلمانان انتقاد فراوان داشته و نگرش‌های اسلام‌هراسی را شبیه یهودستیزی آلمانها می‌دانند. به باور آنها در نتیجه چنین دیدگاهی است که مسلمانان در پی ترک کشور انگلیس می‌باشند.(۶۹)

انجمن اسلامی بریتانیا آشکارا مخالف موجودیت هر نوع شکلی از دولت اکثریت یهودی در فلسطین می‌باشد، ولی عنوان می‌کند که از دیدگاههای یهودستیزی برخودار نیست.(۷۰)

از دید یهودیان، این سازمان متهم به یهودستیزی می‌باشد. به ادعای صهیونیست‌ها، در یکی از تظاهرات سازماندهی‌شده از سوی این گروه، تظاهرکنندگان در حمایت از مردم فلسطین لباس عاملان عملیات‌های شهادت‌طلبانه را به تن کرده و علامت ستاره داوود را در کنار صلیب شکسته نازیسم قرار داده بودند.(۷۱) همچنین به نوشته سایت‌های صهیونیستی، اعضای کادر رهبری این سازمان را اعضای تبعیدی جنبش اخوان‌المسلمین تشکیل می‌دهند که در پی ترویج ایدئولوژی اسلامی در جامعه اسلامی بریتانیا می‌باشند.(۷۲)

۶ـ کمیته ارتباطات عمومی مسلمانان بریتانیا

کمیته ارتباطات عمومی مسلمانان بریتانیا[1] یکی از مهم‌ترین گروههای فشار در بریتانیا می‌باشد که در سپتامبر سال ۲۰۰۰ تأسیس گردید. به نوشته سایت

1. Muslim Public Affairs Committee UK (MPACUK)

رسمی این سازمان، هدف اصلی آن عبارت از دفاع از منافع مسلمانان و اسلام در بریتانیا و سرتاسر جهان می‌باشد و در این راستا نخستین تلاش خود را مبارزه با کجروی رسانه‌های بریتانیا برای خراب کردن وجهه اسلام اعلام می‌کند.(۷۳)

این نهاد هم‌اکنون دارای ۵۶۳۰ عضو آنلاین و ۶۰ هزار مشترک سایت می‌باشد و حداقل ۶ درصد از کل مسلمانان بریتانیا از طریق اینترنت یا شیوه‌های دیگر از فعالیت‌های آن آگاه می‌شوند، ولی مبارزات آنها شمار بیشتری از مسلمانان را در بر می‌گیرد.(۷۴)

کمیته ارتباطات عمومی مسلمانان بریتانیا سیستمی را برای نظارت بر رسانه‌ها، لابی سیاسی و فعالیتهای مردمی خود به شیوه‌های مختلف ایجاد کرده است. این گروه خود را به عنوان یک «جهادی» ضد سرکوب مسلمانان در سرتاسر جهان خطاب می‌کند و از مسلمانان بریتانیا می‌خواهد که اگر توانایی مشارکت در این جهاد را ندارند، به صورت مالی کمک کنند.(۷۵)

منتقدان و مخالفان این سازمان با اشاره به انتقادات آن از نمایندگان یهودی یا حامی اسرائیل، این نهاد را یهودستیز می‌دانند. چندی پیش نیز اصغر بخاری[1] یکی از پایه‌گذاران کمیته پذیرفت که به دیوید ایروینگ،[2] منکر هولوکاست کمک مالی کرده است.(۷۶)

کمیته عنوان می‌دارد که به لحاظ مالی صرفاً به کمک‌های اعضا وابسته است. اعضا نیز به صورت داوطلبانه در اداره این سازمان همکاری می‌کنند.

---

1. Asghar Bukhari
2. David Irving

هم‌اکنون ریاست کمیته بر عهده ذوالفقار بخاری[1] می‌باشد.(۷۷)

کمیته ارتباطات عمومی مسلمانان بریتانیا مخالفت خود را با گروههایی رادیکال نظیر «حزب التحریر» و «المهاجرون» اعلام داشته و آنها را با «دیوانه» خواندن، مورد انتقاد قرار می‌دهد. اعضای گروه المهاجرون نیز در واکنش به این موضع آنها، این گروه را خائن می‌خوانند. این کمیته همچنین از ممنوعیت بازگشت عمر بکری،[2] رهبر سابق حزب التحریر و المهاجرون از لبنان به انگلیس ابراز خوشحالی کرد.(۷۸) این سازمان همچنان به اتحاد خود با گروههای حامی فلسطینیان ادامه می‌دهد. این نهاد با راه حل دو دولت در سرزمین‌های اشغالی مخالف بوده و تمامی این سرزمین را وطن فلسطینیان می‌داند.(۷۹)

نهاد مذکور در رابطه با تروریزم بر این نظر است که ابتدا این مفهوم را باید تعریف کرد، زیرا مردم محروم حق دارند برای احقاق حق خود مقاومت کرده و زمانیکه راه دیگری وجود نداشته باشد، از خشونت استفاده کنند.(۸۰)

۷ـ مجمع اسلامی بریتانیا

مجمع اسلامی بریتانیا[3] نیز گروهی حمایتی است که در مارس ۲۰۰۵ با عضویت بیش از ۳۰۰ مسجد و سازمان‌های دیگر تأسیس شد.(۸۱) خورشید احمد،[4] رئیس این مجمع، خود را سخنگوی فقرا و به ویژه برلوی‌ها[5] (جنبشی

1. Zulfiqar Bukhari
2. Omar Bakri
3. British Muslim Forum (BMF)
4. Khurshid Ahmed
5. Barelvi

صوفی در شبه قاره هند) می‌داند.[۸۲]

مجمع اسلامی بریتانیا درتلاش است تا جوانان مسلمان را ترغیب به دوری از افراط‌گرایان نماید. از اینرو در پی آن است با سوء استفاده از واژه «شهید» از سوی افراط‌گرایان مقابله کند. از دید این سازمان اگر سربازی مسلمان در ارتش بریتانیا در حال نبرد در یک کشور مسلمان نظیر افغانستان کشته شود، شهید بوده و برای کشورش یک قهرمان محسوب می‌شود. این نهاد نیز یکی از چهار سازمان شرکت‌کننده جهت تشکیل شورای ملی مساجد و امامان جمعه در سال ۲۰۰۶ بوده است.[۸۳]

این سازمان اهداف خود را بدینگونه بیان نموده است:

۱. تبادل دیدگاههای مختلف و شیوه‌های منصفانه از اسلام و اشاعه روحیه زندگی در صلح؛

۲. اشاعه ارزش‌های مشترک برای تمامی بشریت بواسطه ترس از خداوند و خدمت به بشریت بر اساس آموزش صوفیه (رهبران روحانی)؛

۳. القای چنین ارزش‌هایی در نسل بعدی مسلمانانی که همبستگی در یک جامعه چندفرهنگی، چند نژادی و به لحاظ فکری باز را رهبری خواهند کرد؛

۴. حمایت، تقویت و نظارت بر تلاش‌های موجود زنان مسلمان که برای قانون اسلامی قابل پذیرش هستند؛

۵. تقویت ارتباطات با ادیان دیگری که درک و تساهل در میان جوامع را ترویج می‌کنند؛

۶. ایجاد شبکه‌ای از سازمان‌های رسمی، سیاسی، اجتماعی و آموزشی

مسلمانان که به مشکلات و نگرانی‌های آن پرداخته و گام‌های مناسبی را برای حل آنها برمی‌دارند؛

۷. حفاظت از حقوق سازمان‌ها، مؤسسات و مساجد وابسته و بهبود شرایط مالی و آموزشی آنها؛

۸. ایجاد ارتباط با تمام رسانه‌ها، معرفی نگرانی‌ها و مسائل مسلمانان برای آنها و ارائه دیدگاههای مسلمانان راجع به مسائل مورد نگرانی‌ها آنها که از طریق اجماع حاصل شده باشد؛

۹. اتخاذ اقدامات مقتضی در تلاش برای کاهش یا حذف تروریزم، افراط‌گرایی و تبعیض مذهبی و نژادی.(۸۴)

گفتنی است که پس از بمب‌گذاری‌های لندن، مجمع اسلامی بریتانیا در محکومیت این اقدام فتوایی را صادر کرد که در آن به خانواده‌های کشته‌شدگان تسلیت گفته شده و برای مجروحان آرزوی شفای عاجل شده بود. در این فتوا همچنین آمده بود که اسلام استفاده از خشونت و گرفتن جان آدم‌های بیگناه را محکوم می‌کند و کسانی که مرتکب چنین اعمال وحشیانه‌ای می‌شوند نه شهید، بلکه جنایتکارند.(۸۵)

۸ـ شورای اسلامی صوفی

شورای اسلامی صوفی[1] نهادی است که در سال ۲۰۰۶ به گفته سازماندهندگان آن با هدف ارائه راه‌حل‌های عملی برای مشکلات مسلمانان بریتانیا بر مبنای

---

1. Sufi Muslim Council (SMC)

احکام حقوقی و اسلامیِ یک شورای مشورتی بین‌المللی از مسلمانان تشکیل شده است. در وب‌سایت رسمی این نهاد آمده است که «شورای اسلامی صوفی برای نخستین بار در بریتانیا، تلاش دارد تا در حل مسائل معاصر تأثیرگذار بر اسلام در جامعه مدرن و سکولار امروزی دانش سنتی را به کار گیرد.»[۸۶]

اصول اساسی این نهاد عبارت می‌باشد از:

۱. پیروی از تعالیم قرآنی؛
۲. به‌کارگیری اصل بالا در تمامی برنامه‌های مذهبی و اجتماعی؛
۳. ارائه دیدگاههای عالمانه و کلاسیک اسلامی راجع به مسائل جهانی و همکاری با اشخاص و نهادهای غیرمسلمان برای نشان دادن اسلام به عنوان مذهب تساهل، صلح و عدالت؛
۴. محکومیت تروریزم در تمامی اشکال آن؛
۵. تأکید بر میراث مشترک اسلام، مسیحیت و یهودیت؛
۶. حمایت از صلح و عدالت برای همگان؛
۷. ارائه راه‌حل‌های عملی برای مشکلات مسلمانان؛
۸. عدم وابستگی به دولت، حزب یا نهاد سیاسی خاصی؛
۹. نفی و محکومیت دیدگاههای افراط‌گرایانه از اسلام؛
۱۰. آگاه ساختن سیاستمداران، نهادها، دانشگاهیان و رسانه‌ها از تفاوت میان اسلام کلاسیک و گروههای اسلامگرای افراطی.[۸۷]

در کل اینکه شورای اسلامی صوفی، نهادی با نفوذ اندک در بریتانیا است که توسط شیخ محمد هشام کبانی[1] اداره می‌شود و به طریقت بین‌المللی

1. Shaykh Mohamed Hisham Kabbani

صوفی‌گری نقش بندیه وابسته است و احتمال می‌رود که تأسیس آن با حمایت نومحافظه کاران واشنگتن، اسلام کریم‌اف، رئیس جمهور ازبکستان و جک استراو، وزیر خارجه سابق بریتانیا صورت گرفته باشد.(۸۸)

اینکه چه کسی آن را بنیان گذاشته و چه اهداف مشخصی را دنبال می‌کند، چندان مشخص نیست. چندی پیش سخنگوی این سازمان به طور ناگهانی در برخی مصاحبه‌های رادیویی شرکت کرده و کانال چهار شبکه تلویزیونی انگلیس برنامه‌ای را در مورد آنها پخش کرد. این سازمان هم‌اکنون دارای یک وب سایت و یک نشریه به نام «روح»[1] می‌باشد.(۸۹)

روزنامه داون[2] چاپ پاکستان نیز در یکی از مقالات خود به این سازمان اشاره کرده و آنرا نهادی می‌داند که توسط دولت بریتانیا ایجاد شده است تا در حمایت از سیاستهای آن سخن بگوید.(۹۰) برخی از سایتها نیز با ذکر حمایت شورای اسلامی صوفی از اشغال عراق و جنگ در افغانستان به ارتباطات این نهاد با نئومحافظه‌کاران ایالات متحده اشاره می‌کنند.(۹۱)

با نگاهی به محتوای سایت این طریقت صوفی نیز به انتقادات آن از دیگر نهادهای اسلامی در بریتانیا و فرقه‌های اسلامی برمی‌خوریم، چیزی که شاید اثبات‌کننده ادعای بالا باشد. به گفته برخی منابع نیز رهبران صوفی بریتانیا اعلام داشته‌اند که تا زمان اعلام تأسیس این شورا آنها هیچ اطلاعی از فرایند تشکیل چنین سازمانی نداشته‌اند.(۹۲)

به نوشته یکی از گزارشات موسسه پژوهشی رند، شورای اسلامی صوفی

1. Spirit
2. Dawn

بریتانیا در حال حاضر برای به چالش کشاندن شورای اسلامی بریتانیا تشکیل شده است،[۹۳] ولی با داشتن تنها انگشت‌شماری اعضا هنوز از توان رقابت با آن برخوردار نیست.[۹۴]

۹ـ شورای ملی مساجد و امامان جمعه

شورای ملی مساجد وامامان جمع[1] در سال ۲۰۰۶ جهت ترویج عملکرد درست در مساجد بریتانیا و اطمینان از درک بهتر پرسنل مساجد از نیازهای مسلمانان این کشور و توجه موثرتر به آنها آغاز به کار کرد. این نهاد در عین حال به مسائل مساجد و امامان جمعه رسیدگی و بر آنها نظارت کرده و به دولت انگلیس برای مناسب بودن واعظان مسلمان خارجی خواهان ورود به بریتانیا مشاوره داده و به نهادهای دولتی برای مقابله با عناصر رادیکال کمک می‌کند.[۹۵]

گفتنی است که این شورا بر اساس طرح پیشنهادی نشست کاری «همکاری برای جلوگیری از افراط‌گرایی»[2] که از سوی وزارت کشور انگلیس و متشکل از تمامی سازمان‌های اسلامی مهم بریتانیا در سال ۲۰۰۵ و پس از بمب‌گذاریهای لندن برگزار شد، تشکیل گردید.[۹۶] پس از آن اکثر شخصیت‌ها و سازمان‌های اسلامی منجمله «بنیاد خویی» که سازمانی شیعی می‌باشد از این ابتکار حمایت کردند.[۹۷]

شورای ملی مساجد و امامان جمعه از چهار فدراسیون تشکیل شده است که عبارتند از: شورای اسلامی بریتانیا (MCB)، مجمع اسلامی بریتانیا

1. The Mosques and Imams National Advisory Body (MINAB)
2. Preventing Extremism Together

(BMF)، انجمن اسلامی بریتانیا (MAB) و بنیاد خویی.[۹۸]

۱۰ـ بنیاد خویی

بنیاد خیریه امام الخویی[1] در سال ۱۹۸۸ به دستور آیت‌الله سید ابوالقاسم خویی در شهر نجف و با شعباتی در اروپا (از جمله لندن) و خاورمیانه تأسیس شد. گفتنی است که شعبه لندن از سوی کمیته‌ای منتخب پیشنهاد و تأسیس گردید. در سال ۱۹۹۱ و پس از جنگ اول خلیج‌فارس و متعاقب آن شورش مردم عراق ضد صدام حسین، مقر اصلی بنیاد به لندن انتقال یافت، جایی‌که کمیته منتخب مسئولیت نظارت بر فعالیتهای تمامی شعب بنیاد خویی در هندوستان، پاکستان، ایالات متحده (نیویورک)، کانادا و کویت را بر عهده گرفت. با پایان گرفتن جنگ اول خلیج‌فارس، بنیاد خویی به دستور آیت‌الله خویی کمک‌های فراوانی را در اختیار مردمان آسیب‌دیده کویت از حمله صدام به این کشور قرار دادند.[۹۹]

گفتنی است که این بنیاد پس از چندی در نتیجه تلاش‌های سید عبدالمجید خویی، پسر آیت‌الله خویی (وی در فروردین ماه ۱۳۸۲ در نجف اشرف به همراه چند تن از همراهانش از سوی افراد ناشناس به قتل رسید)، موفق به کسب مقام مشورتی از شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل شد.[۱۰۰]

بنیاد خویی هم‌اکنون در راستای برقراری نظم و آرامش در عراق و کمک‌های عام‌المنفعه در این کشور و برخی کشورهای دیگر اسلامی فعالیت دارد.

---

1. Imam Al-Khoei Benevolent Foundation

ب) سازمان‌های افراطی

۱ـ *حزب التحریر*

از میان تمامی سازمان‌های اسلامی که به طور قانونی فعالیت می‌کنند، شاخه بریتانیایی حزب التحریر[1] (به معنای «حزب آزادیبخش») شاید بزرگترین نگرانی قانونگذاران و سیاستمداران بریتانیا باشد، به گونه‌ای که تونی بلر (نخست‌وزیر سابق بریتانیا ازحزب کارگر) و دیوید کمرون[2] (رهبر حزب محافظه‌کار) هر دو عنوان داشته بودند که در پی ممنوع ساختن فعالیت این سازمان هستند. با این وجود و علی‌رغم آنکه این سازمان در بسیاری کشورهای اروپایی غیرقانونی اعلام شده، ولی در بریتانیا همچنان به صورت قانونی به فعالیت خود ادامه می‌دهد.[(۱۰۱)]

این حزب در سال ۱۹۵۳ از سوی یک فلسطینی به نام تقی‌الدین نبهانی (از قضات اسلامگرا در بیت‌المقدس) پایه‌گزاری شد. هدف او ایجاد یک اتحادیه بزرگ اسلامی از کشورهای مسلمان، نظیر خلافتی که ترک‌ها تا سال ۱۹۲۴ داشتند اما در وسعتی بزرگتر بود.[(۱۰۲)] بر اساس گزارش بنیاد پژوهشی هریتیج در ۲۰۰۳، خط مشی حزب التحریر در راستای جهانی کردن اسلام است و مدل غربی سکولاریسم و اندیشه‌های تساهلی و جدید را به چالش می‌طلبد. ویژگی اصلی حزب و حربه آن، کلام بلیغ و آتشین جهاد است؛ جهاد با سرمایه‌داری ظالمانه، رژیم‌های سیاسی وابسته، آمریکا و متحدانش و هم‌چنین، کشورهای سازش‌کار مسلمان. قبل از واقعه ۱۱ سپتامبر، رهبران حزب، آمریکا را تنها به

---

1. Hizb ut-Tahrir
2. David Cameron

این مسأله متهم می‌کردند که قصد دارد سلطه‌اش را بر جهان اسلام تحمیل کند، اما بعد از ۱۱ سپتامبر، حزب مدعی است که آمریکا بر ضد مسلمانان جهان اعلام جنگ کرده است.[۱۰۳]

به هر روی، حزب التحریر الاسلامی تهدیدی آشکار برای منافع آمریکا، دست‌کم در منطقه آسیای مرکزی است. این حزب بین پنج تا ده هزار عضو دارد که هسته اصلی آن را تشکیل می‌دهد. به علاوه، حامیان زیادی را در آسیای مرکزی و در کشورهای ازبکستان، قرقیزستان و تاجیکستان، جلب نموده و عملیات خود را تا منطقه نفتی قزاقستان گسترش داده است. افزون بر آن، بیش از ده هزار عضو فعال در پاکستان، سوریه، ترکیه و اندونزی دارد و دست‌کم پانصد نفر از اعضای آن در حال حاضر فقط در ازبکستان پشت میله‌های زندان به سر می‌برند.[۱۰۴] در عین حال، از دید آنها، از آنجاییکه نظام‌های دموکراتیک بر مبنای جدایی دین از دولت می‌باشند غیر اسلامی بوده و مشارکت در آن برای مسلمانان ممنوع است.[۱۰۵]

اگرچه این جنبش تا حد زیادی از توسل به خشونت سیاسی اجتناب می‌ورزد، ولی برخی شاخه‌های آن در اروپا متهم به یهودستیزی می‌باشند. به هرحال، این حزب اتهامات مذکور را رد می‌کند.[۱۰۶] بیشتر ناظران اتهامات وارده به این حزب در انگلیس را به دلیل اقدامات اعضای آن در دیگر کشورها می‌دانند. در عین حال دیدگاه آن نسبت به دولت اسرائیل که آن را اشغالگر می‌داند، دلیلی برای این اتهامات می‌باشد.[۱۰۷]

به نظر می‌رسد که حامیان حزب التحریر در انگلیس به واسطه سازماندهی مناسب، از قویترین طرفداران این حزب در کشورهای غیر اسلامی باشند

(هرچند نقشی بسیار حاشیه‌ای دارند)، به گونه‌ای که در یکی از کنفرانس‌های این حزب در اگوست سال ۲۰۰۷، حدود دو هزار نفر شرکت کردند، هرچند تمامی آنها عضو حزب التحریر نبودند.(۱۰۸)

۲ـ اهل السنه و الجماعه

اهل السنه و الجماعه[1] به معنای «پیروان سنت و جامعه» گروهی اسلامگرا است که پس از ممنوع شدن فعالیت گروه «المهاجرون»[2] در سال ۲۰۰۴ از سوی دولت بریتانیا توسط چندین عضو سابق آن در نوامبر سال ۲۰۰۵ و به عنوان جایگزینی برای گروههای «المهاجرون»، «فرقه نجات‌یافته»[3] (سابقاً با نام فرقه نجات‌بخش[4]) و «الغربا»[5] تشکیل گردید. دو گروه آخر نیز در همان زمان به عنوان جانشینان المهاجرون تشکیل شدند که خود نیز در جولای سال ۲۰۰۶ بر طبق اصلاحیه قانون تروریزم در آن سال از فعالیت منع شدند.(۱۰۹)

اهل السنه و الجماعه ادعا می‌کند که دارای هزار عضو است و هدف خود را «تبلیغ صلح‌آمیز اسلام» اعلام می‌کند، ولی در عمل یکی از سازمان‌های افراطی اسلامی در بریتانیا محسوب می‌شود که به طور قانونی فعالیت می‌کند. این گروه اکثر فعالیت‌های خود را از طریق اینترنت دنبال می‌کند. اعضای جدید نیز در صورتی به عضویت در سایت آن در می‌آیند که یکی از اعضا آنها را معرفی کرده باشد.(۱۱۰) برخی از دیدگاه‌های این گروه با القاعده یکی است، ولی رهبران آن تأکید می‌کنند که موافق دست بردن به سلاح یا ترور کسی نیستند.(۱۱۱)

---

1. Ahl us-Sunnah Wal al-Jamma'ah (ASWJ)
2. al-muhajiroun
3. Saved Sect
4. Savior Sect
5. al-Ghurabaa

رهبر فعلی این سازمان سلیمان کیلر[1] می‌باشد که در آوریل سال ۲۰۰۷ به همراه پنج نفر دیگر به اتهام جمع‌آوری پول برای اقدامات تروریستی دستگیر شدند. سلیمان کیلر همچنین با اتهام تحریک به اقدامات تروریستی در خارج از بریتانیا مواجه است. وی مخالف دموکراسی بوده(۱۱۲) و در سخنانی تونی بلر را شبیه اسامه بن‌لادن نامید و ملکه بریتانیا را دشمن اسلام و مسلمین خطاب کرد.(۱۱۳)

گفتنی است که المهاجرون از سوی عمر محمد بکری[2] در سال ۱۹۹۶ ایجاد شد. وی این گروه را پس از ترک (یا اخراج از) شاخه «حزب التحریر» بریتانیا تأسیس کرد و خود را رهبر معنوی این گروه خوانده و اعلام داشت که اعضایش از مسلمانانی که به طور فیزیکی، زبانی یا مالی جهاد می‌کنند، حمایت می‌کند. آنها نیز خواستار ایجاد دولتی اسلامی به رهبری خلیفه مسلمین و اجرای قانون شریعت بودند.(۱۱۴)

فصل سوم) اسلام‌هراسی در بریتانیا

هرچند خصومت نسبت به اسلام و مسلمانان ویژگی جوامع اروپایی از قرن ۱۸ بوده است و در زمان‌های متفاوت اشکال مختلفی به خود گرفته است، ولی در رابطه با بریتانیا باید عنوان داشت که با وجود قرن‌ها زندگی مسلمانان در این کشور، مدت زمان زیادی نیست که جامعه مسلمانان در کانون بحث و جدل قرار گرفته است. به هرحال، در طول سال‌های اخیر به دلیل سه بحران بزرگ تنش میان مسلمانان و غیر مسلمانان در این کشور بالا گرفته است:

---

1. Sulayman Keeler
2. Omar Muhammad Bakri

۱. مسأله سلمان رشدی در اواخر دهه ۱۹۸۰؛
۲. حملات ۱۱ سپتامبر در آمریکا و تاثیرات آن در بریتانیا؛ و
۳. بمبگذارهای لندن.

قبل از ماجرای سلمان رشدی در دهه ۱۹۸۰ که مسلمانان بریتانیا کتاب او را کفر آمیز خوانده و به مخالفت با آن برخاستند اکثر مردم بریتانیا به ویژه در لندن و جنوب کشور کمتر از وجود جوامع تازه مسلمان در شهرهای صنعتی شمال بریتانیا نظیر لیدز و برادفورد آگاه بودند.

ماجرای کتاب سلمان رشدی برای اولین بار پرسشهایی را مطرح کرد که آیا نسل تازه‌ای از جوانان مسلمان خشمگین در این کشور ظهور کرده است و اینکه چگونه رهبران سیاسی و جامعه مسلمانان باید با آن برخورد کنند.

در پی حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر این گونه بحث و جدلها در آمریکا و انگلیس با شدت بیشتری مطرح شد و برای بسیاری این سوال را پیش آورد که آیا جوانان مسلمانی که در غرب زندگی می‌کنند تحت تاثیر آرمان‌های افراطی و خشونت‌باری که شبکه القاعده معرف و مشوق آن است قرار می‌گیرند؟

سپس با بمب‌گذاریهای لندن این سوالات بار دیگر و این بار بطور گسترده‌تری به بحث گذاشته شد و یافتن پاسخ برای آن از هر زمان دیگری بیشتر جنبه فوریت پیدا کرد. معلمان، والدین و رهبران مسلمان نیز تحت فشار و زیر بار این پرسش قرار گرفتند که آیا برای پی بردن به خطر افراط‌گرایی و مقابله با آن باندازه کافی تلاش کرده‌اند و یا آن که از آن غافل مانده‌اند.

در این زمینه می‌توان از حمله به مساجد و گورستان های مسلمانان و همچنین تهاجم لفظی و فیزیکی علیه مسلمانان به عنوان نمودهایی از

اسلام‌هراسی و اسلام‌ستیزی در بریتانیا نام برد. در همین رابطه «انجمن ضد اسلام‌هراسی و نژادپرستی»[1] گزارش می‌دهد که در سال‌های ۲۰۰۴ و ۲۰۰۵ بیش از ۵۰ مورد خشونت ضد مسلمانان و اموال آنها از جمله مکان‌های پرستش و بیش از ۱۰۰ مورد تهدید لفظی و رفتار نادرست علیه آنان صورت گرفته است.[(۱۱۵)]

همچنین نخستین مطالعه عمده طی هفت سال گذشته درباره تبعیض علیه مسلمانان در بریتانیا نتیجه گیری کرده است که هراس از اسلام به خصوص پس از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در جامعه بریتانیا نهادینه شده است. کمیته‌ای که گزارش «اسلام‌هراسی؛ مسائل، چالش‌ها و اقدام»[2] را تهیه کرده است، می‌گوید که مشکلات مربوط به جذب جامعه مسلمانان و رفتار با آنها در بریتانیا هنوز گسترده است و نهادهای مسوول روابط نژادی از نشان دادن واکنش به نژادپرستی مذهبی بازمانده‌اند.[(۱۱۶)]

این کمیته که متشکل از مسلمانان و غیرمسلمانان است خواستار وضع قوانین بیشتر علیه تبعیض مذهبی و اتخاذ تدابیری برای رسیدگی به محرومیت اجتماعی و اقتصادی در میان مسلمانان شده است.[(۱۱۷)] بر طبق این گزارش از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ به این سو، با مسلمانان عمدتاً به عنوان «ستون پنجم» یا دشمن داخلی برخورد می شود. این گزارش از جمله اظهارات دنیس مک شین، وزیر دولت، را که از مسلمانان خواسته بود میان «راه و رسم بریتانیایی» یا «تروریسم» یکی را برگزینند؛ نقل کرده است. بر همین مبنا، رسانه‌های

---
1. Forum Against Islamophobia and Racism (FAIR)
2. Islamophobia; Issues, Challenges and Action

راستگرا متهم می‌شوند که با مترادف فرض کردن دو واژه پناهجو و مسلمان، به تعصب علیه مسلمانان دامن می‌زنند.[۱۱۸]

در همین راستا مسلمانان بریتانیا در تلاش برای خنثی کردن گرایش‌های هراس از اسلام در این کشور، اقدام به اجرای برنامه‌های تبلیغاتی سراسری از طریق نصب آگهی روی خودروهای جمعی و قطارها می‌کنند. این برنامه تبلیغاتی از سوی گروه «اسلام دین صلح است»[۱] هدایت می‌شود که در پی وقوع انفجارهای تروریستی در متروی لندن فعالیت خود را آغاز کرد.[۱۱۹]

فصل چهارم) مسلمانان در رسانه‌های بریتانیا

از زمان حوادث یازده سپتامبر ۲۰۰۱، توجه رسانه‌های بریتانیا به اسلام و جوامع اسلامی این کشور بسیار زیاد شده و عمیقاً مشکل‌ساز گشته است. ساعاتی پس از برخورد هواپیماهای مسافربری به برج‌های دوقلوی تجارت جهانی در نیویورک، رسانه‌های بریتانیا مرتبط ساختن اسلام و تروریزم با یکدیگر را شروع کردند، به گونه‌ای که به طور مکرر تصاویر فلسطینیان خوشحال از این واقعه را پخش می‌کردند. پس از آن نیز با گزارش‌های یکجانبه از مسائل مرتبط با مسلمانان این کشور، اغراق در شمار حامیان طالبان در انگلیس و تأکید بر موضوع «جهاد» در اسلام، تلاش فراوانی را جهت تخریب چهره مسلمانان آغاز کردند.[۱۲۰]

همچنین برخی سیاستمداران و مقامات دولتی نیز به گونه‌ای رفتار و

1. Islam Is Peace

صحبت می‌کنند که ایجاد ترس، تهدید و نگرش منفی نسبت به مسلمانان در جامعه انگلیس می‌کند.

به هر حال، در این رابطه باید گفت که نقش رسانه‌های انگلیس در ارائه برداشتی نادرست از اسلام، یکی از مهم‌ترین عوامل در ایجاد اسلام‌هراسی در بریتانیا بوده است. گزارش رانیمد[1] در سال ۱۹۹۷ به خوبی نشان از تأثیر رسانه‌ها در این زمینه دارد.(۱۲۱)

پس از حملات یازده سپتامبر، انگیزه بیشتری برای دامن زدن به اسلام‌هراسی در اختیار رسانه‌ها قرار گرفت، به طوریکه روزنامه دیلی تلگراف بلافاصله در مقاله‌ای با عنوان «مذهبی که خشونت را مجاز می‌داند»[2] عنوان داشت که اسلام تهدیدی اساسی برای صلح می‌باشد.(۱۲۲) به دنبال آن، نامیدن مسلمانان با اصطلاحاتی نظیر «افراط‌گرایان»، «تروریست‌ها»، «بنیادگرایان» و «متعصبان» کمکی به تقویت این دیدگاه شد که مسلمانان و اسلام بسیار خطرناک هستند.

گفتنی است که میزان هجمه این رسانه‌ها به گونه‌ای بوده است که شهردار لندن با اذعان به این موضوع از مسلمانان خواست با «موج فزاینده اسلام‌هراسی» در رسانه‌های این کشور مقابله کنند.(۱۲۳)

نتیجه‌گیری

همانطور که در این گزارش آمد، اکثریت مسلمانان بریتانیا عضو جوامعی

---

1. Runnymede Report

2. A Religion that Sanctions Violence

مهاجر هستند که بر مبنای خطوط قومی در بخش‌های مختلفی از بریتانیا تمرکز یافته‌اند. مهاجرت آنها به این کشور هویت مذهبی آنان را به زمینه اجتماعی- فرهنگی جدیدی کشاند که طیفی از چالش‌ها را پیش روی آنها قرار داده است. با این حال، هرچه جوامع اسلامی در بریتانیا ریشه‌دارتر می‌گردند، به همان میزان نیز از توان بالاتری برای پیشبرد برنامه‌ها و خواسته‌های خود بهره‌مند می‌شوند.

به لحاظ سیاسی، مشارکت مسلمانان بریتانیا در جامعه این کشور بیش از اقلیت‌های دیگر می‌باشد، به گونه‌ای که آنان در داخل و خارج از نظام سیاسی به فعالیت مشغول هستند. به هرحال، این حقیقت که همگرایی مسلمانان بریتانیا در نظام سیاسی رسمی این کشور در دهه‌های گذشته از رشد فزاینده‌ای برخوردار بوده است، بیانگر آن است که مسلمانان بریتانیا حداقل در برخی حوزه‌ها به عنوان بخشی از جامعه گسترده‌تر بریتانیا مورد پذیرش قرار گرفته‌اند.

مسلمانان بریتانیا نسبت به چالش‌های زندگی در این کشور به شیوه‌ای مختلف واکنش نشان می‌دهند. در کنار تمایلات سکولاریستی در میان بخشی از آنها، برخی دیگر نیز همچنان نسبت به اعتقادات مذهبی خود راسخ باقی مانده‌اند. شماری دیگر از آنها نیز برای یافتن راه‌حل به تفاسیر افراط‌گرایانه از متون اسلامی روی آورده و جذب اندیشه‌های افراط‌گرایی مذهبی و اصل جهاد شده‌اند. این واکنش که خود نمودی ضد فضای اسلام‌هراسی می‌باشد، سبب تبعیض و چالش بیشتر علیه خود مسلمانان می‌گردد. در این رابطه می‌توان از شورش‌های سال ۲۰۰۱ به عنوان واکنشی در مقابل تحریکات ضد اسلامی یاد کرد.

هم‌اکنون بسیاری از جوانان مسلمان در بریتانیا ترجیح می‌دهند به جای وابستگی‌های قومی با هویت اسلامی خود شناخته شوند. با این حال باید گفت

که هویت مسلمانان بریتانیا در ابتدای قرن بیست و یکم بواسطه ابعاد تاریخی، اجتماعی و فرهنگی اسلامی و انگلیسی در حال شکل گرفتن است و درحالیکه برخی خود را در ابتدا مسلمان دانسته و سپس انگلیسی، گروهی نیز خود را ابتدا انگلیسی و سپس مسلمان می‌دانند.(۱۲۴)

در همین رابطه، یافته‌های یک تحقیق دولتی در سال ۲۰۰۷ نیز حاکی است که مسلمانان مقیم بریتانیا بیش از دیگر اقلیت‌های هموطن خود نسبت به کشورشان احساس تعلق می‌کنند. بر اساس نتایج «نظرسنجی شهروندی»[1] که هر دو سال یک بار منتشر می‌شود، اقلیت سیاه‌پوست و آسیایی‌تبار در بریتانیا و در صدر آنان بنگلادشی‌ها، بیشتر از بقیه و حتی سفیدپوست‌ها احساس می‌کنند که اهل این کشور هستند. پس از مسلمانان بنگلادش با ۹۱ درصد، هندی‌ها و پاکستانی‌ها قرار دارند، در حالی که ۸۴ درصد از سفیدپوستان اقلیت اعلام کرده‌اند که چنین احساسی دارند. بنابراین نتایج تحقیق شهروندی که یافته‌های پژوهش‌های دیگر در این زمینه را تایید و تقویت می‌کند، مغایر با تصویری عمومی است که در اخبار و گزارش رسانه‌ها از مسلمانان این کشور ترسیم می‌شود.(۱۲۵)

پیش از این نیز در نظرسنجی سال ۲۰۰۶ از سوی موسسات «آی.سی.ام»[2] و «گالوپ»[3] آمده بود که مسلمانان بریتانیا بیش از هندویان این کشور احساس ملیت بریتانیایی دارند.(۱۲۶)

در پاسخ به این سوال نیز که حقیقتاً رهبران یک و نیم میلیون مسلمان

---

1. The Citizenship Survey
2. ICM Research
3. Gallup

ساکن بریتانیا چه کسانی هستند، باید گفت که مسلمانان بریتانیایی از نظر جغرافیایی پراکنده هستند و پیرو شاخه‌های متفاوت اسلام بوده و از لحاظ قومیت یکپارچه نیستند. از این رو همواره مشکل بوده که بتوانند رهبری داشته باشند که واقعاً نماینده کل این جامعه باشد.

به همین دلایل است که آنان همیشه یک صدا نبوده و بر اساس وضعیت های متفاوت، کسانی اعم از تندرو یا میانه رو، رأساً خود را سخنگوی این جامعه اعلام کرده و ادعای داشتن اختیاراتی را کرده که عملاً فاقد آن بوده‌اند.

با این حال، در طی چند سال اخیر، شورای اسلامی بریتانیا، نهادی بوده که می‌توان گفت بطور متقاعدکننده‌ای نمایندگی اکثریت مسلمانان بریتانیا را به عهده داشته است. وجود یک چنین نهادی با استقبال دولت بریتانیا روبرو بوده شده، چرا که مدت‌ها قبل از بمب‌گذاری‌های لندن، دولت بریتانیا علاقمند بود که نهادی معتبر نمایندگی جامعه مسلمانان این کشور را عهده‌دار شود تا دولت بتواند در مورد مسائل مختلف از همکاری این نهاد بهره‌مند گردد. ولی کسانی نیز هستند که از شورای اسلامی بریتانیا انتقاد کرده و می‌گویند این نهاد بیش از حد به دولت نزدیک بوده و آماده است در برابر تقاضاهای دولت سر تسلیم فرود آورد.

پی‌نوشت‌ها

1. Vertovec, Steven and Peach, Ceri, Islam in Europe: the politics of religion and community, Basingstoke: Macmillan. 1997. p. 24.
2. http://www.bbc.co.uk/religion/religions/islam/history/uk_1.shtml
3. http://www.wokingmuslim.org/history/kidwai/ise-1.htm
4. http://www.muslimedia.com/archives/book99/islamukbk.htm
5. http://www.islamfortoday.com/britain.htm
6. http://www.abdullahquilliamsociety.org.uk/aqsSAQuilliam.html
7. http://www.salaam.co.uk/themeofthemonth/september03_index.php?l=24
8. http://www.bbc.co.uk/religion/religions/islam/history/uk_2.shtml
9. http://www.islamfortoday.com/britain.htm
10. Ibid
11. http://www.statistics.gov.uk/CCI/nugget.asp?ID=954&Pos=1&ColRank=2&Rank=224
12. Ibid
13. Ibid
14. http://www.statistics.gov.uk/downloads/theme_compendia/for2004/FocusonReligion.pdf
15. Ibid
16. Ibid
17. Nielsen, Jorgen S., Muslims in Western Europe, 2nd edn, Edinburgh: Edinburgh University Press, 1995, p. 43.
18. Geaves, Ron, The Sufis of Britain: An Exploration of Muslimidentity, Cardiff: Cardiff Academic Press, 2000, pp. 137–59.
19. http://www.guardian.co.uk/religion/Story/0,,738875,00.html
20. G. Irwin and S. Dunn, Ethnic Minorities in Northern Ireland, Coleraine: University of Ulster Press, 1997, p. 58.
21. http://www.guardian.co.uk/religion/Story/0,,739312,00.html
22. http://news.bbc.co.uk/1/hi/wales/1551971.stm
23. http://www.globalsecurity.org/library/report/2004/muslimext-uk.htm
24. http://www.bbc.co.uk/persian/news/story/2006/05/060515_nh-

muslems-report-uk.shtml
25. Ibid
26. Purdam, kingsley, The Impacts of Democracy on Identity: Muslim Councillors and their Experiences of Local politics in Britain, Manchester: University of Manchester, 1997, p. 127.
27. Gregg, Benjamin, "Proceduralism Reconceived: Political Conflict Resolution under Conditions of Moral Pluralism", Theory and Society, Vol. 31, No. 6 (Dec., 2002), pp. 741-776.
28. Ibid
29. Ibid
30. http://www.salaam.co.uk/themeofthemonth/september03_index.php?l=9
31. Op.cit, Proceduralism Reconceived: Political Conflict Resolution under Conditions of Moral Pluralism.
32. http://www.salaam.co.uk/themeofthemonth/september03_index.php?l=9
33. http://www.salaam.co.uk/themeofthemonth/september03_index.php?l=10
34. http://www.guardian.co.uk/religion/Story/0,,738817,00.html
35. http://www.fiyazmughal.org.uk/
36. http://news.bbc.co.uk/2/hi/uk_news/1466283.stm
37. http://www.globalsecurity.org/library/report/2004/muslimext-uk.htm
38. http://debate.org.uk/topics/isamasih/jul98/groups.htm
39. http://www.theredirectory.org.uk/org.php?n65
40. http://www.dailymail.co.uk/pages/live/articles/news/news.html?in_article_id=400605&in_page_id=1770
41. http://www.muslimparliament.org.uk/history.htm
42. Ibid
43. Ibid
44. http://www.muslimedia.com/archives/special-edition/ks-thought/ksthot2.htm
۴۵. برگرفته از سایت رسمی پارلمان اسلامی بریتانیا
http://www.muslimparliament.org.uk/
46. Ibid
47. http://www.muslimparliament.org.uk/about.htm
48. http://www.socialcohesion.co.uk/pubs/isb.php
49. http://www.socialcohesion.co.uk/pubs/isb.php

50. Ibid
51. Ibid
52. http://www.isb.org.uk/pages06/aims.asp
53. Konrad Pedziwiatr, "Creating New Discursive Arenas and Influencing the Policies of the State: The Case of the Muslim Council of Britain", Social Compass, Vol. 54, No. 2, 2007, pp. 267-280.
54. http://www.mcb.org.uk/downloads/MCB_acheivments.pdf
55. http://news.bbc.co.uk/2/hi/uk_news/4081208.stm
56. http://www.mcb.org.uk/aim.php
57. http://mondediplo.com/2006/11/02ukmuslims
58. http://www.mcb.org.uk/uploads/rksgpav3.pdf
59. http://www.foiacentre.com/news-MCB-060510.html
60. http://www.dfid.gov.uk/news/files/pressreleases/ethnic-share.asp
61. http://www.mabonline.net/content/?page=9
62. Ibid
63. http://www.socialcohesion.co.uk/pubs/mab.php
64. Ibid
65. Ibid
66. http://www.mabonline.info/publications/autohtml/Reflections_V/Case%20Study-%20Babar%20Ahmed.pdf
67. Murray, Andrew and German, Lindsey, Stop the War: the story of Britain's biggest mass movement, London: Bookmarks, 2005. p. 81-89
68. http://news.bbc.co.uk/2/hi/uk_news/england/london/4690413.stm
69. http://www.turks.us/article~story~UKEnvoysShunWaronTerror.htm
70. http://www.socialcohesion.co.uk/pubs/mab.php
71. http://www.tau.ac.il/Anti-Semitism/asw2002-3/uk.htm
72. http://www.antisemitism.tau.ac.il/asw2005/uk.htm
73. http://www.mpacuk.org/content/view/2046/44/
74. http://www.socialcohesion.co.uk/pubs/mpacuk.php
75. Ibid
76. http://observer.guardian.co.uk/uk_news/story/0,,1951773,00.html
77. http://www.socialcohesion.co.uk/pubs/mpacuk.php

78. http://findarticles.com/p/articles/mi_qn4188/is_20050813/ai_n14885191
79. http://mpacuk.org/content/view/2120/60/
80. http://www.socialcohesion.co.uk/pubs/mpacuk.php
81. http://www.bbc.co.uk/persian/news/story/2005/07/050718_si-british-muslims.shtml
82. Ibid
83. http://mpacuk.org/content/view/3120/34/
84. http://www.bmf.eu.com/bmf_obj.php
85. http://news.bbc.co.uk/2/hi/uk_news/politics/4694441.stm
86. http://www.sufimuslimcouncil.org/aboutus.html
87. Ibid
88. http://www.craigmurray.co.uk/archives/2006/08/the_neoconserva.html
89. Ibid
90. http://www.dawn.com/2006/09/19/op.htm
91. http://commentisfree.guardian.co.uk/conor_foley/2007/06/friend_or_foe.html
92. http://www.craigmurray.co.uk/archives/2006/08/the_neoconserva.html
93. http://www.rand.org/pubs/monographs/2007/RAND_MG574.pdf
94. http://commentisfree.guardian.co.uk/sunny_hundal/2006/07/playing_games_with_our_identit.html
95. http://news.bbc.co.uk/2/hi/uk_news/5120338.stm
96. Ibid
97. Ibid
98. http://www.pluralism.org/news/article.php?id=12800
99. http://www.al-islam.org/biographies/khoei.htm
100. http://www.guardian.co.uk/Iraq/Story/0,,935242,00.html
101. http://www.socialcohesion.co.uk/pubs/hbt.php
102. http://www.hizb.org.uk/hizb/who-is-ht.html
103. http://www.heritage.org/Research/RussiaandEurasia/BG1656.cfm
104. Ibid
105. http://www.mustaqim.co.uk/ipb-archive/commonsense/issue32.PDF
106. http://news.bbc.co.uk/2/hi/programmes/panorama/7022287.stm

107. http://news.bbc.co.uk/2/hi/4127688.stm
108. Ibid
109. http://news.bbc.co.uk/2/hi/uk_news/4449714.stm
110. http://www.timesonline.co.uk/tol/news/uk/article616692.ece
111. http://news.bbc.co.uk/2/hi/uk_news/4449714.stm
112. http://news.bbc.co.uk/2/hi/programmes/newsnight/3670007.stm
113. http://news.bbc.co.uk/2/hi/uk_news/4449714.stm
114. http://ictconference.org/apage/6598.php
115. http://fra.europa.eu/fra/material/pub/muslim/Manifestations_EN.pdf
116. http://www.insted.co.uk/islambook.pdf
117. Ibid
118. Ibid

۱۱۹. جهت اطلاعات بیشتر به سایت این جنبش مراجعه کنید:
http://islamispeace.org.uk/

120. http://www.highbeam.com/doc/1G1-147755613.html
121. http://www.minorityrights.org/admin/Download/Pdf/muslimsinbritain.pdf
122. http://www.telegraph.co.uk/opinion/main.jhtml;jsessionid=SJ4U44BNTNINRQFIQMGCFFWAVCBQUIV0?xml=/opinion/2001/09/17/do02.xml
123. http://news.bbc.co.uk/2/hi/uk_news/4197218.stm
124. http://www.minorityrights.org/admin/Download/Pdf/muslimsinbritain.pdf
125. http://www.communities.gov.uk/documents/corporate/pdf/citizenshipsurveyaprjun2007
126. http://www2.irna.ir/fa/news/view/menu-273/8607139218153526.htm

فهرست محصولات مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی تهران

کتاب‌های تخصصی

عناوین	سال انتشار
هویت قومی در جمهوری آذربایجان	۸۶
فرهنگ استراتژیک	۸۶
همه چیز درباره نظرسنجی	۸۶
تروریسم‌شناسی	۸۶
مرزهای ایران	۸۶
اصلاحات سیاسی در عربستان سعودی (تأثیر بحران عراق بر تحولات سیاسی عربستان)	۸۶
مقدمه‌ای بر سیاست و حکومت در آفریقا	۸۶
جنگ (رسانه‌ها و تبلیغات)	۸۶
پرونده هسته‌ای ایران ۳ (روندها و نظرها)	۸۶
جنگ نرم ۲ (چاپ دوم) ویژه جنگ رسانه‌ای	۸۶
جنگ نرم ۱ (چاپ دوم) ویژه جنگ رایانه‌ای	۸۶
امنیت بین‌الملل ۱ (چاپ ۲) (فرصت‌ها، تهدیدات و چالش‌های فراروی امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران)	۸۶
پرونده هسته‌ای ایران (۱) چاپ ۲ (روندها و نظرها)	۸۶
رویکردها و طرح‌های آمریکایی درباره ایران	۸۶
پان‌ترکیسم و پان آذریسم (مبانی اهداف و نتایج)	۸۶
تجدید حیات امپراتوری (رد پای غرب و مسیر مخاطره‌آمیز آمریکا درخاورمیانه)	۸۵
ساختار دولت رژیم صهیونیستی (دوجلدی)	۸۵
امنیت در قفقاز جنوبی	۸۴
پرونده هسته‌ای ایران (۲) (روندها و نظریه‌ها)	۸۴

عناوین	سال انتشار
هیدروپولیتیک رودهای مرزی	۸۴
افسانهٔ انقلاب‌های رنگی	۸۴
دیباچه‌ای بر قانون امنیت ملی: مقدمه‌ای بر طرح‌ریزی دکترین امنیت ملی (۳)	۸۴
سیاست و توسعه در جهان سوم	۸۴
روابط ایران و انگلستان (جلد اول)	۸۴
آلمان: منافع جمهوری اسلامی ایران	۸۴
سیاست خارجی روسیه	۸۴
چالش‌های هویت در آمریکا	۸۴
مصائب امپراتوری (امپریالیسم نظامی آمریکا در قرن ۲۱)	۸۴
حقوق و امنیت در فضای سایبر	۸۴
امنیت بین‌الملل ۲ (فرصت‌ها، تهدیدات و چالش‌های فراروی امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران)	۸۴
تنها ابرقدرت (هژمونی آمریکا در قرن ۲۱)	۸۳
سازمان‌های امنیتی در کشورهای مدل (انگلستان ـ فرانسه، ایتالیا و کانادا)	۸۳
دموکراسی، قانون، امنیت (بررسی سرویس‌های اطلاعاتی در غرب)	۸۳
پرونده هسته‌ای ایران (روندها و نظرها)	۸۳
سنجش قدرت ملی در عصر فراصنعتی	۸۳
طرح خاورمیانه بزرگتر (القاعده و قاعده در راهبرد امنیت ملی آمریکا)	۸۳
آشنایی با معاهده گسترش سلاح هسته‌ای و پروتکل	۸۳
روزهای سرنوشت‌ساز آلمان (تاریخ معاصر آلمان ۱۹۸۹ تا ۱۹۱۴)	۸۳
تظاهرات ضد جنگ	۸۳

عناوین	سال انتشار
دعاوی ایران (بررسی کمک و حمایت‌های غرب به‌ویژه آمریکا از صدام حسین در جنگ تحمیلی)	۸۳
نظریه‌های امنیت ۱ (مقدمه‌ای بر طرح‌ریزی دکترین امنیت ملی ۱)	۸۳
حاکمیت قدرت	۸۳
رژیم‌های بین‌المللی	۸۳
مناقشه قره‌باغ (آرمان‌ها و واقعیت‌ها)	۸۳
روابط ایران و آمریکا (بررسی دیدگاه نخبگان آمریکایی)	۸۲
گسل‌های منازعه	۸۲
سیاست خارجی آمریکا در آسیا	۸۲
مسائل ایران و عراق	۸۲
استراتژی در جهان معاصر (مقدمه‌ای بر مطالعات استراتژیک)	۸۲
استراتژی امنیت ملی آمریکا در قرن ۲۱ (چاپ مجدد)	۸۲
عملیات آژاکس (بررسی اسناد CIA درباره کودتای ۲۸ مرداد	۸۲
جنگ آمریکا و عراق	۸۱
دیپلماسی آمریکا (در قرن ۲۱)	۸۱
کتاب کشمیر	۸۰
اصلاحات در چین و شوروی	۸۰

کتاب‌های مرجع

عناوین	سال انتشار
راهنمای مراکز مطالعاتی جهان ـ جلد سوم (مراکز مطالعات اروپا، آمریکا، آفریقا)	۸۶
راهنمای سازمان‌های غیردولتی (چاپ ۲ با اصلاحات و اضافات)	۸۶
راهنمای مراکز مطالعاتی جهان ـ جلد دوم (مراکز منطقه‌ای) (جلد معمولی)	۸۴
راهنمای مراکز مطالعاتی جهان ـ جلد دوم (مراکز منطقه‌ای) (جلد گالینگور)	۸۴
جهانی شدن سیاست (۱) و(۲)	۸۴
دانشنامه نخبگان (۱)	۸۳
راهنمای منطقه خزر	۸۳
راهنمای منطقه و کشورهای حوزه خلیج‌فارس	۸۳
راهنمای مراکز مطالعاتی جهان ۱	۸۲

کتاب‌های منطقه‌ای

عناوین	سال انتشار
کتاب امریکا (۸) (ویژه سیاست‌ها و اقدامات آمریکا در قبال ایران)	۸۶
کتاب اروپا (۸) (ویژه مسائل انگلستان)	۸۶
کتاب خاورمیانه (۳) (چاپ ۲) (ویژه بررسی مسائل داخلی رژیم صهیونیستی)	۸۶
کتاب خاورمیانه (۲) (چاپ ۲) (ویژه حضور اسرائیل در مناطق هم‌جوار ایران)	۸۶
کتاب خاورمیانه ۱ (چاپ ۲) (ویژه مسائل و چالش‌های خاورمیانه)	۸۶
کتاب اروپا (۷) (ویژه رویکردهای امنیتی اتحادیه اروپا)	۸۵
خاورمیانه (۵) (ویژه اصلاحات در خاورمیانه)	۸۵
کتاب امریکا (۷) (ویژه دکترین امنیت ملی آمریکا)	۸۵
کشورهای مستقل مشترک‌المنافع (۲) (ویژه ملاحظات سیاست خارجی و امنیتی روسیه)	۸۴
کتاب خاورمیانه ۴ (ویژه خلیج‌فارس)	۸۴
کتاب آسیا ۳ (ویژه افغانستان پس از طالبان)	۸۴
کتاب آمریکا ۶ (ویژه دیپلماسی عمومی آمریکا)	۸۴

عناوین	سال انتشار
کتاب اروپا ۵ (ویژه روابط آمریکا و انگلیس)	۸۴
کتاب آمریکا ۵ (ویژه نظام انتخاباتی آمریکا)	۸۳
کتاب آمریکا ۴ (ویژه نومحافظه‌کاران)	۸۳
کتاب اروپا ۴ (ویژه روابط اروپا و آمریکا)	۸۳
کتاب اروپا ۳ (ویژه روابط ایران و اتحادیه اروپا)	۸۳
کتاب آسیا ۲ (ویژه بحران‌های آسیا)	۸۳
کشورهای مستقل مشترک‌المنافع (۱) (ویژه مسائل امنیتی CIS)	۸۳
کتاب آسیا ۱ (ویژه مسائل امنیتی شرق آسیا)	۸۲
کتاب افریقا ویژه منازعات مسلحانه)	۸۲
کتاب آمریکا ۱ (ویژه دکترین امنیت ملی بوش در خاورمیانه)	۸۲
کتاب آمریکا ۲ (ویژه سیاست‌های امنیتی ایالات‌متحده در عراق)	۸۲
کتاب آمریکا ۳ (ویژه روابط آمریکا ـ اسرائیل)	۸۲
کتاب اروپا ۱ (اتحادیه اروپا)	۸۲
کتاب اروپا ۲ (ویژه روابط ایران و اتحادیه اروپا)	۸۲

کتاب‌های برآورد استراتژیک

عناوین کتاب	سال انتشار
آشنایی با کشورهای اسلامی (جمهوری اسلامی ایران)	۸۵
برآورد استراتژیک ترکیه	۸۵
آشنایی با کشورهای اسلامی (پاکستان)	۸۵

عناوین	سال انتشار
برآورد استرتژیک عربستان	۸۴
آشنایی با کشورهای اسلامی (تـرکیـه)	۸۴
اشنایی با کشورهای اسلامی (مالزی)	۸۴
اشنایی با کشورهای اسلامی عربی (مصر)	۸۴
براورد استراتژیک امریکا (سرزمینی ـ سیاسی)	۸۲
براورد استراتژیک آذربایجان(سرزمینی ـ سیاسی ـ فرهنگی)	۸۲
برآورد استراتژیک پاکستان	۸۲
برآورد استراتژیک ژاپن	۸۲
برآورد استراتژیک مصر	۸۱

گزیده تحولات

عناوین	سال انتشار
گزیده تحولات ۲۵ تا ۳۷	۸۳-۸۴
گزیده تحولات ۱۳ تا ۲۴	۸۲-۸۳
گزیده تحولات ۱ تا ۱۲	۸۰-۸۱

کتاب‌های ایران‌ریویو

عناوین	سال انتشار
ایران‌ریویو ۳	۸۳
ایران‌ریویو ۲	۸۲
ایران‌ریویو ۱	۸۲

گزیده پژوهش‌های جهان

عناوین	سال انتشار
گزیده پژوهش‌های جهان ۵ (جهانی شدن و ماهیت جنگ ـ پشت پرده: روابط اسرائیل و پاکستان ـ تحول دکترین نظامی روسیه ـ اتحادیه اروپا و بحران در خاورمیانه)	۸۲

عناوین	سال انتشار
گزیده پژوهش‌های جهان ۴ (مبارزه با تروریزم ـ بازسازی عراق ـ منازعات هسته‌ای قرن ۲۱ ـ امنیت ملی روسیه ـ امنیت پس از ۱۱ سپتامبر و ....)	۸۲
گزیده پژوهش‌های جهان ۳ (تحول مفاهیم امنیت ملی در قرن ۲۱ ـ پارادوکس قدرت آمریکا ـ چارچوبی برای تدوین استراتژی ـ مشارکت فرار ـ آینده امنیت منطقه فرا خزر)	۸۱
گزیده پژوهش‌های جهان ۲ (ساختار امنیتی آینده در خاورمیانه ـ سلاح‌های هسته‌ای در قرن ۲۱ ـ پیامدهای امنیتی خیزش چین در آسیا ـ سیاست در ۵۰ سال آینده ـ برآورد استراتژیک اوراسیای مرکزی)	۸۱
گزیده پژوهش‌های جهان ۱ (سنجش قدرت ملی در عصر فراصنعتی ـ دریای خزر ـ انقلاب اطلاعاتی در ابعاد جهانی ـ خشونت سیاسی و ثبات)	۸۱

پژوهش و تحقیق

عناوین	سال انتشار
هندوستان و آسیای مرکزی: اهداف، منافع و چالش‌ها	۸۶
روابط روسیه و آمریکا در جهان پس از جنگ	۸۶
صهیونیسم در انگلیس	۸۶
مسلمانان در انگلیس	۸۶
انگلستان و اتحادیه اروپا (تقابل یا همکاری)	۸۶
نگاهی به لابی ارامنه در ایالات متحده	۸۶
نگاهی به احزاب عمده و مؤثر در سیستم حکومتی انگلستان	۸۶
براندازی نرم (مطالعه موردی لتونی)	۸۶

عناوین	سال انتشار
براندازی نرم (جمهوری شیلی)	۸۶
براندازی نرم (جمهوری گرجستان)	۸۶
براورد استراتژیک انگلستان (سرزمینی ـ سیاسی)	۸۵
بررسی پروژه احداث جزایر مصنوعی امارات عربی متحده در خلیج‌فارس	۸۵
گزارش بیکر ـ همیلتون: نگاهی عمیق به وضعیت آمریکا در عراق	۸۵
بررسی اختلافات سرزمینی در دیوان بین‌المللی دادگستری: مطالعه موردی ادعای امارات بر جزایر سه گانه	۸۵
جورج سورس و انقلاب‌های مخملین	۸۵
تصاویر ماهواره‌ای گوگل و پیامدهای آن	۸۵
مدیریت تصاویر ذهنی در ادبیات کاخ سفید در مورد جمهوری اسلامی ایران	۸۴
مراکز فکری تاثیرگذار در سیاست خارجی و امنیتی انگلیس	۸۴
آسیب‌شناسی دیپلماسی و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران	۸۴
نگاهی به پدیده دولت‌های ورشکسته	۸۴
اینترنت در ایران (بررسی کارکردهای مثبت و منفی اینترنت و وبلاگ در ایران)	۸۴
نگاهی به پژوهش‌های مؤسسات تحقیقاتی (سیاست و روابط خارجی، مسائل منطقه‌ای، امنیتی و استراتژیک)	۸۴
تروریسم در پرتو تکوین نظام حقوقی بین‌المللی: خاستگاه مبهم سیاسی، استلزامات حقوقی کیفری	۸۴
بررسی وضعیت مرز ایران و افغانستان	۸۳
نظر مشورتی دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه آثار حقوقی ساخت دیوار در سرزمین اشغالی فلسطین	۸۳

عناوین	سال انتشار
قانون و امنیت در کشورهای مدل	۸۳
نقش شیعیان در فرایند دولت‌سازی عراق نوین و تأثیر آن بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران	۸۳

بولتن ویژه

عناوین	سال انتشار
جوامع شرقی اسرائیل	۸۶
تصوف در آسیای مرکزی	۸۶
سلفی‌گری در جهان اسلام	۸۶
نگاهی به لابی ارامنه در ایالات متحده	۸۶
نگاهی به گروه‌های مسلح در عراق	۸۶
تحریم‌ها علیه ایران: مسائل اساسی	۸۶
بازدارندگی (کلید حل مسئله هسته‌ای ایران)	۸۶
ادبیات کاخ سفید ۸ (بررسی دیدگاه‌های موجود در آمریکا در خصوص ایران تیر ۸۶)	۸۶
ادبیات کاخ سفید ۷ (بررسی دیدگاه‌های موجود در آمریکا در خصوص ایران دی و بهمن ۱۳۸۴)	۸۵
حضور نومحافظه کاران در بریتانیا	۸۵
ترکیه: مسیری برای ترانزیت انرژی	۸۵
منابع آمریکایی حامی اسراییل	۸۵
مجاهدین خلق: چپ‌های دیوصفت	۸۵
حق بازگشت (از قطعنامه ۱۹۴ تا قراردادژنو)	۸۵
ایران راه‌های خروج از بن‌بست هسته‌ای	۸۵
تحلیل نقش جنگ‌سالاران به‌ویژه اسماعیل خان در افغانستان و ارتباط آن با ایران و آمریکا	۸۴
بررسی تحلیلی و تاریخی سیاست بریتانیا در قبال اسرائیل	۸۴

عناوین	سال انتشار
دیپلماسی عمومی بریتانیا در عصر دودستگی‌ها	۸۴
انرژی و نانوتکنولوژی: استراتژی برای آینده	۸۴
سازمان همکاری شانگهای شکل‌گیری و دورنمای توسعه	۸۴
ادبیات کاخ سفید (۶) (بررسی دیدگاه‌های موجود در خصوص ایران خرداد و تیر ۸۴)	۸۴
راه‌حل‌های واقعی برای حل بحران هسته‌ای ایران	۸۴
بازی بزرگ نامعلوم؛ روسیه و مسئله هسته‌ای ایران	۸۴
روابط پاکستان ـ ایالات‌متحده: گام‌های بعدی	۸۴
گفت‌وگوی استراتژیک آمریکا و هندوستان	۸۴
ثبات سیاسی در کشورهای عربی: معضلات اقتصادی	۸۴
جابه‌جایی شن‌ها: پایان همکاری ایالات‌متحدهٔ آمریکا ـ عربستان سعودی	۸۴
روابط ایران ـ ایالات‌متحده: تحلیلی بر سیاست‌ها، قوانین و مقررات	۸۴
روابط ایران ـ ایالات‌متحده از دید شورای روابط سیاست خارجی	۸۴
روابط بین‌الملل در آسیای مرکزی ـ شرقی؛ چالش‌های ژئوپلیتیک و چشم‌انداز همکاری‌های سیاسی	۸۴
فهم تصوف و نقش بالقوه آن در سیاست خارجی آمریکا	۸۴
ایالات متحده، ایران و روابط فراآتلانتیک؛ به سوی بحران؟	۸۴
محافظت از تسلیحات و مواد هسته‌ای	۸۳
دروازه ترکیه (ترانزیت انرژی و مسائل امنیتی)	۸۳
پیامدهای جهانی دستیابی ایران به سلاح‌های هسته‌ای	۸۳
اسرائیل و موشک ضد موشک آرو	۸۳
عملگرایی در اوضاع سیاسی ایران	۸۳